گفتگوهای من با شاه

(خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)

زیر نظر: عبدالرضا هوشنگ مهدوی

جلد دوّم



۱۹۷۳

(دی ۱۳۵۱ - دی ۱۳۵۲)

دولتهای غربی از سرعت عمل تولیدکنندگان نفت حوزهٔ خلیج فارس در عهده‌دار شدن سهمی در عملیات شرکتهای نفتی به شدت نگران شده‌بودند. چنانکه در خاطرات (۳۰ دی) آمده‌است، پرزیدنت نیکسون ناگزیر شد نامه‌ای به شاه بنویسد، و عواقب احتمالی این امر را در روابط آمریکا و ایران یادآور شود. لیکن شرایط با شرایط ۱۹۵۴ که ایران وادار به امضاء قرارداد کنسرسیوم، و فداکردن بسیاری از امتیازات ملی کردن نفت شده‌بود، تفاوت اساسی داشت. در ۱۹۷۳ ایران قراردادی به دست آورد که شرکت ملی نفت ایران را عهده‌دار عملیات در سرتاسر منطقه‌ای ساخت که قبلاً به کنسرسیوم اختصاص داده شده‌بود. در عوض، با شرکتهای اعضای کنسرسیوم، براساس یک قرارداد خرید - فروش که مدت بیست سال اعتبار داشت، به عنوان خریداران دارای حق اولویت رفتار می‌شد.

جنگ اکتبر اعراب و اسرائیل موجب افزایش شدید بهای نفت در بازارهای بین‌المللی شد. وزرای اوپک در جلسه‌ای در ۲ دی در تهران بهای تجدید نظر شده را تعیین کردند. قیمت نفت خام سبک عربی، که به عنوان پایه تلقی می‌شد، به ۱۱/۶۵ دلار در هر بشکه افزایش یافت، که ۹/۲۷ دلار آن به عنوان سهم دولت تخصیص یافت، حال آنکه تنها دو سال پیش در قرارداد ۱۹۷۱ تهران این رقم به میزان ۲/۱۸ دلار در هر بشکه تثبیت شده‌بود. درآمد نفت ایران، که از ۹۰ میلیون دلار در ۱۹۵۵، تا ۱/۱ میلیارد دلار در ۱۹۷۰ بالا رفته بود، اینک به رقم سرسام آور ۲۱/۴ میلیارد دلار افزایش یافت.

شاه از توجهی که به عنوان رهبر کشورهای تولیدکنندهٔ نفت و به

کرسی نشاندن ادعاهای آنان در افزایش بهای نفت، جلب کرده‌بود، سر از پا نمی‌شناخت. کشورهای بیشتری در تهران سفارتخانه افتتاح کردند. دولتهای خارجی و تجار خصوصی برای بردن سهمی از ثروت تازه به دست آمدهٔ ایران به این کشور سرازیر شدند.

در تیرماه آن سال پادشاه افغانستان درپی کودتایی سرنگون شد، و در کشور افغانستان جمهوری اعلام شد. ایران با نگرانی شاهد این رویدادها بود، علاوه بر خطر عراق در مرزهای غربی این کشور، اکنون خطر جدیدی نیز در مرزهای شرقی به آن اضافه شده‌بود. علم پیشنهاد کرد به پادشاه مخلوع افغانستان، که به ایتالیا تبعید شده‌بود، کمک شود تا تاج و تختش را پس گیرد. شاه پاسخ داد که "پادشاه جُربُزهٔ چنین کاری را ندارد". (خاطرات، ۲۶ تیر) او متعاقباً به این نتیجه رسید که به نفع ایران است که روابط دوستانه‌ای با رژیم جدید برقرار سازد و به آن رژیم علیه نفوذ کمونیستها کمک کند.

حمایت نظامی ایران از عمان افزایش یافت. سربازانی جهت کمک به سلطان علیه شورشیان ظفار به رهبری جبههٔ خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی (PFLOAG)[1] اعزام شدند.

با افزایش تورم، شاه تهدید کرد که ارتش را مسؤول مبارزه با گران‌فروشی خواهدساخت. در عین حال دولت هشدار داد که تجاری که به جرم گرانفروشی محکوم شوند، اموالشان توسط دولت مصادره خواهدشد.

علم عقیده داشت که بیشترین تقصیر در امر افزایش قیمتها به گردن

1- Popular Front for the Liberation of Oman and the Arabian Gulf.

دولت است. او به شاه هشدار داد "مردم ناراضی‌اند، و... این امـر خـطر جدی در بردارد." (خاطرات، ۴ مهر).

جمعه، ۲۲ دی

چائوشسکو رئیس جمهور رومانی ساعت یک بعدازظهر همراه همسرش وارد شد. بعداً دو ساعت و نیم با شاه گفتگو کرد. برای شام ضیافت کوچکی ترتیب دادم - در حدود ۶۰ مهمان... چائوشسکو ساعت دوازده شب مجلس را ترک کرد اما شاه ماند تا فیلمی تماشا کند. خداحافظی کردم و به خانه برگشتم. در این ضمن تلگرافی از امیر خسرو افشار، سفیرمان در لندن رسید، بدین مضمون که نمایندگان کمپانیهای نفتی قصد دارند پیشنهاد مشارکت ایران را در کنسرسیوم با شرایط بسیار بهتری از شرایط پیشنهادی به عربها بدهند. ساعت یک بعداز نیمه شب تلفنم زنگ زد و به من دستور داده‌شد فردا صبح در فرودگاه حاضر نشوم، و مستقیماً به کاخ بروم.

شنبه، ۲۳ دی

شرفیابی. شاه به رغم برف عالی کج خلق بود. پرسید "تلگراف افشار را دیده‌اید؟ باید فوراً سفیر انگلیس را احضار کنید و از او بپرسید معنی این جنگولک بازیها چیست. نمی‌توان عربها را با ما مقایسه کرد، تولید نفت ما مدتها پیش ملی شده و ما روی فرمول خرید - فروشی که پیشنهاد کرده‌ایم، به عنوان تنها اساس ممکن برای توافق، پافشاری خواهیم کرد."...
ضمناً دستور داد به سفیر آمریکا تلفن کنم و او را در جریان بگذارم.

بعدازظهر به دنبال عزیمت چائوشسکو، سفیر انگلیس به دیدنم آمد. گفت با اینکه از جزئیات دقیق بی اطلاع است ولی به گمان او پیشنهادهای کنسرسیوم منطقی است، سفیر آمریکا هم تقریباً همین راگفت.

این گفتگوها را سر شام به شاه گزارش دادم. طبق گفتهٔ سفیر انگلیس،

شاه خود طی سفر به لندن در ژوئن گذشته به امکان مشارکت اشاره کرده‌بود. شاه گفت: "به او بگویید که ما انتظار داشتیم به عربها حداکثر ۲۵ درصد سهام پیشنهاد شود، ولی گویا بعداً توافق شده که این سهام باید به ۵۱ درصد در ۱۹۸۱ افزایش یابد. حالا که شرایط با این وضع بکلی تغییر کرده من دیگر نمی‌توانم سر نظریات خود بایستم. با وجود این، به او بگویید، با اینکه ما در مورد اصول اساسی‌مان کوتاه نخواهیم آمد، هر پیشنهادی را به نوبهٔ خود مورد بررسی قرار خواهیم داد." سفیر ضمناً خاطر نشان کرده‌بود که شرکتها طبق قرارداد حق و حقوقی هم دارند، و این به رغم آنست که نفت ما ملی شده‌است. شاه گفت، "این عقیده اوست" در مورد فرمول خرید ـ فروش، شاه اعتراض سفیر را مبنی بر اینکه این امر به مفهوم تصاحب کامل است رد کرد، وگفت که ایران از ۱۹۵۴ به بعد صاحب ۱۰۰ درصد نفت خود بوده‌است.

یکشنبه، ۲۴ دی

...امروز بعد از ظهر نمایندگان شرکتهای نفتی به حضور شاه شرفیاب شدند و پیشنهادهائی مشابه پیشنهادهای ارائه شده به عربها را ارائه دادند، با یک تفاوت که ما ۵۱ درصدمان را به محض امضاء دریافت می‌کردیم. شاه پیشنهاد را درجا رد کرد...

دوشنبه، ۲۵ دی

...شرفیابی دوم برای نمایندگان، مذاکرات چندین ساعت به درازا کشید. شاه سرحال بیرون آمد، گفت که نظریات خود را با صراحت تمام بیان کرده‌بود: "یا پیشنهاد مرا قبول کنید که به شما در بیست و پنج سال آینده با تخفیف معقول

نفت بفروشیم، یا اینکه قرارداد فعلی را در ۱۹۷۹ خاتمه می‌دهم. آنوقت آزاد خواهم بود که هرکاری دلم می‌خواهد بکنم. تعجب کردم که با اولتیماتوم من اینقدر آرام برخورد کردند."...

سه شنبه، ۲٦ دی

شاه به پاکستان رفت، ظاهراً برای شکار، اما در واقع برای مذاکره با بوتو...

پنجشنبه، ۲۸ دی

... شاه کمی از ظهر گذشته بازگشت، و فوراً پرسید که از مذاکرات نفت خبری هست. جواب دادم که با نمایندگان اینتلیجنس سرویس وسیا در تهران ملاقات کرده‌ام و هر دویشان، بخصوص نمایندهٔ انگلیس، عقیده داشت که شاه، به رغم پیش بینی مأیوس کنندهٔ سفیرانگلیس حرفش را به کرسی خواهد نشاند. ظاهراً سفیر با نمایندگان شرکتهای نفتی انگلستان و آمریکا درپی شرفیابی‌شان ملاقات کرده‌است...

شنبه، ۳۰ دی

شرفیابی. گزارش دادم که وزیر مختار آمریکا امروز صبح به دیدنم آمد و نامهٔ فوری‌ای از طرف نیکسون برای شاه به من داد. ضمناً از جانب دولت خود ابراز نگرانی کرد که مبادا شاه از فرصت برگزاری قریب الوقوع کنگره ملی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید برای بازگو کردن نظریاتش در مورد مذاکرات نفتی استفاده کند و در نتیجه ادامهٔ مذاکرات فعلی راکلاً به

خطر بیندازد. به شاه گفتم، "صراحتاً باید عرض کنم که از نامه رئیس جمهور تکان خوردم. با همهٔ رعایت ادب ظاهری‌اش کمتر از یک دستور نیست."

[متن نامهٔ پرزیدنت نیکسون به شاه، به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۳]

اعلیحضرتا،

همانطورکه اعلیحضرت اطلاع دارند، من با علاقهٔ زیاد مذاکرات بین دولت اعلیحضرت و کنسرسیوم نفت را دنبال کرده‌ام. گزارشهای اخیر در مورد وضع فعلی مذاکرات شدیداً مرا نگران کرده‌است، و اینک این نامه را بخاطر دوستی درازمدتمان و نگرانی دوجانبه مان برای ثبات در منطقهٔ شما می‌نویسم.

نگرانی من از این جهت است که آخرین پیشنهادهای دولت اعلیحضرت می‌تواند به طور جدی بر همهٔ منطقه و کل مسیر روابط دوجانبهٔ ما تأثیر بگذارد. چنانکه اطلاع دارید، من در حال حاضر عمیقاً درگیر فعالیتهائی در ارتباط با مذاکرات صلح در آسیای جنوب شرقی، تجدید سازمان دولت خویش و مراسم تحلیفم می‌باشم، و در وضعی نیستم که بتوانم وضع فعلی را با دقت بررسی کنم. لیکن، چون اقدام یکجانبه‌ای که منافع مشروع طرفین را برآورده نسازد می‌تواند عواقب جدی‌ای برای اهدافی که ما به اتفاق آنها را دنبال می‌کنیم داشته‌باشد، مایلم ابراز امیدواری کنم که شما هرگونه اقدام یکجانبه را تا زمانی که من بتوانم موضوع را مطالعه کرده و

نظریات خود را به اطلاع شما برسانم به تعویق بیندازید.

شاه لحظه‌ای تأمل کرد و بعد پاسخی به من دیکته کرد که یادداشت کردم. در خاتمه عرض کردم که نامهٔ خودشان همانقدر مرا خوشحال کرد که نامهٔ نیکسون عصبانی‌ام کرده‌بود...

[نامه شاه به تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۳، به عبارات گرمی نوشته شده لیکن در مورد سیاست اصولی درقبال شرکتهای نفتی محکم می‌ایستد. مهمترین بندها عبارتند از]

ما... فکر می‌کنیم که شرکتهای نفتی فرصت کافی داشته‌اند که با ما به توافق برسند اما آنها وقت خود را صرف کارهای دیگر کرده‌اند.

من معتقدم که پس از اعلام شدن سیاستهای ما که بهترین تضمین برای صدور بی‌دردسر ذخیره‌های نفتی است، هنوز هم برای طرفهای ذینفع فرصت وجود دارد تا حقوق مشروع و خواستهای معقول ما را برآورده‌سازند...

...سرشام شاه گفت: "سفیر آمریکا را احضار کنید و از او بپرسید وقتی روابط ما باکشور شما می‌تواند صرفا با شکایت یک شرکت نفتی به مخاطره بیفتد چه چیزی آن را ممتاز و ویژه می‌سازد؟ تا به امروز موضع کشورش این بوده که نمی‌تواند به شرکتها، که مستقل از کنترل دولت هستند، توصیه کند. شما باید از طرف خودتان به سفیرآمریکا بگویید که چقدر از لحن نامهٔ نیکسون متعجب و ناراحت شده‌اید." روحیه‌ای که از خود نشان داد شگفت‌آور است. متأسفم که خیلی کسان دیگر حضور داشتند، وگرنه ممکن بود وسوسه شوم پایش را ببوسم...

یکشنبه، اول بهمن

شرفیابی کوتاه. دیروز شاه سفیر انگلیس را به حضور پذیرفت تا به پیامی که او از جانب وزیرخارجه‌اش تحویل داده‌بود پاسخ دهد. من هم متعاقباً متن این پیام را دریافت کردم و شاه، پس از اینکه دربارهٔ آن با من صحبت کرد، امروز پاسخ کتبی را دیکته کرد. پیام هیوم و پاسخ شاه هر دو بسیار مؤدبانه بودند، کاملاً متفاوت با پاسخی که به نامهٔ نیکسون فرستادیم. شاه گفت: "به سفیر انگلیس بگویید که من باید اصول سیاستم دربارهٔ نفت را در یک سخنرانی برای مردم تشریح کنم. وارد جزئیات نمی‌شوم و برای شرکتها جای مانور دادن باقی می‌گذارم."

بعد پرسید آیا سخنرانی نیکسون را در مراسم تحلیف خوانده‌ام. من آن را از رادیو شنیده‌بودم اما نخوانده‌بودم. شاه گفت، "یادت می‌آید که در جایی مشخصاً از عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر دفاع کرده‌بود؟ و آنوقت این مردک لعنتی جرأت می‌کند که چنین نامه‌ای به من بنویسد."...

سفیر انگلیس را پذیرفتم که دربارهٔ پاسخ شاه به هیوم وزیر خارجه سؤال کرد. با موافقت قبلی شاه نسخه‌ای را به او نشان دادم. آنوقت می‌خواست دربارهٔ نامهٔ شاه به نیکسون بداند اما او را دست به سر کردم. او گفت که سفیر آمریکا متن نامهٔ نیکسون را به او نشان داده‌است. گفتم، "در این صورت، می‌توانید نوع پاسخی را که سزاوارش بوده و دریافت کرده‌است حدس بزنید." او پاسخ داد که خودش شخصاً در پیش نویس نامهٔ هیوم کمک کرده و لحنی مناسب را توصیه کرده‌بود. به او گفتم، که چه خوشش بیاید چه نیاید، پیشنهادهای شاه در نهایت پذیرفته می‌شوند؛ آن پیشنهادهاباید به عنوان بهترین راه حل برای مشکلات کلیهٔ کشورهای تولید کنندهٔ نفت تلقی شوند.

حرف مرا تأیید کرد و اعتراف کرد که در شرفیابی دیروز استدلال شاه را در مورد موضع ایران پذیرفته‌است. گفت، "به عنوان مثال، من به ایشان یادآوری کردم که عراق تقریباً ۳۰۰ میلیون دلار در نتیجهٔ ملی کردن نفتش از دست داده‌بود. شاه پاسخ داد که ایران این ضربه را سالها پیش خورده‌است، عراق در دراز مدت جبران خساراتش را خواهد کرد. بعد من اظهار نظر کردم که سیاستهایی که ایشان دنبال می‌کند می‌تواند تأثیر بدی روی سرمایه‌گذاری خارجی در داخل ایران داشته باشد، اما شاه اشاره کرد که کشورش به اندازهٔ کافی سرمایه از خود دارد، و وقتی سیاستهای او درست برای سرمایه‌گذاران خارجی تشریح شود هیچگونه واهمه‌ای نخواهند داشت. بعد من اظهار داشتم که ایران فاقد پرسنل واجد صلاحیت کافی برای ادارهٔ صنایعش است، اما شاه پاسخ داد که بیشتر خارجیهایی که در حال حاضر در صنعت نفت کار می‌کنند در هر صورت باقی می‌مانند، و حتی اگر بروند، جانشینانی را می‌توان پیدا کرد." او در خاتمه اظهار داشت که امکان دارد آمریکاییها فرمول معتدل‌تر شاه را بپذیرند، که براساس آن قرارداد فعلی در ۱۹۷۹ خاتمه می‌یابد. من به او اطمینان دادم که این دقیقاً چیزی است که خواستهای ما را بیش از حد برآورده می‌کند...

دوشنبه، ۲ بهمن

نخست وزیر پیش از شرفیابی‌ام به من تلفن کرد که بگوید شاه به او دستور داده‌است پاسخهایی را که به هیوم و نیکسون فرستاده‌ایم بخواند. شرفیابی. اولین سؤال شاه این بود که آیا نامه‌های درخواستی نخست وزیر را فرستاده‌ام. پاسخ دادم که جوابهای اعلیحضرت را فرستاده‌ام. اما او توبیخم

کرد که چرا نسخه‌های نامه‌هایی را که دریافت کرده‌بودیم نفرستاده‌ام. توضیح دادم که نخست وزیر اینها را از من نخواسته بود، ضمناً صحیح نبود که پیام آمرانهٔ نیکسون علنی شود. شاه پس از اینکه کمی فکر کرد، پاسخ داد که هر دو سری نامه‌ها باید با هم خوانده شود تا بتوان تندی پاسخ او را درک کرد. "معاونتان بهادری می‌تواند نامه‌ها را برای نخست وزیر ببرد و بعد هم بازگرداند."

مدتی دربارهٔ حدود دخالت خارجی در امورمان بحث کردیم، و اینکه چطور آمریکاییها - به عبارت دیگر کندی - به امینی کمک کردند تا به قدرت برسد.[1]

خاطرنشان کردم که هر نوع توطئهٔ حمایت شده توسط خارجیها را می‌توان عقیم گذارد به شرطی که تعدادی افراد مصمم در جاهای درست قرار داشته باشند، و یادآوری کردم که چطور آخوندها و سایر دشمنانمان را در زمان نخست وزیری خود من از میدان به در کردیم. "چه کسی غیر از اعلیحضرت شجاعت این را داشت که از من حمایت کند؟" او اعتراف کرد که، "هیچکس." وقایع ۱۳۴۲ را، که به ناآرامیهای خشونت آمیز ۱۵ خرداد درپی دستگیری [آیت الله خمینی] منجر شده‌بود و شاه به من تلفن کرده‌بود تا بپرسد قصد دارم چه اقدامی بکنم، یکبار دیگر یادآوری کردم. گفتم: "بخاطر دارید که به اعلیحضرت عرض کردم که به نقطهٔ حساسشان خواهم زد و وقتی گفتم

---

۱. علی امینی در مقام سفیر ایران در واشینگتن با جان کندی که در آن زمان سناتور بود آشنا شده‌بود. در آن هنگام نه تنها کندی بلکه کل دولت آمریکا نیاز فوری به تغییر دولت در ایران را احساس می‌کرد. به مقدمه مراجعه شود.

دمار از روزگارشان در خواهم آورد شما خندیدید. چارهٔ دیگری نبود. اگر ما عقب نشینی کرده‌بودیم، ناآرامی به چهارگوشهٔ ایران سرایت می‌کرد و رژیم‌مابا تسلیم ننگ آوری سقوط می‌کرد. در آن موقع حتی این را به شما عرض کردم که، اگر خود من هم از مسند قدرت به زیر کشانده شوم، شما همیشه می‌توانید با محکوم کردن و اعدام من به عنوان مسبب آنچه واقع شده، خود را نجات دهید. از سوی دیگر، اگر من موفق شوم، ما برای همیشه از دست جنگولک بازیهای روحانیون و دخالتهای خارجی خلاص می‌شویم. شاه گفت، "بله، خوب به یاد دارم. هرگز خدمات شما را فراموش نمی‌کنم..."

سه شنبه، ۳ بهمن

مراسم سلام عید غدیر. در بارش برف مداوم، تعدادی کودک را در باغ کاخ گلستان جمع کرده بودند تا به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید ابراز احساسات کنند. شاه از اینکه کودکان را در چنین هوایی بیرون نگه داشته‌اند عصبانی شد و دستور داد همه به داخل دعوت شوند و به آنها چای داده‌شود. چطور می‌توانستم ترتیبی بدهم که به ۲۰۰۰ بچهٔ مدرسه چای داده شود؟ در عوض یک کوه شیرینی چیدیم و کودکان دویدند توی سالن تازه دکوراسیون شده، و با جیبهای پر از شیرینی از اتاقی به اتاق دیگر رفتند. دو تا دختر بچه از ترک محل خودداری کردند تا اینکه عکسشان در کنار اعلیحضرت گرفته شد...

بعدازظهر شاه در کنگرهٔ ویژه‌ای به مناسبت سالروز انقلاب شرکت کرد و سخنرانی باشکوهی ایراد کرد که در آن تأکید نمود با عزمی راسخ به اعمال سیاست خود دربارهٔ نفت خواهد پرداخت و آنگاه این سیاست را

تشریح کرد... بعداً در اخبار بی‌بی‌سی شنیدم که سهام شرکتهای نفتی در بورس لندن سقوط کرده‌است. خبرگزاری فرانسه (AFP)، از قول سخنگوی کنسرسیوم نفت اعلام کرد که نمایندگانشان به یافتن راه حل مورد پذیرش طرفین از طریق مذاکره با ایران ادامه خواهند داد. بلافاصله به شاه تلفن کردم و آخرین اخبار را به اطلاعش رساندم...

لیندون جانسون رئیس جمهور سابق آمریکا درگذشت. او شخصاً دوست خوبی بود اما به هیچوجه رئیس جمهور تراز اولی به شمار نمی‌آمد. در تصمیم‌گیری قاطع کند بود. یک شب در ضیافتی در کاخ سفید از او پرسیدم امیدوار است از تشدید جنگ در ویتنام چه چیزی عایدش شود، و چرا بجای اینکه هر هفته باز هم چند هزار سرباز دیگر بفرستد یک باره کار را تمام نمی‌کند و یک شبه صدهزار سرباز نمی‌فرستد. جانسون پاسخ داد که او باید مراقب افکار عمومی آمریکاییان نیز باشد. من گفتم، "در این صورت، اگر من به جای شما بودم حق داشتم شب و روز نگران باشم." خانم مریم انصاری، همسر سفیر آنوقتمان در واشینگتن، از زیر میز لگد محکمی به پای من زد که زبانم را نگاه دارم.

سفیر انگلیس به من تلفن کرد تا مرا در جریان جنجالی که بر سر یک جوانک انگلیسی در گرفته‌بود بگذارد. او استادیار بخش زبان انگلیسی دانشگاه تهران است. تابستان گذشته هم معلم موقتی ولیعهد شده‌بود، و اکنون فعالانه در تظاهرات ضد دولتی در دانشگاه شرکت جسته است. تصمیم گرفته شده که اخراج شود، دولت در عین حال می‌خواست از او به عنوان نمونه‌ای برای دسیسه بازیهای انگلیس در جریان مذاکرات دربارهٔ نفت استفاده کند. من خبر را به اطلاع شاه رساندم و به او یادآوری کردم که او آنقدر قدرت دارد که

مجبور نباشد به چنین دستاویزهایی متوسل شود. این نوع کارها، یعنی انتشار شایعات کذب و غیره، در زمان نخست‌وزیری مصدق متداول بود. با دشواری زیاد او را مجاب کردم که تصمیمش را عوض کند. خدا را شکر سرانجام تسلیم شد، وگرنه همهٔ رسانه‌های خبری دنیا روی سرمان خراب می‌شدند و ما را متهم می‌کردند که حکومت پلیسی خودکامه‌ای هستیم.

شنبه، ۷ بهمن

شرفیابی... شاه که دربارهٔ رویدادهای مربوط به نفت بحث می‌کرد گفت، "نیکسون دلش می‌خواهد ما را به سطح عقب افتاده‌ترین کشورهای سراسر خاورمیانه برساند. چرا باید ما را به سطح سعودیها تنزل دهد، بجای اینکه سعودیها را به سطح ما بالا بیاورد؟ ایران دارای جمعیت و نیازهای عمرانی‌ای است که ابداً قابل مقایسه با همسایگان عربمان نیست."...

سفیر انگلیس امروز عصر در منزل به من تلفن کرد تا شدیداً علیه بازداشت آن جوانک انگلیسی لعنتی که درگیر تظاهرات دانشگاهی شده‌بود اعتراض کند. از قلدربازی سفیر اصلاً خوشم نیامد و این را با صراحت به او گفتم. به او یادآوری کردم که کلاً بخاطر تمایل شاه برای ایجاد روابط نزدیکتر با غرب بود که به او اجازه می‌دادم به این نحو به من تلفن کند؛ درستش این بود که با وزارت امور خارجه‌مان تماس بگیرد، و حتی آنوقت هم قرار نبود با کسی بالاتر از رئیس بخش انگلیس تماس بگیرد. به او گفتم، "در آینده دیگر اجازه نخواهید داشت به دیدن من به دربار بیائید." و البته که این برخورد شکل دیگری به گفتگوی ما داد، و آخر سر کارش به معذرت خواهی کشید...

گزارش این برخورد را سرشام دادم. شاه گفت، "خوب کردید، اما باید

حتی جلوتر می‌رفتید"...

دوشنبه، ۹ بهمن

...به رغم حرفهای تندم، سفیر انگلیس به دفترم آمد تا شخصاً معذرت خواهی کند. تقریباً یکساعت او را منتظر نگه داشتم - کاری که از آن منزجرم، اما در این مورد حس کردم که چارهٔ دیگری ندارم، سفیر سراپا ندامت بود، با وجود این من حرف خودم را پیش بردم و او را وادار کردم اذعان کند که دانشجوی انگلیسی درگیر در این ماجرا باید برای همیشه ایران را ترک کند. وقتی او اعتراض کرد که جوانک پولی ندارد، من قول دادم که ما هزینهٔ بازگشت او را خواهیم پرداخت.

معاون رئیس کنسرسیوم نفت به دیدنم آمد، و نامه‌ای از ج.ک. جیمسون، رئیس هیئت مدیره شرکت اکسون را برای شاه آورد.

[نامه، به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۷۳، به شرح زیر است]

شرکتهای عضو کنسرسیوم با نگرانی فرمایشات اعلیحضرت را در سخنرانی در کنگرهٔ ملی در ۲۳ ژانویه ۱۹۷۳ خوانده‌اند. چنانکه در آخرین شرفیابی بحث شد، به نفع طرفین است که مذاکرات با نگرشی برای دستیابی به راه حل رضایتبخش ادامه یابد. چنین تمایلی همچنان باقی است. به همین جهت، ما طالب شرفیابی دیگری به حضور اعلیحضرت در آیندهٔ نزدیک می‌باشیم.

شرکتها از من خواسته‌اند که تذکر دهم، چنانکه خاطر

> مبارک اعلیحضرت مستحضر است، سخنرانی مزبور بعضی مسائل را برانگیخت که به مواد مربوط به شرکتها و دولت ایران تحت قرارداد ۲۹ اکتبر ۱۹۵۴ ارتباط پیدا می‌کند. شرکتها در کمال اکراه احساس می‌کنند که باید رسماً به وزیر دارایی ایران، که مقام تعیین شده در قرارداد ۱۹۵۴ است نامه‌ای بنویسند، تا از موقعیت قانونی خود در قرارداد دفاع کنند. چنین نامه‌ای ارسال خواهدشد.
>
> اجازه دهید تأکید کنم که لزوم به ارسال نامهٔ رسمی به وزیر دارایی بهیچوجه مانع از این نخواهد شد که شرکتها کلیهٔ مساعی خود را جهت دستیابی به تفاهم شایسته به کار نگیرند...

شاه به محض خواندن آن به من تلفن کرد. گفت، "بهشان بگویید که یک مشت دزدند، سعی کردند طلب ما را در زمانی که ارزش لیرهٔ استرلینگ کاهش یافته‌بود به لیره استرلینگ بپردازند. فقط هوشیاری و قدرت مجاب کردن خودمان بود که ما را از ضرر چندین میلیون لیره‌ای نجات داد. از آن گذشته فقط تحت فشار بود که به پرداخت مالیات در بنادر ما تن دادند؛ سالهاست که از این کار شانه خالی کرده‌اند. حتی هنوز هم از پرداخت خسارت برای ذخایر گاز طبیعی که در تولید نفت می‌سوزانند خودداری می‌کنند. فقط این اواخر است، که بدون کمک از شرکتها و با وجود موانع بسیار، ما توانسته‌ایم مقدار کمی از این گازها را از طریق لوله به روسیهٔ شوروی صادر کنیم. به آنها یادآوری کنید که منشور سازمان ملل متحد به وضوح تأکید می‌کند که کلیهٔ کشورها دارای حق حاکمیت بر منابع طبیعی خود می‌باشند، و

می‌توانند آنها را به هر نحوی که مناسب بدانند به مصرف برسانند. ضمناً باید به آنها یادآوری کنید که پیشنهادهایی راکه من در سخنرانی هفتهٔ پیش در اجلاس مشترک مجلسین ارائه دادم، دو روز بعد به صورت قانون غیرقابل تغییر در آمده است. شرکتها باید ممنون باشند که من کاستی‌هایشان را علنی نساختم!..."

سه شنبه، ۱۰ بهمن

...امروز بعدازظهر یک سری ملاقاتهای طولانی داشتم. جلسات مخفی با رؤسای امنیتی خودمان و نمایندگان اینتلیجنس سرویس و سیا، که علاوه برکارهای دیگر اقدامات احتیاطی برای اقامت قریب الوقوع شاه در سنت موریتس مورد بررسی قراردادیم.[1] هرشب دربارهٔ این سفر که تا به حال از رسانه‌های گروهی خارجی پنهان نگه داشته شده‌است دچار کابوس می‌شوم. وضع مذاکرات مربوط به نفت صرفاً نگرانی مرا بیشتر می‌کند، با اینکه ذکاوت و خوش اقبالی شاه احتمالاً او را سالم نگاه خواهد داشت...

چهارشنبه، ۱۱ بهمن

شرفیابی... شاه گفت: "سفیر آمریکا منتظر شرفیابی است. وقتی بیرون می‌روید با او احوالپرسی کنید و بطور تصادفی به او بگویید که پیشنهادهای من

---

۱. هر زمان شاه به خارج سفر می‌کرد این یکی از جوانب همکاری متعارف بین سازمانهای امنیتی ایران و طرفهای متقابل غربی آنها، به ویژه ایالات متحده و بریتانیای کبیر بود.

به اجلاس مشترک مجلسین به صورت قانون در آمده و دیگر قابل بحث نیست"...

آنگاه به فرودگاه رفتم و منتظر شاه شدم... نخست وزیر و وزیر دارائی تا داخل هواپیما در التزام رکاب بودند، و سعی داشتند سریعاً او را در جریان مذاکرات با شرکتها قرار دهند. در این ضمن بقیه ما مجبور بودیم در سرمای بیرون منتظر شویم...

امروز غروب در مراسم ازدواج منشی‌ام که دختر ارتشبد اویسی است شرکت کردم. از شوهر قبلی‌اش پسری دارد، خودش سی‌ساله است، اما خدا می‌داند چه جنجالی بر سر این ازدواج براه انداخت. با وجود این دختر خوبی است، و خیلی هم زیباست. زیبایی زن رفتارهایی را مجاز می‌دارد که در غیر آنصورت ممکن بود ما را برنجاند...

شنبه، ۲۸ بهمن

ملاقاتی با رئیس دانشگاه پهلوی و با عبدالمجید مجیدی، مدیرعامل جدید سازمان برنامه داشتم. دولت در اصل ۲۵ میلیون دلار از بودجهٔ سال آینده را به توسعهٔ دانشگاه اختصاص داده‌بود، اما حالا معلوم می‌شود که فقط ۹ میلیون دلار موجود است. به گفته مجیدی، در عوض قرار است سرمایه گذاری نظامی ۳۰۰ درصد افزایش یابد و هزینه‌های فعلی دو برابر شود که جمعاً بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار از بودجه می‌شود. از من تقاضاکرد وضع را به شاه گزارش دهم. مجبور شدم جواب دهم که این وظیفهٔ نخست وزیر است، نه من. مجیدی گفت، "ولی نخست وزیر می‌ترسد واقعیتها را به زبان بیاورد. خیال دارد مسؤولیت را به من حواله کند و اصرار دارد که من به سن موریتس

بروم و شخصاً گزارش دهم. عقلم به جایی نمی‌رسد که چکار کنم." باز هم از خود سلب مسؤولیت کردم و گفتم که شاه خوشش نمی‌آید من در این جور کارها دخالت کنم. با نومیدی دفتر مرا ترک کرد.

بعد از ناهار دکتر هامر رئیس شرکت نفت اکسیدنتال به دیدنم آمد. مذاکرات اخیرش را در تهران و سن موریتس تشریح کرد و پیشنهاد کرد که ما قرار داد سه جانبه‌ای را امضاء کنیم؛ ایران از سرخس به روسیه گاز تحویل دهد و روسیه معادل همین مقدار گاز را از سیبری به آلاسکا تحویل دهد. آمریکاییها هم از لحاظ مالی عملیات را تأمین کنند و به ما دلار بپردازند.

یکشنبه، ۲۹ بهمن

...سفیر آمریکا برای خداحافظی به دیدنم آمد. عکس امضاء شده‌ای از شاه را به او دادم. بطور کلی نسبت به نتایج مذاکرات مربوط به نفت خوشبین است...

منشی‌ام به دیدنم آمد. او که همین دو هفته پیش ازدواج کرده‌است حالا نظر مرا درباره طلاق گرفتن می‌خواهد. عجب اوضاعیست!

شنبه، ۱۳ اسفند

...شهبانو ساعت ده شب وارد شد، دیرتر از آنچه انتظار می‌رفت چون خلبانش را مجبور کرده‌بود در رم توقف کند تا بتواند با مهمانانش، پادشاه و ملکه یونان، ناهار صرف کند. در فرودگاه خیلی با نخست وزیر گرم گرفت - که تقریباً دم یکایک اطرافیان او را دیده - و او را به شام دعوت کرد. من آنقدرها مورد مرحمت ایشان قرار نگرفتم، به همان دلایل معمول و واضح...

دوشنبه، ۲۲ اسفند

امروز روز تولد والاحضرت فرحناز است. وقتی در سن موریتس بودم گفتگو تلفنی‌اش را شنیدم که در آن پدرش را واداشت قول دهد برای تولدش به تهران برگردد. شاه به قولش وفا کرد و امروز ساعت ۵ عصر وارد شد...

یکشنبه، ۲۶ فروردین

شرفیابی. چند تلگراف را برای امضاء به حضور شاه تقدیم کردم. یکی از آنها خطاب به حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه بود که برای تولد شاه تلگراف تبریک نفرستاده‌بود. این نکته را به شاه تذکر دادم اما با وجود این تلگرام را امضاء کرد و اظهار داشت: "نباید تعجب کنید. ما در جریان مذاکراتی، جهت ایجاد روابط سیاسی با سوریه هستیم؛ در این میان باید دلخوریهای بی‌اهمیت را نادیده بگیریم. گذشته از همه چیز، ما که مثل آنها عقده حقارت نداریم." ...

دوشنبه، ۲۷ فروردین

شرفیابی... شاه به من تذکر داد که تلگراف به پرزیدنت اسد باید در رادیو خوانده شود... ضمناً به من دستور داد هلمز سفیر آمریکا را احضار کنم، و دربارهٔ کمبود قطعات یدکی برای فانتومهایمان شکایت کنم...

با سفیر در منزلم ملاقات کردم. نظر مرا دربارهٔ اشخاصی که می‌توانست آزادانه در ایران ملاقات کند بدون اینکه موجب نارضایتی شاه شود، جویا شد. پاسخ دادم ایران یک کشور دیکتاتوری نیست و خارجیها

آزادند با هرکس که دلشان می‌خواهد معاشرت کنند. در پاسخ سؤالی که چندی پیش کرده بودم، به من گفت که پرزیدنت نیکسون در واقع نامزد جایزهٔ صلح نوبل است...

سه شنبه، ۲۸ فروردین

شرفیابی. مکالمهٔ با مزه‌ای راکه دیشب در ضیافتی در سفارت پاکستان داشتم تعریف کردم. سفیر مصر نزد من آمد و اظهار امیدواری کرد که ما از اسرائیل جهت شرکت در بازیهای قریب الوقوع آسیایی دعوت به عمل نیاوریم، در غیراینصورت کشورهای عربی مجبور می‌شوند که شرکت نکنند. برای اینکه از دادن پاسخ مستقیم طفره بروم، جواب دادم که ما انتظار داشتیم خیلی پیش از شروع بازیها عربها اسرائیل را از صفحه روزگار محو کنند. سفیر که بخوبی به مسخره بودن ماهیت چنین قضیه‌ای آگاه بود یکی از آن خنده‌های معروفش را سرداد. شاه خوشش آمد، اما گفت، "با وجود این باید به او می‌گفتید که ما مطلقاً قدرتی در ارسال این دعوتنامه‌ها نداریم. آنها توسط فدراسیونهای بین‌المللی ورزشی ارسال می‌شوند." من اشاره کردم که دلم نمی‌خواست به هیچ وجه خودم را درگیر بحث دربارهٔ جزئیات بکنم...

چهارشنبه، ۲۹ فروردین

امروز صبح شاه، در پی تقدیم استوارنامه توسط اولین سفیر آلمان شرقی، گرفتارتر از آن بود که مرا به حضور بپذیرد. در عوض گزارشهایی را که فکر می‌کردم مهم هستند، همراه با یادداشتی که نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شده‌اند و تقاضای شرفیابی دارند، به حضور فرستادم. شاه تلفن کرد که

بگوید بعد از ناهار آنها را به حضور می‌پذیرد، و بعد اضافه کرد: "چون بچه‌های خوبی شده‌اند، اجازه دارید ضیافتی برایشان ترتیب دهید."

سرشام اعلیحضرتین دربارهٔ آیندهٔ محیط زیست بحث کردند. شهبانو عقیده داشت که زیباییهای طبیعی ایران باید به هر قیمتی محافظت شود. برعکس، شاه گفت که کشور نیاز به توسعهٔ سریع دارد و در این روند بالطبع خساراتی وارد خواهد آمد. در مقابل آن هزارها هکتار زمین هم جنگلکاری شده‌است. شهبانو گفت، "پس تکلیف عظمت طبیعی کویرها چه می‌شود؟ زیبایی آنها را نادیده می‌گیرید؟" شاه به شوخی گفت "کاری می‌کنم که شما نایب السلطنهٔ کلیهٔ کویرهای ایران شوید." اما شهبانو از میدان در نرفت و اظهار داشت:" این آقایان را دوروبرمان می‌بینید؟ همگی با حرفهای من موافق هستند، اما هیچکدام جرأت ابراز عقیده ندارند." در این موقع من شعری از سعدی را به این مضمون خواندم:

خلاف رأی سلطان رأی جستن — به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز راگوید شب است‌این — نباید گفتی آنچ ماه و پروین

شهبانو از این لطیفه‌گوئی خوشش آمد، اما ابداً مطمئن نیستم که شاه هم با او در این مورد شریک باشد.

پنجشنبه، ۳۰ فروردین

شرفیابی... دربارهٔ هلمز سفیر جدید آمریکا صحبت کردیم. شاه گفت، "به نظر انتخاب خوبی می‌آید. قبلاً او را دیده‌ام؛ خیلی علاقه دارد به ما

نزدیک شود و هر خدمتی از دستش برمی‌آید انجام دهد."

وقتی به دفترم برگشتم والاحضرت اشرف تلفن کرد، و دربارهٔ نشان لژیون دونور که پمپیدو به او وعده داده‌بود پرس و جو کرد. گفتم: "شایسته نیست که خود را مدیون پمپیدو کنید. یک نشان فرانسوی چه اهمیتی برای شما دارد؟ چرا ارزش خودتان را پایین می‌آورید؟" به محض اینکه تلفن را گذاشت به شاه تلفن کردم و موضوع را گزارش دادم. گفت، "خوب کردید، خیلی خیلی خوب کردید."

شنبه، اول اردیبهشت

شرفیابی. با وجود این که امروز تعطیل مذهبی است، یعنی تولد پیغمبر(ص) است، ما کار کردیم. انتظار داشتم بخاطر موفقیت مذاکرات نفت شاه را سرحال ببینم، اما برعکس از فرط عصبانیت برافروخته بود. چند وقت پیش به دولت دستور داده‌بود اجازه دهد کشاورزان قیمت چغندر را بالا ببرند، و برای جبران زیان تصفیه‌های شکر، ۲ درصد تخفیف در پرداخت مالیات بر تولیدات تصفیه خانه‌ها را مجاز دارد. قیمت چغندر بالا رفته‌است و تخفیف مالیاتی سال دیگر منظور خواهد شد. شاه گفت، "اما حالا شنیده‌ام که ص... با مدیریت شرکتهای تولید شکر تماس گرفته و ۴ میلیون دلار (رشوه) خواسته تا امتیازات مالیاتی را تسریع کند. باید دستور العملی به دولت صادر کنید و به آنها دستور دهید که هر شرکتی را که موافقت کرده این کمیسیون را بپردازد تحت تعقیب قرار دهد و باید شدیداً مجازات شوند. همینطور هم به ص... تذکر بدهید که اگر طمعش را کم نکند از مملکت بیرون می‌اندازمش." تازه آنوقت بود که از مذاکرات مربوط به نفت ابراز رضایت کرد...

یکشنبه، ۲ اردیبهشت

شرفیابی. گزارش دادم که دستورات دیروزش را اجرا کردم اما کشف کرده‌ام که ص... در این معامله تنها نبوده‌است. شاه گفت، "بهتان چه گفتم؟ همهٔ لاشخورها را دور خودش جمع کرده." از ذکر نامهای دو همدست ص...، امیر هوشنگ دولو و یک وزیر کابینه، خودداری کردم، او هم اصراری نکرد که جزئیات را بداند. برای همین است که مطمئنم از پیش خبر دارد. فقط باید صبر کنیم و ببینیم چه عکس العملی نشان می‌دهد...

سه‌شنبه، ۴ اردیبهشت

شرفیابی. آبا ایبان، وزیر خارجهٔ اسرائیل، قرار است برای یک شرفیابی پنهانی جمعهٔ دیگر وارد شود. گزارش دادم که خواسته مرا ببیند، اما شاه این پیشنهاد را رد کرد و آن را "کاملاً غیر ضروری" خواند. همانطور که قبلاً هم گفته‌ام ناسپاسی از خصایل پادشاهان است...

بعد از ناهار در جلسهٔ انجمن پژوهشگران و روشنفکران [۱] حاضر شدم که به دستور خود شاه به منظور ارزیابی پیشرفت انقلاب سفید ایجاد شده‌است. خدا می‌داند قرار است چه نقشی برای خودش پیدا کند. چه خوب بود اگر اعضایش یاد می‌گرفتند چطور با هم کار کنند، یا جرأت ابراز عقیده

---

۱. به پیشنهاد شاه در دهمین سالگرد انقلاب سفید تعدادی از دانشگاهیان این گروه را به منظور مطالعه و بحث دربارهٔ جنبه‌های مختلف اصلاحات اجتماعی کشور تشکیل دادند. نه شاه و نه هویدا این گروه را جدی نگرفتند.

داشته‌باشند. آنوقت شاید بتواند تا حدودی مشمرثمر واقع شود...

چهارشنبه، ۵ اردیبهشت

شرفیابی. گزارش دادم که وزیر خارجهٔ اسپانیا مرا به ضیافت در سفارتشان ضمن سفر قریب الوقوعش به ایران دعوت کرده‌است، آنرا بپذیرم؟ شاه پاسخ داد، "طبق تشریفات عمل کنید." نفهمیدم که بالأخره این معنای بله بود یا نه، اما فکر کردم بهتر است پافشاری نکنم. مطمئن نیستم که شاه از این که من آشکارا در امور سیاسی دخالت کنم خوشش بیاید. بطور کلی سعی می‌کنم مطابق میل او رفتار کنم و فقط در غیر اینصورت تنها وقتی با ناراحت کردن او خطر می‌کنم که فکر کنم به نفع خودش یا مصالح مملکتی است.
امروز بعدازظهر ملاقات دو ساعته‌ای با سردبیر نیوزویک داشتم. هنگام بحث دربارهٔ سادات او اظهار نظر تکان دهنده‌ای بدین مضمون کرد که مصریها قصد داشتند اسرائیل رابه عملیات خصمانه‌ای تحریک کنند تا افکار جهانی رابرضد آن کشور برانگیزند. ظاهراً کیسینجر به طور خصوصی به او گفته که دولت آمریکا با توجه به جناح طرفدار اسرائیل در کنگره نمی‌تواند برای عربها کاری کند. تنها چیزی که می‌تواند این وضع را تغییر دهد این است که اسرائیل واکنش شدیدی نشان دهد و سبب شود که عربها جریان نفت را برروی غرب ببندند. حتی یک دورهٔ کوتاه بدون نفت، دست امریکاییها را باز خواهد گذاشت تا اسرائیل را برای آغاز سیاست معتدلتر تحت فشار قرار دهند. به عبارت دیگر ظاهراً کیسینجر و سادات هم عقیده هستند. به گفته چینیها، مصر آماده‌است که ظرف دو تا سه ماه آینده به اسرائیل حمله کند. پاسخ من به همهٔ اینها این بود که بگویم رژیمی که در جنگ شکست بخورد هیچ جایی برای

مانور دادن ندارد. من نمی‌توانم فکر کنم سادات اینقدر احمق باشد که دست به چنین خطری بزند...

پنجشنبه، ٦ اردیبهشت

شرفیابی... گزارش ملاقاتم را با سردبیر نیوزویک دادم. شاه اظهار داشت؛ "پس غرزدنهای زکی یمانی وزیر نفت سعودی مستقیماً به تحریک آمریکایی‌هاست."

شنبه، ۸ اردیبهشت

...در ضیافت ناهار شاه به افتخار مولائی عبدالله شرکت کردم. موضوع صحبت فقط کودتای نافرجام سال گذشته مراکش بود. بعداً، مولائی عبدالله به من اطلاع داد که شاه به او توصیه کرده‌بود با ارتشبد نصیری و خود من مذاکره کند...

چندین دعوت رسمی را رد کردم تا بتوانم در سفارت انگلیس با دوست قدیمی‌ام دنیس رایت شام بخورم. قبلاً صراحتاً از سفیر انگلیس خواسته‌بودم که کس دیگری را دعوت نکند...

یکشنبه، ۹ اردیبهشت

شرفیابی. از شاه پرسیدم مایل است چه لحنی در پاسخ نامهٔ ملک حسن پادشاه مراکش بکار برده‌شود؟ گفت، "نامه را به کلیّات محدود کنید. آدم جرأت ندارد کار دیگری بکند، ما که نمی‌دانیم این جور آدمها چه خیالی در سردارند."

در ضیافت ناهار به افتخار ولیعهد بحرین شرکت کردم. دربارهٔ بیانیهٔ شاه به انجمن پژوهشگران و روشنفکران بحث کردیم... شاه به نخست وزیر گفته‌است که این انجمن مفید است چون توجه نسل جوان را منحرف می‌کند. ظاهراً تا جایی که به شاه مربوط می‌شود این نهایت مفید بودن آنست...

درپی آن با مولائی عبدالله و ارتشبد نصیری ملاقات کردم. نگرانیهای عمده مولائی عبدالله از این قرار است:

- اوضاع در مراکش انفجار آمیز است. ملک حسن از شاه انتظار دارد که از رژیم کنونی حمایت کند.

- ارتباط مستقیم بین ملک حسن و شاه الزامی است. یافتن رابطی از میان ارتشیان یا سازمانهای امنیتی مراکش، که افسرانش کلاً غیرقابل اعتمادند، امکان ندارد.

- ملک حسن مردی با حسن نیت است که خیلی آسان به اطرافیانش اعتماد می‌کند؛ مثالی از این مورد ژنرال اوفقیر است، که مولائی عبدالله می‌گوید در موقعیتهای مختلف دربارهٔ او به ملک حسن هشدار داده‌بود.

- محور همکاری بین رباط، ریاض و تهران باید مجدداً فعال شود.

چیزی که در این بحثها بیش از همه تعجب مرا برانگیخت این بود که ظاهراً مولائی عبدالله خودش را رهبر مراکش می‌پندارد.

شیخ حماد، ولیعهد بحرین، ساعت شش امروز عصر به دیدنم آمد. تحصیلکردهٔ سندهرست، بالیاقت و مطلع است و فقط بیست و سه سال دارد. بعداً شام میهمان او بودم. نخست وزیر بد مستی درآورد و حداقل پنج یا شش بار به سلامتی سفیر آمریکا نوشید. چاپلوسی احمقانه‌ای که چون در برابر آن همه مقامات خارجی صورت گرفت صورت خوشی نداشت.

دوشنبه، ۱۰ اردیبهشت

شرفیابی. گفتگوهایم را با مولائی عبدالله گزارش دادم. شاه اظهار داشت "آقائی که کوس رسوایی‌اش از ملک حسن هم پیشی گرفته. با وجود این به او بگویید امشب با من شام بخورد."

... بعد دربارهٔ میهمانی شام ولیعهد (بحرین) سؤال کرد. بدمستی نخست وزیر و رفتار ناشایسته‌اش را بدون اینکه وارد جزئیات بشوم تعریف کردم. ضمناً اظهارات سفیر آمریکا به خودم را، که در ستایش از شاه افراط کرده‌بود و حتی اظهار داشته‌بود که شاه باید سرمشقی در نحوهٔ حکومت برای ولیعهد بحرین و سلطان قابوس پادشاه عمان، و در واقع همهٔ حکام امارات باشد، برای او بازگو کردم. شاه پرسید، "کجای این تملق است؟" باید بگویم این واکنش مرا غافلگیر کرد. شاه ادامه داد که "دیروز اعضای دانشکده ستاد آمریکا دقیقاً همین حرف را به من زدند؛ سفیر هم آنجا بود و همهٔ حرفها را شنید." ...

چهارشنبه، ۱۲ اردیبهشت

شرفیابی. دربارهٔ واترگیت صحبت کردیم. شاه اظهار داشت که نظام انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا کلاً براساس حقه‌بازی است. گفت که "تجارتهای کلان همیشه حرف آخر را در انتخاب نامزدها می‌زنند، چه در کنوانسیون دموکراتها و چه در کنوانسیون جمهوریخواهان. اما ظاهراً حالا دارند چیزی راکه معمولاً به عنوان آرتیست بازیهای انتخاباتی تلقی می‌شد، به صورت یک رسوایی در می‌آورند." ...

... شاه به من اطلاع داد که در سفر قریب الوقوعش به جنوب ایران دولو در

التزام رکاب خواهد بود، با اینکه سه روز پیش کاملاً برعکسش راگفته‌بود. من که نمی‌فهمم چطور کسی به زیرکی شاه می‌تواند چنین افرادی راکه این قدر به حیثیت او لطمه می‌زنند تحمل کند. اما خوب، تاریخ ایران مملو از شیادانی مثل دولّواست، مردانی که ظاهراً هیچگونه شایستگی ندارند ولی با وجود این مقرب درگاهند...

پنجشنبه ۱۳ اردیبهشت

شرفیابی کوتاه صبح. شاه نامه‌ها و تلگرافهای متعددی را امضاء کرد از جمله تلگرافی که به اسرائیلیها بیست و پنجمین سالگرد تأسیس کشورشان را تبریک می‌گفت...

بعد از ناهار به شیراز عزیمت کردیم...

شنبه، ۱۵ اردیبهشت

بعد از آن به بندرعباس پرواز کردیم، که چند ساعتی را زیر آفتاب سوزان گذراندیم و از تأسیسات نیروی دریایی دیدن کردیم. سر ناهار خواست که بازدیدش از بیمارستان شیر و خورشید سرخ لغو شود. بعداً توضیح داد که بیمارستان به نام همسر دومش، ملکهٔ سابق ثریا، نامگذاری شده و نگران است که اگر علاقه‌ای به آن نشان دهد شهبانو برداشت غلطی کند. هیچکس نمی‌تواند مشکلات ازدواج را نادیده بگیرد، چه شاه باشد و چه گدا.

بعدازظهر به کیش عزیمت کردیم...

یکشنبه، ۱۶ اردیبهشت

بعد از بیدار شدن با کشتی به جزیرهٔ ابوموسی رفتیم تا عملیات دریایی را مشاهده کنیم، که عبارت بود از یک سری مانورهای سریع توسط ناوگان دریایی که توپ و موشک شلیک می‌کرد. هیچیک از توپها به هدف اصابت نکرد، که باعث خشم شاه و فحاشی او به فرمانده نیروی دریایی شد. نهایت سعی خودم راکردم که او را آرام کنم و یادآوری کردم که نیروی دریائی هنوز بی‌تجربه است و زمان لازم دارد تا پیشرفت کند، اما او گوشش بدهکار نبود. اشاره کردم که موشکهای سی‌کیلر با بُرد فقط ۲۴ کیلومتر صرفاً جنگ افزارهای تمرینی هستند، که خیلی با آنهایی که در یک درگیری واقعی به کار برده می‌شود تفاوت دارد. شاه گفت، "موشکها را فراموش کنید. توپها هستند که مرا دلسرد می‌کنند؛ آنها به هدفهای ثابت شلیک می‌شوند، آنهم در زمان صلح و بدون هیچگونه فشاری روی توپچی‌ها. اینها افرادی هستند که من در برنامه ریزی سیاست خارجی‌ام، و خطر کردن رویارویی با قدرتهای خارجی باید به آنها متکی باشم؛ و آنوقت خودتان می‌بینید چه دار و دستهٔ ناشایسته‌ای از کار در آمده‌اند. تکلیف من با اینها چیست؟ "همهٔ رضایت خاطری که ظرف چند روز گذشته احساس کردم بخاطر این واقعه بکلی از بین رفت. شاه آنقدر ناراحت شد که تنها شام خورد؛ عصبی و مکدر. با وجود این آدم منصفی است و به من دستور داد بازدید فردا را از پایگاه دریایی بوشهر لغو کنم. گفت، "اولاً، این کار را برای تنبیهشان می‌کنم. اما ضمناً غیرمنطقی است که حالا به آنجا بروم، چون امکان دارد در مورد هر نوع عملیاتی که اجرا کنند پیشداوری کنم." ... در عوض به شیراز بازگشتیم.

دوشنبه، ۱۷ اردیبهشت

دکتر فلاح امروز صبح شرفیاب شد تا دربارهٔ مذاکرات با شرکتهای نفتی گزارش دهد... شرفیابی خودم بعد از آن بود. شاه گفت "به نیروی دریائی اطلاع بدهید که با عملیاتشان بیشتراز این نمی توانستند اسباب نارضایتی مارا فراهم آورند. من مخصوصاً افسران جوانتر را به فرماندهی ارتقاء دادم چون انتظار داشتم دل به کار دهند، اما حالا فقط نتیجه را نگاه کنید!" من خاطرنشان کردم که وقتی به دریادار رمزی عطایی، فرماندهٔ نیروی دریائی گفتم که تصمیم گرفته‌شد بازدید امروز به بوشهر لغو شود کاملاً خود را باخت. او اشاره کرده‌بود که فقط شش ماه است در این مقام بوده و حداقل به همین زمان نیاز دارد تا سروسامانی به اوضاع دهد. شاه از این می‌ترسد که ارتقای سریع در میان افسران هم درجه انضباط را به‌کلی برهم زده‌باشد.[۱]

پنجشنبه، ۲۰ اردیبهشت

شرفیابی کوتاه. پیش نویس سخنرانی شاه را در ضیافت شام به افتخار بوتو، که قرار است امروز بعدازظهر وارد شود، تقدیم کردم. شاه خواستار متنی شده‌بود که از مهمانمان خیلی تعریف کند... نامه‌ای از برادرش، شاهپور عبدالرضا، راکه از پاریس فرستاده‌بود به من نشان داد. والاحضرت و همسرش توسط ملکه هلند به شام دعوت شده‌بودند. اما غذا به قدری مختصر بوده که آنها با حالت ضعف ناشی از گرسنگی به خانه برگشته بودند. خانوادهٔ سلطنتی

---

۱. چند ماه پیش به فرمان شاه کلیهٔ افسران ارشد نیروی دریایی بازنشسته شده و افراد جوانتر جای آنها راگرفته بودند.

هلند همانقدر که ثروتمند است خسیس است...

جمعه، ۲۱ اردیبهشت

...ضیافت شام در کاخ گلستان که بوتو به افتخار شاه برپا کرد... بعداً سفیر شوروی نزد من آمد تا شکایت کند که والاحضرت شمس دعوت به روسیه از جانب صلیب سرخ شوروی را رد کرده‌است.[۱] پاسخ دادم که دعوت می‌بایست از جانب رئیس جمهور شوروی به عمل می‌آمد چون والاحضرت خواهر شاه است. سفیر قول داد که ببیند چه می‌شود کرد... آنوقت به مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز به قلم سایروس سالزبرگر اشاره کرد، که به گفتهٔ آن شاه قصد دارد در صورت بروز بحرانِ در اوضاع بلوچستان مداخله کند. در واقع این موضوع گمراه کننده است؛ هدف واقعی شاه جلوگیری از سرایت اغتشاش به بلوچستان ایران است. به سفیر گفتم، همانطور که شاه با صراحت به کاسیگین اظهار کرده‌است، ما هر کار در قدرتمان است می‌کنیم تا از تجزیهٔ پاکستان جلوگیری کنیم. سفیر پاسخ داد خود را با پاکستان در یک کفه نگذارید. "ایران کشوری قدرتمند و متکی به خود است، در صورتیکه پاکستانی‌ها جماعت کاملاً متفاوتی هستند."...

شنبه، ۲۲ اردیبهشت

شرفیابی... بوتو اعلام آمادگی کرده‌است تا وارد مذاکرات مستقیم با

---

۱. شمس ریاست عالیه جمعیت شیر و خورشید سرخ را که نام سابق جمعیت هلال احمر بود، برعهده داشت.

بنگلادش شود، با اینکه پاکستان هنوز آن کشور را به رسمیت نشناخته‌است. بر همین اساس، شاه پیشنهاد کرده که پاکستان کنفرانسی با حضور هند و پاکستان برگزار کند، تا اختلافات فیمابین را بررسی کرده، وکسی چه می‌داند، شاید هم حتی بتوانند مشکلات را حل نمایند. شاه گفت، "بوتو این پیشنهاد را پذیرفته‌است. باید با سفیر انگلیس تماس بگیرید. به او بگویید که زمان آن فرا رسیده که دولتش به عنوان میانجی عمل کند. آنها باید در راه انداختن این کنفرانس نقشی بازی کنند."... بعد اظهار تعجب کرد که روزنامه‌های صبح ذکری از سخنرانی او سرشام به میان نیاورده‌اند. توضیح دادم که نسخهٔ آن بعد از اینکه روزنامه‌ها زیر چاپ رفته‌بودند به دست آنها رسیده‌است روزنامه‌های عصر آن را چاپ خواهند کرد.

پیام شاه را به سفیر انگلیس ابلاغ کردم، که ادعا کرد برای دولت او صحیح نبود که مداخله کند چون پاکستان و هند همین حالا هم با یکدیگر در تماس مستقیم هستند. ضمناً خاطرنشان کرد که بنگلادشی‌ها تا زمانی که پاکستان آنها را از نظر دیپلماتیک به رسمیت نشناسد و از جمله با اسکان مجدد آوارگان بیهاری موافقت نکند، از هرگونه مذاکراتی با این کشور خودداری می‌کنند...

این گفتگو را سرشام گزارش دادم. شاه گفت، "فوراً به او تلفن کنید و به او بگویید اگر دولت خودش مایل نیست درگیر شود، باید بتوانند طرف سومی را متقاعد کنند که عهده دار راه انداختن این کنفرانس شود."...

بوتو به شیراز عزیمت کرده ولی فردا برمی‌گردد. هویدا از سفر سه هفته‌ای به هلند و تونس بازگشته‌است. چه مرد خوشبختی است که می‌تواند بدون کوچکترین نگرانی به سیروسیاحت بپردازد.

یکشنبه، ۲۳ اردیبهشت

شرفیابی. نامه‌ای از کنت راش، معاون وزیر امور خارجه آمریکا را، که از شاه بخاطر اعطای شرفیابی هنگام شرکتش در کنفرانس منطقه‌ای سفرای آمریکا در تهران تشکر می‌کرد، تقدیم کردم. شاه گفت، "از لحن نامه‌اش تقریباً چنین پیداست که حرامزادهٔ مغرور خودش را هم تراز من می‌داند." ...

پنجشنبه، ۲۷ اردیبهشت

شرفیابی... گزارش دادم که روزنامه‌های انگلیسی و فرانسه زبان داخلی مصاحبهٔ شاه را با نیوزویک چاپ کرده‌اند. قرار بود ترجمهٔ فارسی آن امشب منتشر شود اما ظاهراً شاه انتشار آن را ممنوع کرده‌است. حالا روزنامه‌ها با نگرانی منتظر دستورند. شاه گفت، "همینطور است، می‌خواهم ترجمهٔ فارسی را بررسی کنم." واضح است که می‌خواهد آن را سانسور کند ـ شاه مصاحبه‌ها با [نشریات خارجی] را خیلی جدی می‌گیرد. سه ماه پیش اعلام کرد که دیگر با آنها مصاحبه نخواهد کرد چون دردسرشان بیشتر از فایده‌شان است. فقط پس از اینکه هویدا به لندن مسافرت کرد و حسابی در روزنامه‌های آنجا مطرح شد، شاه تغییر عقیده داد و موافقت کرد با نیوزویک مصاحبه کند، بیشتر هم برای اینکه نخست وزیرش را سرجایش بنشاند. البته این نکته را به من اذعان نکرده، اما خوب می‌دانم اوضاع از چه قرار است...

پس از ناهار در مراسم اعطای مدالی از جانب انجمن زنان ایتالیا به شهبانو شرکت کردم. توجه خاصی به من مبذول داشتند و شخصاً کراواتم را برای عکس دسته جمعی مرتب کردند. خیلی لطف کردند بطوری که مرا کاملاً

غافلگیر کرد...

پس از آن یک مهمانی خصوصی در خانهٔ خودم برای همسر سفیر آمریکا و چند دوست آمریکایی برگزار کردم. این آدمها این همه وقت صرف شکایت کردن از فساد در ایران کرده‌اند ولی حالا از اینکه کثافت کاریهایی خودشان برملا شود به وحشت افتاده‌اند.

جمعه، ۲۸ اردیبهشت

...نامه‌ای از ایندیرا گاندی، نخست وزیر هند، را تقدیم کردم. او دربارهٔ ملاقاتش با اسدالله رشیدیان[1] و گفتگویشان دربارهٔ روابط با پاکستان نوشته‌است. همانطور که به شاه هم اظهار داشتم، خیلی تعجب می‌کنم که ببینم رشیدیان در کارهایی که مربوط به او نمی‌شود فضولی می‌کند. شاه گفت، "ابداً اینطور نیست. او به دستور مستقیم من عمل می‌کند. باید پاسخی آماده کنید که مستقیماً به دستش داده‌شود. این نوع کانالهای غیررسمی منافع زیادی در بردارند، که حداقلش اینست که برای وزارت خارجهٔ خودمان ناشناخته‌اند." از اینکه می‌بینم شاه به اشخاص غیرقابل اعتمادی مثل رشیدیان اعتماد می‌کند حیرت کردم، اما فکر کردم بهتر است حرفی نزنم.

---

۱. اسدالله رشیدیان و برادر بزرگترش سیف الله از مأموران شناخته شدهٔ اینتلیجنس سرویس انگلیس در ایران بودند. آنها نقش عمده‌ای در به راه انداختن اوباشی داشتند که موجب سرنگونی دولت مصدق در ۱۳۳۲ شدند، اما در ظاهر فقط خود رابازرگانی موفق نشان می‌دادند. با توجه به سابقهٔ همکاری علم با برادران رشیدیان در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، این اظهار نظر اسدالله علم عجیب و حتی نعل‌وارونه به نظر می‌رسد.

چهارشنبه، ۲ خرداد

در التزام رکاب شاه و تعداد زیادی مقامات دولتی به مشهد عزیمت کردیم. مثل همیشه مستقیماً به زیارت حرم مطهر رفتیم...

سرناهار دربارهٔ کارهای عمرانی مملکت و برنامه‌های جاه طلبانهٔ شاه صحبت کردیم. قرار است تولید فولادمان به ۱۵ میلیون تن در سال ظرف دههٔ آینده برسد. قرار است در سرتاسر سواحل خلیج فارس راه‌آهن کشیده شود. شاه می‌خواهد نیروگاههای برق اتمی بسازد، می‌خواهد که از منابع گاز طبیعی ما بهره‌برداری شود، و غیره و غیره...

دکتر فلاح امروز عصر تلفن کرد تا دربارهٔ مذاکرات موفقیت آمیزش با اعضاء مختلف کنسرسیوم گزارش دهد. قرارداد امضاء شده در ۱۹۵۴ از درجهٔ اعتبار ساقط است و یک قرارداد بیست ساله برای تأمین نفت با کنسرسیوم از طریق شرکت ملی نفت ایران جایگزین آن می‌شود.

پنجشنبه، ۳ خرداد

عزیمت به سرخس، شاه از منابع جدید گاز و طرح عظیم توسعه کشاورزی بازدید کرد...

سرناهار تلگرافی دریافت کرد، که اعلام می‌داشت قرار داد نفت به طور غیررسمی امضاء شده‌است. تلگراف را به دکتر اقبال داد. این اولین باری است که اقبال در جریان رویدادهای اخیر قرار می‌گیرد، به رغم اینکه به حسب ظاهر او رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران است. شاه اظهار داشت که قرارداد ما کلیه کشورهای تولید کنندهٔ دیگر را وادار به پیروی می‌کند... اما ابراز شگفتی کرد که قرار داد جدید تابحال شور و شوق زیادی

برنینگیخته است و ادامه داد، "شاید باید انتظارش هم می‌رفت. ما خیلی سعی نکرده‌ایم که مردم را آگاه نگه داریم و به آنها این احساس را القاء کنیم که در امر مبارزه با شرکتها سهیم و شریکند." من که عقلم به جایی قد نمی‌دهد که بفهمم چرا پادشاه تا بحال این نکته خطیر را ندیده گرفته‌است...

[شاه و علم روز جمعه ۴ خرداد به تهران بازگشتند.]

شنبه، ۵ خرداد

شرفیابی. از جمله کارهای عقب افتاده، باید تقاضایی را هم از طرف خانوادهٔ سلطنتی انگلستان گزارش می‌کردم. پرنس فیلیپ مایل است به عضویت هیئت مدیرهٔ انجمن سوارکاری شاهنشاهی ایران انتخاب شود. شاه کیف کرد، و گفت، "در روزگار گذشته برای یک سیاستمدار ایرانی فاجعه بود که نامش در فهرست میهمانان یک میهمانی کوکتل سفارت انگلیس از قلم بیفتد. حالا ظاهراً حکایت گَهی پشت بر زین گَهی زین به پشت است. تقاضایی از خانوادهٔ سلطنتی انگلیس در میان چیزهای بی‌اهمیت بایگانی می‌شود."

سپس دستور داد سفیر انگلیس را احضار کنم و ابراز تعجب کنم که وزیر خارجهٔ هند ظاهراً در سفر اخیرش به بغداد دربارهٔ امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند با عراقیها گفتگو کرده‌است. آیا هندیها قصد دارند ایران را با تشکیل محور دهلی - بغداد تهدید کنند؟ یا اینکه صرفاً دارند به بیانیهٔ مشترک ما با پاکستان، که هنگام سفر بوتو صادر شد، واکنش نشان می‌دهند؟ ما کراراً تمایل خودمان را به ایفای نقش میانجی بین هند و پاکستان، و در واقع حل کلیهٔ اختلافات منطقه‌ای، ابراز کرده‌ایم. آیا هندیها توسط مسکو تحریک شده‌اند؟ شاه مایل است کلیهٔ این مطالب را با سرآلک داگلاس - هیوم وزیر خارجهٔ

انگلیس، در سفر قریب الوقوعش به تهران مورد بحث قرار دهد، و ضمناً دورنمای وسیعتری را برای امارات خلیج فارس، عربستان سعودی و عراق تجسس کند. من باید به سفیر اطمینان می‌دادم که هیچیک از این امور به معنای مشکلی در مناسبات انگلیس و ایران نیست. ما از وضع فعلی روابطمان کمال رضایت را داریم و صرفاً به تحکیم آن علاقه مندیم...

یکشنبه، ٦ خرداد

شرفیابی... هنگام بازگشت به دفترم، گزارشهایی دریافت کردم که حاکی از شورشی در نیروی دریایی یونان، به طرفداری از پادشاه تبعیدی و علیه [حکومت] سرهنگان، بود. ظاهراً گروهی از دریاداران بازنشسته سعی کردند کنترل چند ناوشکن نیروی دریایی را به دست بگیرند با این هدف که یکی از جزایر اژه را اشغال کنند و بعد سرهنگان را وادار به دست کشیدن از قدرت کنند. شاه در جریان اوضاع قرارگرفت. امروز بعدازظهر تلفنی از سفیرمان در رم داشتم که مدعی بود پادشاه یونان ـ که در تبعید در رم به سر می‌برد، لیکن رسماً خلع نشده‌است ـ سعی کرده با شاه تماس بگیرد و چون در این کار موفق نشده اینک سفیر را کاملاً کلافه کرده‌است. فوراً گزارش را تلفنی به عرض شاه رساندم. جواب داد که خودش در جریان اوضاع هست اما ترجیح می‌دهد با پادشاه صحبت نکند. گفت "آن احمق بیچاره نمی‌داند که تلفنش تحت کنترل است."

...بعداً در منزل والاحضرت اشرف با هم ملاقات کردیم و شاه به من دستور داد که سفیر آمریکا را احضار کنم. "به او بگویید که پادشاه یونان نگران این است که مبادا آشوب فعلی ساختگی بوده و هدف از آن مخلوع کردن او باشد.

آیا آمریکاییها آگاهند که در صورت برافتادن سلطنت یونان با چه چیزی روبرو خواهند شد؟ آیا می‌خواهند یک ایتالیای دیگر یا عراق دوم روی دستشان بیفتد؟ سفیر آمریکا باید فوراً با نیکسون تماس بگیرد و نگرانیهای مرا تشریح کند." ...

...سفیر در اسرع وقت به دیدنم آمد. تازه از سفری به تبریز بازگشته‌است و خبر جدیدی از اوضاع یونان ندارد. با وجود این قول داد پیام شاه را به نیکسون برساند. ساعت یازده شب دوباره به شاه ملحق شدم و حرفهای سفیر را گزارش دادم و اشاره کردم که چقدر کنجکاو بود که منبع اطلاعات ما را بداند. شاه به تندی گفت، "اما من که قبلاً به شما گفتم. پادشاه یونان شخصاً با من صحبت کرده‌است". و حال آن که شاه سر شب با تأکید، عدم تمایلش را به صحبت کردن با پادشاه ابراز کرده‌بود. گفتم، "اعلیحضرت قبلاً این را به من نفرموده بودند." پاسخ داد، "چرا، گفته بودم. "من گفتم خودتان را ناراحت نکنید، مهم نیست. باید فوراً با سفیر آمریکا تماس بگیرم و او را در جریان بگذارم.

دوشنبه، ۷ خرداد

شرفیابی. مدتی دربارهٔ وقایع یونان صحبت کردیم. من اشاره کردم که این وقایع برای پادشاه فاجعه آمیز خواهد بود. و پیش بینی کردم که سرنوشت مشابهی در انتظار ملک حسن است. ملک حسن اصرار داشت که ما ارتشبد نصیری را به مراکش بفرستیم با این وجود سه روز است که تیمسار آنجا [در رباط] است و هیچگونه کوششی از جانب پادشاه برای به حضور پذیرفتن او نشده‌است.

شرفیابی دوم بعداز ناهار... پیش از آن شاه کامیل شمعون، رئیس جمهور اسبق لبنان را به حضور پذیرفته بود. او پیامی از جانشینش، سلیمان فرنجیه آورده‌بود، که تقاضای کمک نظامی می‌کرد. شاه به من گفت، "سفیر آمریکا را احضار کنید و از او بپرسید آیا کشورش حاضر است یک گردان توپخانه ۱۵۵ میلی متری با برد دور در اختیار ما بگذارد تا آن را به لبنان بدهیم و آیا می‌توانیم ۳ هواپیمای اف - ۵ برای آنها بفرستیم؟" من یادآوری کردم که سفیر لبنان هم قبلاً خواستار تأمین مهمات شده‌است، اما ما در وضعی نیستیم که به آنها کمک کنیم چون آنها به فرانسویها متکی هستند در حالی که سیستم تسلیحاتی ما آمریکایی است...

سفیر آمریکا به خانهٔ من آمد تا تقاضای ما را دریافت کند. گفت که "اگر شاه فرمان دهد، من هرکاری که از دستم برآید انجام خواهم داد تا موافقت واشینگتن را جلب کنم."...

سه شنبه، ۸ خرداد

...برای تودیع با اعلیحضرتین که عازم مسافرتی به یوگسلاوی، رومانی و بلغارستان بودند به فرودگاه رفتم... گزارشی راکه توسط سفیر آمریکا دربارهٔ وضع یونان تهیه شده‌بود تقدیم کردم. سند مهمی که تلویحاً می‌گوید برای تغییر مسیر حوادث کاری نمی‌توان کرد. شاه آن را به دقت خواند و اظهار داشت، "ناخشنودی مرا از بی‌تفاوتی دولتش به سرنوشت سلطنت یونان [به سفیر آمریکا] ابلاغ کنید."...

جمعه، ۱۱ خرداد

سرهنگ پاپادوپولس، رئیس شورای نظامی یونان، یونان را جمهوری اعلام کرده‌است. اعلامیه غیره منتظره‌نبود اما با وجود این من، هم از بر چیده شدن سلطنت و هم بخاطر حمایت تقریباً ما فوق تصوری که آمریکاییها از خود نشان دادند متأثرم...

شنبه، ۱۲ خرداد

...در ضیافت سفارت انگلیس به مناسبت تولد ملکه الیزابت شرکت کردم. بیش از دهسال است که من در این مراسم آفتابی نشده‌ام، اما امسال شاه به من دستور داد که خودی نشان دهم، چون لرد مونت باتن و دوک گلاستر هر دو در مراسم تولد ایشان در سفارتمان در لندن شرکت کردند...

به سفیر آمریکا برخوردم که به من گفت لبنانیها تقاضای کمک نظامی از واشینگتن کرده‌اند، مشابه تقاضایی که از شاه کرده‌اند. آنان بویژه خواهان هواپیمای اسکای هاک، نوع آ. ۴ - ب. هستند. سفیر از من اجازه خواست تا بررسی کند که آیا دولت بیروت تقاضاهای خود را با تقاضاهای ارائه شده توسط شمعون هماهنگ کرده است؟ آنگاه مرا در جریان آخرین جنایت تروریستی نهاد: قتل سرهنگ هاکینز، یکی از مستشاران نظامی آمریکا در تهران...

پنجشنبه، ۱۷ خرداد

ملاقات صبح زود با سفیر انگلیس. او مطالبی را که سر آلک داگلاس - هیوم مایلست در طول دیدار قریب الوقوعش مورد بحث قرار دهد، تشریح

کرد؛ روابط هند و پاکستان و هند و عراق، وضع امارات متحدهٔ عربی، روابط ما با عربستان سعودی، امنیت خلیج فارس و مفهوم دفاع جمعی... که به عقیدهٔ سفیر اعمال آن با در نظر داشتن دوروئی سیاسی عربها دشوار خواهد بود. انگلیسیها روابط رسمی دیپلماتیک با عراق ندارند، اما با وجود این گزارشهایی از طریق سفارت فرانسه در بغداد دریافت کرده‌اند حاکی از اینکه ایران باب مذاکرات پنهانی را با عراقیها گشوده‌است. سرآلک مایل است بداند که آیا این شایعه واقعیت دارد یا خیر. من به شدت آن را تکذیب کردم...

او گفتگوی ما را با یک مطلب خصوصی خاتمه داد. گفت، "دولت متبوع من و نخست وزیرم مشتاقانه خواهان انعقاد قرار داد تانکهای چیفتن هستند که نوید ایجاد اشتغال و درآمد زیادی را برای انگلستان می‌دهد. لیکن، نمی‌توانم از این فکر خودداری کنم که، با توجه به هزینهٔ سنگین نگهداری تانکها و کمبود شما در زمینهٔ تکنیسین‌های ماهر، ۸۰۰ تانک احتمالاً بیشتر از آنست که ایران بتواند از عهده‌اش برآید. علاوه بر آن خود تانکها هم مناسب سرزمین کوهستانی و باتلاقی، نظیر مناطق غربی و جنوب غربی ایران نیستند. من ابداً مایل نیستم این معامله به قیمت به مخاطره افکندن روابط عالی فیمابین دو کشورمان سرگیرد." صراحت او شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد و پیشنهاد کردم که بهتر است او این نظریات را شخصاً به عرض شاه برساند. موافقت کرد که این کار را بکند...

بعد، برای استقبال از اعلیحضرتین در بازگشتشان از اروپای شرقی به فرودگاه رفتم.

شرفیابی دو ساعت طول کشید. رویدادهای مختلف را گزارش دادم، و اشاره کردم که دیدار قریب الوقوع شاه از آمریکا باید باشکوه و تشریفات هر

چه تمامتر صورت گیرد. ادامه دادم، "به سفیر آمریکا پیشنهاد کردم که شاید بی‌مناسبت نباشد که رئیس جمهورشان در آخرین شب اقامت اعلیحضرتین در ضیافتی در سفارت ما شرکت کند. شاه به تندی گفت،" این مزخرفات "بی مناسبت نباشد،" یعنی چه؟ چرا آن را در لفافه می‌گذارید. نیکسون ناچار است شرکت کند، و بحثی هم ندارد. "البته که حق کاملاً با ایشان است. چندین بار به موضوع برگشت و مرا بخاطر ضعفم سرزنش کرد. خوشبختانه توانستم نامه‌ای را از یک خانم جوان جذاب به او بدهم که تا حدی دلش را به دست آورد...

شنبه، ۱۹ خرداد

...شاه ساعت یازده و نیم امروز صبح وزیر خارجهٔ انگلیس را به حضور پذیرفت و گفتگویشان دو ساعت طول کشید. من بعد از آن در باغ کاخ به آنها ملحق شدم تا آنها را به ناهاری که قرار بود شهبانو و لیدی هیوم هم در آن حضور داشته‌باشند همراهی کنم. شاه به انگلیسی با من صحبت کرد و گفت: "انصاری وزیر اقتصاد در ایتالیاست، اما باید فوراً با او تماس بگیرید و بپرسید چرا سفرش را به لندن لغو کرده‌است. به من گفته شده که او چون نخست وزیر انگلیس ناهاری به افتخار او ترتیب نداده‌است از رفتن خودداری می‌کند. انصاری باید به این اتهام پاسخ دهد، و بهانه‌اش هر چه باشد، سفرش باید انجام شود" هنگام صرف مشروب کوکتل پیش از ناهار، هیوم اعتراف کرد که او خبر رفتار وزیر را به شاه گزارش داده‌است، چون می‌ترسد سبب تیرگی روابط انگلیس شود. هنگام ناهار موفق شدم با انصاری تماس بگیرم و او را مجبور کنم که تغییر عقیده دهد. او مدعی شد که عدم تمایلش بخاطر وقت کمی بوده که به بحث دربارهٔ امور اقتصادی اختصاص داده شده‌است و ربطی به

رنجیدگی بخاطر کم محلی‌های تشریفاتی نداشته‌است. وقتی موضوع را سر میز ناهار گزارش دادم، شاه خوشحال شد و انگلیسیها هم بوضوح تحت تأثیر کارآیی دربار ما قرار گرفتند. من سمت چپ شهبانو و سرآلک به عنوان میهمان اصلی سمت راست ایشان نشسته بود. شهبانو نجوا کنان به من گفت، "مرد بیچاره دارد پیر می‌شود. خیلی هاف هاف می‌کند، بخصوص وقتی می‌نوشد."...

یکشنبه، ۲۰ خرداد

سفیر مراکش امروز صبح به دیدنم آمد. ملک حسن مایل است وزیر دربارش را به تهران بفرستد تا به حضور شاه شرفیاب شود. شاه هم این درخواست را پذیرفت. وقتی به سفیر تلفن کردم تا به او خبر دهم، گفت: "شما چقدر خوشبخت هستید که پادشاهی دارید که به او دسترسی مستقیم دارید، و به شما اجازه می‌دهد که فرامینش را بدون تأخیر ابلاغ کنید."

آنشب در منزل، تلفنی از شاه داشتم که از نحوهٔ پوشش خبری سفر هیوم شکایت داشت. "روزنامه‌های عصر را نگاه کنید. حرامزاده‌ها عکسی را چاپ کرده‌اند که در آن به نظر می‌آید من دارم به مردکه لعنتی تعظیم می‌کنم. به افراد مسؤول باید چنان درسی داده‌شود که هیچوقت فراموش نکنند." تحقیقات متعاقب من فاش کرد که چندی پیش شاه ممنوع کرده‌بود که روزنامه‌ها عکسهای سفرای خارجی را در حال تعظیم کردن هنگام تقدیم استوار نامه‌هایشان چاپ کنند. در نتیجه، وقتی نوبت هیوم شد، عکسی که چاپ کردند عکسی بود که آن را تا حدودی مناسب تشخیص دادند. با وجود این من چاره‌ای نداشتم جز اینکه دستور دهم همه افراد مسؤول، از جمله

سردبیر اطلاعات و رئیس کانون خبرنگاران عکاس، دستگیر شوند. خواهیم دید که آیا این کار بجایی می‌رسد یا نه، اما در این ضمن از خودم به خاطر چنین اقدامات خشنی منزجرم...

دوشنبه، ۲۱ خرداد

...شام میهمان سفیر روسیه در اقامتگاه تابستانی‌اش بودم... از اینکه بلبلان برای ما آواز نمی‌خواندند گلایه کردم. او توضیح داد که دیگر فصل آواز خوانی بلبلان واقعی گذشته‌است، اما با وجود این او راه چاره‌اش را می‌دانست. در اینجا یک نوار آواز بلبلانی را که خودش ضبط کرده‌بود گذاشت. خیلی به دلم نشست که مردی با چنین ظاهر خشنی، این همه وقت صرف ضبط آواز پرنده‌ای کند. دنیای پیرامون ما چقدر در حال تغییر است. شورویها هم خشونت قدیمشان را دور انداخته‌اند و شکل و شمایلی انسانی، مثل بقیهٔ ما پیدا کرده‌اند به ما می‌توانیم بدون مترجم گفتگو کنیم، یا درست تر بگویم، بدون آدمهای کا.گ.ب. که خودشان را به جای مترجم جا می‌زنند.

سه شنبه، ۲۲ خرداد

شرفیابی. دختری به نام گ... این شایعه را در تهران سرزبانها انداخته که شاه عاشق دلخستهٔ اوست. این را گزارش دادم، و اشاره کردم که تعجب می‌کنم که اعلیحضرت عکس العمل نشان نمی‌دهند. شاه گفت، "دخترهٔ احمق، البته باید بگویم که چندبار او را دیده‌ام، و همینطور شنیده‌ام که چه چیزهایی می‌گوید و شایعات به طور خطرناکی دارند به گوش شهبانو می‌رسند. به او هشدار بدهید که اگر این خاله زنک بازیها را کنار نگذارد، به پشت میله‌های

زندان خواهد افتاد." سپس ادامه داد، "راستی، دربارهٔ مسافرتم به آمریکا، به راجرز گفته‌ام که برایم کاملاً بی‌تفاوت است که به عنوان سفر دولتی تلقی شود یا صرفاً سفر رسمی." با توجه به جنجالی که همین چند روز پیش به راه انداخت از این موضوع خیلی ناراحت شدم. اشاره کردم که مسافرت مصادف می‌شود با دورهٔ جدید ریاست جمهوری نیکسون و به عقیدهٔ من کاملاً موجه است که به آن اهمیت داده‌شود و نیکسون ناچار شود که از سفارت ما دیدن کند...

چهارشنبه، ۲۳ خرداد

الینگورث کاردار انگلیس امروز صبح به دیدنم آمد و نامه‌ای را که سفیرش قبل از رفتن به مرخصی نوشته بود، آورد:

> هنگامی که سرآلك داگلاس - هیوم در ۹ ژوئن به حضور اعلیحضرت رسید، اعلیحضرت به احتمال صدور اعلامیه‌ای توسط ایران و سایر دولتهای خلیج فارس اشاره کردند که از قدرتهای بزرگ بخواهند از دخالت در منطقه خودداری کنند. بعد از اینکه سرآلك پرسیده بود که این امر در عملیات بریتانیا، مثلاً در عمان، چه تأثیری می‌گذارد، اعلیحضرت فرموده‌بودند که در صورتیکه پرسنل توسط عمان استخدام شوند، هیچگونه تأثیری نمی‌گذارد.
>
> سرآلك از من خواسته است که به شما بنویسم و بپرسم آیا می‌توانید مطالب زیر را به عرض اعلیحضرت برسانید. بسیاری از پرسنل بریتانیایی در حال خدمت در عمان و امارات متحد عربی، البته، افسرانی هستند که بصورت قراردادی وابسته به

نیروهای محلی در دولتهای مربوطه می‌باشند. لیکن، هم در امارات متحد عربی و هم در عمان، بعضی عناصر نیروهای بریتانیایی هستند که مستقیماً در برابر دولت علیاحضرت در پادشاهی انگلستان مسؤول می‌باشند. به عنوان مثال، یک گروه مستشار نظامی در ارتباط با آموزش به امارات متحد عربی، و سازماندهی دیدارهای نیروهای مسلح بریتانیا از این جزیره در شارجه مستقر است.

ضمناً علاوه بر پرسنل نیروی هوایی سلطنتی و ارتش بریتانیا که در ارتباط با عملیات و محافظت فرودگاه در سلاله خدمت می‌کنند. افسرانی نیز از نیروی هوایی سلطنتی در مصیره هستند که پایگاه سوخت‌گیری را اداره می‌کنند.

اطمینان دارم که اعلیحضرت از وجود این پرسنل آگاه بوده و با ما هم عقیده هستند که آنان نقش حیاتی و مؤثری را در محافظت عمان و خلیج سفلی بازی می‌کنند. لیکن، سرآلک مایلند که من در این باره به شما توضیح دهم تا سوء تفاهمی دربارهٔ وضعیت این پرسنل پیش نیاید.

هنگام شرفیابی این مطالب را به عرض رساندم. شاه اظهار داشت که هیچ مسئله‌ای در مورد نیروهای بریتانیایی مستقر در عمان در شرق تنگهٔ هرمز وجود ندارد. لیکن، در مورد نیروهای آنها در محدودهٔ خلیج فارس، انگلیسیها می‌توانند از مثال آرمیش مگ[1] پیروی کنند، و اعلام کنند که

---

۱. ARMISH - MAAG، مخفف گروه کمک مستشاران نظامی نیروهای مسلح ایالات

نفراتشان صرفاً مستشار، و فاقد هر نوع پایگاه مستقر متعلق به خود می‌باشند. این امر با سیاستِ‌اعلام شدهٔ شاه که قدرتهای بزرگ باید خلیج فارس را تخلیه کنند هماهنگی دارد...

سپس روزنامه‌های مختلفی را تقدیم کردم که عکسهایی را چاپ کرده بودند که هیوم را در حال تعظیم کردن به شاه نشان می‌داد. اشاره کردم که عکاسان توقیف شده کاملاً بی تقصیرند و باید فوراً آزاد شوند. خوشحال شدم که شاه با این موضوع موافقت کرد...

سرشام شاه علیه [روزنامه] واشینگتن پست و مقاله‌اش دربارهٔ تروریسم بدو بیراه می‌گفت. مقاله ادعا می‌کرد که تروریسم صرفاً نتیجهٔ نحوهٔ حکومت خودکامهٔ شاه است، اظهار می‌داشت که تقاضاهای تروریستها به هیچ وجه نامعقول نیست. من گفتم، "از واشینگتن پست چه انتظاری می‌توانید داشته‌باشید؟ این روزنامه دربارهٔ واترگیت سعی دارد از کاه، کوهی بسازد. ما باید کلاً آنها را نادیده بگیریم." شاه در تأیید سری تکان داد.

چهارشنبه، ۳۰ خرداد

شرفیابی... سفیر آلمان تقاضا کرده که شاه رئیس هیئت مدیرهٔ مانسمان را به حضور بپذیرد. مانسمان شرکتی است که امیدوار است قراردادی برای ساخت کارخانه‌ای جهت تولید لوله‌های صنعتی در اینجا نصیبش شود. شاه گفت، "شرفیابی لازم ندارد. به سفیر بگویید که من دیگر به پروژه‌های کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار علاقه‌ای ندارم."...

متحد.

پنجشنبه، ۳۱ خرداد

شرفیابی... نخست وزیر پیشنهاد می‌کند که ماکار ساختمان بیمارستانی را برای مسلمانان شیعه در لبنان به تأخیر بیندازیم، تا منصور قدر سفیر جدیدمان در لبنان فرصت یابد پیشنهادها را مطالعه کند. شاه فریاد زد، "مزخرف می‌گوید. هیچ سفیری حق دخالت در برنامه‌هایی را که من خودم تأیید کرده‌ام ندارد. به آنها بگویید بدون هیچگونه تأخیر بیشتر دست به کار شوند."...

جمعه، اول تیر

...نخست وزیر سیاستمداری به نام ناصر عامری را به مقام رهبری حزب مردم منصوب کرده‌است. در ایران جناح مخالف بدین ترتیب بوجود می‌آید، یعنی اینکه رهبری‌اش در مشورت با حزب دولتی، به قول خود رقیب، انتخاب می‌شود. البته که انتصاب به شکل دیگری به خورد مردم داده می‌شود...

شنبه، ۲ تیر

...سرشام موضوع صحبت در باره رقیق القلب بودن رضاشاه فقید بود، که حتی بخاطر بچه‌هایش گریه می‌کرد. والاحضرت شمس تعریف می‌کرد، که وقتی دختر بچه‌ای بود، در حالت خشم نزد پدرش رفته و گفته بود که ای کاش "مرده‌بود." چشمان پیرمرد از اشک پر شده‌بود. از شمس پرسید: "چرا دلت می‌خواهد بمیری؟ من ترجیح می‌دهم خودم بمیرم و تو را این‌قدر غصه دار نبینم." شاه که رقّت قلب پدرش را ابداً به ارث نبرده‌است، آشکارا از این

داستان دلخور شد، اما من به نجاتش آمدم و گفتم که هیچ رهبری در دنیای امروز نباید تا این حد احساساتی باشد.

دوشنبه، ۴ تیر

...با خبرنگاران [روزنامه‌های] دیلی تلگراف و گاردین مصاحبه کردم. مصاحبه سه ساعت طول کشید و خیلی خسته‌ام کرد... خبرنگار دیلی‌-تلگراف پرسید چرا ما آنقدر سعی در سرکوب آزادی بیان و ابراز عقاید داریم. پاسخ دادم حالا که انقلاب سفید به مردم امکان داده به کلیهٔ اهدافشان دست یابند دیگر چیزی برای گفتن یا ابراز عقیده ندارند. این پاسخ شرم آوری بود، که تماماً یادآور شعارهای رژیمهای کمونیستی است. اما آخر چه چیز دیگری می توانستم بگویم؟

چهارشنبه، ٦ تیر

شرفیابی کوتاه. برنامهٔ نهایی سفر شاه را به ایالات متحده آمریکا تقدیم کردم و متذکر شدم که نیکسون موافقت کرده‌است در سفارت ما شام بخورد. احساس کردم که شاه از این موضوع خوشش آمد...

امروز بعدازظهر ملک حسین، به همراه همسرش ملکه عالیه و بچه‌هایش از دو همسر سابق، وارد تهران شد. در اینجا شاه و شهبانو به آنها ملحق شدند و همگی به سواحل دریای خزر عزیمت کردند.

یکشنبه، ۱۰ تیر

ملاقات با مدیرعامل شرکت نفت اشلند که پیشنهاد می‌کند با همکاری

مشترک شرکت ملی نفت ایران به بازارهای جهانی نفت صادر کند. درآمد ما از این عملیات در دهسال آینده به ما امکان می‌دهد که تأسیسات نفتی اشلند را در خاک آمریکا بخریم. حرکتی است بی‌سابقه، اما چون دکتر فلاح مبتکر این پیشنهاد است، دکتر اقبال با آن مخالفت می‌ورزد.

بعد از ناهار با کاردار انگلیس ملاقات کردم. اظهار داشت که وزارت خارجه‌اش مشغول بررسی وضع مستشاران آمریکائی در ایران است تا ببیند آیا می‌توان موقعیت مشابهی به نیروهای انگلیسی مستقر در خلیج فارس اعطاء کرد... آنوقت از تصمیم دولت ما برای خرید تانکهای اسکورپیون ابراز خشنودی کرد... در ارتباط با رهبری جدید حزب مردم از من پرسید که آیا عقیدهٔ خاصی در این باره دارم. من پاسخ دادم که او آمده‌است تا دربارهٔ روابط انگلیس و ایران گفتگو کند، نه اینکه در امورداخلی ما دخالت کند. این گفته، او را از خجالت سرخ کرد. از تندی خودم متأسف شدم، اما دیگر کار از کار گذشته‌بود. صرفاً بخاطر تغییر موضوع پرسید که آیا دربارهٔ سفر قریب الوقوع بوتو به هند اطلاع دارم؟ و من مدتی از این در و آن در صحبت کردم تا غرور جریحه دار شدهٔ او را التیام دهم.

دوشنبه، ۱۱ تیر

به نوشهر پرواز کردم و از ظهر تا دو بعدازظهر در حضور شاه بودم. از جمله مسائل مطرح شده، سفر قریب الوقوع پادشاه یونان به ایران بود. گفتم، "اگر من به جای او بودم، از خیر این سفر می‌گذشتم." شاه از من خواست منظورم را تشریح کنم، من هم یادآوری کردم که سرهنگان هستند که در واقع بر یونان حکومت می‌کنند و ما با آنها روابط دیپلماتیک داریم. اعلیحضرت

کنستانتین دشمن مسلم آنهاست." شاه گفت، "گور پدرشان کرده."

یکساعت برای ناهار دیر رسیدیم. شهبانو ما را بخاطر تأخیر سرزنش کرد اما شاه گوشش بدهکار نبود و به او گفت کارهای زیادی بود که باید به آنها رسیدگی می‌شد. ملک حسین هم منتظر نگه داشته شده‌بود، اما ظاهراً به روی خودش نیاورد، و وقتی شاه به سنگینی بار کارش اشاره کرد، در تأیید سری تکان داد.

سرناهار دربارهٔ آخرین رویدادهای عراق صحبت کردیم. همین دیروز رئیس سازمان امنیت عراق وزرای دفاع و کشور را به خانه‌اش دعوت کرده و سعی کرده‌بود آنها را تحت نظر قرار دهد. زد و خوردی روی داده‌بود، که در آن وزیر دفاع کشته شده بود و رئیس سازمان امنیت مجبور شده‌بود از خانهٔ خودش فرار کند. درپی آن محاصره و دستگیر شده‌بود. شاه و ملک حسین خیلی هم از این رویدادها بدشان نیامده بود.

وقتی ناهار را جمع می‌کردند، شاه از من خواست به کاردار انگلیس اطلاع دهم که او مایل است روابط نظامی مان را با لردکارینگتون وزیر دفاع بریتانیا، در طول سفر قریب الوقوعش از ایران، مورد بحث قرار دهد. مهمتر از همه مایل بود دربارهٔ سیستمهای جدید تسلیحاتی، مانند کاربرد تکنولوژی لیزری در توپهای تانک، ساختمان کارخانهٔ جدید اسلحه سازی نزدیک اصفهان و خرید یک فروند رزمناو گفتگو کند.

شاه گفت، "به کاردار و همینطور به سفیر آمریکا بگویید که ارتش ملک حسین جز روحیه چیز دیگری برای جنگیدن ندارد. سوریه ۲،۰۰۰ تانک دارد، علاوه برجنگنده‌های میگ روسی. در عوض اردن هیچ چیز ندارد. چرا آمریکاییها و سعودیها کاری برای نجات او نمی‌کنند؟ اگر سعودیها

عقل داشتند ۲۰۰ میلیون دلار به حسین می‌دادند بجای اینکه ده برابر این مبلغ را صرف دفاع از خودشان بکنند. این کار خیلی بیشتر به نفع امنیتشان است تا هر کاری که ملک فیصل از جانب خودش انجام دهد."

همراه ملکهٔ اردن به تهران عزیمت کردیم که بعداً شام را میهمان من بود...

سه شنبه، ۱۹ تیر

اعلیحضرتین همراه با میهمانان اردنی شان وارد فرودگاه تهران شدند و در آنجا با آنها خداحافظی کردند. ملک حسین به لندن پرواز کرد و همسرش در یک هواپیمای اردنی عازم عمان شد. نخست وزیر اردن، رئیس ستاد و رئیس سازمان امنیت آنها با هواپیمای پادشاه وارد شدند، تا در معّیت او به لندن بروند... ملک حسین از آنها استقبال کرد و آنها را در آغوش گرفت، اما هیچیک از آنها دستش را نبوسید.[۱] شاه نامه‌ای از خانم گاندی را به من داد که به گمانم از طریق رشیدیان ارسال شده‌بود. در این نامه خانم گاندی دعوت به دیدار از ایران را نپذیرفته و در عوض پیشنهاد می‌کرد که شاه به هند برود. از اینکه در کمال آرامش به من دستور داد که پاسخ مناسبی آماده کنم و خواست که امکان بازدید وزیر خارجهٔ هند از ایران را بررسی کنم، تعجب کردم. بعد به بحث دربارهٔ دیدار جاری رئیس تشریفات فرانسه پرداختیم، که به تهران آمده‌بود تا مقدمات توقف پرزیدنت پمپیدو در تهران در راه بازگشتش از پکن را مهیا سازد. شاه بطور غیر مستقیم احساساتش را نسبت به فرانسویها

۱. مقامات ایرانی می‌باید دست شاه را می‌بوسیدند.

بروز داد، و اظهار داشت: "نیازی نیست خیلی به این مردکه فرانسوی احترام بگذاریم. من به فرودگاه نخواهم رفت. در عوض شما باید او را به کاخ همراهی کنید. ما با هم شام خواهیم خورد و بعد شما او را به هواپیمایش برگردانید. اگر با این ترتیبات موافق نیست آزاد است که مستقیماً از پکن به پاریس برود."

به عزری، نمایندهٔ اسرائیل در تهران، نشان درجه دوّم تاج اعطاء شده است. شاه به من دستور داد که تاریخ فرمان همراه نشان را به پیش از جنگ ژوئن ۱۹٦٧ اعراب و اسرائیل تغییر دهم.

والاحضرت اشرف و چند نفر دیگر ناهار میهمان من بودند. او قصد دارد همهٔ ثروتش را به یک مؤسسه خیریه ببخشد. ناهار بخوبی برگزار شد و فرصت داشتیم جزئیات مختلف این پیشنهاد را بررسی کنیم...

سه شنبه، ۲٦ تیر

شرفیابی. یک روز سیاه: در افغانستان کودتا شده‌است. سردار داوودخان، نخست وزیر اسبق، عموزادهٔ پادشاه و شوهر خواهر وی، توطئه‌ای را علیه برادر همسرش رهبری کرده‌است. در چه دنیای کثیفی زندگی می‌کنیم. ظاهراً این شورش تا حالا به قیمت جان عبدالولی خان، داماد پادشاه و فرماندهٔ پادگان کابل تمام شده که از دوستان خوب من بود.

این خبر ضربهٔ سنگینی برای شاه بود، بخصوص که داوود، با اینکه خودش از ملاکان متمول است، آشکارا طرفدار روسیه است... او نخست وزیر و حاکم مطلق افغانستان در پانزده سال گذشته بوده، و با وجود این ادعا می‌کند که این کودتا برای اعطای آزادی به مردم است... اگر بخاطر موقعیت

ارتش افغانستان نبود، می‌توانستیم قضایا را زیر سبیلی درکنیم امّاکلیهٔ افسران ارتشش در روسیهٔ شوروی آموزش دیده‌اند و بدون شک با شستشوی مغزی مارکسیست شده‌اند - البته این امر با توجه به فقر مادی و عقب افتادگی افغانستان چندان جای تعجبی هم ندارد. طولی نخواهدکشیدکه خود داوود هم قربانی یک کودتای نظامی خواهد شد، و ما با وضعیتی مواجه می‌شویم که کمتر از وضعی که در عراق با آن روبرو هستیم، فاجعه آمیز نخواهد بود.

در این ضمن داوود در افغانستان رژیم جمهوری برقرار کرده‌است. من به عرض شاه رساندم که اگر پادشاه مخلوع که اینک در ایتالیاست، ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و به غرب افغانستان عزیمت می‌کرد، ما در وضعی قرار می‌گرفتیم که می‌توانستیم هرگونه کمک مورد نیاز را به او بدهیم. اگر فقط او بتواند قبایل را پشت سر خود داشته‌باشد ما می‌توانیم داوود را بدون نیاز به اعزام حتی یک واحد نظامی سرنگون کنیم. شاه پاسخ داد، "متأسفانه پادشاه جربزهٔ چنین کارهایی را ندارد. ما فقط باید حوصله کنیم و ببینیم چه پیش می‌آید." به عقیده من ممکن است چنین حوصله‌ای به مرگ ما منجر شود.

... سرآلک داگلاس - هیوم با من تماس گرفته، و می‌پرسد که هنگام توقف قریب الوقوع شاه در لندن در راه سفر به آمریکا از او چه انتظاری داریم. من پاسخ دادم که اقامت در لندن غیررسمی است اما ژست خوبی خواهد بود که سرآلک به فرودگاه برود و شخصاً از شاه استقبال کند. مرد نازنین با این کار موافقت کرد. در عوض، وقتی به شاه گفتم که چه تصمیمی گرفته شده است ناراحت شد، و شکایت کرد که من نمی‌باید هرگز از انگلیسیها چنین خواهشی را می‌کردم. اما من ابداً مطمئن نیستم که ناراحتی‌اش صمیمانه باشد، و بهرصورت من فقط کاری را کردم که فکر می‌کردم درست است. شاه

استحقاق آن را دارد که با او در کمال احترام رفتار شود، بخصوص پس از ضربهٔ رویدادهای اخیر در افغانستان.

چهارشنبه، ۲۷ تیر

شرفیابی. ظاهراً داوود توانسته‌است تا حدودی نظم را در افغانستان برقرارکند. در این ضمن ما با پادشاه تماس برقرار کرده‌ایم که ادعا می‌کند در حال حاضر ترجیح می‌دهد منتظر سیر رویدادها شود - چه مزخرفاتی! هنوز معلوم نیست که عبدالولی خان واقعاً کشته شده‌باشد. ما غیر از گزارشهای ساواک منبع دیگری نداریم...

جمعه، ۲۹ تیر

شرفیابی و درپی آن ناهار با شاه. افشار، سفیرمان در لندن، گزارش می‌دهد که درپی تصمیم هیوم، نخست وزیر بریتانیا هم مایل است که شاه را ضمن توقف کوتاهش ملاقات کند. شاه گفت، "لابد بعدش هم خواهید گفت که پمپیدو و کابینهٔ فرانسه هم تقاضای مشابهی کرده‌اند. ترا بخدا کاری نکنید که مشوق این پیشنهادها باشید." اما در واقع، من از قبل ترتیب این کارها را داده‌ام و حالا باید پیه آن را به تنم بمالم که مبادا رضایت خاطر ملوکانه جلب نشود. شاه آدم گوشت تلخی است و از این لحاظ کارکردن با او دشوار است. هر کاری هم که برای جلب رضایت او انجام دهید، هیچوقت نمی‌توانید مطمئن باشید که خوش آمدنش صمیمانه است، یا اینکه عصبانیتش صرفاً نقش بازی کردن است. در چنین شرایطی سعی در پیش بینی امور غیرقابل پیش بینی دست کمی از یک کابوس ندارد.

شنبه، ۳۰ تیر

...سفرای ونزوئلا و یمن شمالی استوار نامه‌هایشان را تقدیم کردند. همینکه سفیر یمن وارد شد، شاه به طرف من برگشت و زمزمه کنان گفت: "مردکه وحشی را نگاه کنید. فکر می‌کنید گلوی چند نفر را بریده‌است؟"...

وزیر خارجه خودمان خلعتبری در شرفیابی یکساعته وزیر امور خارجه هند به حضور شاه دعوت نشده‌بود. بعداً سر ناهار، مذاکرات حولِ امور اقتصادی می‌چرخید... شام در کاخ ملکه مادر. دوباره خانم دیبا مزخرف گویی دربارهٔ شایعهٔ ازدواج اعلیحضرت را شروع کرد.

... کم کم داشت حالم را بهم می‌زد و متأسفانه باید بگویم خیلی بدجور زدم توی ذوقش...

یکشنبه، ۳۱ تیر

شرفیابی. کار زیادی نبود چون قرار بود شاه چند ساعت دیگر عازم لندن شود... در ارتباط با افغانستان من اظهار داشتم که، اگر بخاطر ضعف نفس پادشاه نبود، ما می‌توانستیم راه حلی برای اوضاع پیدا کنیم. در حال حاضر من معتقدم که مادر به رسمیت شناختن رژیم داوود زیادی عجله کردیم. شاه گفت، ""ما که نمی‌توانستیم یک تنه کاری بکنیم."... ظاهراً او اطمینانی ندارد که ما بتوانیم روی کمک انگلستان و آمریکا در برابر روسیه حساب کنیم...

سخن پراکنی‌های دیشب خانم دیبا راگزارش دادم وگفتم با اینکه یک بار هم از طلاق سخنی به میان نیاورد، اما حرف خیلی مهمی بدین مفهوم زد که دخترش تجمل پرست نیست که تلویحاً معنایش این است که جدایی از شاه

سبب نمی‌شود که شهبانو از لحاظ مادی سختی بکشد. شاه گفت، "مزخرف می‌گوید." بعد از بحث بسیار توافق کردیم که باید در اسرع وقت برای این دختره لعنتی گک... که این شایعات را سرزبانها انداخته شوهری دست و پا کرد.

چون چیز مهم دیگری نبود که گزارش دهم نامه‌ای را خطاب به شاه از دخترک جوان زیبایی تقدیم کردم. خیلی سرحال آمد، و اجازه داد پیام او را بخوانم، و مدتی در این باره با هم صحبت کردیم. بعد پیشنهاد کرد که گفتگویمان را با صرف چای ادامه دهیم. در این لحظه شهبانو تلفن کرد. نگران رفتن به فرودگاه بود و پرسید که چرا اینقدر طول داده‌بودیم. شاه پاسخ داد، "داشتیم دربارهٔ مسائل مملکتی بحث می‌کردیم."

اعلیحضرتین ساعت یک و نیم امروز بعدازظهر عزیمت کردند...

جمعه، ۵ مرداد

...باکمال خوشحالی فهمیدم که عبدالولی خان از کودتا جان سالم به در برده‌است...

قرار بود ظهر به پاریس عزیمت کنم. سعی کردم در راه فرودگاه به اخبار رادیو گوش دهم اما تنها چیزی که پخش می‌کردند تلگرافهای تملق‌آمیز، حاکی از شادی عمومی به مناسبت پیروزی نفتی ایران بود،[۱] بنابراین آن را خاموش کردم. باور کردنی نیست که چقدر آسان می‌شود با این نوع تبلیغات ساختگی حتی بزرگترین موفقیتها را هم لوث کرد. راننده من آدم هوشیاری است و فوراً فهمید که چقدر عصبانی شده‌بودم. گفت، "بله آقا، این

۱. قرار داد فروش - خرید نفت، به یادداشت مقدمه بر سال ۱۹۷۳ مراجعه کنید.

موضوع نفت موفقیت بزرگی است، شکی ندارم، اما مردم چطور باید از این موضوع خوشحال شوند وقتی گوشت و مواد غذایی قابلی در مغازه‌ها پیدا نمی‌شود؟ به لطف شما آقا، و البته باید بگویم با دوندگی بسیار از طرف خودم، بالاخره موفق شدم از شهرداری جواز ساختمان خانه‌ای را بگیرم. بعد از همهٔ دوندگیها، تازه معلوم می‌شود که نمی‌توانم بهیچ قیمتی سیمان بخرم." حرفهایش خلقم را بکلی تنگ کرد. آیا هویدا می‌داند دارد چه غلطی می‌کند؟ آیا عمداً قصد خراب کردن این مملکت را دارد؟

یکشنبه، ۷ مرداد

اعلیحضرتین امروز صبح، در راه بازگشت از سفرشان به آمریکا، وارد پاریس شدند، و مورد استقبال پی‌یر مسمر، نخست وزیر، وگارد احترام قرار گرفتند. پیش از آن یک ساعت با نخست وزیر فرانسه صحبت کرده‌بودم. او یک گلیست دو آتشه و مردی با صداقت است...

به محض اینکه هواپیما به زمین نشست من رفتم توی هواپیما تا شخصاً عرض ادب کنم. شاه با لحن سردی از من پرسید که این مسخره بازیهای بیرون برای چیست؟ در لحنش اثری از شماتت نبود، و من پاسخ دادم که خودشان می‌توانند جوابش را خوب حدس بزنند. "اعلیحضرت شخصیت مهمی هستند و این مردم خودشان را موظف می‌دانند که احترام شما را به جا بیاورند." آنوقت مسمر شاه را تا سفارتمان همراهی کرد. در دو طرف سرتاسر مسیر به شهر پلیس ایستاده بود، با توجه به اینکه این یک دیدار غیر رسمی است، رفتار احترام آمیز فوق‌العاده‌ای است. البته معاونم امیر متقی، که کلیهٔ ترتیبات را داده، سهم به سزائی در این امر دارد، هر چند من جرأت نمی‌کنم توهم شاه را

در این خصوص که همهٔ این تشریفات و احترامات را اقدامی از جانب خود فرانسویها تلقی می‌کند، ضایع کنم...

امروز بعدازظهر با شاه و بچه‌هایش سه ساعت در جنگل بولونی قدم زدیم... پرسیدم سفر به آمریکا چطور بود؟ پاسخ داد، "عالی. آمریکاییها هر چه می‌خواستم به من دادند و قول دادند از هر کس که من توصیه کنم پشتیبانی کنند."...

در رستوران "کلوزری د لیلا" غذا خوردیم. شبی عالی، که به بذله گویی اعلیحضرتین و خود من گذشت...

دوشنبه، ۸ مرداد

نخست وزیر و وزیر خارجهٔ فرانسه امروز صبح به سفارت آمدند و، با همان تشریفات دیروز، اعلیحضرتین را به فرودگاه همراهی کردند. شاه قبل از عزیمت با تلویزیون فرانسه مصاحبه کرد. از او پرسیده شد آیا ارتش نقش خیلی مهمی در ایران بازی می‌کند، او پاسخ داد که کشور ما کشور بزرگ و متحولی است که نیازی به توجیه کردن خود در برابر دنیای خارج ندارد. ما هرکاری که لازم بدانیم برای اعتلای کشورمان خواهیم کرد. پاسخی عالی بود، وکلمه به کلمه توسط فرانسویها پخش شد. به محض اینکه شاه پرواز کرد، من دست به کار سوار کردن بچه‌هایش در هواپیمایشان به آمریکا شدم.

شاه امروز وارد تهران شد و مورد استقبال جمعیت کثیری قرار گرفت. کلیهٔ وکلای مجلس جهت استقبال در فرودگاه حاضر بودند. چه اتلاف وقتی. فکر می‌کنند چه کسی را مسخره کرده‌اند؟ قطعاً نه عامهٔ مردم ایران را که خوب می‌دانند چطور چنین جمعیتهایی به اصطلاح، خود به خود، اجتماع می‌کنند؛ و

نه وسایل ارتباط جمعی خارجی راکه نسبت به چنین رویدادهایی بی‌تفاوت هستند. اگر منظور این بود که از شاه در بازگشت از سفرش به آمریکا استقبال شود، باید بگویم که قبلاً هم به آنجا سفر کرده‌بود، بدون اینکه نیازی داشته‌باشد با چنین مسخره بازیهایی روبه‌رو شود. از سوی دیگر، اگر منظور جشن گرفتن پیروزی ما در مذاکرات نفت است،که مجلس قبلاً هر چه توانسته راجع به این موضوع خاص تملق‌گویی کرده‌است. وزیر دارایی چند روز پیش به من گفته بود که حتی یک نفر از وکلای مجلس هم مفاد مفصل قرار داد نفت را مورد بحث قرار نداده‌بود؛ فقط به حدی از آن تمجید کردند که صداهایشان گرفت، و چیزی نمانده بود چهار دست و پا روی زمین بخزند و زانو بزنند. عجب ملت بدبختی هستیم ما. این بازیهای روابط عمومی فعلی تنها تأثیرش برانگیختن خصومت بیشتر علیه ماست، آنهم در اوج گرمای تابستان... خیلی ناراحتم از اینکه می‌بینم یکی از بزرگترین دستاوردهای شاه این قدر کم ارج شده‌است... لازم به گفتن نیست که این تئاتر توسط هویدا به راه انداخته شده، که مثل همیشه سعی دارد شاه را از همه جا بی‌خبر نگه دارد. من که ابداً نمی‌فهمم چطور موجود زبونی مثل هویدا می‌تواند چنین نفوذی بر فردی با درایت چون شاه داشته باشد.

[مدت سه هفتهٔ آینده علم همراه با خانواده‌اش در فرانسه بود، و در ۲۵ مرداد به تهران بازگشت. در این ضمن شاه تعطیلات را در سواحل دریای خزر به سر می‌برد.]

شنبه، ۲۷ مرداد

به فرودگاه رفتم. ابتدا شهبانو وارد شد و کمی بعد شاه هم در پی او

وارد شد. شهبانو طبق معمول مرا تحویل نگرفت، اما شاه ابراز مرحمت کرد، و از من دعوت کرد که در هلی‌کوپتر تا کاخ همراه ایشان باشم. بسیار نگران رویدادهای بلوچستان است. افغانها روز به روز متجاوز تر می‌شوند و از سفارت ما در کابل استفاده کرده‌اند تا پیامی به پاکستانی‌ها بفرستند به آنها هشدار دهند که افغانستان دیگر چشمانش را به روی وضع رقت بار بلوچهایی که در آن سمت مرز پاکستان زندگی می‌کنند نمی‌بندد. شاه گفت، "مطمئنم که روسها و شاید هم هندی‌ها در این اتمام حجت دست دارند." پاسخ دادم که بدون شک نظر اعلیحضرت صحیح است، "اما چرا ما پیش از اینکه وارد مذاکره با آنها شویم موضع خود را مستحکم نمی‌کنیم، چرا زور را با زور پاسخ نمی‌دهیم؟ چرا اعلیحضرت اجازه نمی‌دهند که من جنوب افغانستان را بر ضد رژیم کابل بشورانم؟ خیلی راحت می‌شود این کار را کرد، و در حال حاضر ما باید از کلیه ورقهای برنده استفاده کنیم. پادشاه افغانستان از ما حمایت می‌کند و فقط باید حمایت پاکستان، انگلیس و آمریکا را جلب کرد. از همان اول من هشدار داده‌ام که ساکت نشستن ما را به کجا می‌کشاند. شاه پاسخ داد، "به نظر می‌رسد اقداماتی که شما پیشنهاد می‌کنید به صلاح باشد. در اسرع وقت یک نقشهٔ عملیاتی برای ارائه آماده کنید."...

یکشنبه، ۲۸ مرداد

شاه را در بازگشتش به نوشهر بدرقه کردم. اظهار داشت "باید خبر بدی را به شما بدهم. چندین واحد چریکی تعلیم دیده توسط عراقی‌ها به بلوچستان ایران نفوذ کرده‌اند. می‌خواهم که این افراد دستگیر، محاکمه و اعدام شوند." عرض کردم که اوضاع تحت کنترل است، هرچند که ما باید سریعاً وارد عمل

شویم. در مورد پیشنهادم دربارهٔ افغانستان، قول دادم که در نوشهر به دیدارشان بروم و گزارش دهم...

سرهنگ پاپادوپولس به عنوان رئیس جمهوری جدید یونان سوگند خورده است... وعده داده است که به سانسور مطبوعات خاتمه دهد و ظرف دوازده ماه آینده انتخابات آزاد برگزار کند. در این ضمن اعلیحضرت کنستانتین میهمان همیشگی ماست، و از هواپیمای اختصاصی شاه طوری استفاده می‌کند مثل اینکه مال خودش است. شاه هرگونه اظهار نظر مرا در مورد اینکه حضور پادشاه در اینجا نامطلوب است رد می‌کند... اما خود پادشاه، با اینکه احمق است، باید بهتر از این بداند که ما را در مخمصه می‌گذارد. متأسفانه هم احمق است و هم خسیس، و از سخاوت ما سوء استفاده می‌کند. به عنوان مثال، سال گذشته، حتی پیش از اینکه خلع شود، او و خانواده‌اش در سن موریتس میهمان شاه بودند؛ ما مجبور شدیم حتی صورتحساب آرایشگاهشان راکه به حساب ماگذاشته بودند بپردازیم.

دوشنبه، ۲۹ مرداد

ملاقاتی در منزلم با رئیس ساواک و رؤسای مختلف قبایل بلوچستان. دستور دستگیری چریکها را صادر کردم، اما تردید دارم که این کافی باشد و بنابراین تصمیم گرفتم عملیات را از پایگاهی در چاه بهار اداره کنم...

کاردار انگلیس به دیدنم آمد تا از طرف ملکه الیزابت که قرار است در راه بازگشت از استرالیا در تهران توقف کند ابراز تشکر کند. شاه از ملکه دعوت کرده با او در فرودگاه ناهار صرف کند. از این پیشنهاد که در غیبت من وقتی که در خارج بودم صورت گرفته دلخور شدم. شاه نمی‌باید به دیدن او

برود، بلکه ملکه باید به کاخ آورده می‌شد و آنجا افتخار ناهار خوردن با شاه نصیبش می‌شد. اما حالا دیگر برای تغییر برنامه خیلی دیر شده‌است.

چهارشنبه، ۳۱ مرداد

عزیمت به نوشهر... شرفیابی‌ام خیلی طولانی شد، تقریباً دو ساعت طول کشید. حدود ظهر صلاح دانستم که به شاه یادآوری کنم که دکتر اقبال بیرون منتظر نگه داشته شده‌است. اگر بیش از این طول دهیم مرد بیچاره از بی‌احترامی‌ای که نسبت به او شده سکته می‌کند... شاه به خنده گفت، "حق با شماست. بگویید بیاید تو، اما شما باید با من ناهار بخورید و بعداً بحثمان را از سر می‌گیریم."

وقت زیادی را صرف بلوچستان و افغانستان و اقدامات مختلفی که انجام داده بودیم کردیم. من خاطرنشان کردم که ما با مشکل زیادی از جانب تعدادی چریک تعلیم دیده عراق مواجه نشده‌ایم. اما من نگران نفوذ افغانستان در سکنهٔ بلوچ پاکستان هستم. به محض اینکه مشکل خودمان را با چریکها حل کنیم باید درسی به افغانها بدهیم که فراموش نکنند. شاه گفت، "اما آنها می‌توانند روی کمک مسکو حساب کنند." خوب، که چی. روسها که نمی‌توانند سرباز بفرستند. کار ما هر قدر هم که دشوار باشد، دیگر نمی‌توانیم کنار بایستیم و دشمنانمان را به حال خودشان بگذاریم." بعد یادآوری کردم که حمایت ما از مصطفی بارزانی در کردستان تلویحاً مورد تأیید انگلیسیها و آمریکاییها قرار گرفته‌بود." شاه گفت، "همینطور است، اما پیشنهاد می‌کنید ما در افغانستان دقیقاً چه کنیم؟" من توضیح دادم که برانگیختن شورشی در مناطق غربی افغانستان کار نسبتاً ساده‌ای است. بعد باید پادشاه را دوباره به

مردمش بقبولانیم. در اینجا شاه حرفم را قطع کرد و گفت که پادشاه بی‌رگ و بی‌حال است. "مردک نمی‌تواند دست به اقدام قاطع بزند. حتی علاقه ندارد با سفیر ما در رم صحبت کند، به رغم اینکه چندبار در برقرارکردن تماس تلاش شده‌است." من اشاره کردم که پادشاه اینک عملاً زندانی نخست وزیر اسبقش نور احمد اعتمادی، سفیر فعلی افغانستان در ایتالیا است، که به او هم نمی‌شود ذره‌ای اعتماد کرد. در چنین شرایطی تعجبی ندارد که پادشاه از هرگونه تماس با سفارت ما در رم احتراز می‌کند. ما باید از در دیگری وارد شویم. به عنوان مثال، دکتر خانلری نویسنده، شدیداً مورد احترام پادشاه و افغانها به طور کلی است. می‌توانیم او را به اروپا بفرستیم تا به عنوان واسطه عمل کند. در مرحله اول می‌تواند فقط به پادشاه پیشنهاد کمک مالی بدهد. اما وقتی مدیون ماشد، ممکن است در مورد بازگشت به افغانستان تغییر عقیده دهد، بخصوص اگر ما انگلیسیها و آمریکاییها را مجاب کنیم که فشار بیشتری وارد بیاورند... شاه با این نقشه موافقت کرد.

همینطور هم نقشهٔ من دربارهٔ قلع و قمع چریکها را نیز پذیرفت. گفت، "مهمتر از همه این است که سریعاً اقدام شود. وضع فعلی ابداً قابل قبول نیست." پاسخ دادم عجله کار شیطان است، اما به امید خدا مسئله را در اسرع وقت حل خواهیم کرد.

آنوقت پرسیدم چرا ما تلگراف تبریک برای رئیس جمهور جدید یونان نفرستاده‌ایم. شاه پاسخ داد که چطور می‌توانست چنین پیامی بفرستد وقتی اعلیحضرت کنستانتین به عنوان میهمان او اینجا اقامت دارد؟... گفتم، دقیقاً به همین دلیل است که من توصیه می‌کنم میهمان نوازی‌تان را محدود کنید. او مفت خوری بیش نیست." شاه به این حرف خندید و گفت "اقرار کنید

که شما به طور کلی از او خوشتان نمی‌آید."...

گفتم، همانطور که پمپیدو نخست وزیرش را به استقبال اعلیحضرت در پاریس فرستاد، شما هم حتماً صلاح است که وقتی پمپیدو در بازگشت از چین اینجا توقف می‌کند، نخست‌وزیر را به استقبالش بفرستید. شاه پاسخ داد "اما آخر دو وضعیت کاملاً متفاوتند. وقتی من وارد شدم پمپیدو در پاریس نبود. بنابراین دلیلی نمی‌بینیم که نخست‌وزیرمان را به استقبال او به فرودگاه بفرستیم." از این حرف تعجب کردم و پرسیدم آیا پیشنهاد می‌کند که خودش به استقبال مردک فرانسوی برود. پاسخ داد، "البته که نه."... در اینجا صلاح دیدم که موضوع را به حال خودش بگذارم. شاه از پمپیدو بخاطر اینکه در جشنهای شاهنشاهی شرکت نکرد، دلخور است. من معتقدم که ما باید حداقل گارد احترامی برای مرد بیچاره ترتیب دهیم، اما حالا موقع عنوان کردن موضوع نبود.

اشاره کردم که خیلی بد شد که موافقت کردند در فرودگاه با ملکهٔ انگلیس ناهار بخورند، بجای اینکه او را به کاخ بیاورند. ظاهراً از این موضوع ناراحت شد، تأیید کرد که باید فکر بیشتری صرف این ترتیبات می‌کردند، اما اذعان کرد که حالا برای تغییر برنامه خیلی دیر شده‌است. گفت، "با وجود این لزومی ندارد گارد احترام برایش ترتیب داد."

شنبه، ۳ شهریور

اعلیحضرتین امروز بعدازظهر از نوشهر مراجعت کردند. اولین کلمات شاه به من این بود که آیا از کناره گیری پادشاه افغانستان خبر داشتم: او به داوودخان سوگند وفاداری خورده و سلطنت را به نفع جمهوری جدید لغو

کرده‌است. از قبل این خبر را داشتم، و همانطور که به شاه گفتم، بیشترش تقصیر خودمان است. ما باید قبول می‌کردیم پادشاه را از لحاظ مالی تأمین کنیم، بجای اینکه او را با یک گله وابستگانش در اروپا به حال خودش رها سازیم... گفتگوی ما با ورود وزیر خارجه قطع شد، که گزارش داد شاهزاده محمد نعیم، برادر داوود، مایل است به ایران سفر کند تا دربارهٔ اوضاع بلوچستان و پشتوستان گفتگو کند. شاه گفت، "گور پدرش کرده. او نمی‌تواند با من هم از این آرتیست بازیهائی بکند که با پاکستان کرده‌است."...

پنجشنبه، ۸ شهریور

در معیت اعلیحضرتین به شیراز رفتم تا در جشن هنر شرکت کنیم. تمام مدت پرواز کنار شاه نشستم. دربارهٔ مطالب مختلف گزارش دادم و اخبار روزنامه‌ها را به او نشان دادم که شایعه‌های مربوط به ازدواج مجدد او را به کلی تکذیب می‌کردند. از من خواست که این را به شهبانو که در طول پرواز دور از ما نشسته بود نشان دهم.

قرار است پادشاه نپال توقف کوتاهی در تهران بکند. پیشنهاد کردم که بجای اینکه او را به کاخ سعدآباد دعوت کنیم، بهتر است که در فرودگاه به او ناهار بدهیم ـ باید مواظب باشیم که بین پادشاهانی که به اینجا می‌آیند تبعیض قائل نشویم. شاه گفت، "کاملاً درست است. ادارهٔ تشریفات ما پر از احمقهایی است که از این ظرافتهای تشریفاتی چیزی سرشان نمی‌شود." ضمناً موافقت کرد که برای پمپیدو گارد احترامی تدارک ببینیم...

در باله‌ای در تخت جمشید شرکت کردیم ـ قطعهٔ جذابی با اجرای موریس بژار براساس شعری از سعدی.

شنبه، ۱۰ شهریور

شرفیابی کوتاه... به گفتهٔ شاه، اینک شهبانو متقاعد شده که دختری که شایع بود قرار است با او ازدواج کند، در واقع با ارتشبد خاتمی، فرمانده نیروی هوایی، رابطه دارد. به عقیدهٔ شهبانو عادلانه نیست که او و شاه این شایعه‌ها را تحمل کنند، صرفاً به خاطر اینکه آبروی تیمسار حفظ شود. در واقع، درست است که شاه دختر مورد بحث را چندبار ملاقات کرده‌است، اما بعداً دیده شد که با اتومبیلها و هلی‌کوپترهای دولت این سو و آن سو می‌رود، در حالی که در این مرحله معشوقهٔ خاتمی بوده، نه شاه. با وجود این مردم نتیجه گرفته‌اند که او و شاه نامزد شده‌اند. دختر بسیار زیبائی است، اما از خودراضی و شدیداً جاه طلب. این شایعات را به خودش گرفته، وکاری برای جلوگیری از آنها نمی‌کند.

دوشنبه، ۱۲ شهریور

...برای استقبال از پادشاه نپال، سر راهش به کنفرانس کشورهای غیر متعهد در الجزایر به فرودگاه رفتم. اعلیحضرتین کمی بعد به ما ملحق شدند. سر ناهار که طبق توافق در فرودگاه پذیرایی شد، من از پادشاه پرسیدم تعریف او از غیر متعهد چیست. جوانک بیچاره از سؤال من سخت جا خورد. آنوقت شهبانو گفت که چقدر مایل بود به نپال سفر کند تا هیپی‌ها را ببیند.* پادشاه خیلی از این حرف خوشش نیامد، اما به غیر از این همه چیز به خوبی برگزار شد...

سه شنبه، ۱۳ شهریور

...شرفیابی. روزنامهٔ لوموند مقاله‌ای منتشر و اظهار نظر کرده که اگر اوضاع افغانستان از این بدتر شود، هرات و ایالات غربی می‌توانند با ایران متحد شوند. شاه گفت، "ما فقط باید صبر کنیم و ببینیم."

پاسخ دادم، "درست است که صبوری صفت نیکوئی است، اما ممکن است کار ما را به جاهای باریک بکشاند." آنوقت شاه از کمبود اطلاعات ما دربارهٔ اهداف قدرتهای بزرگ شکایت کرد و افزود، "انگلیسیها خیلی ضعیف تر از گذشته هستند، اما به هیچ وجه بدون نفوذ نیستند. می‌دانم که چطور عراق را از نزدیک کنترل می‌کنند... و این موضوع ظاهراً در مورد روابطشان با هند هم صدق می‌کند... در حال حاضر شکایتی از آنها نداریم. به نظر می‌رسد علاقه‌شان به همکاری با ما، و تقریباً اتکاء به ما، صمیمانه است. با وجود این هیچوقت نمی‌توانید به یک انگلیسی اعتماد کنید که راز دلش را با شما در میان گذارد."...

بحث به رفتار پادشاه افغانستان کشانده شد، و شاه تکرار کرد که مردک به هیچ درد ما نمی‌خورد. بعد از مدتی که به فکر فرو رفت، افزود، "ببینید می‌توانید ترتیب فرار عبدالولی خان را از کابل بدهید." پاسخ دادم که جوانب را بررسی می‌کنم، اما با توجه به اینکه او تقریباً دیوار به دیوار اقامتگاه داوود زندانی است. نمی‌شود او را مثل موسولینی از نوک کوهی دور افتاده فرار داد.[1] با وجود این اگر نتوانیم خطر فرستادن یک گروه نجات را تقبّل کنیم،

---

۱. بعد از این که بنیتو موسولینی در ۱۹۴۳ سرنگون شد در هتلی برفراز یک کوه زندانی شد لیکن چتربازان آلمانی او را نجات دادند.

شاید هنوز ممکن باشد به زندانبانانش رشوه داد.

چهارشنبه، ۱۴ شهریور

سفیر جدید لهستان استوارنامه‌اش را در کاخ سفید سعدآباد تقدیم کرد. آدم سنگین وزنی است و با نفس نفس زدنهای بسیار با سختی از پلکان در ورودی سعدآباد به تالار شرفیابی بالا رفت. اتفاقاً شاه چند دقیقه زود رسید و دستور داد فوراً سفیر را وارد کنند. من اظهار داشتم اگر به مرد بیچاره فرصت نفس تازه کردن ندهیم ممکن است سکته کند، اما شاه تحمل تأخیر نداشت. خوشبختانه سفیر از این مراسم جان سالم به در برد.
به فرودگاه رفتم تا از والاحضرتها، که از سفرشان به اروپا و آمریکا باز می‌گشتند استقبال کنم. نخست وزیر و رؤسای مجلسین هم حضور داشتند، و حتی اعلیحضرتین هم بدون برنامهٔ قبلی وارد شدند. دیداری پراحساس بود.

شنبه، ۱۷ شهریور

در حال حاضر برای کنفرانس سالیانهٔ آموزش در رامسر به سر می‌برم... همسرم در معیت شهبانو برای برنامهٔ پایانی جشن هنر به شیراز رفته‌است... کنفرانس امروز صبح در حضور شاه و نخست وزیر و وزرای مختلف و اساتید دانشگاهها افتتاح شد. معاونم، دکتر محمد باهری، دستور جلسه را با یک گزارش یک ساعته شروع کرد. هرسال، به دستور شاه، بررسی جامعی را دربارهٔ آموزش عالی و دانشگاهها تدوین می‌کند، و این بار عملکردش به ویژه قابل تحسین بود... با اشاره به رفتار کلی دانشجویان، اظهار داشت که به رغم دسترسی آنها به تعداد زیادی بورسهای تحصیلی و سایر مزایا، به کلی نسبت به

پیشرفتهای کشور بی‌علاقه هستند. نکته‌ای مهم، که مطمئنم می‌توان علت آن را در ندادن هرگونه نقشی چه در دانشگاهها و چه در امور سیاسی مملکت به آنها جستجو کرد. قبول دارم، که ممکن است چندتایی بازیچهٔ دست دشمنان ما در خارج قرار گرفته باشند، اما این موضوع به هیچ وجه نمی‌تواند بی‌تفاوتی کل جامعهٔ دانشجویی، را نسبت به ما توجیه کند: باور کردنی نیست که همهٔ مردم ایران، از زن و مرد و بچه، خرابکار شده‌باشند. فقط اگر می‌توانستیم این مسئله را ریشه‌کن کنیم، آنوقت ممکن است بتوانیم واقعاً خودمان را مهمترین قدرت خاور نزدیک و میانه بشماریم... این یک فاجعه است که دولت ما باید این قدر مسامحه کار باشد... بی‌تفاوتی آن و، گه گاه، تعرضاتش نسبت به مردم مرا به یاد رفتاری می‌اندازد که ممکن است یک ارتش اشغالگر با ملتی شکست خورده در جنگ داشته‌باشد. در کلیهٔ سطوح، از انتخابات مجلس گرفته تا انتخابات محلی و انجمن شهر، دولت آزادی را از مردم سلب کرده، و ارادهٔ خود را تحمیل کرده و نامزدهای خود را از صندوقها بیرون می‌آورد مثل اینکه رأی دهندگان کوچکترین حقی در این مورد ندارند. حالا که این همه مدت نسبت به خواستهای ملت کر و کور بوده‌ایم، نباید تعجب کنیم که ملت هم با همان بی‌تفاوتی نسبت به ما رفتار کند.

من به تدریج به شاه قبولانده‌ام که پیشرفتهای مادی به خودی خود هرگز کافی نیست. به تازگی اشاره کرده‌است که انتخابات آینده آزادانه برگزار می‌شود، با اینکه، آنطور که من می‌بینم، برای چنین کاری ما باید نخست از شر دولت فعلی خلاص شویم و دولت موقتی را نصب کنیم تا بر انتخابات عمومی نظارت کند.

یکشنبه، ۱۸ شهریور

...با نخست وزیر ناهار خوردم، و شاه را به حال خود گذاشتم. او هم حق دارد گاهی اوقات با خود خلوت کند، با اینکه خیلی زود از تنهایی حوصله‌اش سر می‌رود. حتی وقتی مصاحبی هم داشته باشد، همینطور است، مهم نیست طرف چقدر زیبا باشد، دیر یا زود از او خسته می‌شود. فقط کار است که همه توجه‌اش را به خود جلب می‌کند...

شرفیابی نیم ساعته امروز عصر... دربارهٔ دستگیری دو چریک بلوچ صحبت کردیم، که با مسلسل و مهماتشان غافلگیر شده‌بودند... من پیشنهاد کردم که شاه آنها را عفو کند و او هم موافقت کرد، به شرط اینکه مرتکب قتل نشده‌باشند... کمی بعد از آن، چون نمی‌خواستم دیگر مزاحم اوقاتش شوم، او را ترک کردم...

دوشنبه، ۱۹ شهریور

کنفرانس آموزشی امروز صبح خاتمه یافت... به تهران بازگشتم... که شاه نمایشگاه بین‌المللی پاییزی را افتتاح کرد...

سه شنبه، ۲۰ شهریور

شرفیابی... تا همین اواخر شاه عادت داشت دو هفته یک بار گزارشهای حضوری نمایندگان سیا و اینتلیجنس سرویس بریتانیا را دریافت کند. اما حالا هفته‌هاست که به آنها اجازه شرفیابی نداده و آنها مانده‌اند که چه کنند. شاه اظهار داشت، "دیگر نمی‌توانم وقتم را صرف گوش دادن به مهملاتی بکنم که به من تحویل می‌دهند. انتظار دارند مطالبی را که چیزی

بیشتر از متن اخبار رادیویی نیستند به عنوان گزارشهای اطلاعاتی بپذیرم." من اظهار کردم که این کمی مبالغه آمیز است، اما او سر حرف خودش بود. "هر وقت چیز قابلی برای گزارش کردن دارند، آنوقت می‌پذیرمشان. تا آنوقت باید کلیهٔ مطالبشان را به شما ارائه دهند. از بین آن دو، به پذیرفتن مأموران آمریکایی تمایل بیشتری دارم، با اینکه انگلیسیها بالأخره فهمیده‌اند که دیگر به نفعشان نیست ما را از همه جا بی‌خبر نگه دارند."

چهارشنبه، ۲۱ شهریور

شرفیابی... گزارش دادم که چنانچه بخواهیم چریکها را از پا در آوریم باید یک نیروی بلوچ دیگر را تجهیز کنیم. رویارویی با آنها صرفاً در یک جبهه ما را به جایی نمی‌رساند. شاه پرسید، "پس ژاندارمری چی؟" پاسخ دادم که آنها مشتی ابله‌اند، که به درد یک جنگ واقعی نمی‌خورند، شاه اجازه داد که نیروی بلوچ دیگری را بفرستم.

صحبت به مسائل خانوادگی کشانده شد، و شاه گفت، "به خواهرم اشرف بگویید که یا می‌تواند تا دلش می‌خواهد خود را وقف امور خیریه کند و ازاین مسخره بازیهای تبلیغاتی برای خودش دست بردارد، که در این صورت من آماده‌ام از او حمایت کنم، یا اینکه به همین کارهایش ادامه دهد، و پای مرا به وسط نکشاند. اصلاً از کارهای او سر در نمی‌آورم... خواهرم شمس مقداری از زمینهایش را فروخته و زندگی پرتجملی برای خودش براه انداخته‌است. مجلل‌ترین کاخها را دارد و مرفّه‌ترین زندگی را می‌کند، با وجود این کسی از او دلگیر نیست چون کاملاً در مورد خواستهایش صداقت داشته‌است." قول دادم که شخصاً با والاحضرت اشرف صحبت کنم.

بعد از ناهار ملاقاتی با شاهدخت شهناز داشتم. او و شوهرش تازه دارند به حماقتهای گذشته‌شان تأسف می‌خورند...

شام در مهردشت، در کاخ والاحضرت شمس. میهمانی بزرگ به مناسبت بیست یکمین سال تولد دخترش شهرآزاد. کاخ جدید والاحضرت در نظر من بیشتر شبیه یک کازینوست تا خانه. اما در عوض دخترش هم بسیار متین است و هم زیبا.

پنجشنبه، ۲۲ شهریور

امروز صبح تعدادی بلوچ را پذیرفتم که مأمور ردیابی چریکها شده‌اند. به چند تا از آنها به عنوان پاداش برای عملیات آدم یابی موفقشان اتومبیل هدیه دادم.

شرفیابی... در جشن دربار به مناسبت ولادت حضرت ولی عصر(عج) شرکت کردم. معمولاً از شرکت در چنین جشنهای مذهبی خودداری می‌کنم... اما امروز رفتم تا حساب خودم را از بهاییهایی که گفته می‌شود نیمی از دولت فعلی از میان پیروان فرقه‌شان هستند جدا کنم. این دسته بندیها و باند بازیها فقط مردم را به جان هم می‌اندازد. به عنوان مثال، قابل تأسف است که پزشک شخصی شاه دکتر ایادی، باید از اعضای شناخته شدهٔ این فرقه باشد. این کار وجههٔ شاه را نزد روحانیون پایین می‌آورد...

سفیر چین دعوتی برای دیدار شاه از چین به من داده، که چوئن لای نخست وزیر آن را امضاء کرده‌است. پکن خوب می‌داند که شاه انتظار دارد پیش از اینکه او سفر متقابلی به چین بکند چوئن لای از ایران دیدار کند، اما آنها تظاهر می‌کنند که چوئن‌لای درگیر کنگرهٔ خلق چین ـ کنگره‌ای متفاوت

از حزب کمونیست ـ است و گرفتار تر از آنکه بتواند سفر کند...

شنبه، ۲۴ شهریور

...سرشام موضوع صحبت کمبود بعضی از کالاهای اساسی بود، که شاه عقیده دارد مردم باید یاد بگیرند بدون آنها زندگی کنند. در اینجا شهبانو حرف ما را قطع کرد، و گفت که او و شاه تنها کسانی در دربار یا در دولت هستند که به این گفته عمل می‌کنند، چون عمداً خوردن شکر را کنار گذاشته‌اند.

من با حرف ایشان کاملاً موافق بودم اما زبانم را نگه داشتم. شاه هم چیزی نگفت...

یکشنبه، ۲۵ شهریور

شرفیابی. به مناسبت سی و سومین سالگرد جلوس شاه تبریک عرض کردم. شاه گفت، "فکرش را بکنید که از آن موقع چه مصائبی را پشت سر گذاشته‌ایم." من تأیید کردم و خاطرنشان کردم که اوضاع در آخرین جنگ جهانی چقدر دشوار بود، اما شاه این را تکذیب کرد. گفت، "سالهای جنگ واقعاً آنقدرها هم مشکل نبود، چون ما راهی جز تسلیم محض نداشتیم. خیر، بدترین سالهای سلطنت من وقتی بود که مصدق نخست وزیر شد. مصدق به هیچ چیز راضی نمی‌شد و هر روز صبح من با این احساس از خواب بیدار می‌شدم که امروز آخرین روز سلطنتم است. و هرشب با تحمل بی‌شرمانه‌ترین اهانتها نسبت به خودم در مطبوعات به رختخواب می‌رفتم."...

پمپیدو در حال حاضر در پکن است، قرار است در راه بازگشت به فرانسه اینجا توقف کند. نسخه‌ای از سخنرانی‌ای را که قصد دارد در طول

توقفش اینجا ایراد کند برای ما فرستاده. مملو است از بیانات ستایش آمیز دربارهٔ شاه که به من دستور داده پاسخ مشابهی تهیه کنم، و در آن بر شباهتهای بین پمپیدو، شاه و دوگل تأکید نمایم...

امشب به دیدار والاحضرت اشرف رفتم. نگران بود که بداند چه کار کرده بود که موجب ناخشنودی شاه شده‌است. به او گفتم که مقصر کسی غیر از خودش نیست...

دوشنبه، ۲۶ شهریور

شرفیابی... شاه اظهار داشت "رادیو و تلویزیون دولتی ما به دست خرابکاران افتاده‌است. شما و ارتشبد نصیری رئیس ساواک باید این سازمان را از سر تا ته پاکسازی کنید."...

از شاه اجازه خواستم بنیاد علم را در بیرجند تأسیس کنم. چون قسمتی از وصیت نامه‌ام است. او بعد از درنگ بسیار اجازه داد. اکراهش مرا به تعجب انداخت، و به این نتیجه رسیده‌ام که با تمام روشن بینی و خوش قلبی، دوست ندارد کسی روی دستش بلند شود.

پمپیدو امروز بعدازظهر وارد شد... و من او را با هلی کوپتر تا سعدآباد همراهی کردم. بعد از شام، وقتی سخنرانی‌ها تمام شد، یک ساعت و نیم را با شاه تنها گذراند. در راه برگشت به فرودگاه غیر از تعریف از وسعت دید شاه حرف دیگری نزد...

سه شنبه، ۲۷ شهریور

شرفیابی... مجادله‌ای راکه دیشب با والاحضرت شمس داشتم گزارش

دادم. چند ساعت مانده به عزیمتش به مسکو طبق برنامه، به من تلفن کرد که بگوید مسافرت باید لغو شود چون وضع مزاجی اش بهم ریخته‌است. من هم بدون تعارف به ایشان گفتم که مسافرت باید به هر قیمتی انجام شود. اگر واقعاً مریضند، بیمارستانهای روسیه ایشان را مداوا خواهند کرد. رودربایستی را کنار گذاشتم و پافشاری کردم. تنها اظهار نظر شاه این بود که "کار خوبی کردید."

بعد گفتم که جای تأسف است که شهبانو شخصاً از پمپیدو استقبال کردند. "جسارتاً باید عرض کنم که زشتی غیر ضروری بود. شاه پاسخ داد که فرانسویها همیشه وقتی شهبانو به فرانسه می‌رود سنگ تمام می‌گذراند، اما با وجود این من تکرار کردم که لزومی نداشت ایشان شخصاً بروند...

چهارشنبه، ۲۸ شهریور

صبح زود ملاقات با سفیر انگلیس، که اخیراً از مرخصی ده هفته‌ای به انگلستان بازگشته است. دربارهٔ سفر قریب الوقوع لردکارینگتون، وزیر دفاع انگلیس، گفتگو کردیم. پیشنهاد کرد در صورت امکان شاهنشاه موافقت کنند که با او ناهار صرف کنند. اما من گفتم که حتی در مورد وزرای امور خارجه این افتخاری است که شاه کمتر به کسی می‌دهد... مختصراً دربارهٔ اوضاع افغانستان صحبت کردیم. انگلیسیها عقیده دارند که بی‌لیاقتی پادشاه علت اصلی کودتا بوده‌است. ظاهراً تعدادی از رهبران افغانستان فکر حرکت مشابهی را در سرداشتند، اما نتوانسته بودند روی جانشین پادشاه به توافق برسند...

شرفیابی... به گفتهٔ شاه گفتگویش با پمپیدو بیشتر دربارهٔ روابط با چین

و روسها بود. به پمپیدو در چین گفته شده‌بود که روسها خیال پیشروی به سوی دریای عمان را از طریق افغانستان و بلوچستان در سرمی‌پرورانند... پمپیدو قصد دارد خود را نامزد انتخاب مجدد به مقام ریاست جمهوری فرانسه بنماید، حتی اگر فقط به این خاطر باشد که فرانسه از فاجعهٔ رئیس جمهور شدن میتران نجات دهد...

شنبه، ۳۱ شهریور

امروز صبح زود سفیر انگلیس را به همراه کاردارشان در کابل، که اینجا آمده‌است تا اوضاع افغانستان را برای ما تشریح کند، پذیرفتم... ظاهراً افغانها عقیده دارند ترس ما از نفوذ روسیه در کشورشان بی‌اساس است. آنها مثل همیشه علاقه دارند پیوندهای دولتی خود را با ایران حفظ کنند، بهمین علت هم هست که محمد غازی، داماد داوود را به عنوان سفیر در تهران منصوب کرده‌اند. او فرد قابل اعتمادی است، که قبلاً نسبت به سلطنت افغانستان وفادار بوده و در ترغیب پادشاه به برقراری روابط نزدیکتر با غرب نقشی مهمی داشته‌است. همسرش دختر داوود، عمداً در مراسم رسمی در کابل، درکنار پدرش، شرکت کرده تا علاقهٔ آنها را به ایجاد روابط دوستانه با ایران نشان دهد...

سفیر انگلیس پرسید که آیا کمک ما به پاکستان جنبهٔ نظامی دارد، یا اینکه صرفاً به منظور کمک به قربانیان سیل اخیر است. من پاسخ دادم که هر دو است. ما ناگزیریم هرکاری از دستمان برمی‌آید انجام دهیم تا از تجزیهٔ پاکستان جلوگیری کنیم. ما هیچ کوششی نکرده‌ایم که این موضوع را از هند پنهان کنیم، که در هرصورت کاملاً آگاه است که تدارکات نظامی ما در

صورت بروز مخاصمات مجدد هند و پاکستان از اهمیت چندانی برخوردار نیست...

شرفیابی. ملاقاتم را با سفیر انگلیس گزارش دادم... شاه گفت، "به او بگویید که در مورد پاکستان، هلی کوپترهای ما با آرم ایران پرواز می‌کنند، و خلبانها دستور دارند یونیفورم ایرانی بپوشند. ما چیزی برای مخفی کردن نداریم. دخالت ما به درخواست پاکستان است و هدف از آن صرفاً دفاع از حاکمیت آنست. ما طوری عمل کرده‌ایم که بقیهٔ دنیا از این موضوع با خبر باشند بخصوص هندیها."...

یکشنبه، ۱ مهر

شرفیابی. شاه خیلی بد خلق بود... اظهار داشت، "باز هم آن دخترهٔ لعنتی است. یک زن روزنامه نگار ترک با خانواده‌اش مصاحبه کرده‌است. آنها ادعا می‌کنند، با اینکه شایعات ازدواج بی‌اساس است، اما دخترشان بدون شک معشوقهٔ من است. شما را به خدا در اسرع وقت به این موضوع رسیدگی کنید. باید به افراد مسؤول این کار درسی داده‌شود."

بزرگ علوی، که یکی از رهبران به نام حزب توده است، اجازه خواسته به ایران بازگردد و سالهای آخر عمرش را اینجا بگذراند. شاه گفت، "می‌تواند بیاید. با اینکه خدا می‌داند سزاوارش هست یا نه. او یکی دیگر از آن آدمهایی است که انگلیسیها به او تعلیمات کمونیستی دادند."...

دوشنبه، ۲ مهر

... شرفیابی ... نامه‌ای از سفیرمان در مراکش را تقدیم کردم:

[سفیر گزارش می‌دهد که ملاقات محرمانه‌ای که با ملک حسن داشته که خیلی تعجب می‌کند که هنوز پاسخی به نامه‌ای که سه ماه پیش توسط ارتشبد نصیری برای شاه فرستاده، دریافت نکرده‌است. هم ژنرال مولائی حفیظ وزیر دربار، و هم ملک حسن، هر دو گمان می‌کنند که سردی اخیر شاه می‌تواند به تحریک مولائی عبدالله، برادر پادشاه، باشد.]

شاه یادش نمی‌آید با نامهٔ ملک حسن چه کرده، و به من دستور داد دنبال آن بگردم...

گزارش دادم که آیت الله خوانساری خیلی از دستور اخیر وزیر آموزش پرورش، که پوشیدن چادر را برای دختران در دبیرستانهای به اصطلاح اسلامی ممنوع کرده‌بود، عصبانی است. واشاره کردم که، به عنوان شخصیت برجسته‌ای در جامعهٔ علمای شیعه، حق دارد که ناراحت باشد. شاه پاسخ داد، "درست می‌گوئید، اما بدون چنین اقداماتی، تبلیغاتچیهای چپ بوق وکرنا را به دست می‌گیرند. ما این دستور را لغو نمی‌کنیم حتی اگر منجر به تعطیل شدن مدارس شود. این اولین بار نیست که آخوندها از اصلاحات اجتماعی ما انتقاد کرده‌اند."

پنجشنبه، ۵ مهر

...شرفیابی... افزایش قیمت زیاد موادغذایی را گزارش کردم. قیمت گوشت نسبت به همین چند روز پیش ۴۰ درصد افزایش یافته‌است. شاه خیلی از این موضوع عصبانی شد. گفت، "چه انتظاری دارید؟ گوشت کمیاب است بنابراین قیمتش بالا می‌رود." من پاسخ دادم، "اما چرا باید کمبود داشته‌باشیم؟ به عنوان

چاکر اعلیحضرت وظیفه دارم به عرض برسانم که مردم ناراضی اند." بدون شک عوامل بین‌المللی تا حدودی مسؤول افزایش قیمتها هستند، اما تقصیر اصلی به گردن دولت است، بخصوص شورای اصناف که کاری غیر از سوء استفاده از اختیاراتی که به آن داده شده‌است ندارد." شاه بـه تـندی گـفت، "مهمل نگوئید. شما بیرون گود ایستاده‌اید، و خبر از هیچ چیز ندارید." من پاسخ دادم، "بدون شک اعلیحضرت صحیح می‌فرمایند. اما واقعیت این است که مردم ناراضی‌اند، و به نظر من، این می‌تواند خطر جدّی در برداشته باشد. لیکن اعلیحضرت آزادند که هرطور صلاح می‌دانند عمل کنند." سعی نکرد پاسخی دهد...

سرشام صحبت دربـارهٔ ریشه کـن کـردن بـیسوادی بـود. بـه گـفتهٔ والاحضرت اشرف، به رغم این همه مدارس جدید و ایجاد سپاه دانش، ولی رشد سریع جمعیت برای ما بدین معناست که ما هنوز ۸ میلیون شهروند داریم که حتی نمی‌توانند اسمشان را امضاء کنند. باتوجه به جَو شرفیابی امروز صبح، صلاح دیدم که ساکت بمانم. بهر صورت واقعاً نیازی به دخالت مـن نـبود. خواهر شاه می‌داند چطور مقصودش را بیان کند.

دوشنبه، ۹ مهر

شرفیابی. گزارشی از سفیرمان در مراکش را تقدیم کردم.

[سفیر می‌نویسد که مولائی عبدالله سخنان نیشداری دربـارهٔ برادرش ملک حسن می‌زند و این که روابط بـین آن دو بـه شدت متشنج است.]

شاه مجدداً اظهار داشت که مطلقاً نمی‌توانست دلیلی ببیند کـه چـرا

آمریکاییها باید سعی به سرنگونی ملک حسن کرده‌باشند... ادامه داد با وجود این حتی در ایران، ظاهراً امینی را تنها امیدشان می‌دانستند، و او را از هر لحاظ حمایت کردند. همینطور هم، هیچ دلیلی برای سرنگون کردن نگودین‌دیم در ویتنام ندارند... حداقل ملک حسن می‌تواند نفس راحتی بکشد که آمریکاییها زیرآب راک ول حرام زاده را زده‌اند[1]...

سه شنبه ۱۰ مهر

شرفیابی... شاه اظهار داشت: "به نخست وزیر گفته‌ام که دختران دانش‌آموز دبیرستانهای به اصطلاح اسلامی اجازه ندارند در مدرسه چادر به سربکنند. بیرون از مدرسه هرکار دلشان می‌خواهد بکنند."...

چهارشنبه، ۱۱ مهر

شرفیابی. شاه گفت، "هنوز همهٔ چریکها را دستگیر نکرده‌اند. چرا این رئیس قبیلهٔ بلوچ شما نقشه‌اش را عملی نمی‌سازد؟" من به او اطمینان دادم که اگر کمی حوصله به خرج دهیم، به زودی نقشه با موفقیت تکمیل می‌شود. شاه پاسخ داد، "چهل و هشت ساعت به شما فرصت می‌دهم که کار را تمام کنید." یکبار دیگر به او اطمینان دادم که کار تمام است و خواهش کردم این قدر عجله نکند. او تکرار کرد، "چهل و هشت ساعت، حرف آخرم است." شاه همیشه از

---

۱. استوارت راک‌ول، سفیر آمریکا در مراکش، و در اوایل دهه ۱۹۶۰ وزیر مختار سفارت آمریکا در تهران، از حامیان وفادار نخست وزیر حسنعلی منصور، که نه در میان ایرانیان و نه کادر سفارت آمریکا محبوبیتی نداشت.

این نوع التیماتومها می‌دهد و از شما انتظار دارد که آنها را در کمال تواضع بپذیرید. آنوقت شما و اوکارتان را درست مثل قبل ادامه می‌دهید.

شنبه، ۱۴ مهر

... مخاصمات علنی بین مصر، سوریه و اسرائیل درگرفته است. تا این خبر را شنیدم تلفن کردم و اولین کسی بودم که خبر را به شاه دادم. او دستور داد که رئیس ستاد و فرماندهان ارتش را به سعدآباد احضار کنم...

یکشنبه، ۱۵ مهر

شرفیابی. موضوع صحبت جنگ اعراب و اسرائیل بود...

گزارشی از سفیرمان در رم راکه ملاقاتش را با پادشاه افغانستان توصیف می‌کرد، تقدیم کردم.

[سفیر می‌نویسد که در ۳ اکتبر به اقامتگاه محقّر پادشاه، که از مرکز رم با ماشین یک ساعت فاصله داشت، رفته‌بود... دیده بود که پادشاه، دخترش والاحضرت بلقیس و جمعاً بیست و دو عضو خانوادهٔ سلطنتی تنها در پنج اتاق زندگی می‌کنند. به رغم این که هیچ خدمتکاری هم در کار نبود، فقط آنقدر پول داشتند که مخارج خودشان را برای دو ماه دیگر تأمین کنند. پادشاه امیدوار بود که پس از آن مخارجش توسط ایران، عربستان سعودی وکویت پرداخت شود.]

به عرض رساندم که اعلیحضرت می‌توانند ماهانه ۱۰۰۰۰۰ دلار بپردازند، چون بعید بود که کویت یا سعودیها به تقاضای پادشاه جواب مثبت دهند...

چنانچه لازم باشد پادشاه خانه‌ای بخرد، ممکن است مجبور شویم از آنها کمک بخواهیم، اما حتی در آن صورت هم ترجیح دارد که اعلیحضرت کلیهٔ مخارج را بدون کمک تأمین کند. شاه موافقت کرد، و به من دستور داد که این تصمیم را به اطلاع پادشاه افغانستان برسانم...

با اشاره به پخش برنامه‌ای در بی‌بی‌سی، اظهار داشت، "حرامزاده‌ها در کمال وقاحت می‌گویند که "احتمال انقلاب" در ایران کاهش یافته‌است چون با این همه سلاحهای جدیدی که ما خریده‌ایم، ارتش می‌تواند هرگونه قیامی را سرکوب کند. منظورشان از احتمال انقلاب چیست؟ کشاورزان و کارگران ما راضی‌تر از آن هستند که هرگز به فکر انقلابی شدن بیفتند." همانطور هم از مقاله‌ای در تایمز مالی، که مشکلات ما را در ارتباط با تورم تشریح می‌کند، عصبانی است...

در ارتباط با جنگ اعراب و اسرائیل، کیسینجر با پیام شفاهی به شاه اطلاع داده که بدون توجه به وضعیت واقعی نظامی، آمریکاییها حداکثر تلاششان را می‌کنند تا براساس وضع پیش از جنگ بر سر آتش‌بس توافق شود. اما چنانچه این امر با شکست مواجه شود، آنان قصد دارند و جههٔ بین‌المللی خود را با حمایت همه جانبه از اسرائیلیها نجات دهند.

دوشنبه، ۱۶ مهر

شرفیابی. گزارش دادم که ظاهراً پیشرفت اسرائیلیها کمتر از حد انتظار است. شاه گفت، "این موضوع رسماً تأیید نشده‌است، و هر اتفاقی بیفتد، می‌توانید کاملاً مطمئن باشید که اسرائیل بازنده بیرون نمی‌آید. آمریکاییها زمین و زمان را برهم می‌زنند تا از این کار جلوگیری کنند. آنها مصمم هستند

که اسرائیل را مانند چماقی برای تنبیه عربها نگه دارند."...

برنامهٔ بی‌بی‌سی کماکان فکر او را به خود مشغول داشته‌است. از این تعجب می‌کنم، چون مطمئناً ما در وضعیتی هستیم که بتوانیم انتقادات آنها را، هر چند گستاخانه باشد، نادیده بگیریم. این امر را صریحاً با او مطرح کردم، و گفتم که باید نسبت به این موضوع خوشبین‌تر باشد. پاسخ داد، "کی گفته که من خوشبین نیستم. کوچکترین اهمیتی به انتقادهایشان نمی‌دهم. اما این اواخر به نظر می‌رسید که حرامزاده‌ها نسبت به ما تفاهم بیشتری نشان می‌دهند. حالا این تغییر جهت ناگهانی از کجا آب می‌خورد؟ از حالا به بعد باید در ارتباطاتتان با آنها خیلی سرد باشید"...

امروز بعدازظهر نوار برنامهٔ پانورامای بی‌بی‌سی راکه این همه جنجال برانگیخته است برایم نشان دادند. یادداشتهایی برداشتم و قصد دارم فردا راجع به آن با شاه صحبت کنم...

سه شنبه، ۱۷ مهر

شرفیابی. خاطر نشان کردم که به نظر من برنامه بطور کلی خوب درست شده‌بود و من نمی‌توانستم چیزی در آن ببینم که عمداً خشم اعلیحضرت را برانگیزد... پاسخ داد، "اما تفسیرهایش شرم آور بود. در جاهای دیگر پدرشان را در می‌آورم؛ از لحاظ تجاری، آنجاست که می‌توانم تحت فشار قرارشان دهم. فکر می‌کنید پمپیدو، اگر بخاطر فشار تجاری نبود که ما بهشان تحمیل کردیم، آنقدر دلش می‌خواست که به دیدن ما بیاید؟ ما روابط تجاری مان را با فرانسه کم کردیم، مطالعات آنها را در مورد پروژهٔ متروی تهران لغو کردیم و آنوقت افتادند به دست و پا."

با اشاره به جنگ اعراب و اسرائیل، شاه گفت که دست کم گرفتن عربها اشتباه است. "آنها به مقدار فراوان اسلحه دارند، از جمله موشکهای روسی سام که علیه هواپیماهای اسرائیلی کارآیی خود را ثابت کرده‌اند. من گفتم، با وجود این، پیروزی مسلماً عایدکسی می‌شود که اعتقاداتش محکم تر باشد، نه آن کس که اسلحه‌اش بیشتر باشد."

چهارشنبه، ۱۸ مهر

شرفیابی. شاه گفت: "ممکن است اسرائیلیها شجاع باشند ولی هیچ شانسی ندارند که بتوانند دفاع مصریها را در هم بشکنند - یعنی دیواری آهنین از تانک. از این گذشته موشکهای سام آزادی عملیات را از نیروی هوائی آنها سلب کرده‌است..."

...سرشام اظهار نمودم که پادشاه یونان هرگز نمی‌بایست ۴ میلیون دلاری راکه جمهوری جدید به عنوان غرامت در ازای املاک مصادره شده‌اش پیشنهاد کرده‌است می‌پذیرفت. شاه گفت: "چرا نه؟ املاک متعلق به او بود و آنها آن را گرفتند." من توضیح دادم که پادشاه یونان با پذیرفتن غرامت نشان داد که واقعاً انتظار ندارد به یونان برگردد.

پنجشنبه، ۱۹ مهر

شرفیابی. شاه گفت، آمریکائیها و انگلیسیها حالا اذعان می‌کنند که در این قضاوت که عربها توانایی جنگیدن را ندارند اشتباه کرده‌اند. من همیشه این را می‌دانستم، و در فرصتهای متعدد تلاش کردم که به آنها هشدار دهم. هیچ کس گوش نکرد."...

ملاقاتی را که شب گذشته با سفیر انگلیس داشتم گزارش دادم. ظاهراً سفیر انگلیس در چند روز گذشته تمایلی به تماس با من نداشته است چون احساس می‌کرده از چیزی دلخورم. می‌گوید که هر وقت من عصبانی هستم نشانهٔ این است که شاه مکدّر است. در این طور مواقع بهتر است از من حذر کرد. لیکن دیروز او سلوین لوید[1] را در شرفیابی به حضور شاه همراهی کرد که آنها را با لبخندی گشاده پذیرفت. سفیر فوراً فهمیده بود که روحیهٔ من هم بهتر شده‌است. این حرفها خیلی برای شاه جالب بود، و پرسید سفیر چه می‌خواست. پاسخ دادم اولاً مایل بود اخبار جنگ اعراب و اسرائیل را بدهد. ثانیاً مرا به شامی برای ملاقات با سلوین لوید دعوت کرد، که من دعوت را رّد کردم. ثالثاً از من خواست که برای گفتگوی مفصل تری با یکدیگر ملاقات کنیم، اما من جواب دادم که تا هفتهٔ دیگر برای پذیرفتن او وقت ندارم. شاه گفت، "شما هم بعضی وقتها مبالغه می‌کنید. اگر می‌خواهد بگذارید به دیدنتان بیاید." ...

اسرائیلیها ادعا می‌کنند که جبههٔ سوریه را شکافته‌اند و به سوی دمشق پیش می‌روند. شاید هم حقیقت داشته‌باشد، چون سفیر شوروی امروز بعدازظهر تلفن کرد و خواستار شرفیابی فوری شد. شاه ساعت شش و نیم امروز عصر او را پذیرفت...

جمعه، ۲۰ مهر

شرفیابی ... مدتی دربارهٔ آخرین افزایش بهای نفت صحبت کردیم که در آمد

---

۱. وزیر امور خارجه انگلیس از ۱۹۵۵ - ۱۹۵۷، و در پی آن رئیس مجلس عوام.

ما را یک شبه دو برابر کرده و به میزان سرسام آوری بالا برده است...
... یک سلسله گزارشهای محرمانهٔ انگلیسی و آمریکائی را دربارهٔ روند جنگ مرور کردیم. ظاهراً جبههٔ سوریه مقاومت می‌کند و اسرائیلیها سروقت تسویهٔ حساب با مصریها رفته‌اند...

شنبه، ۲۱ مهر

شرفیابی. شاه گفت، "پنجشنبه گذشته سفیر شوروی اجازه خواست که هواپیماهایشان در راه بغداد و دمشق از قلمرو هوائی ایران عبور کنند. وقتی این تقاضا را رد کردم، خواست که حداقل به ایروفلوت اجازه داده‌شود که قطعات یدکی به بغداد حمل کند. چون ایروفلوت یک خط هوایی غیرنظامی است، من با این تقاضا موافقت کردم. حالا در این فکرم که آیا باید به آمریکاییها اطلاع بدهم یا نه." پاسخ دادم که اگر او آمریکاییها را دوست تلقی می‌کند قطعاً باید به آنها اطلاع داده‌شود. در غیر این صورت، این موضوع حاکی از تغییر اساسی در سیاست خارجی ماست. به من چراغ سبز داد که سفیر آمریکا را مطلع سازم، و افزود، "به او بگویید که آنها می‌باید نوعی راه حل برای این جنگ لعنتی پیدا کنند. سستی آمریکاییها یا احتمالاً ناتوانی آنهاست که ما را دچار این مخمصه کرده‌است. ضمناً موافقت کرده‌ام که هواپیماهای باری در اختیار عربستان سعودی قرار دهم که خلبانان خودمان آنها را هدایت می‌کنند. این هواپیماها اکیداً برای استفادهٔ داخلی هستند. با توجه به اینکه سعودیها مسلمانان هم کیش ما هستند، این کمترین کاری است که می‌توانستم بکنم، بخصوص که مدتهاست علاقه داشته‌ام دوستی مان را تحکیم بخشم. اگر چیز دیگری هم بخواهند با کمال میل در اختیارشان می‌گذارم."...

یکشنبه، ۲۲ مهر

امروز صبح با سفیر انگلیس ملاقات کردم. دربارهٔ نفت و جنگ صحبت کردیم. به عقیدهٔ او باید به عربها فهماند که به مخاطره انداختن جریان نفت شمشیر دولبه‌ای است. صدمهٔ زیادی به آمریکاییها نمی‌رساند، اما اثرات وخیمی بر کشورهای اروپایی خواهد گذاشت، که بسیاری، شاید هم اکثراً، اساساً طرفدار عربها هستند. از من خواست که این موضوع را با شاه مطرح کنم.

...شرفیابی. ملاقاتهایم را با سفرای انگلیس و آمریکا گزارش دادم. در ارتباط با نظریات سفیر انگلیس دربارهٔ نفت اعراب، شاه خاطرنشان کرد که خود او هم دقیقاً همین نکته را در مصاحبهٔ اخیرش با روزنامهٔ اچیپشن گازت مطرح کرده‌است. به من دستور داد که نسخه‌هایش را برای هر دو سفیر بفرستم...

دوشنبه، ۲۳ مهر

به فرودگاه رفتم تا شهبانو را که عازم سفری به فرانسه بود تا در آنجا نشان کورون سیویک به وی اهداء شود، بدرقه کنم.

شرفیابی. بوتو فردا وارد می‌شود و من برنامهٔ سفرش را تقدیم کردم. نامه‌ای از سفیرمان در رم را تقدیم کردم، که ملاقات دیگری را با پادشاه افغانستان شرح می‌داد. سفیر گزارش می‌دهد که پادشاه به داوود نامه نوشته‌است. چنانچه افغانها موافقت کنند به او حقوقی بپردازند، دیگر نیازی به کمک ایران نخواهد داشت. شاه دستور داد، ضمن اینکه پادشاه منتظر جواب کابل است، مبلغ ۲۰,۰۰۰ دلار دیگر موقتاً به او پرداخت شود و ضمناً به او اطمینان داده‌شود که ماکمال احتیاط را در این باره مراعات خواهیم کرد...

بعداً سفیر آمریکا نامه‌ای را به من داد، که دیدگاه اصلی دولت او را در قبال جنگ روشن می‌کرد. ضمناً از من خواست مراتب قدردانی عمیق واشینگتن را از شجاعت شاه در مجاز نداشتن دسترسی نظامی به قلمرو هوائی ایران به ایشان اطلاع دهم...

از او پرسیدم روسها از چه مسیری برای حمل تجهیزات نظامی استفاده می‌کنند. او خیلی مطمئن نبود، اما فکر می‌کند که مستقیماً در امتداد مرز ما با ترکیه پرواز می‌کنند...

شرفیابی کوتاه. اسرائیلیها از طریق آمریکاییها سؤال کرده‌اند که آیا امکان دارد چریکهای کُرد در داخل عراق دست به حمله‌ای بزنند. سفیر آمریکا عقیده دارد این عمل نسنجیده‌ای است چون کردها برای عملیات فراتر از کوهستانهای خودشان کاملاً نامجهزند. شاه گفت، "به او بگویید کاملاً موافقم، و در هرصورت، میل ندارم که به کردها برچسب نوکری اسرائیل و آمریکا بخورد." شاه از طریق گزارشهای نیروی هوایی متقاعد شده‌است که حتی یک هواپیمای روسی در پرواز به سوریه یا عراق به حریم هوایی ما تجاوز نکرده‌است. باید مسیر دیگری را برای رساندن تدارکات پیدا کرده‌باشند...

سفیر پاکستان پیشنهاد کرده‌است که چون شاه و بوتو دوستان شخصی هستند شاه در فرودگاه از بوتو استقبال کند. شاه گفت، "مزخرف می‌گوید." من هم توضیح دادم که پیشاپیش پیشنهاد را رد کرده‌بودم. اظهار داشت، "البته اگر واکنش دیگری نشان داده‌بودید تعجب می‌کردم."

بعد با هلی کوپتر به فرودگاه رفتم و درست همزمان با بوتو رسیدم. او را به مهمانسرای کاخ سعدآباد همراهی کردم...

به کاخ بازگشتم. بوتو روزه‌دار است که خیلی موجب تعجب شاه شد.[۱] من دستور داشتم به عنوان ابراز احترام شخصاً بوتو را از اقامتگاهش به کاخ همراهی کنم. در آنجا تا ساعت ۱/۳۰ بعدازظهر به مذاکره با شاه پرداخت. در این فاصله من فرصت یافتم با عزیز احمد، وزیر امور خارجهٔ پاکستان، و سایر مقامات همراه رئیس جمهور گفتگو کنم...

بوتو شام را میهمان من بود و به خواهش او سفیر آمریکا را هم دعوت کردم. تعجب کردم که دیدم بوتو مقدار زیادی شراب و ویسکی نوشید وقتی از او پرسیدم این کار با روزه‌اش چطور سازگاری دارد، پاسخ داد، "امروز روزه گرفتم، و فردا هم مجدداً روزه خواهم گرفت. اما شبها، خوب شبها موضوع کاملاً فرق می‌کند."

چهارشنبه، ۲۵ مهر

...امروز صبح زود با نمایندهٔ جدید اسرائیل در تهران ملاقات کردم. او دربارهٔ خسارت وارده به نیروی هوایی کشورش از جانب موشکهای سام ۶ روسی که چنان سبک‌اند که روی شانهٔ یک نفر حمل می‌شوند، اظهاراتی کرد. به طور کلی، این اولین باری است که می‌شنوم یک اسرائیلی در مورد وضعیت کشورش ابراز نگرانی کند. دیشب سرشام سفیر آمریکا به من گفت که اسرائیل ۱۰۵ هواپیما از دست داده‌است. آنها جنگ را با فقط ۴۰۰ هواپیما آغاز کردند، با اینکه البته عربها ادعا می‌کنند که ۶۰۰ هواپیما یا رقم نامعقول مشابهی را سرنگون کرده‌اند...

---

۱. این سفر مصادف با ماه مبارک رمضان بوده‌است.

عربها هم اکنون اعلام کرده‌اند که صادرات نفتشان را به آمریکا و هر کشور دیگری که از اسرائیل حمایت کرده‌است تا ۵ درصد کاهش می‌دهند...

پنجشنبه، ۲٦ مهر

با سفیر انگلیس ملاقات کردم که به من اطلاع داد بزودی به واشینگتن مأموریت خواهدیافت. گفت که چقدر از ترک ایران متأسف خواهد شد، با اینکه من به صمیمیت این گفته شک دارم. به دستور شاه، به او گفتم که ما به زودی بهای نفتمان را به سطح نیجریه و ونزوئلا بالا خواهیم برد. از او پرسیدم، "چطور است که دولت شما قیمت گذاری نیجریه و ونزوئلا را پذیرفته است، اما به محض اینکه ما تصمیم می‌گیریم خودمان را به آنها برسانیم، سروکلهٔ شما با نامهٔ التماس آمیزی از نخست وزیرتان اینجا پیدا می‌شود؟"... سفیر معتقد است که شغل واشینگتن را مدیون آشنایی دراز مدتش با کیسینجر است ـ آنها به اتفاق در دانشگاه جنگ انگلیس بودند و با طرز فکر یکدیگر آشنا هستند...

سفیر آمریکا امروز غروب به خانه‌ام آمد تا اذعان کند که اطلاعاتش در مورد عبور هواپیماهای روسی در امتداد مرز با ترکیه درست نبوده‌است. ضمناً ارقام تلفات عربها و اسرائیل را هم داد...

اوپک بهای نفت را دو برابر کرده‌است... درپی ۵ درصد کاهش ماهانهٔ صدور نفت به ایالات متحده، عربستان سعودی تصمیم گرفته‌است این کاهش را به ده درصد برساند، درحالیکه قرار است ابوظبی جریان را کلاً متوقف کند.

اسرائیلیها اینک در جبههٔ خود با مصر پیشروی کرده‌اند.

یکشنبه، ۲۹ مهر

...امروز بعدازظهر ملاقات با گروهی از دیپلماتهای کشورهای اسلامی. سفرای مراکش و مصر و کویت و عربستان سعودی و لبنان به دیدارم آمدند تا از عدم حمایت ما از نهضت عربها شکایت کنند. من آن را تکذیب کردم، و به آنها کمکهای گذشته‌مان را یادآوری کردم، و اضافه کردم، که اگر قراراست کسی شکایت کند، این ما هستیم. رفتار عربها همیشه غیردوستانه بوده‌است، دائماً در مورد جزایر داد سخن می‌دهند، یا دربارهٔ به ـ اصطلاح "خلیج عربی" حرف می‌زنند، ضمن اینکه رئیس جمهور الجزایر از کنفرانس اخیر کشورهای غیرمتعهد برای حملات سخت لفظی به ایران استفاده کرده‌است... آنوقت همراه با سفرا به اقامتگاه خانم دیبا رفتیم تا در ضیافت افطار به مناسبت پایان ماه رمضان شرکت کنیم...

دوشنبه، ۳۰ مهر

...شرفیابی. پیامی از کیسینجر را تقدیم کردم، که شاه را از قطعنامهٔ مشترک آمریکا ـ شوروی به شورای امنیت سازمان ملل آگاه می‌ساخت. قطعنامه خواهان پایان فوری جنگ فعلی و مذاکرات در جهت حل نهایی مسئلهٔ اعراب و اسرائیل بود...

صورت غذای ناهار فردا راکه به افتخار ملکه انگلستان برگزار می‌شد، تقدیم کردم. شاه تقریباً همه چیز را عوض کرد، و به عنوان مثال اصرار داشت که ملکه از خاویار بدش می‌آید و به جای آن باید با پاتهٔ جگر غاز پذیرایی شود...

شب به فرودگاه رفتم تا از شهبانو در بازگشت از سفر اروپا استقبال

کنم... نخست وزیر که در پاریس با او بود شهبانو را همراهی می‌کرد. به رغم بحران اخیر، ظاهراً ابداً ناراحت نیست که شهبانو را در سفری که اصولاً چیزی بیش از یک هفته گردش نبوده‌است همراهی کند. با اینکه از جنگ اعراب و اسرائیل به عنوان بهانه استفاده کرده تا سفر رسمی‌اش را به مجارستان لغو کند...

سه شنبه، ۱ آبان

شرفیابی... الیزابت ملکه انگلستان کمی پیش از ظهر وارد شد و یک ساعتی پیش از ناهار به گفتگو دربارهٔ اوضاع بین‌المللی با شاه پرداخت: جنگ، امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند، سفر قریب الوقوع شاه به استرالیا و غیره. بطور کلی به نظر می‌رسد که کاملاً در جریان رویدادها قرار دارد... هم اکنون از استرالیا بازگشته و از سفرش راضی است، با اینکه از ۶۰ میلیون لیره‌ای که صرف ساختمان اپرای سیدنی شده‌است انتقاد می‌کند... بطور خصوصی به من گفت که از اینکه دولت انگلیس تقاضای اسرائیل را برای قطعات یدکی و سایر تجهیزات رد کرده‌است احساس شرم می‌کند...

پنجشنبه، ۳ آبان

... به دیدن اپرای کارمن در تالار رودکی رفتم. همهٔ دنیا از خبر اینکه روسها با تقاضای سادات حاکی از ارسال سرباز برای نظارت بر آتش بس موافقت کرده‌اند، تکان خورده‌است. آمریکاییها با آماده‌باش دادن کامل به نیروهای مختلفشان واکنش نشان داده‌اند، هرچند کیسینجر خواستار احتراز از درگیری بین ابرقدرتها شده‌است... شاه وقتی وارد شد خیلی نگران بود و به من

دستور داد از دیدن اپرا صرف نظر کنم و مراقب رویدادها باشم... دیری نپایید که مسکو اعلام کرد دیگر علاقه‌ای به ارسال نفرات ندارد. همگی نفس راحتی کشیدیم، از جمله شاه که اظهارداشت اگر بخاطر سرعت واکنش آمریکاییها نبود روسها هرگز عقب نشینی نمی‌کردند... در واقع، تقریباً یک هفته است که انگلیسیها دارند به ما هشدار می‌دهند که روسها در فکر یک چنین مداخلهٔ نظامی‌ای بودند.

یکشنبه، ٦ آبان

مراسم سلام به مناسبت عیدفطر... رئیس مجلس سخنرانی‌ای ایراد کرد، و در آن همبستگی ایران را با برادران عربمان که در حال حاضر درگیر جنگ هستند ابراز کرد. شاه خیلی از این بیانات عصبانی شد، و زمزمه کنان به رئیس بیچاره مجلس گفت، "گور پدر برادران مسلمان. آنها بزرگترین دشمنان ما هستند." بعداً به طور خصوصی به من گفت که چقدر از این سنگ همبستگی اسلامی به سینه زدن حرص می‌خورد. گفت، "خودتان می‌دانید که من مسلمانم، حتی مسلمان متعصبی هم هستم. اما این موضوع عقیدهٔ مرا دربارهٔ عربها تغییر نمی‌دهد."...

یکشنبه، ۱۳ آبان

شرفیابی... پرسیدم چرا میرفندرسکی[۱] از سمت قائم مقام وزارت امور

۱. سفیر سابق ایران در اتحاد جماهیر شوروی و بعدها وزیر خارجهٔ حکومت کوتاه مدت بختیار در آشفتگی پیش از انقلاب (۳۰ دسامبر ۱۹۷۸ - ۱۲ فوریه ۱۹۷۹)

خارجه برکنار شده‌است. شاه گفت، "به روسها گفته‌است که می‌توانند هواپیماهایشان را از طریق ایران پرواز دهند. بعد آمد نزد من تا اقداماتش را بر این اساس که ایران همیشه (پل پیروزی) بوده‌است توجیه کند. چطور می‌توانست این قدر احمق باشد. باید می‌دانست که این کار با همه چیزهائی که من در این مورد گفته‌ام مغایرت دارد..."

سفیر آمریکا نامه‌ای نوشته تا به اطلاع من برساند که قرار است یک نیروی عملیاتی شامل کشتی آمریکایی هنگ‌کاک و ناوشکنهای همراهش در ۶ نوامبر به یک محوطهٔ تثبیت ردیابی در حدود ۱۸۰ مایلی جنوب شرقی مسقط منتقل شوند. نگران بود بداند که شاه چه واکنشی به آن نشان می‌دهد. به عنوان مثال، اجازه می‌دهد که آمریکا از پایگاه هوایی بندرعباس استفاده کند، تا مأموریتهای دوربرد توسط هواپیماهای پی - ۲ آمریکائی انجام شود، و امکان پروازهای دور برد را به هنگ‌کاک و بالعکس بوجود آورد. کشتی تقریباً مدت بیست روز حوالی بندرعباس خواهدبود. نهایتاً هم می‌خواست بداند که آیا امکان فروش نفت سیاه به نیروی عملیاتی از طرف ما وجود دارد.

فوراً پیام را برای شاه فرستادم که مرا احضار کرد و خواست از سفیر بپرسم کشتیها چه مقدار سوخت نیاز دارند. ضمناً پیشنهاد کرد که بهتر بود اگر چنین سوختی مستقیماً، از طریق نیروی دریائی خودمان، به آنها رسانده شود. می‌توانند از بندرعباس استفاده کنند، اما فقط در صورتی که وانمود شود که منظور، آموزش خلبانان ایرانی برای پرواز کردن با هواپیمای پی - ۲ است که خودمان هم خریده‌ایم...

دوشنبه، ۱۴ آبان

...دوستم رسول پرویزی آخر وقت دیشب تلفن کرد، که بگوید بی‌بی‌سی در برنامهٔ زبان فارسی‌اش سخت از خانوادهٔ من تجلیل کرده‌است. نمی‌توانم تصور کنم چرا، و با توجه به عمق بدگمانی شاه، نگرانم چطور این خبر را به او بدهم. در حال حاضر بخت با من است که شاه به من اعتماد دارد و به من بیش از هرکس دیگری مرحمت دارد، به همین جهت است که از خبر پرویزی دلخورم... دست آخر، موضوع را صریحاً در طول شرفیابی‌ام گزارش دادم، و اضافه کردم که پرویزی پیشنهاد می‌کند احمقی را که مسؤول چنین برنامه‌ای است پیدا کنیم. ابداً مطمئن نیستم که این واکنش بدگمانی شاه را کاهش داده‌باشد...

بعداً سفیر سعودی را پذیرفتم که به گفتهٔ خودش خواهش کوچکی از من داشت، از این قرار که ما استفاده از حریم هوایی ایران را برای العال، خط هواپیمایی اسرائیل، ممنوع کنیم، و نیز صدور نفت از طریق لوله را به اسرائیل متوقف کنیم. گستاخی‌اش مرا به حیرت انداخت، و پاسخ دادم که این شرکتها بودند نه ما که از لوله برای صدور نفت به اسرائیل استفاده می‌کردند، و ما نمی‌توانیم پروازهای العال را ممنوع کنیم زیرا این کار به منزلهٔ اعلان جنگ به اسرائیل است. سفیر دنبال موضوع را نگرفت. صرفاً خاطرنشان کرد که او و همکاران عربش بعدازظهر را صرف گفتگو با وزیر امور خارجه‌مان کرده‌بودند...

چهارشنبه، ۱۶ آبان

شرفیابی... سفیر سعودی دیروز به من گفت که ولیعهد کشورش مایل است به شکار هوبره در جنوب ایران بپردازد.[۱] شاه گفت، "از مسافرت او استقبال می‌کنیم، اما هوبره پرنده محافظت شده‌ای است. محدودیت شکارش سبب نجات آن از نابودی شده‌است. خیال ندارم هر چه راکه رشته شده‌است پنبه کنم." وضعیت کلی خاورمیانه را مورد بحث قرار دادیم، و دربارهٔ سفر کیسینجر به آفریقای شمالی و آسیا صحبت کردیم. قرار است جمعه آینده سر راه به خاور دور اینجا توقف کند...

جمعه، ۱۸ آبان

...امروز صبح به کاخ نیاوران رفتم. شاه وزیر امور خارجه‌مان خلعتبری را هنگام شرفیابی کیسینجر و سفیر آمریکا بیرون نگه داشت. نمی‌توانستم از دلسوزی برای مرد بیچاره خودداری کنم و از او دعوت کردم که به جوزف سیسکو معاون وزیر خارجهٔ آمریکا در دفترم ملحق شود و پیش از رفتن به ناهار در آنجا دربارهٔ خاورمیانه مذاکره کردیم. سیسکو می‌گوید که مصر و اسرائیل بر سر یک فورمول ترک مخاصمه شش ماده‌ای، که قرار است امشب اعلام شود، موافقت کرده‌اند... ضمناً متذکر شد که اسرائیلیها چقدر از رضایت دادن به مساعی کیسینجر در دیپلماسی "رفت و آمد" اکراه داشتند. ظاهراً او وکیسینجر در سه روز گذشته کمتر از سه ساعت خوابیده بودند.

بعداً به شاه و دیگران برای صرف ناهار ملحق شدیم... کیسینجر یک

---

۱. اشاره به پادشاه فعلی فهدبن عبدالعزیز است که در واقع تا ۱۹۷۵ ولیعهد نشد.

دنیا نسبت به گذشته فرق کرده. خیلی متین‌تر و دست کم به عقیدهٔ من، خیلی مغرورتر شده‌است. برداشت شخصی‌اش را دربارهٔ روسها، که آنهارا هم زیرک و هم انعطاف پذیر تلقی می‌کند ابراز داشت. به عنوان مثال، روسها در مذاکراتشان دربارهٔ ویتنام، ازکوبیدن مشتشان روی میزکوتاهی نکردند، اما به محض اینکه گفتگو برای صرف ناهار یا شام متوقف می‌شد، رفتار آنها مجدداً بسیار دوستانه می‌شد. بعداً معلوم شد که آنها تمام جریان را ضبط کرده‌بودند، تا نشان دهند چطور به شدت از منافع ویتنام دفاع کرده‌اند. تنها دور از میز مذاکراه بود که می‌توانستند نوع معامله‌ای راکه واقعاً خواهانش بودند افشاءکنند... ضمناً دربارهٔ میزان بالای تلفات اسرائیلیها، بخصوص در نیروی هوایی، بحث کردیم... کیسینجر معتقد است که این بار هیچیك از طرفین برنده مطلق نمی‌شوند، و این امر شانس صلح پایداری را تحت نظارت سازمان ملل افزایش می‌دهد.

کیسینجر و سفیر آمریکاکارآیی و خوشرویی مرا در برخورد با آنها و خواستهایشان مورد تمجید قرار دادند. شاه در جواب گفت که کارآئی من نتیجهٔ مستقیم امکان دسترسی‌ام به او در هر ساعت از شب و روز است. "اما در مورد خوشرویی، جز این هم نمی‌توان انتظار داشت چون او هرگز فرصت لذت بردن از شراب ناب و مصاحبت با خوبرویان را از دست نمی‌دهد."

بعداً قصد کردم که کیسینجر را تا فرودگاه همراهی کنم، اما شاه با اشارهٔ سرش مرا باز داشت...

شنبه، ۱۹ آبان

در التزام رکاب شاه همراه با نخست‌وزیر به شیراز پرواز کردم. به

خواست شاه به آموزگار وزیر دارایی دستور داده بودم که برای بدرقهٔ ما به فرودگاه بیاید. شاه می‌خواست نامه و پیام شخصی برای ملک فیصل را به او بدهد. لیکن نخست وزیر کوچکترین اطلاعی از این جریان نداشت، و طبیعتاً از آموزگار پرسید آنجا چه می‌کند. آموزگار هم به نوبهٔ خود جواب داد که او چیزی بیش از نخست وزیر نمی‌داند. صرفاً از دستور شاه که توسط من ابلاغ شده‌بود پیروی کرده‌است. این موضوع نخست وزیر را سخت خجلت زده کرد. هرکس دیگر هم که به جای او بود همین احساس را می‌کرد. اما کاری از دست ما برنمی‌آید. همان‌گونه که خدا یکی است، شاه هم یکی است. هر قدر زیر دستانش بیشتر تحقیر شوند، او بیشتر خوشش می‌آید...

بعد از ناهار شاه پالایشگاه جدید عظیمی را بیرون شیراز افتتاح کرد.

شنبه، ۲۶ آبان

شرفیابی... بوتو نامه‌ای به شاه نوشته، و پیشنهاد برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی را برای بحث دربارهٔ خاورمیانه، که ابتدا توسط تنکوعبدالرحمن، نخست وزیر اسبق مالزی و دبیرکل فعلی شورای اسلامی پیشنهاد شده‌بود، تکرار کرده‌است. شاه در پاسخش اشاره کرد که در شرایط فعلی، چنین اجلاسی احتمالاً بر آتش دامن می‌زند. به نظر من امکان ندارد بوتو مثل شاه از توافق اخیر شوروی و آمریکا مطلع باشد، وگرنه هرگز از فکر چنین کنفرانسی حمایت نمی‌کرد.

سه شنبه، ۲۹ آبان

شرفیابی. شاه از سخنرانی اخیر ناصر عامری دبیرکل حزب مردم، که

خواهان مراقبتهای بهداشتی و تحصیلات دانشگاهی رایگان است، سخت عصبانی است... شاه پرسید، چرا بچه‌های اعیان باید از پرداخت شهریهٔ دانشگاه معاف باشند... از طرف دیگر، در بیاناتش خطاب به کنفرانس آموزشی در رامسر صراحتاً گفته‌است که کاملاً با بورسهای تحصیلی برای دانشجویان با استعداد، بدون توجه به وضعیت خانوادگی آنها موافق است. شکوه کنان گفت، "چرا این سیاستمداران لعنتی سعی نمی‌کنند نطقهای مرا بخوانند؟ و چرا سعی نمی‌کنند اصول اساسی را که در پی سیاستهای ما قرار دارد درک کنند؟" همهٔ این حرفها درست، اما نقش یک رهبر جناح مخالف، اگر انتقاد از دولت و نوید راه‌حلهای بهتر برای حل مشکلات نباشد، چیست؟ طرز فکر فعلی این است که عامری باید خود را به "مخالفت سازنده" محدود کند، که فکر می‌کنم معنایش این است که او پایش را توی کفش کسی نکند... اگر جناح مخالف فقط برای ظاهرسازی است، من دلیلی برای ادامهٔ آن نمی‌بینم...

در ضیافت شامی به افتخار پرنس هندریک، همسر ملکهٔ دانمارک، شرکت کردم... شایعات مختلفی دربارهٔ این شخص شنیده‌ام، حالا که او را دیده‌ام، می‌توانم بخوبی باور کنم.

چهارشنبه، ۳۰ آبان

شرفیابی. گزارش دادم که به سفیر سعودی گفته‌ام که ولیعهدش اجازه خواهدیافت از همان مزایای اعضای خانوادهٔ سلطنتی خودمان در ارتباط با شکار در ایران استفاده کند. سفیر منظور مرا درک کرد - یعنی اینکه هوبره پرنده محافظت شده‌ای است و نمی‌بایست حداقل تا سه سال دیگر شکار شود. با وجود این اعتراف کرد که خود را به دردسر انداخته، چون او سبب شده

ولیعهد فکر کند اجازه بدون هیچ مشکلی داده خواهد شد. برای کمک به او، من به شاه وانمود کردم که در ابتدا وقتی از من استفسار شد، هیچ فکر نمی‌کردم که این شکار مطلقاً ممنوع است. اگر شاه اجازه دهد والاحضرت چند تا از این پرندگان را شکار کند، قال قضیه کنده خواهد شد. او پاسخ داد، "امکان ندارد. شما خودتان را توی این دردسر انداخته‌اید، حالا هم باید نزد سفیر اعتراف کنید که او را گمراه کرده‌اید."...

پنجشنبه، ۱ آذر

یک نقطه عطف به یادماندنی در تاریخ ما: روزی که شاه خطابه‌ای ایراد کرد که دست کمی از وصیت نامهٔ سیاسی‌اش نداشت. دیشب سرشام به من اطلاع داد که امروز صبح برای جلسهٔ هفتگی‌اش با فرماندهان عالی ارتش به کاخ جهان نما نخواهد آمد و در عوض در کاخ نیاوران می‌ماند. جلسه باید در آنجا برگزار شود، و در پی آن جلسهٔ دومی برگزار می‌شد که می‌باید، من، نخست وزیر، رؤسای مجلسین و رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی هم در آن شرکت کنیم...

ما رأس ساعت یازده ونیم امروز صبح به حضور پذیرفته شدیم. خیلی تعجب کردم که شهبانو هم به ما ملحق شد.

> [متن بیانات ایراد شده توسط شاه که به وسیلهٔ علم خلاصه شده‌است.]
>
> این جلسه را با حضور فرماندهان ارتش، نخست وزیر، رؤسای مجلسین، مقامات عالی دربار، و شهبانو برگزار می‌کنیم، تا بتوانیم بعضی مطالب خطیر و مهم را در برابر شما

مطرح کنیم. فقط خداوند است که ساعت مرگ ما را تعیین می‌کند، اما ما در دورانی زندگی می‌کنیم که تروریستها و خرابکاران هم ابزار مرگ را در دست دارند. هرلحظه ممکن است عمر من به سرآید. در صورت چنین رویدادی و تازمانی که ولیعهد به سن قانونی برسد، شهبانو و اعضای شورای سلطنت زمام امور را در دست خواهند گرفت. نیروهای مسلح همانطور که همیشه مطیع فرامین من بوده‌اند، مطیع فرامین شهبانو، و هنگامی که ولیعهد، یعنی شاه آینده، به سلطنت برسد، مطیع فرامین او خواهند بود. ممکن است فرامین آنها از جانب زن یا مردی جوانسال صادر شود، لیکن باید همان قدر محترم شمرده شود. امنیت زندگی همگی تان متکی بر این است...

امروز قصد داریم وظایف آتی هریک از شما را گوشزد کنیم. هدفمان این است که به دشمنان داخلی و خارجی مان نشان دهیم که ما پیش بینی‌های لازم را برای کلیهٔ رویدادها کرده‌ایم و توطئه‌های آنها را در منحرف کردن ما از مسیر هموار سیاستهایمان خواه به طور تصادفی یا با اعمال خشونت آمیز بیهوده‌است.

نخست باید دربارهٔ نیروهای مسلح صحبت کنیم که مهمترین وظیفه‌شان حفظ تمامیت این مملکت است. آنها مدافعان قانون اساسی، قانون اساسی‌ای که ما اعمال کرده‌ایم، می‌باشند. نقش آنها نه در صحنهٔ سیاسی بلکه در وفاداری مطلق

به شاه یا به هرکسی است که وظایف شاه را طبق قانون اساسی برعهده دارد...

آنها باید نظام حاکم را محترم بشمارند. فرماندهٔ کل قوا فرامینش را از طریق رئیس ستاد صادر می‌کند. در صورتی که رئیس مملکت با امور نظامی آشنایی داشته باشد، چنین اموری باید در اختیار شخص او قرار گیرد. در غیراین صورت، باید نخست با شورای فرماندهان ارتش یا تشکیلات مشابه مشاورین نظامی مشورت کند. با وجود این، رئیس مملکت باید حق نهایی تصمیم گیری را حفظ کند و هیچکس نباید حرفی برخلاف حرف او بزند. افراد نیروهای مسلح صرفاً می‌باید از فرامین او بی چون و چرا اطاعت کنند.

لیکن، چنانچه رئیس مملکت از اعمال امتیازات ویژه‌اش براساس قانون اساسی غفلت کند، ممکن است نیروهای مسلح ناگزیر شوند به او یادآوری کنند که صلاح مملکت و وظایف قانونی او مستلزم اعمال آن قدرتی است که من اعمال کرده و خواهم کرد. نیروهای مسلح نمی‌باید اجازه هیچ‌گونه تغییری را در نظام حاکم که این مملکت تابه حال براساس آن پیشرفت کرده‌است، بدهند...

هیچ فرماندهی آنقدر احمق نخواهدبود که به دنبال جاه طلبیهای خودخواهانه با سیاستمداران توطئه کند. تا زمانی که هر افسری اطاعت از شاه را فراتر از وفاداری به همقطارانش قرار دهد، این مملکت در برابر هرگونه دیکتاتوری نظامی

ایمن خواهدبود...

دستاوردهای دههٔ گذشته شهادت می‌دهند که هر هدفی که تعیین شده و هر پیروزی‌ای که به دست آمده، به خیر و صلاح این مملکت بوده‌است. خدا را به شهادت می‌گیرم که اگر مسیر بهتری در برابرم قرار داشت آن را انتخاب می‌کردم.قانون اساسی به پادشاه قدرت اجرائی تفویض کرده‌است... در کلیهٔ سطوح، از شوراهای ده گرفته، تا شهر و استان، مردم ما باید بیاموزند که در وظایف سیاسی خود سهیم بوده و در بنای سرنوشت و آیندهٔ خود شرکت کنند. احزاب سیاسی باید مردم را در این راستا هدایت کنند و نیروی خود را در دسته بندیها و باندبازیها تلف نکنند... قوهٔ مجریه و قوهٔ مقننه، باید به عنوان ستونهای دوگانهٔ انقلاب سفید، مجزا لیکن جدایی ناپذیر، عمل کنند...

از درگاه خداوند متعال مسئلت دارم که به من فرصت عنایت فرماید که شاهد طلوع تمدن بزرگمان بوده و در افتخارات آن سهیم باشیم. به منظور دستیابی به این مهم، فرامینی که، امروز به شما داده‌ام باید مو به مو اطاعت شود، نه فقط در طول عمر من، بلکه از آن پس نیز... فردی که این فرامین را صادر کرده و اینک در برابر شما ایستاده‌است شما و کشورتان را از سرخوردگیهای ۱۳۲۰ نجات داده و به سپیده دم عصر جدید بزرگی رسانده‌است و هیچگاه از اندیشیدن به آنچه که آن عصر پدید خواهد آورد باز نایستاده است.

وقتی سخنان شاه تمام شد، اتاق در سکوت محض فرو رفت. همه را گوئی که برق گرفته‌باشد نتوانستند کلمه‌ای برزبان آورند. خودم چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودم که نمی‌توانستم به هیچ چیز فکر کنم، جز اینکه نمی‌خواستم لحظه‌ای پس از مرگ شاه زندگی کنم. از خدا می‌خواهم که قبل از شاه محبوبم بمیرم.

بعداً شاه چند لحظه‌ای صرف صحبت با نخست وزیر، رؤسای مجلسین و خود من کرد. می‌خواست بداند بیاناتش به چه ترتیب باید به اطلاع مردم به طورکلی برسد. من شدیداً با این امر مخالفت کردم. امکان دارد سبب آشفتگی شود و خدا می‌داند به چه نوع سوء تفاهماتی دامن بزنند. شاه با من موافق بود، و نظرش این بود که فقط لازم است رئوس کلی علنی شود و آن وقت هم فقط بطور غیرمستقم، صرفاً بدین منظور که تصریح کند در امر جانشینی و مسائل مربوط به آن دیگر شبهه‌ای وجود ندارد...

شنبه، ۳ آذر

تقدیم استوارنامه توسط سفرای جدید مغولستان، بلغارستان و افغانستان. سفیر افغانستان داماد داوود و دیپلماتی بسیار زیرک است. نطق بسیار خوبی ایراد کرد و مجموعاً رفتارش بی‌نهایت متین بود. بیش از همه او بود که پادشاه را متقاعد به کناره گیری کرد...

یکشنبه، ۴ آذر

شرفیابی. در مورد ترتیب پرداخت مستمری ۱۰،۰۰۰ دلاری پادشاه افغانستان از محل بودجهٔ سری دولت صحبت کردیم. شاه اظهار داشت، "غیر

از خودتان و سفیرمان در رم، هیچکس در دولت نباید در این باره چیزی بداند."

نخست وزیر مغولستان وزن روسی‌اش برای نهار میهمان شاه بودند. گفتگوی ملال آوری سرگرفت، که بیشتر دور و بر خواص شیرمادیان و موضوعهای بی‌نمک دیگری از این قبیل چرخید...

دوشنبه، ۵ آذر

شرفیابی. شاه از مقاله‌ای در تایمز‌مالی که از عربها ستایش کرده و ما را مورد انتقاد ناحق قرار داده‌است سخت عصبانی است...

به او اطلاع داده شده که نخست وزیر انتشار هرگونه خبری را دربارهٔ سفر قریب الوقوع شهردار ژوهانسبورگ به تهران ممنوع کرده‌است. شاه گفت، "به نخست وزیر بگویید در کارهایی که مربوط به او نیست دخالت نکند."

متن سخنرانی دبیرکل حزب مردم را که در تبریز ایراد شده‌بود تقدیم کردم، که همه چیزهایی را که قبلاً دربارهٔ مراقبتهای بهداشتی و آموزش عالی رایگان گفته‌بود، پس گرفته است. شاه ابراز رضایت کرد...

سه شنبه، ٦ آذر

شرفیابی... گزارشی دربارهٔ تظاهراتی که در دانشکده کشاورزی تهران درگرفته بود، تقدیم کردم. شاه از این موضوع دلخور شد و عصبانی از اینکه دانشجویان باید اینقدر نسبت به پیشرفتهای بزرگ کشور بی‌علاقه باشند...

چهارشنبه، ۷ آذر

شرفیابی... نمایندهٔ اسرائیل در ایران از من خواست به شاه به خاطر مصاحبه‌ای که با روزنامه لبنانی الحوادث انجام داده تبریک بگویم.[۱] ضمناً خیلی علاقه داشت به حضور شاه شرفیاب شود. شاه گفت، "باشد برای بعد."

در مورد این که چطور می‌شود نسخه‌ای از بیانات شاه را دربارهٔ جانشینی به امرای ارتش داد صحبت کردیم. من خاطرنشان کردم که در واقع او نیروهای مسلح رابه عنوان آموزگاران شهبانو و ولیعهد منصوب کرده‌بود. او پاسخ داد، "دقیقاً چیزی است که در نظر داشتم." دستور داد نسخه‌ای از سخنرانی‌اش به افسران، از سرتیپ به بالا، نشان داده شود، که باید آن را امضاء کنند تا معلوم شود آن را رؤیت کرده‌اند. همین طور هم جانشینانشان باید چنین کنند... یکبار دیگر دربارهٔ آینده ابراز نگرانی کرد.

تظاهرات دانشکده کشاورزی سرشام مطرح شد و شاه از حق ناشناسی دانشجویان خونش به جوش آمد. شهبانو گفت، "ناراحت نشوید. همین بچه‌های خودمان را نگاه کنید. تصمیم گرفته‌اند به عنوان اعتراض به مقدار تکلیفی که به آنها داده می‌شود، فقط به نیمی از سؤالات امتحاناتشان پاسخ دهند. شما فکر می‌کنید ما چه باید بکنیم؟ ارتش را به جنگشان بفرستیم؟"

---

۱. شاه اعلام کرد که استفاده از نفت به عنوان حربه‌ای هنگام جنگ قابل درک بود. "اما حالا که شما [عربها] آتش بس را بخاطر راه حل صلح آمیز پذیرفته‌اید، چرا به قطع جریان نفت ادامه داده و تولید را کاهش می‌دهید؟ بعد ادامه داد که دولتش همیشه خواستار تحقق حقوق حقهٔ مردم فلسطین بوده‌است، اما از دولتهای عرب که به ایران فشار می‌آوردند دفتر تجاری اسرائیل را در تهران ببندند، انتقاد کرد. او اظهار داشت که عربها چنین درخواستی را از ترکیه نمی‌کنند، در حالیکه ترکیه هم یک کشور اسلامی است."

خوب به هدف زده شد. یک بار دیگر باید ذکری از نفوذ متعادل کنندهٔ شهبانو به میان آورم. چقدر جای تأسف است که اطرافیانش غالباً او را گمراه می‌کنند...

جمعه، ۹ آذر

شرفیابی... گزارشی دربارهٔ سرموریس اولفید، رئیس اینتلیجنس سرویس انگلیس که قرار است بزودی برای شرفیابی به تهران بیاید، تقدیم و اشاره کردم که نامبرده متأهل نیست. شاه گفت، "چقدر خوشبخت است،"که ما را به موضوع همیشگی زنان کشاند... شاه گفت، "من اطمینان دارم که مردان غیرمتأهل از مردان متأهل بیشتر عمر می‌کنند. آنها عمرشان درازتر و موفق تر است چون از حداقل نیمی از نگرانیهایی که ما مردان زن دار دچار آن هستیم معافند." من پاسخ دادم، "مطمئناً مقصود اعلیحضرت سه چهارم است نه نصف" شاه در تأیید گفت، "کاملاً درست است. فقط فکر عدم آزادیی راکه ما مردان باید متحمل آن شویم بکنید."

دوشنبه، ۱۲ آذر

شرفیابی. گزارش ملاقات شب گذشته با سفیر آمریکا را در یک میهمانی دادم. نیروی عملیاتی آمریکا در اقیانوس هند به مقدار زیادی سوخت نیاز دارد ـ در حدود نیم میلیون بشکه در ماه ـ و من مجبور بودم که به سفیر بگویم که ما دیگر نمی‌توانیم آن را مانند شروع کار به قیمت داخلی تأمین کنیم، بلکه باید قیمت کامل بین‌المللی را محاسبه کنیم. این را با خوشرویی پذیرفت... ضمناً به او هشدار دادم چنانچه قرار است هواپیماهای آمریکایی از

اروپا به ناوگان ملحق شوند، باید به تعداد کم و به بهانهٔ مانورهای مشترک نظامی با ایران باشد. در غیر این صورت، ما با اعتراضات موجه شورویها رو به رو می‌شویم که حتی ممکن است از هند بخواهند پایگاهی را در اختیار آنها بگذارند.

در پاسخ به سؤالات ما دربارهٔ اخبار فساد داخلی که به واشینگتن رسیده‌است، سفیر به کلی منکر آن شد که چنین گزارشهایی فرستاده شده‌است. شاه حرف مرا قطع کرد و گفت، "در آن صورت، چرا کیسینجر این موضوع را با اردشیر زاهدی [که اینک سفیر ایران در آمریکا بود] مطرح کرده‌است؟ من سعی نکردم پاسخ دهم..." شاه ادامه داد، "چه مزخرفاتی. رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور آمریکا متهم به فساد شده‌اند، درست همان اتهاماتی که علیه ما وارد می‌آورند. ببینم، قرار است ما چطوری فاسد باشیم؟ کلیه قراردادهای دفاعی در سطح دولت به دولت، و بر اساس خط مشی‌های مقرر توسط اداره فروش تسلیحات نظامی به خارجه، منعقد می‌شود. در مورد معاملات معمولی تجاری، هیچکس دنبال معامله‌ای نمی‌رود مگر اینکه نفعی در آن داشته باشد." جواب دادم لازم نیست این قدر به این شایعات توجه کنند... با این همه با صراحت گفتم که در واقع فساد در دولت وجود دارد، هر چند به طور محدود... گفتگوی دیگری را که دیشب داشتم گزارش کردم، این بار با جورج بال معاون پیشین وزارت خارجهٔ آمریکا. او معتقد است که نیکسون باید کناره گیری کند و حزب جمهوریخواه بطور کلی مایل است او را از خود براند. آنها او را طوق لعنتی به دور گردن خود در مبارزات انتخاباتی

سال آینده می‌دانند.[1] ضمناً عقیده داشت که آمریکا در وضعیتی است که می‌تواند اسرائیل را وادار به عقب نشینی از سرزمینهای اشغالی کند... نیکسون نمی‌تواند چنین ریسکی بکند. در عوض ما باید منتظر شویم تا جرالد فورد جای او را در کاخ سفید بگیرد، و آنوقت او وکیسینجر می‌توانند به اتفاق به این کار فیصله دهند.

ناآرامیهای بیشتری در دانشگاههای مختلف تهران بروز کرده‌است... شاه گفت، "تقریباً مطمئنم که این کار زیر سر روسهاست. به مسؤولان بگویید که باید قاطعانه اقدام کنند."

سه شنبه، ۱۳ آذر

شرفیابی... پسر آیت الله میلانی در راه زیارت مکه دستگیر شده‌است. پلیس عراق او را به جرم حمل تریاک گرفته‌است. شاه گفت، "کاری کنید که آزاد شود. اما ضمناً شواهد کافی جمع آوری کنید که در آینده بتوانیم به یادش بیندازیم. این حضرات روحانیون خیلی زود همه چیز از یادشان می‌رود."

ملاقاتی با سفیر جدید افغانستان، که فارغ التحصیل هاروارد و کلمبیاست و علاوه بر فرانسه و انگلیسی، فارسی را با لهجهٔ شیرینی حرف می‌زند، داشتم. آدم خوش صحبتی است و خیلی تشویق لازم نداشت که رویدادهای اخیر کشورش را به وسط بکشد. او ادعا می‌کند که به پادشاه سابق

---

۱. از ژوئیه ۱۹۷۳ بازپرسی‌ها منجر به اعترافات جان دین و سایر اعضای ستاد کاخ سفید شده بود. در اکتبر همان سال، الیوت ریچاردسون، وزیر دادگستری، و تعدادی از دستیارانش در اعتراض به تصمیم نیکسون به اخراج دادستان ویژه در این بازپرسی‌ها، یعنی آرچیبالدکاکس، استعفاء دادند.

پول پرداخت کرده‌است ـ که این موضوع بوسیلهٔ گزارشهای سفیر ما در رم که پادشاه به او اذعان کرده‌بود مشکل شهریهٔ مدرسه کوچکترین فرزندش را حل کرده‌است، تأیید می‌شود. سفیر افغانستان آنگاه در ادامهٔ صحبتش گفت که چطور پادشاه را با ریشخند وادار به کناره گیری و اعلام وفاداری به جمهوری جدید کرده‌است... شکایت کرد که افسران جوانتر افغانی جاهل و از همه جا بی‌خبر هستند، و همین طور هم نظر مساعدی نسبت به عبدالولی خان نداشت. ظاهراً وقتی عبدالولی خان تابستان گذشته در لندن بود، تلگرافی که او را از کودتای قریب الوقوع آگاه می‌کرد، نادیده گرفته‌بود. حتی بعد از دستگیری‌اش معلوم شد که فهرست کامل توطئه چینان را در کشوی میزش نگهداشته است، اما حالش را نداشته که در این باره اقدامی بکند... من به سهم خودم به سفیر گفتم که شاه چقدر مایل به حمایت از داوود است، اگر داوود سرنگون شود سرتاسر افغانستان غرق در هرج و مرج می‌شود. پرسیدم ارتش تا چه حد تحت کنترل است، اما جواب صریحی دریافت نکردم. ظاهراً سفیر فکر می‌کند من شیفته داوود شده‌ام، چون با رضایت تمام از خود مرا ترک کرد...

چهارشنبه، ۱۴ آذر

شرفیابی... شاه توضیح داد عبدالولی خان به دستور مستقیم پادشاه هیچگونه اقدامی علیه توطئه نکرده است.

... بعداً ریاست جلسه‌ای را به عهده داشتم که به ترتیبات امنیتی برای مسافرت قریب الوقوع شاه رسیدگی می‌کرد. قرار است شاه به اتریش، سوئیس، سنگال، کنیا و سودان سفرکند... به سفیر سنگال تلفن کردم و از او پرسیدم آیا دولتش

می‌تواند امنیت شاه را تضمین کند. جواب رک و راستش "نه" بود. با وجود این مرد بیچاره قول داد هرنوع کمکی که لازم داشته باشیم به ما خواهد شد...

پنجشنبه، ۱۵ آذر

شرفیابی... دیشب برنامهٔ بخش فارسی رادیوی بی‌بی‌سی گزارشی را پخش کرد که ادعا می‌کرد شورشیان بلوچ در پاکستان با استفاده از پول، هلی‌کوپترها و نیروهای شاه سرکوب می‌شوند، این امر موجب برانگیختن احساسات خصمانه در میان سکنهٔ بلوچ و پاتان شده‌است... شاه از این موضوع ابراز تعجب کرد. پرسید، "فکر نمی‌کنید امکان دارد از سفر اخیر وزیر خارجهٔ انگلیس به مسکو آب خورده‌باشد؟" پاسخ دادم که امکان ندارد. حتی اگر فرض کنیم که تفاهمی بین انگلیس و روس در این مورد صورت گرفته باشد، که خیلی شک دارم، هرگز به این سرعت توسط بی‌بی‌سی علنی نمی‌شود. در هر صورت انگلیسیها، بخصوص دولت محافظه‌کار فعلی، بکلی مخالف دست اندازی روسها به بلوچستان و خلیج فارس می‌باشد... شاه گفت، "درست می‌گویید، بهمین جهت است که خانم گاندی هنگام دیدار برژنف از هند با درخواست او برای پایگاه دریایی موافقت نکرد. من در تأیید اشاره کردم که "انگلیسیها نسبت به خانم گاندی نظر خیلی خوبی دارند، و یقیناً دربارهٔ چنین موضوعی با یکدیگر مشورت می‌کنند."

بعد سفر شاه را به خارج و نگرانیهای خودم را دربارهٔ ترتیبات امنیتی پیش کشیدیم. پیشنهاد کردم که برای قسمتهای مختلف سفرش از سازمان اطلاعاتی فرانسه در سنگال، انگلیسیها در کنیا، و سیادر سودان کمک بخواهیم... گزارش دادم که تیمسار م... در بیمارستانی در پاریس بستری

شده‌است. شاه به من دستور داد که حتماً کلیه مخارج معالجه‌اش را بپردازیم. "لازم بود این شخص تنبیه شود، اما این دلیل نمی‌شود که تا گور دنبالش باشیم." بعد از مکثی کوتاه، ادامه داد، "فکر نمی‌کنم اهل جنگیدن باشد. فقط با سخن پراکنی و آرتیست بازی خود را بزرگ کرده‌بود. فکرش راکه می‌کنم، هیچیک از امرای ارتش ما جربزهٔ درست و حسابی ندارد. همه آنها افسران بزمی هستند، شاید به استثنای ازهاری که خیلی هارت و پورت نمی‌کند، چنانچه در محک آزمایش گذاشته شود ممکن است خودی نشان دهد." بعد اسامی تعدادی از امرای ارتش را ردیف کرده، و همه را طبلهای توخالی خواند. با اشاره به خاتمی، فرمانده نیروی هوایی، گفت که با اینکه ممکن است او قابلیت سازماندهی خودش را ثابت کرده‌باشد اما تضمینی وجود ندارد که تحت فشار جنگ ایستادگی کند.

یکشنبه، ۱۸ آذر

شرفیابی. تلگرافی را از سفیرمان در توکیو تقدیم کردم. ظاهراً ژاپنی‌ها حاضرند تقریباً هر شرایطی را بپذیرند مشروط بر اینکه ما جریان منظم نفت را تضمین کنیم. هیئتی به ریاست معاون نخست وزیرشان امیدوار است تا آخر ماه جاری از تهران دیدار کند. شاه گفت، "به سفیر بگوئید که در آن موقع من خارج از کشور خواهم بود."

شاه شدیداً نگران ناآرامیهای دانشجویی است که اینک کلیهٔ دانشگاهها غیر از دانشگاه پهلوی شیراز را در برگرفته است. گفت، "مطمئن باشید که همهٔ اینها زیر سر مسکو است." پاسخ دادم ممکن است این طور باشد، اما باید در نظر بگیریم که موفقیتشان باید مدیون آمادگی زمینه باشد. اگر نظر مرا

بخواهید، معتقدم که مقامات دانشگاهی اشتباه کرده‌اند که اجازه هیچگونه بحث و اظهار نظری را به دانشجویان نداده‌اند. در مورد کل کشور هم همین صدق می‌کند. دولتمان مثل فاتحان در یک سرزمین شکست خورده رفتار می‌کند. همان طور که به اعلیحضرت هم گفته‌ام، با وجود همه دستاوردها و مساعی خستگی ناپذیرش، احساس بیگانگی بین رژیم و مردم رو به فزونی است. شاه پاسخ داد، "فکر می‌کنم حق با شما باشد. خودم هم همین احساس را کرده‌ام. باید کاری کرد."

باز هم تلگراف دیگری از شاهزاده فهد ولیعهد عربستان سعودی رسیده که اجازه می‌خواهد به شکار هوبره برود. شاه گفت، "باید پاسخی به امضای خود من تهیه کنید. برایش خوب تشریح کنید، که چه خوشش بیاید چه نیاید، ما در این مملکت قوانینی داریم که حتی من هم نمی‌توانم آنها را نادیده بگیرم." در خصوص موارد دیگر ادامه داد، "دو رو بر خود را نگاه کنید. آمریکا، ژاپن، اروپا، رهبرانشان به وحشت افتاده‌اند، یک به یکشان"... در اشاره به تحریمهای نفتی سعودی، گفت، "آدم هیچوقت نمی‌داند، شاید هم آمریکاییها آنها را تحریک کرده‌اند. نفت آنها کلاً متعلق به شرکتهای آمریکایی است که کوچکترین ضرری از هیچ‌گونه تحریمی نمی‌برند. در مقابل، رقبای آمریکا در ژاپن و اروپای غربی شدیداً صدمه می‌خورند. هزینه‌هایشان بالا می‌رود، و آمریکا را یکه تاز میدان باقی می‌گذارد."... من در جواب گفتم که با اینکه این نقشه از لحاظ تئوری خیلی خوب است، لیکن من شک دارم که آمریکاییها این قدر باهوش باشند. شاه گفت، "خیلی هم مطمئن نباشید."...

دوشنبه، ۱۹ آذر

شرفیابی. شاه پرسید، "در دانشگاهها چه خبر است؟ همه‌اش زیر سر روسهاست. باید فوراً وارد عمل شویم، و آن هم قاطعانه. بـه رؤسـای کـلیهٔ دانشگاهها بگویید که دیگر ملایمتشان تحمل نخواهد شد. درست مثل ارتش، دستور داده‌ام که استادان هم باید بـراسـاس موفقیتشـان در کسب وفـاداری دانشجویانشان رتبه بگیرند."... پاسخ دادم، "اما با وجود این، هیچکس نیست که واقعاً زحمت بحث دربارهٔ مشکلات را با دانشجویان به خود بدهد. باز هم همان داستان همیشگی است." برای روشن شدن مقصودم، انتخـابات میـان دوره‌ای اخیر را در تبریز مثال آوردم.

سال گذشته سناتور آنجا با استفاده از رأی گیری قلابی ایران نوین ۲۰۰،۰۰۰ رأی به دست آورد. اما اعلیحضرت از آن پس روی انتخابات آزاد پافشاری کرده‌اند و دستور تعیین دقیق هویت رأی دهندگان را داده‌اند، و این بار حزب بیش از ۳۴،۰۰۰ رأی به دست نیاورد... وقـتی مشت دولت ایـن گـونه بـاز می‌شود، تعجبی ندارد که مردم دلسرد شوند...

شهبانو از خانم دیبا خواسته است در یک کنفرانس آموزش حرفه‌ای در پاریس شرکت کند. از شاه پرسیدم چه نوع هزینهٔ سفری باید در اختیـار ایشان قرار داده شود. گفت، "هر قدر می‌خواهد. شاید این کار سـبب شـود دهانش را ببندد."

...سفیر انگلیس را به شام دعوت کردم تا دربارهٔ ترتیبات امنیتی سفر شاه به کنیا با او صحبت کنم. او در مورد سودانی‌ها هیچ‌گونه ضمانتی نمی‌توانست بکند، اما به من اطمینان داد که در کنیا اوضاع مرتب‌تر باشد...

وضعیت دانشگاهها هنوز هم شاه را نگران کرده‌است. شاید بـیش از

آنچه به من می‌گوید می‌داند، وگرنه برای من مشکل است بفهمم چرا باید به این مسئله این قدر اهمیت بدهد...

چهارشنبه، ۲۱ آذر

روز ارتش. نمایش هوایی توسط ۱۵۰ فانتوم، و رژهٔ باشکوهی از تانکها و موشک برها اجرا شد. تمام وقت را صرف بحث دربارهٔ بهای نفت کردیم. آخرین مزایدهٔ ما قیمت را تا میزان بشکه‌ای ۱۷/۴ دلار بالا برده‌است... که معنایش این است ما پیشاپیش از هدف بودجهٔ سال آینده ۳۰ درصد هم پیشی گرفته‌ایم. نحوهٔ خرج کردن اضافه‌اش را مورد بحث قراردادیم. اگر وارد اقتصاد داخلی شود فقط می‌تواند ایجاد تورم کند. بنابراین شاید عاقلانه تر باشد که در خارج سرمایه گذاری شود...

با سفیر آمریکا ملاقات کردیم. با اشاره به سفر آفریقائی شاه، گفت که آمریکا کار زیادی نمی‌تواند بکند، حتی در سودان. به او گفتم که سفر سودان لغو شده‌است.

شاه پیامی به واشینگتن فرستاده بدین مضمون که پادشاه یونان هنوز هم از محبوبیت زیادی برخوردار است و مایل است ظرف ده روز آینده، یعنی پیش از تدوین قانون اساسی جدید که سرنوشت سلطنت را تعیین می‌کند، به کشورش بازگردد. سفیر آمریکا از من خواست به اطلاع شاه برسانم که هیچ راهی برای بازگشت پادشاه وجود ندارد. ژنرال یوانیدیس، رئیس سازمان اطلاعات نظامی که مغز متفکر در پس کودتاست، و کلیهٔ همکارانش بکلی مخالف آن هستند. در هرصورت، نه پادشاه آن قدر که تظاهر می‌کند محبوبیت دارد، و نه قانون اساسی به سرعتی که او ادعا می‌کند تدوین خواهد

شد. اظهار داشتم که ممکن است واشینگتن به تفاهمی با آتن علیه پادشاه دست یافته باشد، اما سلطنت با ثبات به حکومت یک دسته افسران ارتشی توطئه گر ترجیح دارد. سفیر اظهار نظری نکرد. من شخصاً هیچ امیدی به پادشاه زنبارهٔ یونان ندارم، اما به دستور شاه سعی کردم جانب او را بگیرم.

پنجشنبه، ۲۲ آذر

شرفیابی. اظهارات سفیر آمریکا را گزارش دادم. شاه گفت، "به او بگویید که ما باید به دولتش هشدار دهیم که سلطنت بر حکومت نظامیان خیلی ترجیح دارد. ممکن است واشینگتن در آینده به طرز فکر فعلی‌اش تأسف بخورد." پرسیدم چرا آمریکا این قدر با اعلیحضرت کنستانتین ضدیت دارد. شاه پاسخ داد آنها می‌ترسند، که اگر او به سلطنت بازگردد، و دولتی ضعیف به وسیله سیاستمداران بی‌اعتبار شدهٔ قدیمی که به قدرت چسبیده‌اند روی کار بیاید، یونان مجدداً دستخوش آشوب شود. گفت که، "با توجه به وضعیت فعلی خاورمیانه و مدیترانهٔ شرقی، آمریکا نمی‌تواند اجازه دهد نقطهٔ آشوب‌زای دیگری بوجود آید... مشکل اینجاست، که خود من هم مطمئن نیستم که پادشاه بتواند قدرت لازم برای رهبری را فراهم کند."...

بیانیه‌های مطبوعاتی سناتور باری‌گلدواتر را در بازگشتش از ایران گزارش دادم. شاه گفت، "مردکه راجع به اموری که ابداً به او مربوط نمی‌شود سخن پراکنی کرده‌است. بیاناتش نباید در مطبوعات داخلی منتشر شود."[1]

---

۱. سناتور گلدواتر اظهار کرده بود که شاه و مشاورین نظامی‌اش نگران کوششهای روسیه برای ایجاد جای پایی در اقیانوس هند از طریق افغانستان و پاکستان هستند و نیروهای مسلح ⇐

... بوتو در کشورهای مختلف عربی به دوره افتاده‌است، ظاهراً برای جلب حمایت مالی و نشان دادن عدم اتکایش به ایران...

جمعه، ۲۳ آذر

پیش از شرفیابی من، شاه خانم مارکوس، همسر رئیس جمهور فیلیپین را که توقف کوتاهی در تهران کرده‌است، به حضور پذیرفت. شاه گفت، "خانم مارکوس به شدت دلش می‌خواهد نفت ما را به چنگ آورد. در عوض اجارهٔ پنجاه ساله زمینهائی را پیشنهاد می‌کند که ما می‌توانیم در آنجا برنج بکاریم و گله پرورش دهیم. علاوه بر آن، به رغم کمبود بین‌المللی سیمان، آنها می‌توانند ۲ میلیون تن سیمان فوراً در اختیار ما بگذارند." من نظر دادم که خانم مارکوس بسیار زیباست و بنابراین تقاضایش در خور توجه است، حتی بدون جذابیت اضافی زمین و سیمان، شاه پاسخ داد، "بله، ولی دارد پیر می‌شود."

شنبه، ۲۴ آذر

شرفیابی... گزارش رادیو مسکو را که به موضع ما در قبال نفت اعتراض کرده بود، مورد بحث قرار دادیم. خودداری ما از کاهش تولید و انتقاد ما از آن دسته دولتهای عربی که با کاهش تولید موافقت کرده‌اند، به عنوان علائم موضع ضد عربی تفسیر شده‌است. سفیر روسیه هم چند روز پیش در شرفیابی‌اش دقیقاً به همین نکته اشاره کرده بود، که شاه پاسخ داده بود که

= ایران مصمم به مقاومت در برابر رخنهٔ روسیه از طریق کشورهای همسایه می‌باشند.

عربها قلباً با موضع ما موافق‌اند، مهم نیست که علناً چه می‌گویند.
شاه باز هم شکایت کرد که مقامات دانشگاهی مبادرت به هیچ گونه کوششی برای ایجاد زمینهٔ بحث و گفتگو با دانشجویان و تخفیف ناآرامیهای فعلی نکرده‌اند. گفت که "این آدمها فقط می‌خواهند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند. هیچ نوع تعهد میهن پرستانه یا اخلاقی برایشان وجود ندارد. در مورد نظامیان هم همین طور است. همهٔ اینها باعث می‌شود که من از آینده بترسم." من جواب دادم که چون شاه است که چنین دستاوردهایی برای مملکت کسب کرده است، خودش هم باید طرز فکر عامه را اصلاح کند. لیکن این کار باید با ظرافت و نه صرفاً با صدور فرامین عملی شود. پاسخ داد، "باید کاری کرد. باید به زودی در این باره حرف بزنیم."

یکشنبه، ۲۵ آذر

چون شاه امروز صبح به اسکی رفت، من هم فرصت را غنیمت شمردم و به دیدن یکی از معشوقه‌های قدیمی رفتم که مدتی است شکایت می‌کند به او محل نمی‌گذارم. شرافت حکم می‌کند دلش را به دست آورم. برایم قهوه آورد.

با سفیر لبنان ملاقات کردم. وزارت خارجه‌مان شکایت می‌کند که او در حمایت از یک درخواست مشترک عربی، مبنی بر اینکه ما دفتر نمایندگی اسرائیل را در تهران ببندیم، حرارت زیادی به خرج داده‌است. او عضو یک خانوادهٔ بسیار محترم شیعه است.[1] رفتار اخیرش هم غیرمنتظره بود و هم

---

۱. خلیل الخلیل، سفیر لبنان در ایران، ۱۹۷۸ - ۱۹۷۱. پدرش کاظم الخلیل←

موجب رنجیدگی شاه شد، که همیشه نهایت مرحمت را به او ابراز داشته‌است. برای اینکه موضوع را کاملاً روشن کنم، چند روز پیش دعوت به اقامتگاه سفیر لبنان را رد کردم و او را وادار کردم به دفتر من بیاید و مسئله را توضیح دهد...

شرفیابی بعدازظهر... پیشنهاد کردم که هزینه تابلوی نقاشی‌ای که شاه در انگلستان خریده‌است از محل بودجه دولت پرداخت شود. پاسخ داد، "حرفش را هم نزنید، قرار است در آپارتمان خصوصی من در سعدآباد آویخته شود." من اشاره کردم که تعدادی از تابلوهای موجود در سعدآباد متعلق به دولت است. او اصرار ورزید که باید در صورت برداریهای آینده جزو اموال دولتی محسوب شوند...

دوشنبه، ۲٦ آذر

شرفیابی. بوتو از والاحضرت اشرف دعوت کرده که از پاکستان دیدن کند. او بیش از همه چیز خواهان به دست آوردن نفت ارزان قیمت ایران است و والاحضرت می‌خواهد بداند که آیا احتمال دارد شاه با این تقاضا موافقت کند. در غیراین صورت، دلیلی برای سفرایشان وجود ندارد. شاه گفت، "به هیچ وجه. آقای بوتو آن قدر نگران راضی کردن عربهاست که حتی شروع کرده به صحبت کردن دربارهٔ "خلیج"، و به کلی صفت مهم "فارس" را از یاد برده‌است. اگر نفت ارزان می‌خواهد، برود با رفقای عربش معامله کند."

...امشب دیروقت سفیر رومانی با پیامی برای شاه از طرف پرزیدنت



سیاستمداری برجسته و دبیر کل حزب آزادیخواه ملی بود.

چائوشسکو، که خواستار نفت بود، به دربار آمد. در گذشته ما ۲ میلیون تن نفت در اختیار او گذاشته‌ایم تا از موضع ضد روسی او حمایت کنیم. اما حالا، افزایش بهای نفت ادامهٔ حمایت را در این سطح برای ما غیر عملی می‌سازد. رومانیائیها انتظار ندارند ما با قیمت زیر نرخ بین‌المللی به آنها نفت بفروشیم. آنها صرفاً می‌خواهند ما همان مقدار گذشته را تأمین کنیم. من سفیر را از احترام همیشگی شاه نسبت به پرزیدنت چائوشسکو مطمئن ساختم، و به او گفتم که نهایت سعی خود را خواهیم کرد تا نیازهای آنها را برآورده سازیم...[1]

سه شنبه، ۲۷ آذر

شرفیابی. گزارش دادم که انگلیسیها نسبتاً از ترتیبات امنیتی برای سفر شاه به کنیا مطمئن اند، اما خود من خیلی در مورد ایمنی شاه در سوئیس ناراحت بودم. به تندی گفت، "بیخود ناراحتید."

دربارهٔ اوضاع کلی مراکش بحث کردیم... شاه گفت، "پادشاه کارش ساخته است. یک روز سنگ وفاداری مطلق به نهضت عربها را بر سینه می‌زند، و آماده است که همه چیز، حتی زندگی‌اش را در راه این نهضت فدا کند. روز دیگر سخت مشغول ولخرجی است، و کشتی اجاره می‌کند تا در دریاها به عیاشی بپردازد."

۱. در واقع تأمین نفت نبود که سبب نگرانی رو مانیائیها شده‌بود، بلکه این موضوع که آنها می‌خواستند معاملات خود را در چارچوب توافق تهاتری که تجارتشان با ایران براساس آن بود نگه دارند. این توافق حاکی از این بود که بهای نفت با اجناس رومانی و نه با ارز خارجی انجام می‌شد.

پنجشنبه، ۲۹ آذر

شرفیابی. شاه سخت مشغول مطالعهٔ پروندهٔ قطوری بود که معلوم شد حاوی مشخصات دانشجویانی است که از بنیاد پهلوی خرج تحصیل می‌گیرند. من جسارتاً عرض کردم که یک رهبر جهانی در مقام شاه نمی‌باید وقتش را با چنین جزئیاتی تلف کند. او گفت، "ولی خوشم می‌آید. آن را سرگرمی من فرض کنید." ملاقات دیشبم را با سفیر پاکستان جهت بحث دربارهٔ کنفرانس دول اسلامی گزارش دادم. بوتو شخصاً تلفن کرده و دوبار هم وزرایش را فرستاده تا شاه را در جریان این کنفرانس بگذارند. ما حالا می‌خواهیم که کنفرانس از ژانویه به اواخر فوریه به تعویق بیفتد. لیکن سفیر ادعا می‌کند که این موضوع پاکستان را در موقعیت ناگواری قرار می‌دهد. شاه عصبانی شد. گفت، "چرا من باید بگذارم ملک فیصل تاریخ را تعیین کند؟"

یادآوری کردم که او قبلاً دربارهٔ زمان کنفرانس با بوتو، که محتاج به تبلیغات و خواهان به دست آوردن نفت ارزان بود، صحبت کرده‌است. او گفت، "در این صورت، ما هم از اندونزی، ترکیه و لبنان پیروی می‌کنیم و فقط نخست وزیرمان را می‌فرستیم." من پاسخ دادم که با توجه به میزان حمایت گذشته شاه، این به منزلهٔ سیلی به گوش بوتو می‌باشد. این حرف تأثیری نگذاشت، بنابراین به آخرین راه چاره متوسل شدم و پیشنهاد کردم که، فقط اگر موافقت کند که سفرش به اروپا را دو قسمت کند، می‌تواند چند روزی در تهران استراحت کند و مدت غیبتش را در خارج کاهش دهد، و هنوز هم در موقعیتی باشد که در کنفرانس بوتو شرکت کند. مدتی فکر کرد، و بعد جواب داد، "تقاضای سفیر را رد نکنید. فقط به او بگویید که از نظر من کنفرانس اتلاف وقت است. بگذارید ببینیم چطور برخورد می‌کنند."

... ملاقات با سفیر فرانسه را به منظور گفتگو دربارهٔ ترتیبات امنیتی سفر شاه به سنگال گزارش دادم. به گفتهٔ سفیر، پرزیدنت سنگور با پمپیدو هم مدرسه‌ای بوده و این امر موجب روابط عالی میان فرانسه و سنگال شده‌است. فرانسویها اجازه خواهند داشت آدمهای خود را بفرستند تا در عملیات امنیتی با ما همکاری کنند.

...همین که داشتم از در بیرون می‌رفتم، شاه پرسید آن (اتومبیل) رنجروور زیبایی که جلوی کاخ توقف کرده مال کیست. من جواب دادم مال والاحضرت شهناز است که آمده‌بود تا با شهبانو به اسکی برود. با عصبانیت گفت، "خیلی عجیب است. آن شوهرش، با همهٔ اداهای هیپی گری‌اش، دست از تجمل پرستی برنمی‌دارد. یک رولزرویس و یک لامبورگینی دارد که دور شهر رژه برود، و حالا هم یک رنجروور برای رفتن به اسکی."...

سرمیز شام در منزل والاحضرت اشرف شاه به من اطلاع داد که برای کنفرانس این شنبهٔ اوپک در تهران، او وزرای شرکت کننده را ساعت ۱۱ صبح به حضور می‌پذیرد و بعد از آن ناهار را با او صرف خواهند کرد. قبل از آن جلسه‌ای برگزار نخواهدشد. آموزگار وزیر دارائی از جانب ما شرکت خواهدکرد، اما من یادآوری کردم که فلاح و اقبال دعوت نشده‌اند. شاه گفت، "عیبی ندارد. آنها را هم دعوت کنید، هرچند اقبال حق اظهار عقیده در این مذاکرات را ندارد."

شنبه، ۱ دی

شرفیابی... دو روز پیش شاه به والاحضرت اشرف دستور داد که دعوت به پاکستان را بپذیرد، اما حالا او به من شکایت کرده که نمی‌تواند دست

خالی برود. بوتو حتماً دربارهٔ نفت و کمک مالی صحبت خواهد کرد، که در این صورت او چه می‌تواند بگوید؟ شاه با رضایت آشکار پاسخ داد، "به خواهرم بگویید مسافرتش دیگر ضرورت ندارد. حالا که بوتو قبول کرده کنفرانس اسلامی را تا فوریه به تعویق بیندازد، من می‌توانم شخصاً شرکت کنم." ظاهراً دیشب بوتو تلفن کرده و با تغییر تاریخ موافقت کرده‌است. شاه به وضوح خوشحال است، که معنایش می‌تواند این باشد که مشکلات دیگر بوتو هم به آسانی قابل حل خواهدبود...

درپی آن شاه ریاست جلسه اوپک راکه دوساعت و نیم به درازا کشید، برعهده گرفت. من شرکت نکردم، اما بعداً اجازه یافتم برای صرف ناهار به آنها ملحق شوم... پیش از آنکه نمایندگان بروند، شاه سخنرانی کوتاهی ایراد کرد: گفت، "به خاطر داشته باشید، که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که سه راه حل وجود دارد، دوتای آن به پیشنهاد شماست، سومی پیشنهاد من است. اگر من با یکی از دو پیشنهاد شما موافقت کنم، مسؤولیت موفقیت یا شکست آن به گردن شماست. اگر شما فرمول مرا قبول کنید من کاملاً آمادگی دارم که عواقب آن را بپذیرم. من در برابر تمام دنیا از اقداماتمان دفاع خواهم کرد، و مطمئنم که ملتم از من پشتیبانی خواهد کرد."... من ابداً از سه فرمولی که به آن اشاره می‌کرد خبر نداشتم، اما بدون شک به من خواهد گفت...

سفیر پاکستان مجدداً به دیدارم آمد و خواهان خرید ۷۰۰,۰۰۰ تن نفت با قیمت مناسب شد. او به شدت تکذیب کرد که بوتو بجای "خلیج فارس"، "خلیج" به کار برده‌است...

سرشام، شاه اعلام کرد که قصد دارد ساعت ده و نیم فردا صبح خبرنگاران داخلی و خارجی را به حضور بپذیرد. من پرسیدم که آیا جلسه

اوپک منجر به صدور قطعنامهٔ مشترک نشده‌است؟ پاسخ داد که نه، اما او علاقه دارد که دیدگاههای خودش را تشریح کند. من او را برای دانستن جزئیات تحت فشار قرار ندادم. واضح است که اوضاع بروفق مراد او نیست، و حالش تعریفی ندارد.

یکشنبه، ۲ دی

امروز صبح زود با دکتر فلاح ملاقات کردم تا در جریان مذاکرات دیروز قرار بگیرم. گفت جلسهٔ بعدازظهر را به تجزیه و تحلیل موضع شاه پرداخته و حالا می‌خواهد نسخه‌ای از نتیجه گیریهایش را بین نمایندگان پخش کند. قیمت اعلام شده به بشکه‌ای ۱۲ دلار افزایش می‌یابد، که ۷ دلار آن سهم ماست.

وارد کاخ شدم و شاه را سر میز صبحانه یافتم. گزارش فلاح را تقدیم کردم. همان طور که انتظار داشتم، وقتی برای شرفیابی ساعت ده بازگشتم، شاه گزارش را به طرف من تکان داد، و گفت، "به فلاح بگویید که باید بیانیهٔ خودم را پخش کند، نه این متن خودش را." هیچکس هرگز اجازه ندارد در مقابل شاه قد علم کند.

... مصاحبه خیلی خوب برگزار شد. پیش از مصاحبه، نامه‌ای از سفیر انگلیس، پیتر رمزباتوم دریافت کردم، که در مورد نتیجهٔ اجلاس اوپک ابراز نگرانی می‌کرد. ظاهراً گزارشهای امروز صبح روزنامه‌ها، که ادعا می‌کردند قرار است اوپک بهای اعلام شدهٔ نفت خام خلیج فارس را به شدت افزایش دهد، موجب نوشتن نامهٔ او شده‌است.

نامه را پس از ملاقات با خبرنگاران به شاه نشان دادم. خیلی عصبانی

شده "به آن احمق یادآوری کنید که نخست وزیرش و کابینه‌اش چند روز پیش فلاح را در لندن پذیرفتند و تأیید کردند که پیشنهادهای من کاملاً منصفانه است. من خودم چند روز پیش به سفیر گفتم که ما انتظار داشتیم از هر بشکه نفت فروخته شده ۸ دلار درآمد داشته‌باشیم. با وجود این حالا آن را تا وقتی به نتیجه گیری هایی در مورد منابع سوختی غیرنفتی دست یابیم، به ۷ دلار کاهش داده‌ایم. این همه جارو جنجال برای چیست؟ او را احضار کنید و حالش را جا بیاورید." من هم حال سفیر را حسابی جا آوردم. به شدت خجلت زده شد و پشت سرهم عذر خواهی می‌کرد و می‌گفت که موضع شاه را بد فهمیده بوده‌است. هیچوقت او را در چنین وضعیت اسفباری ندیده بودم...

پنجشنبه، ٦ دی

چند روزی است که بستری شده‌ام... شاه امروز صبح عزیمت کرد. من آنقدر حالم بد بود که نتوانستم او را تا فرودگاه همراهی کنم و تلفنی خداحافظی کردم...

سفر رفتنش حالم را خیلی بد می‌کند، نه فقط چون دلم تنگ می‌شود، بلکه به خاطر اینکه او در چنین موقعیت خطیری غایب خواهد بود. ما از نظر سیاسی به اوج رسیده‌ایم. رهبری شاه در سرتاسر این بخش دنیا مورد قبول است. متحدین غربی‌مان ما را تا آخر حمایت می‌کنند و نامحتمل است که در آینده ما را تنها بگذارند. لیکن وضعیت در مرزهای ما، یا در پاکستان و افغانستان، به آسانی می‌تواند رو به وخالت گراید. پاکستان خیلی فقیر است و کاملاً به امان هندیها و روسها رها شده‌است. اوایل هفته، سفیر پاکستان، با این که می‌دانست من بیمارم و بستری "با پافشاری به دیدنم" آمد تا از قیمت

بشکه‌ای ۱۲ دلار ما گله کند. به او یادآوری کردم که این قیمت هنوز هم ۵ دلار کمتر از قیمتی بود که از دیگران می‌خواستیم. این را تصدیق کرد، لیکن از شکایتش چیزی نکاست...

ما در لحظهٔ خطیری از تاریخ هستیم، با وجود این شاه برای مدت دو ماه به خارج می‌رود. چرا چنین خطرهائی می‌کند؟ هر اتفاقی ممکن است بیفتد. صحنهٔ داخلی آنقدرها هم آرام نیست. مردممان عمیقاً ناراضی اند... به رغم کلیهٔ مساعی شاه، و دستاوردهای بسیارش... رژیم عراق در زمان حکومت نوری سعید عیناً به همین ترتیب سقوط کرد.[1] او هم معجزهٔ اقتصادی بوجود آورده‌بود. و انتظار داشت که کافی باشد. اما مردم خواهان چیزی بیش از رفاه اقتصادی هستند. آنان خواهان عدالت، هماهنگی اجتماعی و حق اظهار نظر در امور سیاسی هستند. چرا ما سعی نمی‌کنیم تا این خواستها را برآورده‌سازیم؟ من نگرانم، بسیار نگران...

یکشنبه، ۹ دی

بعد از چهار روز دوری از کار به دفترم بازگشتم... سفیر آمریکا نامهٔ مهمی را از طرف نیکسون برای شاه به من داد.

[مهمترین قسمت این نامه به شرح زیر است.]

دولت ایالات متحد نسبت به اثرات متزلزل کننده‌ای که افزایش

---

۱. نوری سعید (۱۹۵۸ - ۱۸۸۱)، که در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی صحنهٔ سیاسی عراق را قبضه کرده‌بود. او که علناً از انگلیس جانبداری می‌کرد، مورد انزجار ملی گرایان عراق بود. وی در کودتای نظامی ۱۹۵۸ همراه با خانوادهٔ سلطنتی عراق به طرز وحشیانه‌ای کشته شد.

بهای توافق شده در تهران برای نفت خام خلیج فارس براقتصاد دنیا خواهد داشت، و نیز مشکلات فاجعه آمیزی که این امر می‌تواند برنظام پولی بین‌المللی داشته‌باشد، شدیداً نگران است. این افزایش بها نه تنها منجر به افزایش قیمت تولیدات صنعتی می‌شود بلکه ضمناً اثرات جدی بازدارنده‌ای براقتصاد مصرف کنندگان نفت خواهد داشت که احتمالاً موجب رکود جهانی می‌شود و در نهایت به نفع هیچکس از جمله صادر کنندگان نفت نخواهدبود...

ایالات متحد اندیشهٔ مشورت و تفاهم دوجانبهٔ بیشتر بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان نفت را تصدیق می‌کند. این امر اخیراً نیز در طرح کیسینجر وزیر خارجه در مورد ایجاد یک گروه عملیاتی انرژی مورد تأیید مجدد قرار گرفته است. ما قویاً خواهان آن هستیم که:

۱ - تصمیمات اتخاذ شدهٔ اخیر در تهران مورد تجدید نظر قرار گیرد؛

۲ - اقداماتی صورت گیرد تا آن نوع مشورتهایی که به عقیدهٔ ما مورد تأیید بیشتر کشورهای تولید کننده و مصرف کننده است انجام شود...

فوراً به شاه در وین تلگراف زدم. گزارشی دربارهٔ ملاقاتم با سفیر تهیه کردم و آن را با پست مخصوص فرستادم. به سفیر گفتم چقدر تعجب کرده بودم از اینکه او، با وجود آنکه نظریات شاه را می‌داند، سعی نکرده‌بود آنها را پیش از اجلاس اوپک برای کیسینجر تشریح کند. گفتم، "اگر یادم باشد، شاه

شما را در یک شرفیابی به حضور پذیرفت، و مطمئناً طی آن قطعاً برای شما توضیح داده که بهای نفت فقط می‌تواند براساس بهای منابع سوخت غیر نفتی تعیین شود. می‌دانم که شاه حتماً این نکته را برای سفیر انگلیس تشریح کرده‌است." او هم به نوبهٔ خود اذعان کرد که شاه او را در جریان گذاشته بود. من گفتم، "در این صورت، اعتراض شما برای چیست؟ برخورد ما ظاهراً کاملاً منطقی است." پاسخ داد که او هیچ اعتراضی نداشته و گزارش مفصلی هم به واشینگتن فرستاده بود. با وجود این دستور داشت که پیام نیکسون را بدون تغییر تقدیم کند.

بعد پرسید که آیا می‌تواند سؤال نسبتاً جسورانه بکند. در پاسخ گفتم که ما آنقدر یکدیگر را خوب می‌شناسیم که رو دربایستی را کنار بگذاریم. گفت، "بسیار خوب، بیشتر نمایندگان عرب در کنفرانس، بخصوص زکی یمانی به ما گفته‌اند که آنها می‌خواستند بهای پایین‌تری را تعیین کنند و فقط به احترام شاه با بهای فعلی موافقت کردند. من هم که مسؤول حفظ روابط حسنه بین تهران و واشینگتن هستم باید حقیقت مطلب را بدانم." در پاسخ گفتم که از جلسات مذاکرات غایب بوده‌ام... اما یک چیز قطعاً مسلم است: نمایندگان بعد از ناهار شاه را ترک کردند. او در جلسه‌ای که بشکه‌ای ۱۲ دلار تعیین شد حضور نداشت... با وجود این، اگر عربها حقیقت را می‌گویند، ما دلیلی برای شرمساری نداریم. افزایش بها حکم عقل سلیم است...

۱۹۷۴

دی ۱۳۵۲ - دی ۱۳۵۳

در واکنش به افزایش شدید بهای نفت، کشورهای صنعتی جبههٔ واحدی را اتخاذ و آژانس بین المللی انرژی را تأسیس کردند و همزمان به تبلیغ دربارهٔ لزوم حفظ انرژی و گسترش منابع انرژی غیر نفتی پرداختند. ایران، الجزایر و ونزوئلا به عنوان تندروترین تولیدکنندگان نفت شناخته شدند و برای کاهش یا حداقل تثبیت بهای نفت تحت فشار قرار گرفتند. واکنش شاه طرفداری از موازنهٔ بین افزایش بهای نفت و کالاهای صنعتی وارداتی از جهان غرب بود.

در ماه فوریه دولت ایران یک برنامهٔ جاه طلبانهٔ کمکهای خارجی را اعلام کرد. لیکن پیش از پایان سال، ازدیاد تولید نفت و کاهش تقاضا در بازارهای بین المللی اجباراً سبب کاهش این برنامه شد.

تحصیلات اجباری تا سن چهارده سالگی، تغذیه در مدارس و بهداشت برای عموم رایگان اعلام شد. دستور داده شد مدارس خصوصی از بین بروند.

دولت که با کمبود مسکن و مواد غذایی روبه رو شده بود که علت آن هم عمدتاً تورم و ندانم کاریهای اقتصادی خودش بود، کوشید تقصیر را به گردن بخش خصوصی بیندازد، که مسبب کلیهٔ مشکلات مملکت معرفی گردید. علاوه بر مبارزه بر ضد سودجویی و احتکار، مقررات جدید قیمت گذاری اعلام شد و ارتش مسؤول اجرای آن گردید.

دولت آمریکا که می‌خواست سهم بیشتری از درآمد حاصله از افزایش بهای نفت ببرد، خواهان "راههایی برای عمیق‌تر کردن و وسعت بخشیدن به پیوندهای هم اکنون محکم" موجود با ایران گردد (یادداشت از سفیر آمریکا خطاب به علم برای ملاحظهٔ شاه، ۱۳ آوریل ۱۹۷۴).

این [راهها] شامل ایجاد یک کمیسیون مشترک اقتصادی در سطح کابینه جهت "بررسی زمینه‌های کلی مورد علاقه یا پروژه‌های خاص" می‌شد معنای این پیشنهاد آن بود که در کشوری که ظاهراً متعهد به تجارت آزاد بود، یک نظام اقتصادی به شدت متمرکز و متکی به دخالت دستگاه دولت، شکل می‌گرفت. یادداشت ضمناً به "همکاری" در توسعهٔ امکانات ایران در زمینهٔ انرژی اتمی، صنعت پتروشیمی و ارتباطات اشاره می‌کرد که عملاً منجر بدان می‌شد که ایران کالاها و خدمات مورد نیاز خود را از آمریکا بخرد بی‌آنکه به پیشنهادهای رقابتی از رقبای تجاری آمریکا دسترسی داشته باشد. علم هشدار داد "موافقتنامه‌های ثابت از نوعی که آمریکاییها پیشنهاد می‌کنند با سیاست مستقلانه‌ای که ما تا به حال پیش گرفته‌ایم مغایرت دارد." به گفتهٔ شاه "شما دارید مرا برحذر می‌دارید که نباید مثل عربستان سعودی مستعمرهٔ آمریکا شویم." (خاطرات، ۲۵ فروردین) کمیسیون مشترک اقتصادی طبق توافق ایجاد شد و فهرست بلند بالایی از پروژه‌های مختلف به ارزش دهها میلیارد دلار برای بررسی به آن ارائه شد. لیکن در سالهای بعد، با وخامت تدریجی اوضاع مالی ایران و رکود نسبی در بازار نفت، تمامی پروژه بی‌سرو صدا کنار گذاشته شد.

نخستین علائم حاکی از اینکه شاه از سلامتی کامل برخوردار نیست، در طول سفری به جزیرهٔ کیش بروز کرد. علم در خاطرات خود آورده که چطور دکتر ایادی، پزشک مخصوص شاه، به استقبال او آمد و توصیه کرد پروفسور ژان برنار، خون شناس فرانسوی، برای معاینهٔ شاه دعوت شود (خاطرات، ۲۰ فروردین) تشخیص بیماری والدنستروم

ـنوعی سرطان خون ـ توسط گروه متخصصین فرانسوی فقط با پروفسور صفویان و بعداً با دکتر ایادی در میان گذاشته شد، و نه با خود شاه. فرانسوی‌ها که در مداوای شخصیتهای برجسته در سایر کشورهای دنیا تجربه داشتند، معتقد بودند که اختفای کامل جهت جلوگیری از سوء استفاده دیگران از وضع شاه الزامی بود. گزارشهای پزشکی ارسالی به پروفسور صفویان از شاه به عنوان "شماره ۲" یاد می‌کرد ـ "شماره‌یک" خود علم بود، که از مدتها پیش توسط همان پزشکان معالجه می‌شد. شهبانو تا دو سال بعد از حقیقت دور نگه داشته شد. به علم هیچ‌گاه گفته نشد. شاه شخصاً از ماهیت دقیق بیماری‌اش بی‌اطلاع بود، با اینکه حتی پیش از انقلاب تدریجاً به میزان وخامت آن پی برده بود.

سه شنبه، ۱۱ دی

سفیر انگلیس، به رغم تعطیل سال نو، به دیدنم آمد. به دستور دولتش پرسید که آیا امکان دارد با شاه تماس گرفته و پیشنهاد کنند که افزایش بهای نفت مرحله به مرحله به اجرا درآید. به گفتهٔ سفیر اینک نگرانی واقعی وجود دارد که دوبرابر کردن بهای نفت بلافاصله پس از افزایش در اکتبر می‌تواند سبب رکود جهانی شود. می‌خواست بداند، نظر شاه در این باره چیست؟ به او اطمینان دادم که شاه علاقه‌ای به تضعیف اقتصاد کشورهای صنعتی ندارد، و این که ما افزایش بها را طبیعی و اجتناب ناپذیر تلقی می‌کنیم... به او گفتم، درخواست او مبنی بر افزایش مرحله‌ای، بدین معناست که او در اصل از ما می‌خواهد به نفع کشورهای پیشرفته‌ای چون کشور خودش فداکاری کنیم... تردید دارم که شاه با این [پیشنهاد] موافقت کند و در هر صورت می‌باید مورد موافقت کلیهٔ اعضاء اوپک قرار گیرد... سفیر پاسخ داد او اطلاع دارد که بعضی از تولید کنندگان، به عنوان مثال عربستان سعودی، همین حالا هم موافق افزایش مرحله‌ای می‌باشند...

بعداً سفیر آمریکا را برای صرف ناهار ملاقات کردم. پرسیدم که آیا سفیر انگلیس با او در مورد پیشنهاد اقداماتی که مانع رکود شود تماس گرفته است. او پاسخ داد که با او تماس گرفته شده بود، اما در وضعی نیست که بتواند تا زمانی که از واکنش واشینگتن مطلع نشده است اظهار نظر کند...

چهارشنبه، ۱۲ دی

پاسخ شاه به پیام مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۷۳ نیکسون را به سفیر آمریکا دادم.

[اظهارنظرهای دست نوشتهٔ شاه در حاشیهٔ پیام نیکسون به چشم می‌خورد:]

اول، ونزوئلا و نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر را مجاب کنید قیمتهایشان را پایین بیاورند؛ آنوقت ما هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم.

[در حاشیهٔ نامهٔ علم مورخ ۹ دی که ملاقاتش را با سفیر آمریکا گزارش می‌دهد، شاه نوشت:

به سفیر بگویید، در صورت لزوم به او بنویسید، که نمایندهٔ عراق گفت بشکه‌ای ۱۲ دلار خیلی پایین است. زکی یمانی معتقد بود خیلی بالاست. مابقی با ما موافق بودند، با اینکه وزیر نفت کویت وقتی روز بعد به کشورش رسید اظهار داشت که ۱۲ دلار خیلی پایین بود. حتی اگر کلیهٔ نمایندگان عرب گفته بودند که خیلی بالاست ما روی همان ۱۲ دلار می‌ایستادیم.]

از سفیر آمریکا پرسیدم آیا به عقیدهٔ او معقول بود که از نیمی از تولید کنندگان نفت خواسته شود قیمتهایشان را پایین بیاورند. او پاسخ داد، "حقیقتش این است، البته بین خودمان بماند، که باید بگویم معقول نیست. اما آخر نیکسون چه کار می‌تواند بکند؟ خودتان را جای او بگذارید. او با یک مشکل جدی روبروست و می‌خواهد سعی کند آن را حل نماید."...

شاپور ریپورتر تلفن کرد تا اعلامیهٔ زکی یمانی را گزارش دهد که در اصل بشکه‌ای ٦ دلار درآمد را پیشنهاد کرده بود، اما تسلیم تقاضای شاه برای ۷ دلار شد، او ادعا می‌کند که ملک فیصل او را به خاطر موافقت با بهای بالاتر شماتت کرده است.

ادعای یمانی در مورد ملک فیصل یا اغراق آمیز است یا یک مشت دروغ. هیچ پادشاهی علیه منافع خودش بدین شکل عمل نمی‌کند، تا جایی که وزیری را به خاطر چیزی که در واقع پیروزی بزرگی است شماتت کند.

جمعه، ۱۴ دی

... ملاقات فوری‌ای با وزیر دارائی داشتم که شاه فرستاده بود تا مرا در جریان گفتگوهایش با سفیر آمریکا بگذارد... او به سفیر گفته بود که زکی یمانی در واقع می‌خواست جانب اعتدال را بگیرد... ابتدا بشکه‌ای ۵/۴۵ دلار را برای تولید کننده پیشنهاد کرده بود و فقط تحت فشار از جانب کویت، ابوظبی و عراق با بشکه‌ای ٦ دلار موافقت کرده بود. ما دست آخر بشکه‌ای ۷ دلار را پیشنهاد دادیم، و این به عنوان مصالحه‌ای بین تندروها و میانه‌روها پذیرفته شد. در واقع ما قیمت اعلام شده را به بشکه‌ای ۱۲ دلار محدود کردیم، در صورتی که عراق، ابوظبی و کویت همگی خواهان ۱۴ دلار بودند. ضمناً او به سفیر گفته بود که تقاضای عربستان سعودی که شراکتش را فوراً از ۲۵ درصد به ۵۱ درصد بالا ببرد به جای اینکه تا ۱۹۸۰ منتظر شود، همراه با تقاضای کویت برای ٦۰ درصد مشارکت بدین معناست که نفت این کشورها می‌تواند در بازار آزاد تا بشکه‌ای ۱۷ دلار به فروش برسد. از سوی دیگر، پیشنهاد کویت مبنی بر اینکه سهم شرکتها را به بهای رسمی و نه ارزش بازار بخرد به معنای ۱ میلیارد دلار ضرر به شرکتها به نفع کویت است. در عین حال این پیشنهاد خود به خود توسط ایران، عربستان سعودی و قطر برای موافقتنامه‌های جدیدشان اعمال می‌شود که این امر به معنای انتقال ۳ میلیارد دلار دیگر از دارائی شرکتها است.

ظاهراً سفیر امریکا تازه دارد مفهوم پیشنهادهای عربها را درک می‌کند، و حالا کاملاً ترس برش داشته است...

دوشنبه، ۱۷ دی

...امروز صبح به لندن عزیمت کردم...

پنج ماه است که دخترم ناز را ندیده‌ام. او را خیلی دوست دارم اما با وجود این با اکراه تمام موافقت کردم که این همه راه را تا لندن برای دیدن او بیایم. خیلی ترجیح می‌دادم در تهران بمانم و از بارش برف لذت ببرم. معمولاً وقتی به خارج می‌روم خبر ورودم را به تهران اطلاع می‌دهم. همسرم می‌خواست بداند که چرا این بار تلگرافی نفرستادم. اما شخصی که معمولاً با این تلگرافها به او اطمینان خاطر می‌دادم، شخصی که قلبش همراه با قلب من می‌تپید، زیر برفهای مشهد در خاک است.[1] آنهایی که باقی مانده‌اند عشقی به شخص من ندارند بلکه صرفاً علاقه‌شان به خاطر آن است که دارای مقام مهمی هستم. خود من هم، متقابلاً احساسی جز حفظ ظاهر ندارم...

لندن، سه شنبه، ۱۸ دی

... تبلیغات چپهای عرب در اروپا منتهای کوشش خود را به کار می‌برند تا افزایش بها را به گردن شاه بیندازند. آنها امیدوارند انتقاد از تحریم نفتی‌شان را که شاه با صراحت تمام با آن مخالفت کرده بود، منحرف سازند.

[برای دو ماه آینده خاطراتی در دست نیست. در ماه اسفند علم به تهران

---

۱. در اینجا علم به مادرش اشاره دارد که سال پیش فوت کرده بود.

بازگشت.]

سه شنبه، ۱۴ اسفند

شرفیابی... شاه به خاطر درگیری‌های مرزی شب گذشته با عراقی‌ها بسیار مکدر است، گفتگوی ما دائماً بوسیلهٔ تلفنهای رئیس ستاد که آخرین اخبار را می‌داد، قطع می‌شد. شاه دستوراتش را با خونسردی تحسین آمیزی صادر می‌کرد... آدمی کاملاً حرفه‌ای در کار خود...

چهارشنبه، ۱۵ اسفند

شرفیابی. دیروز سربازان ما حال عراقیها را جا آوردند و این موضوع روحیهٔ شاه را تقویت کرد. به او گفتم از رادیو شنیده‌ام که کشورهای اروپای غربی با توافق دو جانبه با تولیدکنندگان نفت موافقت کرده‌اند. این امر به معنای زدن پنبهٔ کنفرانس اخیر واشینگتن است، آنهم به رغم آن همه جنجالهای تبلیغاتی که پیرامون آن صورت گرفت. شاه گفت، "کاملاً درست است. شکستشان آنقدرها هم مرا ناراحت نمی‌کند. این آمریکاییهای لعنتی، بخصوص دوست عزیزمان آقای کیسینجر، باید دست از تظاهر به اینکه هر چه آنها می‌گویند وحی منزل است، بردارند."

آن وقت به مقالات مختلف در [روزنامه‌های] نیویورک تایمز، واشینگتن پست و دیلی استار اشاره کرد که به شاه به خاطر پیشنهاد کمک به جهان سوم تبریک گفته بودند. گفت، "زیر سر مک نامارا است. او یک دموکرات دست چپی به تمام معناست."

به من دستور داد که به وزارت امور خارجه اطلاع دهم که آنها نباید به

هیچکس اجازه دهند در کارهایشان دخالت کند بجز شاه. "حتی ممنوع کرده‌ام که برادر هویدا، نمایندهٔ ما در سازمان ملل، مستقیماً به هویدا گزارش دهد."...

بعداً تعداد زیادی رؤسای ایلات کرد را به حضور پذیرفتم. روحیه‌شان به نظر عالی می‌آید.

...سر شام موضوع صحبت پیروزی ما بر عراقی‌ها بود. آنها در عملیات پنجاه نفر تلفات داده‌اند و مقدار زیادی اسلحه از جمله دو زرهپوش...

پنجشنبه، ۱٦ اسفند

در التزام رکاب شاه به فرودگاه رفتم تا قابوس سلطان عمان را بدرقه کنیم... شاه هنوز هم با دمش گردو می‌شکند، چون امروز صبح عراقی‌ها، که شکست سختی خورده‌اند، خواهان پایان گرفتن درگیریهای مرزی شده‌اند. سفیر شوروی هم در فرودگاه حاضر بود و مدت کوتاهی با شاه تنها بود، و ظاهراً پیشنهاد کرده که نقش میانجی را با عراقی‌ها بازی کند. همین طور هم داوودخان از افغانستان تلگراف کرده، و خواسته نقش میانجی را به عهده گیرد...

شاه مجدداً سفیر شوروی را ساعت ۷ امشب به حضور پذیرفت. در این ضمن ملاقاتی با سفیر پاکستان داشتم. او جهت بهبود رابطهٔ شاه با بوتو که حالا فهمیده است به هیچکس غیر از شاه نمی‌تواند متکی باشد، نهایت کوشش‌اش را به عمل آورد. او ضمناً از انزجار ما نسبت به قذافی خبر داشت، و می‌دانست که با دعوت کردن از او به کنفرانس اسلامی در لاهور، امکان شرکت کردن شاه را منتفی کرده است. بدتر از همه این که، بی محابا پیش رفته و توافقهای

نظامی، سیاسی و اقتصادی و پیمان دوستی تمام عیاری با لیبی امضاء کرده است. البته خودش از این حماقت پشیمان شده ولی تا جایی که به ما مربوط می‌شود کار از کار گذشته است. در یک مرحله بوتو بود که آن قدر پافشاری می‌کرد تا شاه به پاکستان برود. حالا التماس می‌کند که ما او را اینجا بپذیریم. شاه هم به حق به او کم محلی کرده...

جمعه، ۱۷ اسفند

شرفیابی...دربارهٔ ناآرامی در دانشگاهها صحبت کردیم. شاه اظهار داشت، "اصلاً نمی‌فهمم. بیشتر مشکلاتمان را پشت سر گذاشته‌ایم و سربازان ما نشان داده‌اند که می‌توانند مثل شیر بجنگند. اما هنوز هم جنجالی که توسط اقلیت کوچکی از دانشجویان برپا شده، دست از سرمان بر نمی‌دارد." من گفتم، بعضی از آنها دلشان می‌خواهد شهید شوند و دیگران مقایسه‌های نابجایی بین نظام سیاسی ما و دموکراسیهای اروپایی می‌کنند. شاه به تندی گفت، "اما دموکراسی برای اروپا چه کرده است؟"... و اضافه کرد، "بسیاری از این خرابکاران حقوق بگیر قدرتهای خارجی هستند." من اشاره کردم که اگر ما معتقد باشیم که با این همه پیشرفت مادی مردم دیگر حق ابراز هیچ گونه شکایتی ندارند، فرمایش ایشان صحیح است. اما، از سوی دیگر اگر صادقانه اعتراف کنیم که حکومت ما نواقصی هم دارد، آنوقت یاد می‌گیریم که به این به اصطلاح خرابکاران به دیدهٔ دیگری بنگریم. او پاسخ داد، "به رئیس دانشگاه تهران بگوئید که انتظار دارم دانشجویانش سرسپردگی شان را به این آب و خاک نشان دهند. همین طور هم دانشجویانمان در سایر جاها."

چند نفر از دانشجویان ایرانی سفارتهای ما را در استکهلم، بروکسل و

لاهه اشغال کرده‌اند و خواهان آزادی سیاسی بیشتر در ایران هستند. از دولتی سر بی بی سی، این وقایع تا جای ممکن بزرگ شده است. مسخره است!...

شنبه، ۱۸ اسفند

ملاقاتی دیگر با سفیر پاکستان. او از رویدادهای اخیر خیلی ناراحت است و تقاضا دارد شاه بوتو را بپذیرد. این را در شرفیابی‌ام گزارش دادم. شاه گفت، "لابد نمی‌توانم تا ابد آن را به تأخیر بیندازم. تاریخ مناسبی برای دیدارش تعیین کنید." من پیشنهاد کردم که می‌توان او را به جزیرهٔ کیش دعوت کرد -بدون شک از این که در محفل خصوصی شاه پذیرفته شود، سر از پا نخواهد شناخت. شاه مدتی فکر کرد و بعد پاسخ داد در آنصورت بوتو باید قبل از عزیمت ما به کیش به تهران بیاید.

...شاه به من دستور داد ۱۰,۰۰۰ دلار در ماه به پادشاه... بپردازم. در ضمن مقرری ماهیانهٔ پرداختی به پادشاه افغانستان باید از ۱۰,۰۰۰ دلار به ۱۱۰۰۰ دلار افزایش یابد تا شهریهٔ مدرسهٔ بچه‌اش را تأمین کند؛ ضمناً باید خانه‌ای هم در رم برای او بخریم. همهٔ این مخارج باید از بودجهٔ سری دولت تأمین شود، اما با وجود این شاه اصرار دارد که حساب دقیق هزینهٔ این پولها در اختیار دولت قرار داده شود...

دوشنبه، ۲۱ اسفند

...ناهار شاهانه. شیخ محمد بن مبارک، وزیر خارجهٔ بحرین، آنجا بود. جوان باهوشی که به زبان انگلیسی تسلط کامل دارد... دربارهٔ اصرار آمریکا به این که بهای نفت تا حد امکان پایین نگه داشته شود صحبت کردیم. شاه گفت،

"واشینگتن به زکی یمانی متکی است. اما حتی صدها یمانی هم نمی‌توانند مانع جریان حوادث شوند." نزدیک به آخر ناهار کسی صحبت روابط خاص موجود بین ما و بحرین را پیش کشید. معمولاً من در این جور مواقع ساکت می‌مانم، اما امروز مجبور بودم به میهمانانمان بفهمانم ما چه از خود گذشتگی‌هایی کرده بودیم تا موفق به حل مسئلهٔ بحرین شویم. گفتم، "هیچ سیاستمداری، یقیناً هیچ عوام فریبی جرأت نمی‌کرد راهی را که ما انتخاب کردیم برود. چنین شجاعتی خاص مردانی از سلک شاه یا دوگل است." پاسخ شاه به این گفته چنانکه ویژگی اوست، متفرعنانه بود: "من آزادم چنین تصمیماتی را بگیرم صرفاً بدین خاطر که رشته‌های اعتماد متقابل مرا به ملتم پیوند می‌دهند."

سه شنبه، ۲۲ اسفند

شرفیابی... متن مصاحبهٔ شاه را با ساندی تایمز تقدیم کردم. آن را برای انتشار در مطبوعات داخلی تأیید کرد. ضمناً متن مصاحبه‌های تلویزیونی با شبکه‌های آمریکائی ان بی سی و سی بی اس را از سر تا آخر خواند. اولی عالی بود، اما مصاحبه سی بی اس او را دلخور کرد.[۱]

...اردشیر زاهدی تلگراف کرده که بگوید ممکن است کیسینجر مجبور شود سفرش را از سال نو ایرانی به حوالی ۲۸ آوریل به تعویق اندازد. ضمناً

---

۱. شاه در مصاحبه‌اش با سی بی اس اشاره کرده بود که آمریکا در حال حاضر از زمان پیش از به اصطلاح تحریم نفتی تولید کنندگان عرب نفت بیشتری دریافت می‌کند. وقتی نظر ویلیام سایمون، رئیس ادارهٔ انرژی فدرال خواسته شد، او اظهارات شاه را به عنوان مهملات غیر مسؤولانه ردکرد.

می‌گوید که در پی اظهارات منتشر شدهٔ سایمون، نیکسون از طریق کیسینجر عذرخواهی کرده است. خبر را تلفنی به اطلاع شاه رساندم که با تغییر برنامه سفر موافقت کرد...

جمعه، ۲ فروردین - چهارشنبه، ۱۴ فروردین

دو هفتهٔ گذشته را طبق معمول همه ساله در کیش گذراندیم. شاه هر روز به سواری یا شنا پرداخت. هوای عالی...

به او گفتم که یک یک آرزوهایش ظاهراً به تحقق پیوسته است. تقریباً باورنکردنی است، اما درآمد نفتی ما از ۲ میلیارد دلار به ۱۶ میلیارد دلار افزایش یافته؛ باران سنگین نوید برداشت محصول خوبی را می‌دهد، و شاه اینک در میان دولتمردان خاورمیانه بلارقیب است. او پاسخ داد، "اما من هنوز آرزوهای دیگری هم در سر دارم. اول بودن در خاورمیانه کافی نیست. ما باید خودمان را به سطح یک قدرت بزرگ جهانی برسانیم. چنین هدفی به هیچ وجه دست نیافتنی نیست"...

بالاخره موافقت کرد که بوتو برای عرض احترام به کیش بیاید... همه چیز خوب پیش رفت، و ظاهراً شاه از مذاکراتش رضایت دارد.

[در طول این مدت شاه نامهٔ مهمی از پرزیدنت نیکسون دریافت کرد]

اعلیحضرتا،

این نامه را در ارتباط با اظهارات علنی اخیر رئیس ادارهٔ انرژی فدرالمان، ویلیام سایمون، در پی پخش نظریات خود شما در ارتباط با تأثیر تحریم اعراب بر واردات نفتی

آمریکا، می‌نویسم.

مایلم صراحتاً به شما بگویم که هیچ بهانه‌ای برای لفاظی آقای سایمون وجود ندارد، و تقاضا دارم عذرخواهی ما را بپذیرید. چنانکه در مصاحبهٔ مطبوعاتی‌ام متذکر شدم، حساب خودم و دولتم را از اظهارات ایشان جدا می‌کنم...

یکبار دیگر می‌خواهم تأکید کنم، چنانکه مطمئناً شما هم مستحضرید، کماکان بالاترین اهمیت را برای روابط گرم و سازنده‌ای که بین دو کشورمان وجود دارد، و پیوندهای مستحکم دولتی که ویژگی روابط شخصی خود ما بوده است، قائل هستم...

پنجشنبه، ۱۵ فروردین

شرفیابی. در بارهٔ مرگ پرزیدنت پمپیدو صحبت کردیم. این مرد می‌دانست که مبتلا به سرطان است، با وجود این وظایف رسمی‌اش را تا آخرین لحظه ادامه داد... شجاعتش دنیا را متحیر کرده است. از شاه پرسیدم که آیا در مراسم تشییع جنازه شرکت می‌کند. قرار است نیکسون، برژنف و بیشتر سران دولتهای اروپایی شرکت کنند. او گفت، "خیلی در این باره فکر کرده‌ام. واقعیت این است که ما هرگز خیلی نزدیک نبودیم. باعث گرفتاری خواهد شد اگر این بصورت سابقه‌ای درآید و من مجبور شوم در تشییع جنازهٔ همهٔ سران دول شرکت کنم. در مورد دوگل و آیزنهاور خیلی فرق می‌کرد. آنها مردانی با مقام بسیار بالاتری بودند، مردانی که من خوب می‌شناختم." من اشاره کردم که شاه اینک دولتمردی با شهرت بین المللی است و نباید بگذارد خوش آمدنها و

بدآمدنهایش بر اعمالش تأثیر بگذارد. پاسخ داد، "حق باشماست. شهبانو پیشنهاد کرد که به نمایندگی از طرف من برود اما مطمئنم اگر شاهپور غلامرضا بجای من برود کافی باشد." من اظهار تردید کردم که والاحضرت برای این کار از وجههٔ کافی برخوردار باشد. حداقل شاهپور عبدالرضا یا نخست وزیر باید به نمایندگی از طرف شاه بروند. شاه موافق نبود: "غلامرضا کافی است. قرار نیست که سخنرانی کند یا در مذاکراتی شرکت نماید."...

یکشنبه، ۱۸ فروردین

شرفیابی. نامه‌ای را از قابوس سلطان عمان تقدیم کردم که از ما تقاضا می‌کرد در اولین فرصت ممکن برای او مربیان نظامی بفرستیم. گزارش دادم که ساواک کتابخانه‌های تعدادی از انجمنهای دانشجویی در محدودهٔ دانشگاه تهران را توقیف کرده است. آنها ادعا می‌کنند که کلیه کتابها مخربند. من گفتم، "هیچ کتابی را در یک دانشگاه نمی‌توان مخرب خواند. در هر صورت، اعلیحضرت شخصاً دستور داده‌اند که دانشجویان باید آزاد باشند هر چیزی را که می‌خواهند بخوانند، و مسائل را از زاویه‌های مختلف مطالعه کنند." شاه پاسخ داد، "ببینید که کتابها پس داده‌شوند، و به اشخاص مسؤول بگوئید که در آینده چنین حماقتهایی بدون مجازات گذاشته نخواهد شد."

...امروز بعد از ظهر در التزام رکاب شاه به کیش عزیمت کردم. برای اولین بار مصاحبی همراه خود نیاورده‌ام...

دوشنبه، ۱۹ فروردین

به بندرعباس پرواز کردیم. از آنجا سوار یک هلیکوپتر نیروی دریایی

آمریکا شدیم و به ناو هواپیمابر کیتی هاوک، که در حال حاضر در دریای عمان لنگرانداخته است برده شدیم. سیاحتی بسیار جالب. من به ویژه تحت تأثیر انضباط ناویان آمریکایی قرار گرفتم، کاملاً متضاد با راه و رسم زندگی هیپی وار سایر جوانان آمریکایی است...

نیروی عملیاتی یک سری مانورهای باشکوه را به نمایش درآورد با قدرت آتش باورنکردنی.

با رئیس ستاد نیروی دریایی آمریکا، سفیرشان و فرمانده نیروی عملیاتی ناهار خوردیم. شاه معلومات خود را در بارهٔ هر موضوعی، اعم از امور نظامی، سیاسی و اقتصادی، نشان داد. یک نفر دربارهٔ پایگاه دریایی در دیگوگارسیا، که انگلیسیها اخیراً به آمریکاییها تحویل داده‌اند صحبت کرد. آمریکاییها خوشحالند که کنگره بودجهٔ لازم را برای توسعهٔ محل تصویب کرده است. من خاطرنشان کردم که باید منتظر بشویم و ببینیم دولت جدید کارگری در انگلستان چه سیاستی را در پیش خواهد گرفت، اما به گفتهٔ رئیس ستاد آمریکا احتمال اینکه اعتراضی داشته باشند کم است. شاه در اینجا به گفتگو ملحق شد و گفت که نسبتاً دولتهای کارگری به آمریکاییها نزدیک‌تر از محافظه کاران هستند. این اظهار نظر مورد موافقت کامل سفیر آمریکا، که سالها رئیس سیا بوده، قرار گرفت. سفیر گفت، "با وجود این من علتش را نمی‌فهمم." شاه گفت، "کاملاً واضح است. آنها سنگینی بار دفاع را به گردن آمریکاییها می‌اندازند تا بتوانند منابع خود را به آموزش و توسعه‌های اجتماعی معطوف کنند!" - تحلیلی که مورد تحسین همگان قرار گرفت.

در بازگشت که از روی جزیرهٔ قشم پرواز می‌کردیم، من در کابین خلبان به شاه ملحق شدم - او هواپیمای جت استارش را شخصاً خلبانی

می‌کرد. گفتم، "می‌توانم فکرتان را بخوانم. اعلیحضرت دارند مجسم می‌کنند که وقتی از منابع گاز جزیره بهره برداری کردیم و صنایع عظیم فولاد در محل تأسیس شد، چه می‌شود... ضمناً داشتید فکر می‌کردید که با فولاد ساخته شده چه خواهیم کرد، و کجا می‌توانیم کارخانه‌ای جهت شیرین کردن آب دریابسازیم." او تأیید کرد که این درست چیزی است که در فکرش بود. گفت، "اما ضمناً داشتم فکر می‌کردم که آیا باید ناوهای هواپیمابر ابتیاع کنیم. ممکن است پول حرام کردن باشد. در حال حاضر ما درگیر جنگهای اقیانوسی نیستیم، و حتی بدون هواپیماها، هزینهٔ آن چیزی بالغ بر ۱/۵ میلیارد دلار خواهد شد. با توجه به شرایط فعلی ما می‌توانیم هر تعداد پایگاه هوایی که بخواهیم در امتداد سواحل خلیج فارس بسازیم"...

در این فکرم که از دیدار امروز چه برداشتی باید بکنیم. از یک سو تأکید شاه بر اینکه قدرتهای بزرگ باید خلیج فارس و دریای عمان را تخلیه کنند. در عین حال، خیلی هم بد نیست که متفقین ما هنوز هم می‌توانند نمایشی مانند نمایش امروز را اجرا کنند، با توجه به مقدار کمکی که عراقی‌ها از مسکو دریافت می‌کنند، و مرتباً بنادرشان را به روی کشتیرانی روسی باز می‌کنند...

سه شنبه، ۲۰ فروردین

امروز صبح اقامتگاه رسمی‌ام را ترک کردم و به دیدن شاه رفتم، و انتظار داشتم او را خیلی سرحال ببینم. دیروز بعد از ظهر و دیشب خیلی به او خوش گذشته بود. در عوض پزشک مخصوص او که از آپارتمان شاه بیرون می‌آمد به استقبالم آمد. مرا کناری کشید و توصیه کرد که باید فوراً در پی پروفسور ژان برنار، خون شناس فرانسوی، بفرستیم که بیاید و شاه را معاینه

کند. از او پرسیدم چرا، لیکن جزئیات را به من نگفت. صرفاً تکرار کرد که باید فوراً در پی برنار بفرستیم. مثل این بود که همهٔ دنیا روی سرم خراب شد. به حدی ناراحت شدم که حتی فراموش کردم انعامی برای خدمتکاران در جزیره بگذارم. وقتی شاه سرانجام پایین آمد کاملاً سالم می‌نمود و نمی‌توانستم خودم را وادار کنم که از او بپرسم چه ناراحتی دارد. با وجود این در اتومبیلی که ما را به فرودگاه می‌برد او با سؤال دربارهٔ اینکه دو هتل دیگر کی در کیش ساخته می‌شود، نگرانی مرا بیشتر کرد. "باید عجله کنند. می‌خواهم که در طول عمر من تمام شوند."

در وضعیت وحشتناکی بودم، به این فکر که چه نوع بیماری می‌توانست چنین ناگهانی بروز کند. در هواپیما به چیزی جز این نمی‌توانستم فکر کنم که بر سر این مملکت بدون رهبرش چه خواهد آمد... اگر شاه در هواپیما نبود، واقعاً فکر می‌کنم ترجیح می‌دادم که هواپیما سقوط کند. حداقل در آن صورت از چنین افکار دردآوری در امان بودم...

چهارشنبه، ۲۱ فروردین

شرفیابی. فوراً جویای سلامتی شاه شدم، و توضیح دادم که به پاریس تلفن کرده‌ام اما به من اطلاع داده شده که ژان برنار تمام هفته در سفر خواهد بود. شاه پاسخ داد طحالش مشکوک به نظر می‌رسد، چون متورم شده است و او می‌خواهد مطمئن شود که تغییری در گردش خونش بوجود نیامده است. به شنیدن این نفس راحتی کشیدم. پیشنهاد کردم حالا که مسئله فقط چک ـ آپ است، شاید رضایت دهند که پروفسور میلی یز ـ متخصص در امراض داخلی، که مرا مداوا می‌کند و اکنون در تهران است ایشان را معاینه کند. او این پیشنهاد

را رد کرد چون هر سال بوسیلهٔ پروفسور فلینگر در وین چک-آپ می‌شود و فکر می‌کند که نظرهای مختلف را خواستن اشتباه است. با وجود این تأیید کرد که می‌توانیم یک هفتهٔ دیگر صبر کنیم تا پروفسور ژان برنار فرصت کند به دیدن او بیاید...

بعد از ناهار با سفیر جدید انگلیس سر آنتونی پارسونز ملاقات کردم... در واقع آدم بسیار فهمیده‌ای است و در کلیهٔ کشورهای خاورمیانه به استثنای عربستان سعودی خدمت کرده است... صحبت با او لذت بخش بود...

شنبه، ۲۴ فروردین

...نامه‌ای از سفیر آمریکا دریافت کردم. از طرف دولتش و کیسینجر پیشنهاد می‌کرد که همکاریهای آمریکا و ایران بر اساس رئوس توافق شده بین آمریکاییها و عربستان سعودی گسترش یابد.[۱]

سر شام شاه به یاد دوران کودکی‌اش افتاد. ظاهراً پیشکارش دکتر نفیسی، وقتی دونفری در سوئیس بودند هرگز به او اجازه نمی‌داد به اسکی یا شنا برود. در نتیجه فکر می‌کند ممکن است با نوعی عقده بزرگ شده باشد. به عقیدهٔ من شاه هیچ نوع عقده‌ای ندارد، شاید به استثنای علاقهٔ گاه به گاهش به تملق شنیدن. ما ایرانی‌ها آن قدر به بادمجان دور قاب چینها عادت داریم که از هر دروغی که تحویلمان دهند خوشمان می‌آید.

---

۱. به مقدمه ۱۹۷۴ مراجعه شود

یکشنبه، ۲۵ فروردین

شرفیابی. نامهٔ سفیر آمریکا موضوع اصلی گفتگو بود. شاه به من دستور داد که جوابی تهیه کنم و سفیر را برای شرفیابی سه شنبه آینده احضار کنم. من وظیفهٔ خود دانستم که به او هشدار دهم که موافقتنامه‌های ثابت از نوعی که آمریکاییها پیشنهاد می‌کنند با سیاست مستقلانه‌ای که ما تا به حال پیش گرفته‌ایم مغایرت دارد. آمریکا به ما متکی است، وکاملاً قابل تفهیم است که چرا شاه با آنان همکاری کرده است؛ پس ما چه احتیاجی به موافقتنامه‌های رسمی داریم؟ ما باید در سیاست خارجی مان جانب اعتدال را پیشه کنیم. شاه به تندی گفت، "به عبارت دیگر شما دارید مرا برحذر می‌دارید که ما نباید مثل عربستان سعودی مستعمرهٔ آمریکا شویم. من کلیهٔ جوانب مسئله را کاملاً در نظر گرفته‌ام وکاری غیر از این نخواهم کرد که میزان همکاری فعلی‌مان را با واشینگتن حفظ کنم."...

دوشنبه، ۲۶ فروردین

...یکبار دیگر توجهش را به کمبود مواد غذایی ضروری جلب کردم، مثلاً قیمت بالای شکر. تعجب می‌کنم که هنوز هم چیزی در این باره نمی‌گوید...

ریاست جلسهٔ رؤسای خانه‌های فرهنگ روستایی را برعهده داشتم. وقتی اعلام شد که تا بحال فقط یک درصد دهکده‌های ما از آب تمیز لوله کشی استفاده می‌کنند، خیلی ناراحت شدم. با اینکه مسئله آن قدرها هم جدی به نظر نمی‌رسد، چون سایرین می‌توانند آب تمیز از چاهها‌یشان یا قناتها بکشند. شرم آورتر این است که از هر بیست و پنج دهکده فقط یکی برق دارد، رقم مسخره‌ای با توجه به توسعهٔ ملی. باید شاه را آگاه کنم.

شرفیابی.. درپی خرید سهام شرکتها توسط قطر و کویت، که هر دو اینک بیش از ۵۰ درصد از تولید نفت خود را کنترل می‌کنند، درآمد ایران هم حدوداً تا ۴ میلیارد دلار بالا خواهد رفت.[۱]
به عبارت دیگر، برای سال مالی فعلی درآمد خالص ما بالغ بر ۲۲ میلیارد دلار خواهد بود. شاه با این تحلیل موافق بود. گفت، "پولش را که داریم. حالا باید آن را برای رسیدن به "تمدن بزرگ" بکار گیریم."
من پیشنهاد کردم که مستمری ملکه عصمت،[۲] آخرین همسر رضا شاه، را افزایش دهیم. شاه گفت، "بسیار خوب... من که نمی‌توانم منکر این واقعیت شوم که در سال گذشته هزینهٔ زندگی ۱۲ درصد بالا رفته." من کمی جسارت به خرج دادم و گفتم اشتباه به عرضشان رسیده است. رقم واقعی چیزی بالاتر از ۲۰ درصد است. شاه پاسخ داد، "مهمل می‌گویید، به شما اشتباه عرض کرده‌اند، نه به من"...

سه شنبه، ۳ اردیبهشت

...شرفیابی. نامه‌ای را از سفیرمان در رباط تقدیم کردم.

> سفیر در گزارش مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۳، ملاقاتی را با شاهزاده مولائی عبدالله شرح می‌دهد. مولائی عبدالله به طور

---

۱. به یادداشت مقدمهٔ ۱۹۷۴ مراجعه شود.

۲. نخستین همسر رضا شاه هنگامی که افسر جوان ارتش بود درگذشت. همسر دومش، که ملکه شد، مادر شاه بود. بعدها رضا شاه به ترتیب با دو زن از خانوادهٔ قاجار ازدواج کرد. یکی مادر غلامرضا بود و دیگری -عصمت- مادر برادران ناتنی شاه عبدالرضا، محمود رضا، احمدرضا، حمیدرضا و خواهر ناتنی‌اش فاطمه.

خصوصی گفته بود که برادرش ملک حسن به او مظنون شده که در توطئه‌ای با شاه و ملک فیصل برای سرنگونی او همدست شده است. شاهزاده به طور خصوصی گفته بود که امکان دارد توطئه‌ای به رهبری سرهنگ دلیمی، رئیس سازمان امنیت مراکش، در کار باشد.

با سفیر لبنان ملاقات کردم و دربارهٔ وضعیت شیعیان لبنان بحث کردیم. به او گفتم که دوست مشترکمان، موسی صدر،[1] گندش را درآورده است. او از هرکس که دست دادن دارد، پول می‌گیرد، عراق، مصر، مراکش یا حتی لیبی. سفیر ما را از رهاکردن شیعیان لبنان فقط بخاطر ندانم کاریهای صدر برحذر داشت. با اینکه ممکن است این استدلال عاقلانه‌ای باشد، شک دارم شاه را قانع سازد که حمایتش را ادامه دهد.

بعداً با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم. او احساس می‌کند که اخیراً روابط بین دو کشورمان به سردی گرائیده...

چهارشنبه، ۴ اردیبهشت

شرفیابی. شاه مصر است که ما تا زمانی که موسی صدر در رأس کار است نمی‌توانیم به شیعیان لبنان کمک کنیم. او به سفیرمان در بیروت دستور داده یک فرصت دیگر به صدر داده شود تا قابل اعتماد بودنش را به ثبوت

۱. یک روحانی ایرانی که متنفذترین رهبر شیعیان لبنان شد و در دههٔ ۱۹۷۰ به مقام ریاست شورای شیعیان لبنان انتخاب شد. او در شرایط اسرارآمیزی، هنگام سفری به لیبی در ۱۹۷۸، ناپدید شد.

برساند.[۱]

شاه هرگونه مشکلی را در روابط با اسرائیل تکذیب کرد. گفت، "اگر ما از اعراب پشتیبانی می‌کنیم به این علت است که ادعاهایشان مشروع است. ما راه دیگری نداریم. در واقع پس از جنگ ۱۹۶۷ هم دقیقاً همین کار را کردیم."

سفیر آمریکا به من اطلاع داد که بر خلاف انتظار، کیسینجر قصد سفر به ایران را ندارد. من اظهار داشتم که مفهومش این است که از چیزی دلخور است. شاه گفت، "گور پدر کیسینجر. به او محل نگذارید، و به اردشیر بگویید که باید از دعوت کردن او خودداری کند و هیچ گونه اشاره‌ای نکند که ما در انتظار سفر او هستیم."

دربارهٔ ولیعهد که قرار است امسال تابستان از انگلستان دیدن کند صحبت کردیم. بار دیگر من عقیدهٔ خودم را ابراز کردم که اشتباه است به او اجازه داده شود دائماً در احاطهٔ زنان باشد. تعدادشان خیلی زیاد است: شهبانو، مادربزرگش خانم دیبا، معلم سرخانه‌اش مادموازل ژوئل، و یک گله معلمه‌های مدرسه، گفتم، "پسرک به آموزگار سخت گیرتری، مثلاً یک فرد نظامی، نیاز دارد." شاه گفت که او هنوز دارد موضوع را بررسی می‌کند و این که در این ضمن ما باید برای ولیعهد یکی دو تا دوست دختر پیدا کنیم. من اشاره کردم که شاید هنوز جوانتر از آن باشد که علاقه‌ای به این جور چیزها داشته باشد. شاه به تندی گفت، "ابداً این طور نیست. وقتی من همسن او بودم

---

۱. از صدر خواسته شد از هرگونه تماس بیشتر با کشورهای غیردوست با ایران خودداری کند.

همه چیز را خوب می‌فهمیدم. یک دل نه صد دل عاشق ایـران تیمورتـاش بودم."[۱]

...سفیر انگلستان به دیدنم آمد و ما دربارهٔ روابط اقتصادیمان، ارتش، و وضعیت فعلی سیاستهای خاورمیانه صحبت کردیم. در اشاره به ولیـعهد، سفیر گفت که اگر به یک معلم انگلیسی نیاز داشته باشم، دختر خودش کـه هیجده سال دارد، حاضر است این وظیفه را بعهده گیرد. به من اطمینان داد که او نه هیپی است و نه کمونیست. جرأت نکردم که بپرسم آیا خوشگل هم هـست، اما قول دادم موضوع را بررسی کنم...

جمعه، ٦ اردیبهشت

...شرفیابی. مدتی دربارهٔ جوانان امروزی و ناآرامی‌های دانشگاهی صحبت کردیم. من خاطرنشان کردم که ناآرامی دلایل بسیار دارد. شـورشی بـودن طبیعی جوانان، عدم گفت و شنود با دانشجویان، بی لیاقتی مقامات دانشگاهی، و مهمتر از همه، عملکرد مفتضحانهٔ دستگاههای تبلیغاتی ما. تقریباً مثل این است که قصد داشته باشند با نثار کردن تملقهای مسخره به شاه، موفقیتهـای واقعی او را کم ارج سازند...

---

۱. دختر عبدالحسین تیمور تاش (۱۳۱۲-۱۲٦۱)، که وزیر دربار و دومین مرد قدرتمند ایران بعد از رضا شاه بود. او بعدها دستگیر شد و به مرگ محکوم گردید. دخترش ایران، روزنامه نگار شد، و در دههٔ ۱۹۵۰ به عنوان وابستهٔ مطبوعاتی در سفارت ایران در پاریس خدمت می‌کرد. سپس به عنوان وابستهٔ شد وتا انقلاب ۱۳۵۷ این سمت را برعهده داشت. ایران تیمورتاش در شهریور ۱۳۷۰ در پاریس درگذشت.

چهارشنبه، ۱۸ اردیبهشت

...امشب شاه از عیدی امین رئیس جمهور اوگانداکه ناگهان تصمیم گرفته است از جده به تهران پرواز کند تا نقش میانجی را بین ایران و عراق ایفا کند، پذیرایی کرد.[۱] شخصیت جالبی است. گروهبان پیشین در ارتش انگلیس و مشت زنی ماهر. به خود درجهٔ فیلد مارشالی داده و پشت سر هم بیانیه‌ها و اعلامیه‌های مسخره‌ای صادر می‌کند. اخیراً به نیکسون تلگراف کرده و خواسته که به آمریکا دعوت شود، تا به ملت آمریکا توضیح دهد که رئیس جمهور در جریان واترگیت کاملاً بی تقصیر است...

سه شنبه، ۲۴ اردیبهشت

هوشنگ انصاری، وزیر جدید دارائی، نیمه شب به من تلفن کرد تا بگوید که تولید کنندگان نفت عرب با پیشنهاد شاه مبنی بر ذخیرهٔ بخشی از درآمدشان نزد صندوق بین‌المللی پول موافقت کرده‌اند...با اینکه آنها به جای نرخ بهرهٔ ۸ درصد پیشنهادی ما، ۷ درصد را پذیرفته‌اند. چنانچه ما هم با نرخ پایین‌تر موافقت نکنیم، همهٔ ابتکار شاه به هدر خواهد رفت. عربها از انصاری خواسته‌اند ظرف یکساعت پاسخ دهد. با اکراه تمام شاه راکه حالش تعریف چندانی هم نداشت بیدار کردم. او با نرخ تغییر یافته موافقت کرد.

---

۱. با مداخلهٔ امین، با اینکه کاملاً غیرمنتظره بود، مؤدبانه برخورد شد. او که شدیداً تحت تأثیر رفتار شاه، که ریشه‌های اختلاف را برای او تشریح کرده بود، قرار گرفت، ظاهراً هدف مأموریت سرخودش را فراموش کرد، و به شاه توصیه کرد که یک بار و برای همیشه کلک عراقی‌ها را بکند!

چهارشنبه، ۲۵ اردیبهشت

شرفیابی. ضمن صحبت دربارهٔ انتخابات ریاست جمهور فرانسه، من ابراز عقیده کردم که والری ژیسکاردستن برنده خواهد شد، اما شاه موافق نبود، و گفت که هنوز خیلی زود است که بتوان گفت و اینکه نشریهٔ امروز صبح لوموند شدیداً از فرانسوا میتران جانبداری می‌کند... او اظهار داشت که چقدر از وضعیت فعلی اروپای غربی ناراحت است. فقط آلمان و انگلیس هستند که اطمینانی برمی‌انگیزند، آنهم به این علت که آنها توانسته‌اند هنوز هم برای سنتها احترام قائل شوند. در این ضمن تنها آمریکاست که نقطهٔ اتکاء جهان آزاد باقی می‌ماند...

پنجشنبه، ۲۶ اردیبهشت

شرفیابی. دو روز گذشته شاه دچار کهیر شده و حال خوشی ندارد... گزارش دادم که خانم دیبا قصد دارد به شیراز سفر کند. دستور داده‌ام که او را در مهمانسرای استانداری سکنی دهند، ونه در کاخ ارم. شاه گفت، "خوب کردید. کاخهای سلطنتی که هتل نیستند، با اینکه مطمئن نیستم مادرزنم از ترتیبات شما خیلی خوشش بیاید."

اخیراً اردشیر زاهدی به ما تلگراف کرده تا توصیه کند از یک نمایندهٔ مجلس آمریکا، از حزب دموکرات که اردشیر ادعا می‌کند حتماً در انتخابات ریاست جمهوری آینده برنده خواهد شد، استقبال گرمی به عمل آوریم. پاسخ شاه این بود که سؤال کند آیا یکی از اعضای مجلس خود ما می‌توانست هرگز انتظار چنین استقبالی را از کاخ سفید داشته باشد؟ به عبارت دیگر، آیا قرار است ما هم مانند یکی دیگر از مستعمرات آمریکا رفتار کنیم؟ اردشیر به

وضوح شرم زده شده، چون حالا تلگراف زده و سعی کرده خودش را توجیه کند، که اسباب سرگرمی شاه شد.

بعد از ناهار به دیدن شاهدخت بلقیس و والاحضرت محمود، فرزندان پادشاه افغانستان، که به عنوان میهمانان ما در شاهدشت اقامت دارند، رفتم... پاسخ شاه را به نامهٔ ارسالی از طرف پدرشان دادم و از والاحضرت محمود خواستم که به پادشاه بگوید که ما مشتاقیم ایشان تماسشان را با مملکتشان حفظ کنند و امید به بازگشت را از دست ندهند. کسی چه می‌داند آینده برای ایشان چه در بر دارد؟

در منزل مجید اعلم شام خوردیم. به شاه عرض کردم که آیت الله میلانی از مشهد تلفن کرده است و به من اطلاع داده که آیت الله خوئی، که در حال حاضر در عراق زندگی می‌کند، مورد ایذای رژیم بعثی عراق قرار گرفته است و محتاطانه می‌پرسد که آیا می‌تواند به ایران پناهنده شود. شاه گفت، "البته، بگذارید بیاید. ما گذشته‌ها را فراموش می‌کنیم و از ایشان توقعی نداریم." ... در پی آن به من گفت که قرار است بوتو فردا برای سفر کوتاهی به تهران بیاید، و من باید کلیهٔ ترتیبات لازم را برای آن بدهم.

جمعه، ۲۷ اردیبهشت

ورود بوتو فاتحهٔ استراحت روز جمعه مرا خواند. وزرای دفاع و امور خارجه‌اش او را همراهی می‌کردند. من ناهار را با آنها خوردم در حالیکه بوتو به تنهایی با شاه غذا خورد. مطمئنم باز هم کاسهٔ گدایی به دست گرفته‌اند.

پس از ناهار بوتو را به فرودگاه همراهی کردم، که در آنجا مرا به طور خصوصی در جریان شرفیابی‌اش گذاشت و از من خواست سعی خود را به کار

برم و تقاضاهایش را با شاه پیگیری کنم. ظاهراً بر روابط ویژهٔ کشورش با ایران تأکید کرده بود، و گفته بود که کاملاً نیاز ما را به روابط نزدیکتر با هند درک می‌کند. در دراز مدت این به نفع همه خواهد بود، اما ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که عامهٔ مردم پاکستان هم آن را بفهمند؛ آنان نیاز به تظاهری از ایران حاکی از حمایت مداوم دارند (تقاضای آشکاری برای پول بیشتر)... بوتو اضافه کرد، "ممکن است من موافقتنامهٔ نظامی با لیبی را پذیرفته باشم، اما تنها به این خاطر این کار را کردم که نظامیان به من گفته‌اند که باید از هر کس که بتوانیم اسلحه تهیه کنیم، چنانچه لازم باشد، حتی از خود شیطان... باوجود این، من به آنها هشدار داده‌ام که کمک اقتصادی را از هیچکس غیر از ایران نپذیرند. در طول سفرم به کیش، به من مبلغ ۱/۲ میلیارد دلار ظرف سه سال آینده وعده داده شد، اما اعلیحضرت بعد از آن فقط با ۴۵۰ میلیون دلار موافقت کرده‌اند. من حالا از ایشان خواسته‌ام که حداقل ۳۰۰ میلیون دلار در سال اول وام بدهند، و در پی آن هم وامهای ۲۰۰ میلیون دلاری برای سالهای دوم و سوم."... همین که داشت سوار هواپیما می‌شد، خاطرنشان کرد که شاه وعده داده است ظرف دو روز به او پاسخ دهد و از من خواست که مطمئن شوم به این وعده وفا کند.

آخرشب وزیر خارجه پاکستان به دیدنم آمد تا اظهار کند که شرایط اعتباری پیشنهادی ما بسیار سخت است ـ وامی هفت ساله، با دو سال مهلت و بهرهٔ ۲/۵ درصد. او ادعا می‌کند که تقریباً همهٔ کسان دیگر، انگلستان و آمریکا و حتی استرالیائیها، شرایط بهتری پیشنهاد کرده‌اند، و از من خواست که توجه شاه را به این نکته جلب کنم بدون اینکه آن را طوری بنمایم که گویی تقاضای دیگری از جانب پاکستان است.

...امروز صبح، که پیش از ورود بوتو با شاه صحبت می‌کردم، نظرم تأیید شد که هویدا از موقعیت بسیار مستحکم‌تری برخوردار است... ترسم از این است که باید برای سالهای سال او را تحمل کنیم، با اینکه خدا می‌داند راز بقایش در چیست. دعا می‌کنم که اگر هویدا نخست وزیر باقی بماند به شاه یا پایه‌های رژیم ما صدمه نرساند. از این بابت امید کمی دارم. فقط اگر می‌توانستم به گونه‌ای بدگمانی‌ام را به گوش شاه برسانم...

شنبه، ۲۸ اردیبهشت

پیش از این که خود من شرفیاب شوم نخست وزیر مدت ده دقیقه به حضور پذیرفته شد. شاه در آغاز گفتگو از من خواست که به عامری بگویم اظهاراتش در روزنامهٔ حزب مخالف که خواهان پرداخت مزایا به معلمان است شرم آوراست. شاه گفت، "چیزی جز خرابکاری نیست. آیا عمداً قصد تحریک آنها را دارد؟...به او بگویید که اگر بازهم از این نوع لاطائلات از دهانش بیرون بیاید، پدرش را درمی‌آورم." واضح است که نخست وزیر حسابی شاه را تحریک کرده است.

دولت دارد لایحه‌ای را تهیه می‌کند که به موجب آن کاسبکارانی که به جرم گرانفروشی محکوم شده‌اند مشمول اشد مجازات حتی اعدام خواهند شد. به عرض رساندم که در خور شاه نیست که تقریباً هر گونه جرمی را مشمول مجازات اعدام کند. او پاسخ داد، "کاری بیشتر از روسها نمی‌کنیم." اما من اشاره کردم که این کاملاً بی ربط است. آنگاه سعی کرد که این حرکت را با این استدلال که منظور از آن صرفاً یک عامل بازدارنده است توجیه کند. من متقاعد نشدم، و تکرار کردم که قانون خیلی سختی است و به آبروی ما در

خارج از کشور لطمه می‌زند. بعد عرض کردم که باید راهی برای نگهداری از خانواده‌های قاچاقچیان مواد مخدر که اعدام شده‌اند بیابیم. خانواده‌های بی‌گناه نمی‌باید مجازات شوند. موافقت کرد و به من دستور داد موضوع را با شهبانو مطرح کنم...

آخر وقت امشب با اگنیو، معاون سابق رئیس جمهور آمریکا، ملاقات کردم. او به شدت نسبت به نیکسون تلخکام بود و عقیده دارد که نیکسون او را قربانی کرده، و تقصیر واترگیت را به گردنش انداخته است. ضمناً از گروه ذی نفوذ یهودی در آمریکا انتقاد کرد که به عقیدهٔ او کل ماجرای واترگیت را به عنوان دستاویزی برای تضعیف نیکسون و ممانعت از تغییر حمایتش از اسرائیل به نفع عربها به راه انداخته‌اند. به طور کلی، حرفهای خیلی زیادی دربارهٔ نفوذ سری یهودی‌ها در دولت واشینگتن داشت. به نظرم مرد درمانده‌ای می‌آید. دو روز است که در تهران است و خیلی سعی کرده با من تماس بگیرد، اما این اولین فرصتی است که برای دیدن او پیدا کردم...

دوشنبه، ۳۰ اردیبهشت

شرفیابی...حدود شش ماه پیش رئیس جمهور فنلاند نامه‌ای نوشت و کسی را توصیه کرد که متعاقباً در یک شرفیابی به حضور پذیرفته شد. لیکن، از آن هنگام نامهٔ رئیس جمهور بدون جواب، و بدون جلب توجه، روی میز شاه مانده. شاه پرسید، "می‌گوئید چکار کنم؟" من پاسخ دادم دیگر خیلی برای جواب دادن دیر شده بود. برای سربه سر گذاشتن با او اضافه کردم که من در صورتی که کارمندان خودم متهم به چنین سهل انگاریی شوند، آنها را اخراج می‌کنم. شوخی را به دل نگرفت.

...امروز ولیعهد نخستین پرواز انفرادی‌اش را انجام داد، با این که دستور داده‌ایم که به منظور حفظ مصالح ملی، در آینده همیشه خلبانی به همراه داشته باشد. یک بار دیگر به شاه تذکر دادم که پسرک باید محتاط تر باشد. او پاسخ داد، "واهمه نداشته باشید. او آرام و بر خودش مسلط است. می‌داند دارد چکار می‌کند."...

چهارشنبه، ۱ خرداد

شرفیابی...از شاه پرسیدم که آیا حقیقت دارد که تبلیغات دربارهٔ پرواز دیروز ولیعهد را ممنوع کرده است؟ اگر چنین است، با نامهٔ تبریکی که آماده کرده بودم چکار کنم. او پاسخ داد، "آن را بفرستید. خود ولیعهد است که مایل است از جلب توجه احتراز کند. از آن حرامزاده‌های مطبوعاتی بپرسید که آیا واقعاً باور دارند که موقعیت پسرم شایستهٔ اهمیت کمتری از یک چاقوکشی بین دو اوباش است. من تمایلی ندارم که مطبوعات را تحت فشار گذارم، اما واقعاً باید به خاطر اولویت هاشان از خودشان خجالت بکشند."...

فریدون هویدا، سفیر ما در سازمان ملل متحد، به طور خصوصی به ما گفته بود که کورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل، قصد دارد مقام ریاست یک برنامهٔ کمک رسانی بین‌المللی به آفریقا را به شهبانو پیشنهاد دهد. بعد از ناهار شهبانو مرا احضار کرد و به من گفت که چقدر از اینکه والاحضرت اشرف در مورد نیازهای آفریقا به طور علنی اظهاراتی کرده، ناراحت است. من توضیح دادم که اظهارات والاحضرت ربطی به طرح سازمان ملل متحد ندارد. سخنان والاحضرت بالبداهه در یک اجتماع مدیران امور تبلیغات ایراد شده بود. آن وقت موافقت کردیم که بیانیه‌ای در مورد پیشنهاد سازمان

ملل صادر کنیم. لیکن وقتی موضوع را به شاه گزارش دادم، او به حق اشاره کرد که ما در وضعیتی نیستیم که تا زمانی که والدهایم عملاً تماسی نگرفته، بیانیه‌ای صادر کنیم. به عبارت دیگر دو ساعت گذشته را به هدر داده‌ام...

جمعه، ۳ خرداد

...از سفیر آلمان پرسیدم که دوست دارد به مناسبت پایان مأموریتش در تهران چه برنامه‌ای برای او ترتیب دهم. او چند ساعت سواری را پیشنهاد کرد، و بنابراین امروز بعد از ظهر او و چهار فرزندش رابه سواری بردم...

قرار است فردا شاه و من یک روزه به مشهد برویم. در چنین فرصتهایی از من انتظار می‌رود پرواز را صرف گزارشهایی در بارهٔ کارهای مختلف بکنم. باید سعی کنم امشب این گزارشها را تهیه کنم. از تجربیات گذشته می‌دانم که اگر پیشنهادهای خود را به ترتیب معینی ردیف کنم شانس بهتری برای کسب تأیید شاه دارم. اگر جزئیات زیادی را بگنجانم، حواسش پرت می‌شود و تصمیم‌گیری به تعویق می‌افتد. او هم آدم است، و طبیعی است که از مشکلات خسته شود. آدم باید تلخ و شیرین را با هم درآمیزد و کمی از هر دو را ذره ذره به او بخوراند. دو چیز به او آرامش می‌دهد: گزارشهای برنامه‌های موفق مملکتی، و نامه‌های خصوصی که فقط به من داده می‌شود تا به او برسانم. بنابراین چنین موضوعاتی قطبهای دوگانه‌ای هستند که محتویات پرونده‌ام را بر اساس آنها تهیه می‌کنم.

دوشنبه، ٦ خرداد

شرفیابی... گزارش دادم که عامری، رهبر حزب مردم، تقاضای

شرفیابی کرده است. شاه گفت، "آدم احمقی است، با این وراجیهایش راجع به گرایشهای ضد انقلابی دولت. بهش بگوئید برود به جهنم."... در این حال که صحبت دولتها و جناحهای مخالف شد، تعریف کردم که ادوارد هیث چگونه در چین مورد استقبال قرار گرفته بود. او دیگر نخست وزیر نیست، بلکه رهبر جناح مخالف است... اما به گفتهٔ بی بی سی، چینیها توانایی درک جناح مخالف رسمی را ندارند و صرفاً او را نخست وزیر سابق می‌خوانند. شاه خندهٔ زورکی کرد، البته می توانم بگویم خیلی هم خوشش نیامد...

سه شنبه، ۷ خرداد

شرفیابی، دیرتر از معمول چون شاه برای مشاهدهٔ شلیک آزمایشی موشکهای جدید ماوریک رفته بود. با قیافهٔ عبوس برگشت، ظاهراً از تمرینهای هدف گیری راضی نبود... هر چه گفتم نتوانستم او را سرحال بیاورم، تا اینکه یکی از آن نامه‌های عاشقانه‌ای را که برای او رسیده بود تقدیم کردم...

خاطرنشان کردم که صلاح نیست ولیعهد جمعهٔ آینده با یک هواپیمای سبک بونانزا به کرمانشاه پرواز کند. شاه پاسخ داد که خلبان با تجربه‌ای در هواپیما خواهد بود، اما من گفتم تجربه در برابر کوههای بلندی که جلوی مسیر را می‌گیرند، به چه کار می آید. شاه پاسخ داد، "من می‌دانم راجع به چه چیز صحبت می‌کنم. شما نمی‌دانید. از آن گذشته، داریم در بارهٔ پسر من صحبت می‌کنیم نه پسر شما. من به او اجازه داده‌ام و نمی‌توانم حرفم را پس بگیرم."...

افزایش قیمت کاغذ، اطلاعات و کیهان، دو روزنامهٔ مهم عصر، را ناگزیر ساخته که قیمت تکفروشی‌شان را دو برابر کنند. دیروز با مدیران این دو روزنامه ملاقات کردم که شکایت می‌کردند تیراژ پایین رفته و این که شاه

باید روشی راکه در خارج هم متداول است اتخاذکنند، یعنی که تولید آنها را سوبسیدکنند. این کار به آنها اجازه می‌دهدکه به قیمت قبلی‌شان برگردند، و در عین حال کاهش قیمت به نام شاه تمام می‌شود. شاه گفت، "خوب، خوب که این آقایان می‌خواهند به من رشوه دهند. اصلاً چرا ما باید هر چیزی راکه در خارج می‌شود تقلید کنیم؟... آنها باید تا جایی که می‌توانند با افزایش قیمت کنار بیایند. مردم هم دیر یا زود آن را می‌پذیرند." ...

آقای رابرت ملیش برای ناهار میهمان من بود. او سخنگوی دولت انگلیس در مجلس عوام است. مردی دوست داشتنی با لهجهٔ مشخص پایین‌شهری. هم اکنون در یک شرفیابی پذیرفته شده، و بسیار تحت تأثیر اعلیحضرت قرار گرفته است، می‌گوید کاشکی اروپای غربی هم دارای رهبری همپایهٔ شاه بود...

شنبه، ۱۱ خرداد

شرفیابی...تلگرافی را از اردشیر زاهدی تقدیم کردم، که مقاله‌ای را در واشینگتن پست گزارش می‌داد و اظهار عقیده‌های مختلف دربارهٔ ایران را که از شخصیتهای مهم آمریکایی جمع آوری کرده بود، پشت هم ردیف کرده بود. شاه گفت، "از او بپرسید چرا این قدر به نوشته‌های مطبوعات اهمیت می‌دهد. این مطالب چه به نفع ما باشد چه به ضرر ما، کوچکترین تفاوتی در نحوهٔ اجرای سیاست ما نمی‌گذارد. فکر می‌کنید چه کسی ایران را به موقعیت شکوهمند فعلی‌اش رسانده: روزنامه نگاران خارجی یا خود من؟"

نیکسون قصد دارد مسافرتی به خاورمیانه بکند و پرسیده است که آیا شاه مایل است که ایران در این برنامه گنجانده شود. شاه پاسخ داد. "ابداً سفر

فعلی او ربطی به ما ندارد، با اینکه البته اگر خیلی دلش می‌خواهد بیاید خوشحال می‌شوم او را بپذیرم. به طور کلی آمریکاییها با درایت قابل تحسینی نسبت به ما رفتار کرده‌اند و واقعاً چیزی برای گفتگو باقی نمانده است." من شخصاً فکر می‌کنم که عدم تمایل شاه به دعوت کردن از نیکسون از وضع رو به وخامت او در کشورش ناشی می‌شود.

یکشنبه، ۱۲ خرداد

شرفیابی... جزئیات سفر قریب الوقوع اعلیحضرتین را به فرانسه تقدیم کردم. شاه چند تا از اسامی کسانی راکه به عنوان ملتزمین رکاب پیشنهاد کرده بودم خط زد، از جمله معاونم امیر متقی. ظاهراً متقی از چشم شهبانو افتاده، یا اینکه قربانی دسیسه بازیهای درباری شده... من اشاره کردم که با توجه به این که او تقریباً کلیهٔ افراد مهم را در دولت و مطبوعات فرانسه می‌شناسد، وجود او امتیازی محسوب می‌شود. شاه گفت، "متأسفانه باید بگویم، این امتیازات دیگر به درد نمی‌خورند. من دیگر آن قدر در دنیا مهم هستم که در فرانسه هم مثل همه جای دیگر پوشش خبری خیلی خوبی داشته باشم." سعی نکردم پاسخی بدهم...

دوشنبه، ۱۳ خرداد

شرفیابی. ولیعهد دستور داده که هواپیمای آموزشی‌اش به حال آماده‌باش دائمی در آشیانه نگه داشته شود تا او هروقت بخواهد بتواند پرواز کند. شاه گفت، "هرکار دلش بخواهد می‌تواند با آن بکند. دلیلی وجود ندارد که ارتش یا کسان دیگر وقتی او آنجا نیست نتوانند از آن استفاده کنند."

کمبود نان را در سطح شهر گزارش دادم، شرم آورتر این که حداقل یک میلیون تن گندم در سیلوهای سرتاسر کشور ذخیره شده است... ماه گذشته درست همین موضوع در مورد شکر اتفاق افتاد. مثال خوبی از بی کفایتی اداری... دیشب چند تن از نگهبانان کاخ به من تلفن کردند که بگویند نتوانسته بودند نان برای خانواده‌هایشان بخرند. همانطور که به شاه گفتم، "چطور می‌توانیم انتظار داشته باشیم مردم بدون نان سر کنند وقتی که مرتباً به آنها می‌گوئیم ما در بحبوحهٔ عصر طلائی هستیم." به نظر آمد که شاه کاملاً یکه خورد و به من دستور داد کمیسیونی تشکیل دهم تا به این موضوع رسیدگی کند...

سه شنبه، ۱۴ خرداد

شرفیابی. جویای سلامتی شاه شدم چون به نظر خیلی سرحال نمی‌آمد. گفت، "به همان خوبی هستم که می‌شود انتظار داشت. اما یک چیز را به من بگوئید. چرا آدمهایی را که اجازه می‌دهم به من دسترسی داشته باشند این قدر باد توی کله‌شان می‌افتد و از خودراضی می‌شوند؟ امیر هوشنگ دولو، با همهٔ کثافت کاریهایی که در گذشته کرده، خواسته که همراه من به فرانسه بیاید. آیا نمی‌فهمد ممکن است چه لطمه‌ای به من بزند؟ گذشته از هر چیز دیگر، شهبانو مثل شصت تیر به سراغم می‌آید. با وجود این هیچکس به احساسات من اهمیت نمی‌دهد، بلکه فقط به آن چیزی که می‌توانند از من دربیاورند. به دولو بگوئید که تقاضایش رد شده. برای توجیه خودش به من گفت که سبد گلی برای تبریک به ژیسکاردستن فرستاده است. فکر می‌کند کیست که برای رئیس جمهور فرانسه گل بفرستد."

ملک حسین نامه‌ای به شاه نوشته و چند تا از هواپیماهای اف ـ۵ ما را به عنوان هدیه خواسته است ـدیروز سفیر آمریکا در این باره به من هشدار داد. شاه گفت، "هر چه خواسته به او بدهید. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مرد بیچاره پول هواپیمایش را بدهد، و از آن گذشته، کی می‌خواهد آنها را بخرد؟"

چهارشنبه، ۱۵ خرداد

...امروز بعد از ظهر با سفیر افغانستان ملاقات کردم که نامه‌ای از داوودخان را به من تسلیم کرد... داوود از نحوهٔ تکذیب شایعات حاکی از اینکه والاحضرت بلقیس در تهران دیده شده، از جانب من ابراز رضایت کرده بود... اما من هرگز چنین تکذیبی نکرده بودم، در واقع همان طور که به سفیر گفتم، او آمده بود اینجا تا از شوهرش خبر بگیرد. در پی اطمینانهای سفیر، شاه به او گفته بود که جای نگرانی برای سلامتی شوهرش وجود ندارد. سفیر از صراحت من ناراحت شد، و توضیح داد که او به خاطر حفظ روابط خوب بین ما و داوود گزارش کذب به کابل فرستاده بود. بعد از او پرسیدم آیا دولتش با پادشاه تبعیدی در تماس است. او پاسخ داد که آنها ماهیانه ۷۰۰۰ دلار به او، ۲۰۰۰ دلار به ملکه و ۱۰۰۰ دلار به هر یک از فرزندانشان مستمری می‌پردازند. اما در ضمن تقاضای او را برای پرداخت خسارت اموال مصادره شدهٔ سلطنتی رد کرده بودند.

بعد برگشت به موضوع سفر قریب الوقوع داوود به مسکو. ظاهراً روسها از دولت افغانستان مطمئن خواهند شد لیکن در عین حال به آنها هشدار داده خواهد شد که از دخالت در امور داخلی‌اش خودداری کنند. او عقیده

دارد که داوود حرفش را به کرسی خواهد نشاند، و تأکید می‌کند که این رویداد بسیار مهمی خواهد بود. او کمونیستهای افغانی را به دیدهٔ حقارت می‌نگریست، و ادعا می‌کرد که داوود کلک یکایک آنها را در بازگشت از مسکو خواهد کند... من به او گفتم برای داوود آرزوی موفقیت می‌کنم، و پرسیدم وضع ارتش چطور است. او اظهار داشت که کنترل ارتش دارای اهمیت حیاتی است، اما از دادن جواب صریح خودداری کرد...

یکشنبه، ۱۹ خرداد

تقدیم استوارنامه توسط سفیر جدید آلمان غربی. طبق معمول نسخه‌ای از سخنرانی‌اش چند روز پیش برای من فرستاده شده بود. موضوع اصلی‌اش تمایل آلمان به مبادلهٔ دانش تکنولوژی در قبال کالاها و خدمات ایران بود، و اهمیت زیادی برای چنین روابطی از گذشته و تداوم آن و در حال و آینده داده بود. من سعی کردم به او هشدار دهم که شاه دوست دارد تمایز عمده‌ای بین ایران در گذشته و کشور در موقعیت فعلی قائل شود. مطمئن بودم که مردک به توصیهٔ من توجه کرده است، اما در واقع سخنرانی‌اش را تقریباً تغییر نداده ایراد کرد. شاه هم خوب خدمتش رسید، و پاسخ داد که تکنولوژی آلمان دیگر مورد علاقهٔ ما نیست. چنانچه آلمان مایل به ادامهٔ روابط خوبش با ایران است بهترین راهش این است که یاد بگیرد سر جای خودش بنشیند. سابقه ندارد که یک سخنرانی تشریفاتی چنین واکنشی را بیافریند، اما من قلباً به شاه افتخار کردم. سفیر نمی‌تواند بگوید که من به او هشدار نداده بودم، اما با وجود این ممکن است آن قدر احمق باشد که مرا به خاطر آنچه پیش‌آمد سرزنش کند.

...در ضیافتی برای دیپلماتهای خارجی در کاخ نیاوران شرکت کردم.

...سر میز، من کنار شهبانو، روبه روی شاه نشستم. اظهار داشتم که دکتر فریدون مهدوی، وزیر بازرگانی که از ایتالیا بازگشته، آن کشور را غرق در بحرانهای عمیق اقتصادی و سیاسی یافته، و همه دعا می‌کردند که خداوند به آنها رهبری همپایهٔ شاه اعطاء کند. شاه اظهار کرد، "شاید بتوانم برای مدتی خدماتم را در اختیار آنها بگذارم." در این لحظه شهبانو وارد گفتگو شد، و گفت با همهٔ پیشرفتهایی که کرده‌ایم، مردم ناراضی‌اند. بالاتر از همه کمبود مواد غذایی و سوء مدیریت اداری. من مجبور بودم نظر او را تأیید کنم، اما می‌توانستم ببینم که شاه چقدر ناراحت شده است...

دوشنبه، ۲۰ خرداد

امروز صبح زود با هوشنگ انصاری، وزیر دارایی، ملاقات کردم. دربارهٔ مشکلات مختلف اقتصادی و اداری موجود گفتگو کردیم. به عنوان مثال، آیا درست است حالا که آموزگار وزیر کشور شده همچنان عهده‌دار مسائل نفتی و روابط با اوپک باقی بماند؟ او با استعداد است، اما هیچ کس نمی‌تواند بدون کمک از عهدهٔ این همه مسؤولیت برآید. نمی‌توانم بفهمم چرا شاه، با چنین انتصابات عمداً نابجا، امور را از مسیر واقعی خود خارج می‌کند...

شرفیابی. دربارهٔ سفر خاورمیانه‌ای نیکسون صحبت کردیم. شاه تعجب کرد که او خواسته سه روز تمام در عربستان سعودی بماند. من عرض کردم که شاید این یک راه انحراف توجه از واترگیت باشد، و این که شاید هم در فکر وارد آوردن فشار بر سعودیها جهت کاهش بهای نفت باشد. کیسینجر اهداف خود را در این راستا کاملاً مشخص کرده است. شاه شک دارد که

نیکسون بتواند حرفش را پیش ببرد و باز هم خاطرنشان کرد که چقدر عجیب است یک رئیس جمهور آمریکایی بخواهد این همه وقت صرف عربستان سعودی کند...

احساس کردم که او نگران شده. برای بهتر کردن روحیهٔ او چند تا از آن نامه‌هایی را که خیلی از خواندنشان لذت می‌برد تقدیم کردم و دربارهٔ موضوع مورد علاقهٔ خصوصی‌اش صحبت کردیم...

متعاقباً شهبانو را برای استقبال از ملکهٔ اردن به فرودگاه همراهی کردم، که به عنوان میهمان شخصی شهبانو اینجا آمده تا اقدامات ما را در امور رفاه اجتماعی ملاحظه کند.

چهارشنبه، ۲۲ خرداد

شرفیابی...باز هم والاحضرت اشرف از جانب شرکتهای مختلف خصوصی که در آنها سهم دارد تقاضاهایی کرده است. شاه اظهار داشت، "چطور می‌تواند هم نقش یک زن تاجرماب را بازی کند، و آنوقت در عین حال همه ثروت شخصی‌اش را ببخشد، یا حداقل ادعا کند که می‌خواهد آن را ببخشد... به هیچ یک از تقاضاهایش ترتیب اثر نخواهم داد."

شنبه، ۲۵ خرداد

شرفیابی...شاه شکایت کرد که دولو هنوز هم موی دماغ او می‌شود که اجازه یابد در سفرش به فرانسه به او ملحق شود. من گفتم، "مردم حاضر و آماده‌اند که از الطاف همایونی سوء استفاده کنند. اجازه دهید من به او بگویم که امید موفقیت ندارد." شاه دستور داد که هر کاری می‌توانم بکنم.

اواخر بعد از ظهر شاه به من تلفن کرد و گفت، "به آن پس مانده‌هایی که در میهمانی‌های شام در کاخ می‌بینم اخطار کنید که اجازه ندارند کارهای خصوصی تجاری‌شان را با من مطرح کنند. اگر تقاضایی دارند باید از طریق شما باشد، همینطور هم اگر شکایاتی دارند." ظاهراً حوصله‌اش از آن دسته از اطرافیانش که مدتهاست از خوش طینتی او سوء استفاده کرده‌اند به تنگ آمده است.

غروب نمایندهٔ اینتلیجنس سرویس بریتانیا در تهران به دیدنم آمد تا به من هشدار بدهد که کدبانوی کاخ، یک زن انگلیسی به نام فلورانس، با نفر اول کا گ ب در سفارت شوروی رابطه دارد. هم تکان خوردم و هم وحشتزده شدم...این را سر شام گزارش دادم... شاه دستور داد زنک بدون اخطار قبلی اخراج شود...

یکشنبه، ۲٦ خرداد ـ جمعه، ۳۱ خرداد

هم اکنون از سفر کوتاهی به پاریس بازگشته‌ام. در سال گذشته گلبولهای سفید خونم به میزان غیرعادیی تکثیر شده‌اند، که ظاهراً به علت نوعی ویروس است. تحت نظر پروفسور میلی یز و پروفسور ژان برنار قرار دارم، و باید برای چک ـ آپ به پاریس بروم...

در غیاب من، احمقهای امور تشریفات خرابکاری کرده‌اند. دیگر قرار نیست ژیسکاردستن شاه را در دیدارش از ایالات فرانسه همراهی کند. یقیناً شاه باید انتظار ادب بیشتری را از رئیس جمهور کشوری داشته باشد که ۵ میلیارد دلار از ما می‌خواهد. وقتی ملکه انگلستان دیدار مشابهی از فرانسه به عمل آورد، دوگل حتی با اینکه بیمار و بستری بود، او را در بازدیدهایش

همراهی کرد...

یکشنبه، ۲ تیر

شرفیابی کوتاه... که بعد از آن شاه نخست وزیر، وزیر دارائی و چندین عضو کابینه را برای گفتگو دربارهٔ تورم به حضور پذیرفت. رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، به همراه مشاورینش هم شرکت کردند، چون شاه مسؤولیت اعمال کنترل قیمتها را در سرتاسر کشور به عهدهٔ ارتش گذاشته است...

بعد تهران را ترک کرد تا به زوریخ پرواز کند و فردا از آنجا عازم فرانسه خواهد شد.

شنبه، ۸ تیر

شاه با هواپیمای کنکورد بازگشت و پروازش از پاریس به تهران فقط دوساعت و نیم طول کشید... او از کل سفر ابراز رضایت زیادی کرد و به من گفت که فرانسوی‌ها با او چون یکی از خودشان رفتار کرده بودند...

شام شاهانه...بعد از شام به من دستور داد کثافت کاریهای دولّو را رفع و رجوع کنم. مردکه رسماً به عنوان یک معتاد به تریاک شناخته شده است، و از یک ادارهٔ ویژهٔ دولتی سهمیه دریافت می‌کند. با وجود این راننده‌اش را به اصفهان فرستاده تا ۳۰ کیلو تریاک برای او بیاورد. در راه بازگشت اتومبیلش تصادف کرد و همسر راننده کشته شد. اتومبیل دیگر مقصر بود، اما به محض اینکه ژاندارمری و پزشکی قانونی دربارهٔ احتمال توطئهٔ قتل شروع به تحقیق کردند طبیعتاً متوجه تریاکهای دولو شدند...

وقتی به خانه رسیدم فرمانده ژاندارمری را احضار کردم کـه اظهـار

داشت علاوه بر تریاک، آثار هروئین هم در اتومبیل دیده شده است. این ضربهٔ هولناکی بود. در این کشور یک آدم به خاطر تملک یک گرم هروئین اعدام، و خانواده‌اش بی‌سرپرست می‌شود. من چه باید بکنم؟... بالاخره تصمیم گرفتم که چنانچه شاه خواهان پرده‌پوشی باشد، تقاضا کنم از مقام خود در دربار معاف شوم.

در این ضمن به فرمانده گفتم که به تحقیقاتش ادامه دهد. آن وقت به دولّو تلفن کردم که به کلی این موضوع را که چیزی غیر از تریاک در اتومبیل بوده است تکذیب کرد. کمی بعد فرمانده تلفن کرد و تأیید کرد که این درست است. گزارش اولیه‌شان نادرست بوده است، بار سنگینی از دوشم برداشته شد.

یکشنبه، ۹ تیر

در رختخواب بستری هستم...اما توانستم به شاه تلفن کنم و از جمله به او بگویم که پروندهٔ دولو مختومه شده است... با وجود این، خاطرنشان کردم که چقدر تکان خورده بودم که اولین سؤال مردکه از من این بود که بر سر تریاکها چه آمده است، بدون کوچکترین فکری برای جراحات راننده یا مرگ غم‌انگیز همسرش. شاه گفت، "آدمهایی امثال دولو در فساد غوطه می‌خورند. هیچ چیز غیر از کثافت خودشان را نمی‌بینند."...

سه شنبه، ۱۱ تیر

شرفیابی. صورت شاه کمی متورم بود. ظاهراً حساسیتش مجدداً او را دچار کهیر ساخته است...

چندماه پیش اسرائیلیها موافقت کردند که ۴۰۰,۰۰۰ تن نفت از ما

بخرند. بخشی از معامله از این قرار بود که ۱۳۰،۰۰۰ تن به نرخ قدیمی بشکه‌ای ۴ دلار، و مابقی بشکه‌ای ۱۷ دلار فروخته شود. حالا شکایت می‌کنند که شرایط معامله رعایت نشده‌است. شاه با اکراه با پیشنهاد من موافقت کرد که روی فروشهای آینده آنها تخفیف دهیم...

پنجشنبه، ۱۳ تیر

شرفیابی... شاه اعلام کرد که حالا به این نتیجه رسیده که مجازات اعدام برای قاچاقچیان مواد مخدر خیلی شدید است. ظاهراً موجب شده که اشخاص مختلف در فرانسه ما را قصاب بنامند. من از این تغییر عقیده استقبال کردم، اما اشاره کردم که اگر قاچاق مواد مخدر دیگر جرمی مشمول مجازات اعدام نیست، مجازات اعدام برای گرانفروشی که قرار است به زودی بر اساس لایحهٔ جدید دولت اعمال شود، بسیار شرم آور خواهد بود...

شنبه، ۱۵ تیر

شرفیابی... در باز شد و در وسط گفتگوی ما ولیعهد یک راست وارد شد. شاه به آرامی رفتار کرد و به سؤالهای مختلفی که پسرک می‌خواست بپرسد، پاسخ گفت. من کار را خراب کردم چون خودم را وسط انداختم، و از او پرسیدم که آیا می‌داند که ملکه الیزابت در طول سفر قریب الوقوع او به انگلستان او را به ناهار دعوت کرده است. شاه چپ و راست به من علامت داد و به سرعت موضوع را عوض کرد. به محض اینکه والاحضرت رفت، به من گفت، "باید مواظب باشیم که به رضا فشار نیاوریم. اگر از قبل دربارهٔ ناهار به او بگوئیم از شرکت خودداری خواهد کرد. از طرف دیگر، اگر بعد از اینکه به لندن رسید

دربارهٔ آن اطلاع پیدا کند، فکر می‌کند که یک قرار حتمی در برنامهٔ سفرش است و تشخیص می‌دهد که انجام این بخش از برنامه می‌تواند برای روابط انگلیس و ایران مهم باشد. در اینصورت بحثی پیش نخواهد آمد و او هم وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام می‌دهد." بعد، مثل اینکه، این فکر همان وقت به سرش افتاده باشد، اضافه کرد، از این به بعد، والاحضرت و برادر و خواهرهایش اجازه ندارند در ساعات کاری وارد اتاق من شوند، مگر با اجازهٔ قبلی."...

دوشنبه، ۱۷ تیر

شرفیابی... گزارش دادم که خانهٔ والاحضرت فاطمه در نوشهر تخریب شده تا برای ساختمان جدید کاخ سلطنتی جا باز کند. دولت موافقت کرده که ۶۰۰,۰۰۰ دلار (۴۲ میلیون ریال) به او خسارت بپردازد. شاه گفت، "مهمل نگوئید. به دولت چه مربوط است؟ منم که زمین را گرفته‌ام و خودم هم خسارت مورد ادعای او را می‌پردازم."

ضمناً موافقت کرد که ۴۰۰,۰۰۰ دلار (۲۸ میلیون ریال) به والاحضرت شهناز برای اقامتگاه او و سایر هزینه‌های خانگی بپردازد. خیلی خوشحالم که نسبت به دخترش مهربانتر شده است. او و شوهرش می‌توانند مقداری از آن را به حساب تغییر دادن راه و رسم زندگی‌شان بگذارند، اما بالاتر از همه او مدیون شهبانوست که شجاعانه به نفع او پادرمیانی کرده است.

...شهبانو اعلام کرده که دلش می‌خواهد میهمانسرایی در اقدسیه، نزدیک کاخ نیاوران بسازد. اما این فکر با خشونت از طرف شاه رد شد. گفت، "به شهبانو بگویید، که می‌توانیم نیاوران را برای میهمانانمان بگذاریم، و کاخ

جدیدی مخصوص خودمان بسازیم." جرأت نکردم بپرسم این کاخ جدید را کجا و چگونه می‌خواهد بسازد. در گذشته هر بار او این موضوع را مطرح کرده از دست مخالفت شهبانو با آن دلخور شده است. ممکن است شهبانو در این باره صداقت داشته باشد اما به گمان من نگرانی شهبانو از افکار عمومی درست نیست.

چهارشنبه، ۱۹ تیر

شاه در سواحل دریای خزر به سر می‌برد... سفیر آمریکا با یادداشتی دربارهٔ پایگاه دریایی‌شان در بحرین به دیدنم آمد. آن را همراه با شرح گفتگویمان برای شاه فرستادم. به گفتهٔ سفیر، چندی پیش دولت بحرین اعلام کرد که مایل است قراردادی را که بر اساس آن این کشور به عنوان بندر مبدأ برای کشتی دریاداری فرماندهی نیروی خاورمیانه عمل می‌کند، خاتمه دهد. اینها همه نتیجهٔ تشنجهای حاصله از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل است. بر اساس مفاد موافقتنامهٔ موجود بحرین باید حداقل یکسال به آمریکاییها اخطار قبلی بدهد. به عبارت دیگر اگر بحرینی‌ها تغییر عقیده ندهند، تا اکتبر امسال از شر ناوگان آمریکا خلاص خواهند شد. با توجه به بی‌ثباتی فعلی اوضاع خلیج فارس و میزان کمک شوروی به تقویت نیروی دریایی عراق، چنانچه بحرین به اتمام حجت خود عمل کند، برای آمریکا، خودما، عربستان سعودی و دیگران بسیار زیان آور خواهد بود. به همین جهت سفیر مایل است حمایت دولت ما و سعودیها را جلب کند. شاهزاده فهد قول داده با بحرینی‌ها صحبت کند لیکن تا بحال بدون نتیجه مانده است. سفیر گفت، "همان طور که می‌دانید، عربها حرف و عملشان یکی نیست." من به او

اطمینان دادم که در مورد شاه هرگز نمی‌شود چنین چیزی گفت. او تعجب کرد که من باید او را این قدر احمق فرض کنم که در حرف شاه تردید کند. تا جایی که او می‌تواند بگوید، شیخ بحرین و ولیعهدش با ادامهٔ حضور آمریکا موافقند. مشکل وزیر امور خارجه‌شان است که همهٔ آتشها را بپا کرده و آنها را از لغو اتمام حجتشان باز می‌دارد...

یکشنبه، ۲۳ تیر

شرفیابی و به دنبال آن ناهار شاهانه در نوشهر... در بارهٔ وضع رو به وخامت نیکسون صحبت کردیم. شاه اظهار کرد، "کاسه‌ای زیر نیم کاسه وضع فعلی او وجود دارد." پرسیدم آیا منظورشان گروههای ذی نفوذ یهودی است؟ پاسخ داد، "نه یهودیها. نه، همهٔ اینها توطئه‌ای است که توسط سیا، کمپانیهای بزرگ و مشتی مردان متنفذ که هویتشان جزو اسرار بسیار محرمانه است، سر هم شده است. همانها بودند که قتل کندی را ترتیب دادند. حالا هم خورده حسابی با نیکسون دارند که باید تصفیه کنند، با اینکه نمی‌دانم چرا." پس از چند لحظه تفکر ادامه داد، "شاید همهٔ اینها تخیلات است. اما صمیمانه امیدوارم که در بارهٔ توطئه گران درست گفته باشم. اگر همهٔ اینها صرفاً درنتیجهٔ تصادف باشد، برای آیندهٔ جهان آزاد ناگوار خواهد بود."

شهبانو اصرار دارد که یک هواپیمای خصوصی بفرستیم تا پادشاه یونان را به ایران بیاورد اما من دربارهٔ درستی این کار ابراز تردید کردم. شاه پاسخ داد، "طبق دستور ایشان عمل کنید، با اینکه پادشاه احتمالاً برای همیشه پادشاه سابق باقی خواهد ماند. آمریکاییها می‌ترسند که اگر یونان از دیکتاتوری نظامی مبدل به سلطنت مشروطه شود، در آنصورت خدا می‌داند

کشور به دست کدام گروه از متعصبین چپ خواهد افتاد و کنترلش از دست آمریکاییها خارج می‌شود."...

امروز بعد از ظهر، به موقع برای ملاقاتی با کاردار سفارت آمریکا به تهران بازگشتم. ظاهراً مجلهٔ آمریکن بانکر مجدداً از زبان ویلیام سایمون، معاون خزانه‌داری آمریکا، اظهارات توهین آمیزی نسبت به شاه چاپ کرده است. کاردار تلگرافی از طرف سایمون تحویل داد که اظهارات بیان شده را تکذیب می‌کرد. اما من نتوانستم خودم را نگه دارم و حسابی به هر دو نفر بد وبیراه گفتم. به کاردار گفتم دیگر حاضر نیستم به مهملاتی که تحویلم می‌دهد گوش دهم. او به شدت خجلتزده شد، اما به من اطمینان داد که آمریکن بانکر قبول کرده است تکذیب سایمون را چاپ کند.[1]

دوشنبه، ۲۴ تیر - چهارشنبه، ۲ مرداد

پنج روز تا جمعه ۲۸ تیر را در سفر بر پشت اسب بر فراز کوههای مرتفع البرز گذراندم... در همین زمان بود که نظامیان یونان، به عنوان اولین قدم به سوی وحدت یونان و قبرس، به جان اسقف ماکاریوس سوء قصد کردند. ترکیه سریعاً و با قدرت واکنش نشان داده، ارتش اشغالگری به جزیره

---

۱. بنا به گزارش چاپ شده در آمریکن بانکر مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۴، سایمون گفته بود "شاه احمق است" تلگراف متعاقبش خطاب به سفارت آمریکا در تهران به قرار زیر است: "در مصاحبه با خبرنگار آمریکن بانکر هرگز اظهاراتی که هدفش توصیف شاه به شیوه‌ای موهن باشد نکرده‌ام. مقاله تهیه شده توسط خبرنگار نتیجه سوء تفاهم فاحش او از نظریات من بوده است، زیرا که در واقع من بالاترین احترام و ستایش را برای رهبری شاه در برنامه‌های اقتصادی و توسعهٔ اجتماعی گستردهٔ کشورش قائلم."

فرستاد که دولت مستعجل ایجاد شده توسط کودتاچیان یونان را سرنگون کرد. بلافاصله اعضای فرماندهی نظامی یونان، که در اثر شکست وجهه‌شان را از دست داده بودند، به طور "دسته جمعی" استعفا کردند... به همین علت، علیرغم نظر آمریکاییها، واقعاً این امکان وجود دارد که از اعلیحضرت کنستانتین دعوت به بازگشت شود...

دوشنبه به نوشهر سفر کردم تا به حضور شاه شرفیاب شوم. اشاره کردم که آمریکائیها چقدر از رویدادهای اخیر در یونان عصبانی بودند... شاه گفت، "همیشه همین است. توصیه‌های مرا به ضرر خودشان نادیده می‌گیرند."

دیروز ملک حسین و خانواده‌اش وارد شدند تا به شاه در نوشهر ملحق شوند.

شنبه، ۵ مرداد

شرفیابی... ملک حسین چند دقیقه گفتگوی ما را قطع کرد تا با شاه گفتگو کند. اول صبح با مصطفی بارزانی ملاقات کرده بود. در پایان گفتگوی آنها به من اجازه ورود داده شد. شاه در حضور ملک حسین به انگلیسی به من گفت، "به سفیر آمریکا بگوئید که منابع مصری به ما هشدار می‌دهند که عراق قصد دارد سیاست خود را تغییر دهد و سیاست سایر کشورهای عرب را پیش گیرد. ملک حسین و من در صمیمیتش شک داریم... مایلیم که آمریکاییها تحقیق کنند و وقتی شک ما تأیید شد، به مصر از افتادن در دام عراق هشدار دهند. اگر خود ما چنین هشداری را بدهیم مصریها احتمالاً آن را به حساب غرض ورزی ما می‌گذارند."

سه شنبه، ۸ مرداد

... امروز بعد از ظهر شاه و ملک حسین به اتفاق از نوشهر به تهران پرواز کردند و در آنجا مراسم تودیع به عمل آمد...

گزارش دادم که سفیر انگلیس عقیده دارد اعلیحضرت کنستانتین شانس خوبی برای بازگشت به سلطنت دارد. شاه اظهار داشت هرکار می‌توانسته کرده که به آمریکاییها فشار بیاورد...

پنجشنبه، ۱۰ مرداد- شنبه، ۱۳ مرداد

در سه روز گذشته در کنفرانس رامسر به منظور افزایش حجم برنامه پنجم عمرانی بوده‌ام... سرم با یک سری آمار باورنکردنی به دوار افتاده است. دو سال پیش حداکثر هزینهٔ پیش بینی شده ۲۴ میلیارد دلار بود. امروز کم و بیش سه برابر شده و به ۶۸ میلیارد دلار رسیده است...

شاه در مدت کنفرانس اظهار داشت که خشونتهای تروریستی دو سال گذشته به مذاکرات ما بر سر نفت ارتباط داشته است. من پرسیدم که چه دلیلی برای این ادعا دارد. گفت، "مطلقاً هیچ، اما این دلیل نمی‌شود که حقیقت نداشته باشد!"

دوشنبه، ۱۴ مرداد

شرفیابی در نوشهر... شاه پرسید که آیا واکنش عمومی نسبت به کنفرانس رامسر و بهبود برنامه مثبت بوده است؟ پاسخ دادم که مورد استقبال قرار گرفته است اما ارقامی که ما به هم بافته بودیم فراتر از فهم بیشتر آدمها، حتی خود من بود. این جور چیزها باید به زبان ساده و عوام فهم بیان شود، و

تازه آن وقت هم بهترین راه قبولاندن آن به مردم، بهبود واقعی شرایط زندگی آنهاست. در حال حاضر تنها چیزی که مردم می‌فهمند این است که تورم مشکل فلج کننده‌ای است و وضع خدمات عمومی اسفناک است...

آنوقت شاه پرسید که آیا با حمله به گرایش مردم به تنبلی سبب رنجش شده است؟ پاسخ دادم که مردم خیلی خوب می‌دانند که هرچه گفته درست است. او گفت، "آدمی که متکی به آراء مردم نباشد، آزاد است که مستقیماً به صلاح مملکت اقدام کند." من اذعان کردم که ممکن است این دور از حقیقت نباشد، و خاطرنشان کردم که یکی از اعضاء مجلس اعیان انگلیس اخیراً اعلام داشته که برای نجات کشورش از وضع وخیم فعلی به یک شخصیت خودکامه نیاز است. لیکن [روزنامهٔ] تایمز پیشنهاد او را به باد استهزاء گرفته بود. خودکامگی برای کشوری که تجربهٔ دموکراسی را داشته دیگر قابل قبول نیست. شاه پاسخ داد، "به عبارت دیگر، آنها هرج و مرج را به اصلاحات ترجیح می‌دهند." من گفتم، "کاملاً درست است. برای آنها حتی تیره‌بختی مفرط یا هرج و مرج تا وقتی که آزادی‌شان دست نخورده باقی بماند ارزش تحمل کردن را دارد. ما در ایران خوشحالیم که اعلیحضرت دیکتاتوری خیرخواه هستند و کاملاً خود را وقف سعادت مردم کرده‌اند. لیکن ممکن است همیشه هم این قدر در مورد رهبرانمان شانس نیاوریم."...

جمعه، ۱۸ مرداد

... نیکسون دیشب استعفا داد. جرالد فورد جای او را گرفت... ما مجبور بودیم که به رئیس جمهور جدید تلگراف کنیم و چندین پیش نویس پیام را پای تلفن برای شاه خواندم. جرو بحث زیادی شد که آیا ما باید صفاتی چون "کوشا" یا

"برجسته" را در مورد سلفش، "که چنین در راه حفظ صلح جهانی کوشیده بود،" بکار ببریم. دست آخر موافقت کردیم که بطور کلی از هیچ صفتی استفاده نکنیم. اکثریت وسیعی از آمریکاییها از دولت نیکسون منزجر شده‌اند، لیکن شکی وجود ندارد که او صاحب قدرت و تجربهٔ زیادی در امور خارجی بود. موفقیتهای او در ارتباط با چین، روسها و خاورمیانه را نمی‌توان نادیده گرفت.

بیش از سه ساعت از سوگند خوردن فورد نگذشته بود که ساعت ۱۰/۲۰ دقیقه امشب سفیر آمریکا به من تلفن کرد، تا بپرسد که آیا می‌تواند پیامی شخصی را از طرف رئیس جمهور جدیدش برای شاه بیاورد... روحیهٔ سفیر خوب بود و بر سرعت عمل فورد در ایجاد تماس تأکید زیادی داشت. من گفتم که به نظر من این داستان بوی یکی از تمهیدات معروف کیسینجر را می‌دهد. خندید، و گفت که به هر صورت جای هیچگونه تردیدی در مورد اهمیتی که واشینگتن برای شاه و ایران قائل است باقی نمی‌گذارد...من یک بطری شامپانی باز کردم و به سلامتی شاه و پرزیدنت فورد نوشیدیم. تا نیمه شب به گفتگو پرداختیم.

نیکسون برخلاف آنچه شاه فکر می‌کند نه بوسیلهٔ یک توطئهٔ بزرگ بلکه به دلیل وجود یک سلسله اصول بنیادی به زیر آورده شد، یعنی همان اصولی که خمیر مایهٔ دموکراسی است...

[علم سه هفته آینده را در اروپا گذراند]

شنبه، ۹ شهریور

سحرگاه امروز وارد شدم... مدت کوتاهی به حضور شاه رفتم که بسیار لطف کردند...

امروز بعد از ظهر کاردار شوروی پیام مهمی را آورد. ظاهراً سفیرش، پیش از رفتن به مرخصی از شاه دعوت کرده یک دیدار غیر رسمی از مسکو به عمل آورد. آنها تاریخ ۲۷ آبان را پیشنهاد کرده‌اند...

یکشنبه، ۱۰ شهریور

شاه سر صبحانه مرا به حضور پذیرفت...و با تاریخ پیشنهادی شوروی‌ها موافقت کرد... گزارشی را از سفیرمان در رباط خطاب به خودم تقدیم کردم.

[سفیر گفتگوهایش با ژنرال مولائی حفیض را بازگو می‌کند. ژنرال حفیض به دستور ملک حسن از علم دعوت کرده بود که از مراکش دیدن کند لیکن هنوز جوابی دریافت نکرده بود. پادشاه چندین بار موضوع را پیگیری کرده بود. ژنرال در کمال شرمندگی بهانه پشت بهانه آورده بود. سفیر در این فکر بود که آیا تهران عمداً به مراکش کم محلی می‌کند. این احساس به او دست داده بود که شاه از ملک حسن دلخور است. به هر صورت ممنون می‌شد که این سوء ظنها یا تأیید شود یا تکذیب که او بتواند بر اساس سیاستهای اتخاذ شده توسط شاه عمل کند.]

شاه اظهار داشت، "خوشحالم که مراکشی‌ها احساس ناراحتی می‌کنند.

ملک حسن نامش را زیر بیانیهٔ مشترکی با شیخ ابوظبی گذاشته که در آن به "خلیج عربی" اشاره می‌کنند. تعجبی ندارد که ما دلخور باشیم."

برای افتتاح هفتمین دورهٔ بازیهای بین المللی آسیائی در استادیوم المپیک تهران حاضر شدم. بعداً در التزام رکاب شاه به رامسر رفتم...

دوشنبه، ۱۱ شهریور

به شاه در ویلایش ملحق شدم و برای شرکت در کنفرانس سالانه آموزشی با هم به کاخ رامسر رفتیم. در حین حرکت اتومبیل ما جمعیت زیادی کنار جاده ابراز احساسات می‌کرد، صحنه‌ای واقعی و دلنشین. گفتم، "ببینید مردم وقتی شما را رودررو می‌بینند چه عکس العملی نشان می‌دهند." او پاسخ داد که احساساتشان آنها را وا می‌دارد که چنین چهره‌ای از خود نشان دهند. بعد به بلاهت آمریکاییها اشاره کرده، گفت، "آن کندی ابله یک بار به من گفت که دکتر امینی تنها امید برای ایران است همانطور که کارامانلیس برای یونان بود... آن وقت فکرش را بکنید که امینی چه ها کرد. اگر به او اجازه داده بودم ادامه دهد، این مملکت را به زانو درمی‌آورد. همین طور هم در یونان، آمریکاییها آن قدر احمق بودند که آشکارا از نظامیان حمایت کردند. در نتیجه کارامانلیس چاره‌ای نداشت به جز اینکه موضع ضدآمریکایی اتخاذ کند. بارها و بارها به آنها هشدار دادم که نظامیان یونان محکوم به شکست هستند. ولی توجهی به حرفهای من نکردند. کماکان به حمایت از یک بازندهٔ حتمی ادامه دادند."...

بعد از ناهار میهمانان متعددی را به حضور پذیرفت. کمال ادهم،[1] رئیس سازمان امنیت سعودی، والاحضرت سعود الفیصل،[2] به احتمال زیاد جانشین انتخابی ملک فیصل به جای زکی یمانی، و فرستادهٔ مخصوص مصر، محمد اشرف مروان، با نامه‌ای از پرزیدنت سادات. هر سه معتقد بودند که عراق سعی دارد خود را از سلطهٔ روسها آزاد کند ـ تشخیصی که مورد تأیید آمریکاییها هم هست.

چهارشنبه، ۱۳ شهریور

شاه در جلسهٔ اختتامیه کنفرانس آموزشی حضور داشت... یکی از عجایب این گردهمائی این است که درهایش روی استادان دانشگاه و دبیران دبیرستانها که هیچگونه مقام رسمی ندارند باز است. حتی به آنها اجازه داده می‌شود تا دربارهٔ مطالب مختلف مورد بحث ابراز عقیده کنند. به عنوان مثال، امروز جسارت به خرج دادند و در نظریهٔ شاه راجع به رابطهٔ بین حقوق معلمین و احساس وظیفه‌شان ابراز تردید کردند. بحث بسیار مؤدبانه‌ای بود، و ملاحظه آن برای من لذت بخش...

دیشب نخست وزیر و وزرای آموزش و پرورش و رؤسای دانشگاهها چیزی را که قطعنامهٔ کنفرانس توصیف می‌کردند به شاه تقدیم و موافقت او را کسب کردند. طبیعتاً وقتی امروز از اعضای کنفرانس پرسید که آیا نظری

---

۱. شوهر خواهر ملک فیصل و دوست نزدیکش، گره‌گشای مشکلات پادشاه در سیاست خارجی.

۲. پسر ملک فیصل، معاون وزیرنفت آن زمان، که بعدها به پست وزارت امور خارجه منصوب شد.

دربارهٔ آن دارند یا نه و فهمید که هیچکس سند مورد بحث را ندیده است جا خورد. با این تذکر که شاید آنها گرفتارتر از آن بوده‌اند که در این باره بحث کنند خود را از مخمصه نجات داد. اما مطمئناً پیش خود نمی‌تواند بپذیرد که بین ساعت هشت دیشب و ده امروز صبح شرکت‌کنندگان نمی‌توانسته‌اند حتی نیم ساعت وقت صرف آن کنند. دولت حتی در برخوردش با نخبگان مملکت هم چیزی جز تحقیر نثارشان نمی‌کند. آنوقت از مردم انتظار دارند که به امور مملکتی علاقه نشان دهند و خودشان را گول بزنند که سهمی در تصمیم‌گیری دارند...

بعد از ناهار به تهران بازگشتم. با سفیر آمریکا ملاقات کردم... که از شاه به عنوان "هماهنگ‌کنندهٔ" اصلی امور خاورمیانه نام برد. یک بار کسی از او پرسید منظورش از این واژه چه بود و او توضیح داد که غرض او از هماهنگ‌کننده یک شعبده باز سیاسی است، مردی که دائماً منافع خود و دیگران را به رخ می‌کشد، به عبارت دیگر به گفتهٔ سفیر، یک "آدم باقدرت."

پنجشنبه، ۱۴ شهریور

شرفیابی... روز اول مهر شاه نخواهد توانست در مراسم شروع سال تحصیلی در دانشگاه تهران شرکت کند چون در سفر رسمی در استرالیا خواهد بود. از او پرسیدم که مایل است چه کسی به نمایندگی از طرف ایشان برود. او اظهار داشت، "ولیعهد که هنوز خیلی جوان است." من پاسخ دادم که منظورم ولیعهد نبود، بلکه یکی از برادران یا خواهران شاه. او گفت، "خیر، هیچکدامشان. بگذارید شهناز برود." از اینکه می‌بینم روابطشان این قدر بهبود یافته است هم متعجبم و هم خوشحال.

آخر شب باخبر شدم که آیت الله شاهرودی در نجف درگذشته است. اخیراً با رژیم بعثی عراق درگیر شده بود. بلافاصله بـه شـاه اطـلاع دادم، و تلگرافهای تسلیت برای پسرش و همچنین آیت الله خوانساری فرستادم. همهٔ این کارها تا سپیدهٔ صبح مرا پشت میزم نگه داشت، پیش نویس تلگرافهـا و آماده کردن نسخه‌هایی برای جراید... کاری بود که شایستگی خوب انجـام شدن را داشت. این مملکت بر سه بنیاد اصلی متکی است: مذهب شیعه، زبان فارسی، و سلطنت. با هر یک از آنها باید با احترام در خورشان رفتار کرد...

یکشنبه، ۱۷ شهریور

شرفیابی... گزارش دادم که والاحضرت شهناز نمی‌تواند به جای ایشان در دانشگاه حاضر شود چون قرار دندان پزشکی در اروپا دارد. شاه پاسخ داد، "خودش به من گفته." با اکراه پیشنهاد کرد که از والاحضرت شمس بخواهم به نمایندگی از طرف او برود.

دوشنبه، ۱۸ شهریور

شرفیابی، طولانی تر از معمول...، گفتگو بیشتر دربارهٔ سلامت شـاه دور می‌زد. او از طحالش شکایت داشت که هنوز متورم است، و همین طور هم از حساسیت پوستی مکرر، و پیشنهاد کرد که پروفسور ژان برنار برای یک مشورت دیگر به تهران بیاید. اصلاً نمی‌توانم بفهمم چه‌شان شده... منتهـای سعی‌ام را کرده‌ام که نگرانی‌ام را پنهان کنم، و به او اطمینان دادم که حتماً چیز مهمی نیست. گفتم، "اما باید یک نکته را به اعلیحضرت تأکید کنم. خرداد گذشته که برای چک ـ آپ خودم به پاریس رفته بودم، ژان برنـار بـه طـور

خصوصی به من گفت که در مورد وضعیت جسمانی اعلیحضرت ندانم کاری می‌شود. دکتر ایادی، پزشک مخصوص شما چاقوی جراحی را از بیلچهٔ باغبانی تشخیص نمی‌دهد." به او گفتم که مدتهاست منتظر فرصتی هستم تا در این باره با ایشان صحبت کنم، و پیشنهاد کردم که پروفسور ژان برنار و پروفسور میلی یز را احضار کنیم، و به آنها بگوئیم که من به مداوا نیاز دارم نه شاه. او موافقت کرد...

سه شنبه، ۱۹ شهریور

شرفیابی... از شاه جویای حالش شدم. او صرفاً به تورم مداوم صورتش اشاره کرد. برای اینکه او را خوشحال کنم، گفتم که، این طوری که پشت به پنجره نشسته و صورتش در سایه است، مشکل می‌توانم چیزی غیرعادی را ببینم.

اردشیر زاهدی پیشنهاد کرده که پرزیدنت فورد سر راه به ژاپن در تهران توقف کند. شاه گفت، "به اردشیر گفتم دارد وقتش را تلف می‌کند. فورد می‌تواند هرکاری دلش می‌خواهد بکند، برای من کوچکترین تفاوتی ندارد که بیاید یا نیاید."...

امروز بعد از ظهر با سفیر انگلیس ملاقات کردم، و از جمله، دربارهٔ سفر قریب الوقوع ملکه الیزابت، ملکه مادر، به ایران گفتگو کردیم. او خاطرنشان کرد که ارتش عراق در کردستان پیشروی کرده. گزارش کامل این امر قبلاً به من داده شده بود، اما ترجیح دادم اظهار بی اطلاعی کنم...

پنجشنبه، ۲۱ شهریور

شرفیابی. بحث در بارهٔ انتخابات عمومی انگلستان بود که به نظر می‌آید هیچیک از احزاب با اکثریت قاطع از آن بیرون نیایند...شاه اظهار داشت، "وضعشان وخیم است، در حالیکه، به رغم همهٔ غرولندهایی که می‌شود، در این کشور این منم که حرف آخر را می‌زنم، واقعیتی که فکر می‌کنم بیشتر مردم با خوشحالی می‌پذیرند... اگر وزرایم دستوراتشان را بی‌درنگ و بدون تأخیر انجام می‌دهند، فقط بدین علت است که متقاعد شده‌اند هرچه من می‌گویم درست است." من پاسخ دادم که این در بیشتر موارد حقیقت دارد، اما هرگز نباید این موضوع را نادیده بگیرند که مردم از ترس ایشان مو بر اندامشان راست می‌شود. ظاهراً از این مطلب خیلی کیف کرد...

جمعه، ۲۲ شهریور

پیش از صرف ناهار شاه و من به بازدید اثاث بی‌نظیری که برای کاخ شهوند سفارش داده شده، پرداختیم. در اول کار سعی کرد دستور دهد هر تکه از اثاث کجا باید قرار داده شود، اما بعد از چهل و پنج دقیقهٔ بی‌حاصل دریافت که این کار،کار او نیست و این که ما به یک طراح داخلی نیاز داریم که تصمیم بگیرد کدام اقلام را نگه داریم وکدام را به سایر کاخها بفرستیم. ممکن است اعلیحضرت پادشاه بزرگی باشد اما یقیناً تزئین داخلی کار او نیست. خوشبختانه آن قدر عقل دارد که این واقعیت را درک کند وگذاشت و در رفت.

...به او گفتم که خانم دیبا هنوز هم دلش می‌خواهد نشان خورشید، که مخصوص اعضای خاندان سلطنت است به ایشان اعطاء شود. هیچ وقت

مستقیماً از آن نام نمی‌برد، بلکه مرتباً دربارهٔ "آن نشان دیگر" حرف می‌زند. شاه اظهار داشت، "خیلی عجیب است. به ایشان بگوئید شایستهٔ مقام به اصطلاح درویشی‌شان نیست که آرزوی چنین چیزهای بی‌ارزشی را داشته باشند." من گفتم، "باوجود این بهتر است بگذارید به آرزویش برسد." او پاسخ داد، "شوخی می‌کنید!"

امپراتور اتیوپی بوسیلهٔ یک کودتای نظامی سرنگون شده... بیچاره هایله سلاسی. در چند سال گذشته کنترل کشورش را از دست داده بود و از چیزی که اتفاق افتاده گریزی نبود. به یاد حضورش در جشنهای شاهنشاهی افتادم، و اینکه چگونه وقتی خواستم هنگام خروج از اتومبیلش به او کمک کنم، دستش را عقب کشید، و به من گفت خیلی ممنون، احتیاجی به کمک ندارد. همینطور هم هنگام خشکسالی اخیر که هزاران نفر از مردمش از گرسنگی می‌مردند او کلیهٔ پیشنهادهای کمک شاه را رد کرد، و به کلی منکر شد که کسی از گرسنگی رنج می‌برد یا اینکه حتی خشکسالی در کار بوده است.

او خود را به عنوان فرمانروایی قدرتمند می‌دید اما حالا حقیقت سر وقتش آمده است. امروز در کاخ شهوند به هیچ چیز غیر از هایله سلاسی فکر نمی‌کردم. انسان ناگزیر به مقایسه می‌پردازد... که خیلی هم اطمینان برانگیز نیست...

یکشنبه، ۲۴ شهریور

تقدیم استوارنامهٔ سفرای غنا و عربستان سعودی، که دومی انگلیسی را با تسلط کامل صحبت می‌کرد. به نظر می‌رسد که او نمایندهٔ نسل جوانتر

هموطنانش است...

مأموران گمرک انگلستان والاگهر بهزاد، پسر حمیدرضا، را که می‌خواست با مقدار کمی حشیش در جیبش از فرودگاه هیث رو بگذرد، گرفته‌اند. پسرک را ۵۰ لیره جریمه کردند اما سفیر ما توانست از درز کردن خبر به مطبوعات جلوگیری کند. شاه به شدت عصبانی شده است. چقدر باید از حماقت خویشاوندانش عذاب بکشد. به عقیدهٔ من یک پادشاه هرقدر قوم و خویش کمتری داشته باشد، بهتر است...

دوشنبه، ۲۵ شهریور

امروز مصادف با سی و سومین سالگرد سلطنت شاه است اما به جای اینکه تبریکاتم را به عرض برسانم، ساعت ۸ صبح پزشکان فرانسوی میلی یز و ژان برنار را به اتاق خوابش بردم. کم و بیش سالم به نظر می‌رسید به استثنای حساسیت پوستی کلافه کننده‌اش... همه چیز را به آرامی تحمل کرد، حتی وقتی پزشکان از مغز استخوانش نمونه برداری می‌کردند، که کار بسیار دردآوری است لیکن چنانچه قرار باشد آزمایش صحیح آزمایشگاهی انجام شود این کار ضرورت دارد. هنگامی که آنها مشغول کارشان بودند با آنها صحبت می‌کرد، و توصیه کرد نگاهی به بیمارستان جدید قلب ما بیندازند. اما من یادآوری کردم که بهتر است آنها در تهران خودرا نشان ندهند. بخصوص اگر در بیمارستانی دیده شوند به شایعات دامن می‌زنند. تأیید کرد که حق با من است... دست آخر آنها را از طریق یک در عقبی خصوصی به بیرون هدایت کردم.

بازیهای آسیایی خاتمه یافت و ما بعد از ژاپنیها، دوم شدیم. شاه از این

حسن تصادف خوشحال شد چون عقیده دارد که از میان کشورهای پیشرفته‌تر قارهٔ آسیا، ژاپن باید رهبری شرق و ما رهبری غرب را در دست بگیریم.

سه شنبه، ۲۶ شهریور

شرفیابی...شاه به نظر ناراحت و پریشان حواس می‌آمد، و به گزارش من توجهی نداشت... بالأخره گفتگو به پزشکانش کشید، که دیروز با من ناهار خوردند و سه ساعت تمام به بحث دربارهٔ علائم بیماری او پرداختند. ناگهان به این فکر افتادم که علت نگرانی‌اش دقیقاً همین است، چون می‌داند که طحالش باز هم بزرگ شده است. به او اطمینان دادم اگر مسئله جدی بود فوراً به او می‌گفتم. در واقع پزشکان کلیهٔ آزمایشهایی راکه می‌توانستندانجام دادند، و هیچ چیز خاصی را نیافتند. چنان با اعتقاد صحبت کردم که ظاهراً فکرش را راحت کرد. دروغ هم نمی‌گفتم، چنانچه مشکلی در کار بود پزشکان حتماً مرا مطلع می‌ساختند...

جمعه، ۱۲ مهر

درپی بیش از دو هفته سفر در خاور دور، اعلیحضرتین بـه تـهران بازگشتند... برداشتم این بود که از لحاظ اقتصادی شاه خیلی کمتر از آنـچه انتظار داشت توفیق به دست آورده است. استرالیائیها نتوانسته بودند با شرایط استخراج اورانیوم و بوکسیت موافقت کنند، و به گمان من انگلیسیها در این عدم موفقیت دست دارند. با وجـود ایـن شـاه سـعی خـود راکـرد. حـتی پیشنهادهای جدیدی برای پیمان اقیانوس هند ارائه داد، که همکاری بیشتر را میان دولتهای منطقه تشویق کرده و به دخالت قدرتهای بزرگ خاتمه می‌دهد.

به قول معروف، هر چه پیش آید خوش آید.

شنبه، ۱۳ مهر

افتتاح رسمی مجلسین، که بعد از آن همراه شاه با [هلیکوپتر] به کاخ پرواز کردم. دربارهٔ سفرش و مصاحبه‌ای که با مطبوعات به عمل آورده بود صحبت کرد؛ و جواب سختی که به اعلامیهٔ پرزیدنت فورد داده در خصوص این اظهار او که اوپک در خطر عمل تلافی جویانهٔ مصرف کنندگان نفت دنیا قرار دارد. شاه گفت، "فورد یک احمق به تمام معنی است. او کاری غیر از این ندارد که مهملات ابلهانه‌ای را که سایمون به خوردش می‌دهد، تکرار کند." به عرض رساندم که کیسینجر قدرت واقعی در پس حکومت است. او تأیید کرد که ممکن است این طور باشد...

آن وقت پرسید که آیا از پزشکانش خبری شده است؟ من منتهای سعی‌ام را کردم که خودم رابی‌تفاوت نشان دهم، و پاسخ دادم که عجله‌ای در کار نیست و آنها دیر یا زود جواب خواهند داد. متأسفانه از زمانی که طحالش بزرگ شده نگران است. دلیلی برای نگرانی ندارد، اما خوب طبیعتاً در فکر است...

یکشنبه، ۱۴ مهر

شرفیابی... مجدداً مسئلهٔ طحالش را مورد بحث قرار دادیم... به او اطمینان دادم که پزشکان به من گفته بودند که جای نگرانی نیست. گفتم، "شما که بچه نیستید که من بخواهم حقیقت را ازشما پنهان کنم. واقعاً اگر موضوع جدی‌ای در کار بود حتماً به شما می‌گفتم." قرار است گزارش پزشکان و

داروهای تجویز شده به عنوان من اینجا فرستاده شود. بعد واقعه‌ای را تعریف کردم که به قولی در زمان کریم خان زند اتفاق افتاده بود. یک روز پزشک دربار به او گفت که احتیاج به اماله دارد. کریم خان خیلی عصبانی شد، و گفت شرم‌آور است، چطور جرأت کرده است چنین توهینی را در حق فرمانروایش روا دارد. به پزشک گفت، "پیش از اینکه جواب دهی، خوب فکر کن، و بعد به من بگو چه کسی احتیاج به اماله دارد؟" پزشک فلکزده فقط یک راه داشت. پاسخ داد البته من، قربان. من اماله خواهم شد و اعلیحضرت نفعش را خواهند برد." شاه خیلی از این داستان خوشش آمد. ضمناً پیام را هم گرفت. اگر من به طور جدی نگران سلامتی او بودم، هرگز موضوع را به شوخی برگزار نمی‌کردم...

دوشنبه، ۱۵ مهر - سه شنبه، ۱۶ مهر

ملاقات صبح زود با سفیر آمریکا، و درپی آن شرفیابی. پیش نویس پیشنهادهایی برای سفر کیسینجر را تقدیم کردم. من یکساعت و نیم به گفتگوهایش با شاه تخصیص داده بودم، اما شاه دستور داد یکساعت دیگر به آن اضافه شود...

چندی پیش ارتشبد خاتمی، فرمانده نیروی هوایی، بطور خصوصی به من گفت که ما بیش از حد نیاز هواپیما سفارش می‌دهیم. نه به اندازهٔ کافی خلبان داریم، نه تسهیلاتی برای آموزش خلبانان بیشتر. با وجود این، به رغم اینکه او شوهر خواهر شاه است، جرأت این را ندارد که شاه را متوجه مطلب کند. در عوض از من خواست در فرصت مناسب این موضوع را مطرح کنم، و مواظب باشم که منبع اطلاعاتم را فاش نکنم. این موضوع مرا در وضع

دشواری گذاشت؛ از یک طرف شاه حتماً از هرگونه اظهارنظری که من بکنم دلخور خواهد شد، بخصوص که موضوع کاملاً خارج از حیطهٔ کاری من است. اما در عین حال، وظیفه حکم می‌کند، بدون توجه به عواقبش آن را بگویم. چند روز بعد در ملاقاتی با سفیر آمریکا راهی به نظرم رسید. قرار است وزیر هواپیمایی آمریکا به حضور شاه شرفیاب شود. به سفیر گفتم، اگر شاه بدون توجه به اینکه ممکن است هواپیماها در آشیانه‌هایشان بمانند و بپوسند باز هم، خواهان دریافت هواپیماهای بیشتری شود، اعتراض وزیر احمقانه خواهد بود، مرد بیچاره یک راست افتاد توی دام من، و اظهار داشت که وزیر هواپیمایی با احتیاط قدم خواهد برداشت. "و البته حقیقت این است، که نیروی هوایی شما ظرفیت نگهداری این همه هواپیماهای جدید را ندارد." امروز صبح توانستم این مطالب را کلمه به کلمه برای شاه نقل کنم. شاه پاسخ داد، "به او بگویید باید مرا باهوشتر از اینها فرض کند. من مسئله را کاملاً می‌فهمم، اما او باز هم باید به ما هواپیما بدهد. حداقل از این راه ما نگرانی‌ای در بارهٔ ماشین آلات اصلی نخواهیم داشت. و اما در مورد نیروی کار، من مصممم‌ام که دانشکده نیروی هوائی‌مان باید خلبانان بیشتری را آموزش دهد، حتی اگر معنایش کار کردن بیست و چهارساعته باشد..."

پنجشنبه، ۱۸ مهر

شرفیابی. دربارهٔ شکست چریکها در کردستان عراق صحبت کردیم. شاه امیدوار است که موقعیت کردها با دریافت تجهیزات توپخانهٔ دوربرد و موشکهای ضد تانک ما بهتر شود.

ستارهٔ اقبال کیسینجر ظاهراً رو به افول است. در مطبوعات آمریکا

اظهارنظرهای نامساعدی دربارهٔ او می‌شود. شاه گفت، "کاملاً صحیح است. غرور پیش از سقوط می‌آید - با اینکه در مورد او بیشتر نخوت بود تا غرور"...

تعجب می‌کنم که چرا شاه هنوز هم نگران سلامتی‌اش است. استدعا کردم اجازه دهند به شهبانو بگویم روزهای آخر هفته‌هایشان باید در استراحت مطلق دور از همه بگذرد. شاید از کوره در بروند که در آن صورت سرم به باد خواهد رفت. از سوی دیگر، شاید چاره‌ساز باشد. با وجود این، شاه پیشنهاد را رد کرد... و گفت که باید تسلیم راه و رسم زندگی فعلی‌اش شود...

یکشنبه، ۲۱ مهر

شرفیابی... گزارشی از یک منبع بسیار موثق تقدیم کردم. ظاهراً رئیس جمهور آمریکا اخیراً جلسه‌ای را با حضور کیسینجر، ناظری از سوی دولت فرانسه و وزرای امور خارجهٔ انگلیس، آلمان و ژاپن در کمپ دیوید برگزار کرده است. ما به چیزی دسترسی پیدا کرده‌ایم که می‌شود گفت یادداشتهای جلسه است. این یادداشتها راجع به اوضاع بین المللی در ارتباط با نفت است و نشان می‌دهد که امکانات مختلف مورد بحث قرار گرفته‌است، از جمله اشغال مسلحانهٔ لیبی و الجزایر، با اینکه بعضی از حضار احساس می‌کردند که هنوز می‌شود با الجزایری‌ها وارد مذاکره شد. وزیر خارجهٔ ژاپن خواست که بر کلیهٔ تولید کنندگان نفت از جمله ایران فشار وارد آید. طرف مقابل انگلیسی او مخالفت کرد و گفت که شاه، چنانچه به حال خود گذاشته شود راه حلی می‌یابد که مورد قبول همه باشد. در این موقع ناظر فرانسوی وارد بحث شد و خدمات دولت متبوع خود را به عنوان میانجی بین مصرف کنندگان و تولید کنندگان نفت در صورت بروز رویارویی ارائه داد. وزیر خارجهٔ آلمان اظهار داشت

که اقدامات حاد چیزی را حل نمی‌کند و تنها امید در کاهش مصرف نفت است. همهٔ اینها برای آماده کردن شاه برای ملاقات قریب الوقوعش با کیسینجر بسیار مفید بود...[۱]

دوشنبه، ۲۲ مهر

شرفیابی. گزارش پزشکان واصل شده، که سلامتی کامل شاه را تأیید کرده‌اند، با اینکه، طبق قرار قبلی به نحوی نوشته شده بود که گویا من بیمار بوده‌ام. شاه به نظر خوشحال آمد، با اینکه مصمم بود از هر گونه ابراز احساسات آشکار خودداری کند.

موشکهای ضد هواپیمای ساخت انگلیس را خریداری کرده‌ایم. سر شام گزارش دادم که انگلیسیها موافقت کرده‌اند که افسران بازنشسته از نیروهای مسلح خودشان آنها را در مرز عراق به کار اندازند. شاه خیلی خوشحال شد، ظاهراً به دلیل پی آمدهای سیاسی این کار...

یکشنبه، ۲۸ مهر

شرفیابی...برنامهٔ سفر کیسینجر را تقدیم کردم. قرار است ضیافتی به افتخار او برپا کنیم و رئیس کل تشریفات فهرستی از میهمانان تهیه کرده که شامل تعداد زیادی اشخاص مهم مانند نخست وزیر و اعضای مختلف کابینه‌اش می‌شود. شاه گفت، "به رئیس تشریفات بگوئید این قدر نوکرماب

۱. با توجه به خاطرات ۲۹ مهر، ظاهراً انگلیسیها بودند که ملاقات کمپ دیوید را به مقامات ایرانی گزارش دادند.

نباشد." وقتی دید که منظورش را نفهمیده‌ام، ادامه داد، "چرا باید بین کیسینجر و سایر وزرای امور خارجهٔ میهمان تفاوت بگذاریم؟ رسم معمول این است که ضیافتی داده شود که فقط شما و وزیر امور خارجه‌مان به آن دعوت می‌شوید."

دوشنبه، ۲۹ مهر

شرفیابی. اطلاعات بیشتری از یک منبع انگلیسی مستقل از سفارتشان دریافت کرده‌ام، حاکی از اینکه انگلیسیها تمایل دارند هرگونه مصالحه‌ای بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت را به عهده شاه بگذارند. تصور می‌کنم چارهٔ دیگری ندارند.

والاحضرت سعودالفیصل امروز بعد از ظهر شرفیاب شد. معلوم می‌شود که سعودیها دارند یک کاهش بهای جزیی را پیشنهاد می‌کنند، که آن را با افزایش عظیم مالیات شرکتها و بهرهٔ مالکانه جبران خواهند کرد. در واقع، قیمت بازار، به جای این که پایین برود، بالا خواهد رفت. نمایش همدردی‌شان برای مصرف‌کنندگان چیزی جز یک بازی تبلیغاتی نیست...

چهارشنبه، اول آبان

شرفیابی. در مورد پیشنهاد شاه برای تثبیت بهای نفت بحث کردیم. ظاهراً او به سعودیها گفته که ما فقط در صورتی می‌توانیم از تثبیت بهای نفت حمایت کنیم که ارزش کالاهای صنعتی هم ثابت بماند...

یکی از وزرای ما مأموریت یافته که دربارهٔ یک قرارداد همکاری با کیسینجر به توافق برسد. مردک آمده نزد من تا به دعوت کردن یکی از

همکاران ارشدش به ضیافت ما اعتراض کند. می‌ترسد که آبرویش جلوی کیسینجر برود، چون تشریفات حکم می‌کند که او سر میز شام پایین دست همکارش بنشیند. شاه و من خیلی از این بابت تفریح کردیم، شاه اظهار داشت، "این آدمها به اندازه یک گله گوسفند شعور ندارند."

دوشنبه، ٦ آبان

شهبانو عازم سفری به شمال شرقی ایران شد، و از شهرهای حاشیهٔ کویر دیدن خواهد کرد...

بعد رفتم میهمانی را که قرار است شاه امروز بعد از ظهر ملاقات کند ببینم. به نظرم آمد که دخترک یا خل وضع است یا درست و حسابی مایهٔ دردسر، شاید هم هردو. به شاه هشدار دادم که مواظب باشد. سر شام مرا به کناری کشید و به من اطمینان داد که خیلی با احتیاط رفتار کرده...

سه شنبه، ۷ آبان

شرفیابی... شاه را در جریان ملاقات دیروزم با سفیر انگلیس گذاشتم. ظاهراً دولت انگلیس قصد دارد اعلام کند که هارولدلیور، یکی از وزرای کابینه، به دعوت شاه به ایران خواهد آمد. صراحتاً گفتم که به هیچ وجه با چنین اعلامیه‌هایی موافق نیستم، و به سفیر فهماندم که باید اعلام شود دعوت از طرف دولت ایران است، نه از طرف شخص شاه. در پاسخ او کوشید هرگونه رنجشی را که ممکن است برای ما حاصل شود از اینکه همزمان با دیدار لیور از تهران، قرار است دنیس هیلی، وزیر دارائی انگلیس، از عربستان سعودی دیدن کند، برطرف کند. خواست به ما بفهماند که هیلی و لیور در یک رده قرار

دارند، و ما نباید فکر کنیم به سعودیها اهمیت خاصی داده شده است. وقتی به او گفتم از نظر ما هیچیک از اعضای دولتش اهمیت چندانی ندارند، خیلی جا خورد.

برای تغییر ذائقه، به شاه گفتم دختری که دیروز دیده بود، یعنی همانی که به نظر من خل وضع آمده بود، علناً مرا به جای شاه گرفت چون تعظیم غرایی کرد و بعد هم خودش را انداخت توی بغل من. من هم کاملاً دست و پایم را گم کرده بودم و نمی‌دانستم به چه زبانی او را از اشتباه درآورم. با وجود این، به گفتهٔ یک آشنای مشترک که بعداً او را ملاقات کرد، دخترک خیلی ساده است و ضرری ندارد که شاه رضایت دهد با او شام بخورد. شاه پاسخ داد که خودش هم به این نتیجه رسیده است...

چهارشنبه، ۸ آبان

شرفیابی...شاه از مقاله‌ای در مجلهٔ تایم دلخور شده. عکسش را پشت جلد چاپ کرده‌اند ـ که معمولاً نشانهٔ منت بزرگی است ـ اما او از مطالبی که راجع به ایران نوشته شده است رضایت ندارد...به عنوان مثال آنها ادعا می‌کنند که ۴۰ درصد ثروت کشور متعلق به تنها ده درصد جمعیت است... و آن وقت میزان سهیم شدن کارگران را در صنایع نادیده می‌گیرند. در گذشته این حرامزاده‌های مطبوعات بین‌المللی داستانهای زننده‌ای دربارهٔ "هزارفامیل ایران" بهم می‌بافتند. حالا داستان دیگری در بارهٔ "بورژوازی جدید" ایران اختراع کرده‌اند...

نخست وزیر سریلانکا ناهار میهمان ما بود اما شاه اصلاً حوصلهٔ مهمان‌نوازی نداشت، و زکام و مقالهٔ تایم خلقش را تنگ کرده بود. شهبانو

منتهای سعی‌اش را به کار برد که او را به حرف وادارد، اما به جایی نرسید. آن وقت از انگلیسی به فارسی چرخید، و گفت، "این همه کار خسته‌تان می‌کند. من جداً نگرانم. چرا به اصرارم دربارهٔ استراحتتان در آخر هفته توجه نمی‌کنید؟" شاه پرخاش کنان گفت، "تنها یک راه برای استراحت کردن من وجود دارد، و آنهم این است که از دعوت کردن این بچه خوشگلهایی که دوروبرتان ول می‌گردند دست بردارید. وقتی این جور آدمها دور و برم را گرفته‌اند چطور انتظار دارید که استراحت کنم؟" شهبانو به قدری جا خورد که نتوانست جواب دهد و غذا در جو عبوسانه‌ای تمام شد...

جمعه، ۱۰ آبان

...به دستور شاه با سفیر انگلیس ملاقات کردم و از پوشش خبری نامساعد شبکهٔ تلویزیونی مستقل انگلستان دربارهٔ کردهای بیچارهٔ عراقی شکایت کردم...

کیسینجر امروز بعد از ظهر همراه همسرش وارد شد. بین ساعات شش تا هشت و نیم به حضور شاه شرفیاب شد. سر میز شام کیسینجررا طرف راست شهبانو نشانده بودند و من طرف چپ ایشان. تمام مدت در ستایش از شاه داد سخن داده بود و گفت آرزو داشت پرزیدنت فورد از الگوی او پیروی کند... بعداً او و شاه مذاکرات خصوصی‌شان را از سر گرفتند، که تا نیمه شب به درازا کشید. در این ضمن شهبانو و خانمها فیلمی تماشا کردند، و بعد از آن چون خانم کیسینجر بعد از پروازش خسته بود، مجلس را ترک کردند. او ملکهٔ وجاهت نیست اما گفته می‌شود بسیار ثروتمند است. کیسینجر را این بار خیلی مؤدب‌تر از بار آخر یافتم... فقط سفیر آمریکا در مذاکرات او با شاه حضور

داشت. دلم خیلی برای وزیر خارجهٔ خودمان سوخت، مردک بیچاره...

شنبه، ۱۱ آبان

...امروز بعد از ظهر در معیت شاه به کیش پرواز کردیم. هوای معرکه، آرامش و سکون بی‌نظیر. بعداً کنار دریا نشستیم و به تجدید خاطرات پرداختیم... شاه خیلی بی مقدمه اظهار داشت که مجازات قاچاق مواد مخدر از اعدام به حبس ابد کاهش یافته است. گفت، "مطبوعات خارجی، احمقهای بی‌شعور، ما را متهم به اعدام ۲۰۰ قاچاقچی کرده‌اند. نه این که فکر کنید این موضوع در تصمیم‌گیری من کوچکترین تأثیری داشته باشد. اقدامات شدید ما کاملاً موجه است. اما وقتی ظاهراً این امر مانع مردم نمی‌شود ادامه‌اش موردی ندارد."...

یکشنبه، ۱۲ آبان

صبح را به استراحت پرداختیم. بعد از ناهار به نخست وزیر و دریاسالار جیمز هالووی، فرماندهٔ ناوگان آمریکا، در ناوشکن ایرانی پلنگ ملحق شدیم. این کشتی مجهز به آخرین تکنولوژی است، از موشک گرفته تا کامپیوتر و سیستم‌های مخابراتی... هالووی هم در جنگ جهانی دوم و هم در جنگ ویتنام شرکت کرده، مردی فهمیده و با تجربه است...

دوشنبه، ۱۳ آبان

درمانورهای دریایی امروز بیست و یک ناو جنگی، علاوه بر هواپیماها، هلی‌کوپترها و هاورکرافتهای بی‌شمار شرکت داشتند. مانور تا ساعت نه شب طول کشید، و رویهم رفته نمایشی عالی بود. ولیعهد، با حضور به

عنوان یک ناظر رسمی در ناوشکن ایرانی ببر، برای اولین بار مزهٔ مانورهای نظامی را چشید. رزمناو آرتمیس برای والاحضرت غلامرضا و عموی سلطان عمان در نظر گرفته شده بود.

شاه خیلی خوشحال بود، و اظهار داشت هدف‌گیری به قدری خوب بود که وقتی یکی دو بمب به هدف نخورد حضار تعجب کردند. شاید جالب‌ترین قسمت نمایش بمباران با موشکهای هدایت شونده توسط فانتومهای ما بود. در برابر خوشحالی همگان کلیهٔ هدفهای خود را در اولین حمله بمباران کردند.

آن افسر نیروی دریایی که دو سال پیش بخاطر سوء ادارهٔ نظیر چنین مانوری مورد توبیخ شدید قرار گرفت، امروز بخاطر برگزاری عالی این مانور به درجهٔ دریاداری ارتقاء یافت. شاه از کل ستاد نیروی دریایی تقدیر کرد.

سه شنبه، ۱۴ آبان

...شاه به مناسبت پایان مانورهای دریایی از ناوگان سان دید...

امروز بعد از ظهر به کیش بازگشتیم... معشوقه‌ام اینجا به من ملحق شد و ساعات بسیار دلچسبی را گذراندم. متأسفانه در مورد شاه که کشالهٔ ران و آلت تناسلی‌اش در اثر کهیر ملتهب شده نمی‌توان این را گفت... به همین علت هم ناچار شد بازدید فردا از بوشهر را لغو کند.

[شاه و علم روز ۱۸ آبان به تهران بازگشتند.]

یکشنبه، ۱۹ آبان

شرفیابی. وضعیت جسمانی و سیاست نفتی عربستان سعودی شاه را نگران کرده است. به عرض رساندم که هیچ جای نگرانی نیست. کهیر کشاله‌های رانشان بزودی برطرف خواهد شد، در عین حال باید به طوری جدی مرخص کردن شارلاتانهای داخلی و همینطور هم آن مردکهٔ اروپایی را که او را مداوا می‌کنند، مورد ملاحظه قرار دهد... سلامتی شاه نباید بازیچهٔ این و آن شود، فقط باید مجرب‌ترین متخصصین دنیا به آن رسیدگی کنند. پیشنهاد کردم که پروفسور عباس صفویان که شخصی قابل اعتماد است به پاریس فرستاده شود تا با پروفسور میلی یز و پروفسور ژان برنار مشورت کند. آنها باید به اتفاق همدیگر یک برنامهٔ کلی برای تحت نظر گرفتن وضعیت او و تسریع مداوایش تنظیم کنند. با این فکر موافقت کرد.

شاه تعجب می‌کند که می‌بیند سعودی‌ها کاهش بهای نفت را پیشنهاد می‌کنند. اظهار داشت، "چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌شان هست؟ یا این که خیلی ساده‌اند یا نقشه‌ای شیطانی در سر دارند که ما هنوز از آن سر در نیاورده‌ایم."...

برنامه سفر قریب الوقوعش به روسیهٔ شوروی را تقدیم کردم. پرسیدم مایلند چه کسانی در التزامشان باشند. پاسخ داد، "هیچ کس غیر از وزیر دارایی. این مسافرت غیر رسمی است بنابراین احتیاجی به کمک وزیر امور خارجه ندارم."...

چهارشنبه، ۲۲ آبان

شرفیابی...نیوزویک قصد دارد با سران دول مصاحبه کند و عقیدهٔ آنها

را دربارهٔ مشکلاتی که احتمال دارد در سال ۱۹۷۵ آنها را به خود مشغول دارد، بپرسد. شاه اعلام کرد، "من با آنها مصاحبه نخواهم کرد. بهشان بگوئید یک مشت آدمهای رذل هستند که فقط بلدند حرفهای مرا تحریف کنند."...

سفیر انگلیس امروز بعد از ظهر به دیدنم آمد... وزارت خارجه‌اش نگران تکنیسینهای انگلیسی است که قرار است موشکهای راپیر را در مرزهای غربی ما نصب کنند. آنها نباید به هیچ وجه از مرز عراق بگذرند وگرنه ممکن است این امر به یک رویداد بین‌المللی منجر شود...

دوشنبه، ۲۷ آبان

امروز صبح شاه عازم مسکو شد... همین که داشت سوار هواپیما می‌شد رو به من کرد و گفت، "درست است که دعوتشان را پذیرفته‌ام، اما خدا می‌داند روسها امیدوارند از من چه در بیاورند."...

چهارشنبه، ۲۹ آبان

... شاه امروز بعد از ظهر با روحیهٔ عالی بازگشت.

به ملاقات سفیر آمریکا رفتم که مایل بود بداند آیا شاه پیامی برای رئیس جمهور آمریکا که قرار است بزودی برژنف را در ولادی وستک ملاقات کند آورده است؟

سر شام این را گزارش دادم. شاه گفت، "به او بگوئید در مورد مسائل سیاسی مربوط به روسها محکم ایستادم اما موافقت کردم که همکاریهای اقتصادی را در حیطهٔ بسیار وسیعتری توسعه دهیم." اشخاص دیگری دور میز بودند و او صلاح ندید جزئیات بیشتری را برای من بازگو کند.

پنجشنبه، ۳۰ آبان

شرفیابی...در بارهٔ مذاکرات شاه در مسکو پرسیدم. پاسخ داد، "همه چیز بخوبی پیش رفت. در شروع کار سعی کردند با من عتاب و خطاب کنند و از تجمع تجهیزات نظامی ما شکایت کردند. چرا احساس می‌کنیم لازم است این همه اسلحه بخریم؟ قصد داریم آنها را علیه چه کسی به کار بریم؟ چه هدفی از تجدید حیات سنتو داریم؟ گفتند که نگرانی‌شان موجه است. به آنها گفتم هر فکری که دلشان می‌خواهد بکنند، اما اینکه من هیچ گونه انتقادی را از بهبود بخشیدن به وضع دفاع کشورمان تحمل نخواهم کرد و هیچ گونه تعهدی ندارم که خودم را در برابر خارجی‌ها توجیه کنم. بهشان یادآوری کردم که دوبار در درگیریهای اعراب و اسرائیل و مجدداً هم در قبرس، دیده‌ایم که سازمانهای حافظ صلح بین المللی هیچ کاری از دستشان ساخته نیست. هیچ‌کس در این اوضاع برای ضدیت با متجاوز انگشتش را بلند نکرد و هیچ کاری هم برای کمک به قربانیان نشد. تا جائی که به من مربوط می‌شود اجازه نخواهم داد خودم و هیچ یک از منابع این کشور آلت دست زورگویان خارجی، هرقدر قدرتمند، قرار گیرند -اشارهٔ آشکاری به خود روسها. وقتی این طوری جلویشان ایستادم لحن مذاکرات را بکلی تغییر دادند. روسها منتهای کوششان را کردند که اظهارات قبلی‌شان را زیر سبیلی در کنم، مثل اینکه آنها را به قصد شوخی گفته باشند. در زمینهٔ اقتصادی حتی پیشنهاد مقداری سرمایه گذاری ایرانی را در صنایع شوروی دارند. در مورد عراق، البته خیلی مؤدبانه، پیشنهاد کردند که لازم است ما به یک تفاهم دائمی برسیم....

جمعه، اول آذر

نتوانستم به سواری بروم. شاه دستور داد که به کاخ بروم، و آماده باشم بمحض خاتمهٔ ملاقاتش با رئیس جمهور بلغارستان، به حضور پذیرفته شوم. قرار بود این ملاقات یکساعت طول بکشد اما در واقع سه ساعت و نیم منتظر ماندم.

شاه خسته به نظر می‌آمد و من عرض کردم بهتر است بجای کار در دفترشان در باغ کاخ قدم بزنیم. با اینکه اصرار داشت مرا در جریان مذاکرات امروز صبح بگذارد، از مطرح کردن مطالبی که ممکن بود او را ناراحت کند خودداری کردم. گفت، "دربارهٔ موارد زیادی توافق کردیم. حتی تعهد کردم با بهرهٔ ۱۱ درصد یعنی ۱ درصد کمتر از نرخ جاری بهره، به آنها برای جاده سازی پول قرض دهم. ضرری در آن نمی‌بینم. باید سعی کنیم تا جای ممکن برای خودمان در بلوک شرق حمایت دست و پا کنیم."...

شنبه، ۲ آذر

شرفیابی...شاه مجدداً به مذاکراتش در مسکو اشاره کرد. گفت، "روز اول برژنف به من هشدار داد که مسائل موجود در خلیج فارس می‌تواند به آسانی به صورت جنگ جهانی درآید. خدا می‌داند منظورش چه بود." عرض کردم شاید اشاره‌ای بود به توافق اخیر مسکو با بغداد که خطر درگیری روسها را در یک رویاروئی مسلحانه بین ایران و عراق به میان می‌آورد. شاه گفت، "شاید همین باشد. به هرحال، برژنف وقتی این را گفت مشت روی میز می‌کوبید، و در بارهٔ تجدید حیات سنتو یاوه سرایی می‌کرد و اظهار داشت که اختلافات فعلی در خاورمیانه صلح جهانی را به مخاطره می‌اندازد."

یکشنبه، ۳ آذر

شرفیابی...شاه هنوز فکرش متوجه سفرش به مسکو بود. گفت، "آنها از حمایت ما از چریکهای کرد شکایت کردند. من هم ازشان پرسیدم انسان باید چگونه بین کمک ایران به کردها و کمکهای خودشان به ویتنام شمالی تمایز قائل شود. در کردستان مردم دارند بوسیلهٔ مخرب ترین سلاحهای جنگهای امروزی، یعنی هواپیما و موشک نابود می‌شوند. اما در هند و چین، روسها در واقع از یک متجاوز اصلی، یعنی ویتنام شمالی حمایت می‌کنند. بعد سعی کردند به تأیید ما از دخالت آمریکا در اقیانوس هند اعتراض کنند. به آنها گفتم که ما عقب نشینی کامل ابرقدرتها را ترجیح می‌دادیم، اما حالا آمریکاییها، با توجه به اینکه روسها پایشان به منطقه کشیده شده، مجبورند دخالت کنند. و اما در مورد پایگاه دریایی دیگوگارسیا که به وضوح آنها را نگران کرده است، تذکر دادم که آخرین پیشرفتها در کشتیهای جنگی بدین معناست که چنین پایگاههایی آنقدرها هم که مردم فکر می‌کنند مهم نیستند. بهر حال، چنانچه شکایتی دارند باید مستقیماً به واشینگتن رجوع کنند."...

هنوز پا از دفترش بیرون نگذاشته بودم که تلفنم به صدا درآمد و شاه به من اطلاع داد که در اتیوپی گروهی از افسران جوان رئیس به اصطلاح شورای انقلاب را همراه با گروهی دیگر اعدام کرده‌اند، حداقل دو نخست وزیر اسبق و نوهٔ امپراتور، که قبلاً فرماندهٔ نیروی دریایی بوده در میان اعدام شدگان هستند. شاه مصرانه خواست که به سفیر آمریکا بگویم کمونیستها مسؤول این جنایت هستند. سفیر باید متوجه باشد که وزیر دفاع روسیه در حال حاضر در عراق است، و قرار است خود برژنف هم بزودی آنجا برود. در چنین شرایطی خوشبینی آمریکا، مصر و عربستان سعودی بکلی بی‌اساس است. آنها همگی

اوضاع را در رابطه با عراق و خاورمیانه رو به بهبودی می‌بینند، لیکن اینها مهملات مفتضحانه است، بویژه با توجه به طرز تفکر برژنف نسبت به خلیج [فارس]، گفت، "به سفیر بگوئید، مایلم بدانم که آیا دولت متبوعش قصد دارد جلوی این تهدیدات بایستد. در عین حال، به او بگوئید، میل ندارم پیشگویی‌هایم را به عنوان تیتر صفحه اول روزنامه‌های آمریکایی ببینم. به احتیاطی که می‌کند اعتماد دارم، اما می‌دانم که از وزارت خارجه آمریکا بعید نیست که هر چه را من بطور خصوصی می‌گویم مستقیماً کف دست روزنامه‌ها بگذارد." در خاتمه دربارهٔ اخبار ملاقات سران در ولادی وستک سؤال کرد.

شنبه، ۹ آذر

شرفیابی...دربارهٔ عراق و میزان حمایت روسیه از آن صحبت کردیم. شاه گفت، "مسکو کاری بیش از دفاع از منابع خود نمی‌کند. اما ما هم باید جلوشان درآئیم. ما با توپخانهٔ دوربردمان چنان پدری از عراقی‌ها در آورده‌ایم که شک دارم برای تجدید حملاتشان علیه کردها عجله داشته باشند. با همهٔ موشکها و این جور چیزهایشان، عراقیها از ساکت کردن این به اصطلاح توپهای "کردی" عاجز بودند. آموزش و انضباطشان اسفناک است."...

در ضیافت ناهار به افتخار کنت کائوندا رئیس جمهور زامبیا شرکت کردم. شاه در میان گفتگو از هر دری، از نحوهٔ دیپلماسی چین ابراز رضایت کرد... گفت، "با وجود این، پذیرفتن دعوت به پکن را مشروط بر این کرده‌ام که آنها نخست مقامات برجستهٔ خود را در عوض دیدار شهبانو از چین به دیدن ما بفرستند. اما حالا در مخمصه افتاده‌ام. من علاقه دارم قواعد تشریفاتی را رعایت کنم، اما ظاهراً آنها از مد افتاده‌اند. رؤسای جمهور آمریکا،

نیکسون، فورد، یکی پس از دیگری به چین سفر می‌کنند بدون اینکه کوچکترین اهمیتی به ظرافتهای دیپلماتیک بدهند."

یکشنبه، ۱۰ آذر

پروفسور صفویان را با خودم به شرفیابی امروز صبح آوردم تا او بتواند برنامهٔ مراقبت جسمانی را که پروفسور میلی یز و ژان برنار تنظیم کرده‌اند شرح دهد. شاه برنامه را تأیید کرد، که به نظر بسیار رضایت بخش می‌آید...

بعداً از منبعی موثق خبر گرفتم که در اجلاس ولادی وستک روسها از تراکم تجهیزات نظامی ما شکایت کرده، آن را در برابر نمایندگان آمریکا خطری برای صلح جهانی توصیف کرده‌اند. اعلام کرده‌اند که هنگام بازدید شاه از مسکو نتوانسته بودند او را از برنامهٔ تجدید سلاح دیوانه‌وارش باز دارند و بنابراین می‌خواستند که آمریکاییها سعی کنند او را وادار به تغییر عقیده بنمایند. آمریکاییها در جواب از سیاست شاه دفاع کرده و تأکید کرده‌اند که ایران آزاد است به صلاح خود عمل کند. فوراً این را به اطلاع شاه رساندم...

دوشنبه، ۱۱ آذر

شرفیابی...شاه به من دستور داد که به والاحضرت اشرف بنویسم و از او بپرسم به چه علت ۲ میلیون دلار از پول ایران را به کمیسیون حقوق زنان سازمان ملل متحد تعهد کرده است. پرسید، "آیا فکر می‌کند که او این مملکت را اداره می‌کند؟ همین یک بار تعهدی را که به گردن ما گذاشته قبول می‌کنیم، اما بهتر است در آینده از این اشتباهات نکند."

مقاله‌ای را در مجلهٔ نیویورکر به او نشان دادم. تصویری خیالی از شاه، خیلی بامزه است، اما ارتباطی با واقعیت ندارد. آن را با لبخند کنایه‌آمیزی خواند...

چهارشنبه، ۱۳ آذر

شرفیابی...از ناآرامیهای دانشجویی به خشم آمده، می‌گوید دو دلیل برای عصبانیتش دارد، اولاً، بچه‌ها ظاهراً هیچگونه حس میهن پرستی ندارند، و ثانیاً، چرا مقامات دانشگاهی در شناسایی آشوبگران اصلی این قدر مسامحه می‌کنند؟" بعد به من دستور داد با ساواک و سایر دستگاههای امنیتی مشورت کنم و به رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران اطلاع دهم‌که چنانچه چریکهای کرد قادر به مقاومت در برابر ضد حملهٔ عراقیها نیستند، ما باید توپهای دوربرد خود را از خط اول جبهه بیرون ببریم تا از افتادن آنها به دست دشمن جلوگیری کنیم...

جمعه، ۱۵ آذر

...قرار بود امروزصبح شاه اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، را به حضور بپذیرد. من کلیهٔ ترتیبات لازم را دادم، و ارتشبد نصیری را به استقبال او به فرودگاه فرستادم، و به گارد دستور دادم چطور او را بدون ایجاد سوء ظن به کاخ بیاورد، و حتی خدمتکاری را‌که برای خدمتش انتخاب کردم آدمی بود که حماقتش حدو حصری نداشت و محال بود که بتواند رابین را بشناسد. حتی احمقها هم گاهی به درد می‌خورند!...

به رغم ابراز علاقهٔ قبلی رابین به دیدن من، خودم را نشان ندادم. اگر

شاه می‌خواست که من آنجا باشم خودش به من می‌گفت...

شنبه، ۱۶ آذر

شرفیابی...به گفتهٔ شاه، رابین قول داد هرکاری از دستش برمی‌آید بکند تا به تفاهمی با مصر دست یابد، و از شاه خواست از هرگونه ابتکار پی آمد آن حمایت کند.

شاه پس از اینکه نامه‌ای از دکتر اقبال را خواند، به نوشتن نظریاتش در حاشیهٔ آن پرداخت. ناگهان درنگ کرد، و از من املاء یک کلمه بسیار ساده را پرسید... خیلی جا خوردم و فقط می‌توانم فکر کنم که خسته است...

اردشیر زاهدی بعداً تلفن کرد، تا بگوید که پرزیدنت فورد هم اکنون سفارت ما را در واشینگتن ترک کرده است ـساعت سه صبح ـ و اینکه دختر و سایر اقوامش هنوز هم آنجا بودند و داشتند خودشان را با خوردن ماهی آزاد و خاویار خفه می‌کردند. کار کشور ما به کجا کشیده! از خدا خواستم شاه را، که ما را به چنین عظمتی رسانده، حفظ کند. خبر اردشیر را به عرض رساندم.

سه شنبه، ۱۹ آذر

شرفیابی. نامه‌ای را از والاحضرت اشرف تقدیم کردم. شاه به وضوح خیلی از آن عصبانی شد، چون شروع کرد به پاره پاره کردنش. اما بعد زد زیر خنده، و گفت، "به خواهرم بنویسید. تا به حال این قدر جنجال براه انداخته که می‌خواهد ثروتش را به خیریه ببخشد. از او بپرسید در این صورت چرا اینقدر اصرار دارد وارد معاملات تجاری شود..." لازم به گفتن نیست که کلیهٔ درخواستهای تجاری او را رد کرد... شکست پادشاه یونان در همه‌پرسی

دیروز مورد بحث قرار گرفت کمتر از ۴۰ درصد رای دهندگان به نفع برقراری نظام پادشاهی رای داده بودند شاه گفت، "برای آنکه او را اندکی خوشحال کنید، بهتر است یک خورده از آن چیزها برایش بفرستید."

...بعد از ناهار با سفیر افغانستان ملاقات کردم...او هرج و مرجی که کشورش را به حال انفجار درآورده تشریح کرد. به عنوان مثال، فرمانداری در شمال کشورش هست که خیلی راحت مقامها را در دولت ایالتی به بالاترین خریدار می‌فروشد. آنها شبکهٔ تلویزیون داخلی ندارند، لیکن کسانی که نزدیک مرز شوروی زندگی می‌کنند شبکه‌های روسی را تماشا می‌کنند. از او دربارهٔ برنامه‌های آینده داوود سؤال کردم. قصد دارد چگونه با ارتشش که اکثریت افسرانش در روسیه آموزش دیده‌اند طرف شود؟ چگونه می‌تواند از بروز کودتا جلوگیری کند؟ و تکلیف روحانیون و رؤسای عشایر چه می‌شود؛ آیا داوود از هیچ نوع پایگاه قدرت مردمی برخوردار است؟ پاسخهای سفیر به کلیهٔ این پرسشها انسان را افسرده می‌ساخت. او تقصیر همه چیز را تقریباً به گردن کمبودهای مالی انداخت. از او پرسیدم، در این صورت، چرا داوود از شاه تقاضای کمک نمی‌کند؟ ظاهراً او تا مسافرت قریب الوقوعش به تهران این پاو آن پا می‌کند. به او گفتم که ما آنچنان علاقه‌ای هم به داوود نداریم، بویژه وقتی انسان به یادکاری که با بقیهٔ خانوادهٔ سلطنتی کرد می‌افتد. ما از او صرفاً بدین خاطر حمایت می‌کنیم که جایگزین دیگری در کار نیست. خدا می‌داند روزی که او برود بر سر افغانستان چه می‌آید. بعد محتاطانه دربارهٔ وضع مالی خود سفیر سؤالاتی کردم که آیا پدرزنش، داوود، او را به حد کفایت تأمین می‌کند؟ او پاسخ داد هزینهٔ مأموریت ناچیزی برای او در نظر گرفته شده است... ظاهراً از علاقهٔ من خیلی خوشحال شد.

چهارشنبه، ۲۰ آذر

شرفیابی... در ارتباط با ملاقاتم با سفیر افغانستان، شاه از قرار و مدارهائی که گذاشته بودیم ابراز رضایت کامل کرد. گفت، "درست همانطوری است که امیدوار بودم. این آدمها باید بفهمند که افسارشان دست ماست."

یکشنبه، ۲۴ آذر

...جووانی لئونه رئیس جمهور ایتالیا امروز بعد از ظهر برای دیدار رسمی وارد شد... سر شام از خجالت آب شدم وقتی فهمیدم که زیردستان احمق من فراموش کرده‌بودند شراب سفید تدارک ببینند. خوشبختانه شاه متوجهٔ این خرابکاری نشد. لئونه آدم خوش قیافه و خوش برخوردی است... همسرش یک زن زیبای به تمام معنی است...

شاه به من دستور داد که از حساب شخصی‌اش طلا بخرم. انتظار دارد که بهای آن شدیداً بالا برود.

چهارشنبه، ۲۷ آذر

امروز صبح سفرای الجزایر و پاکستان استوارنامه‌های خود را تقدیم کردند. چندین سال است که روابط ما با الجزایر معلق بوده است، اما حالا که سیاست مشترکی در قبال نفت اتخاذ کرده‌ایم، زمانش رسیده که یک بار دیگر سفیر مبادله کنیم. سفیر پاکستان در سخنرانی‌اش به ما یادآوری کرد که فارسی زبان مادری‌اش است اما بخاطر عدم استفاده تسلطش را از دست داده است و

مجبور بود به انگلیسی ما را مورد خطاب قرار دهد. از این کوتاهی عذرخواهی کرد، که ژست دلنشینی بود.

در شرفیابی امروز بعد از ظهر... شاه در بارهٔ تعدادی از رهبران جناح مخالف داخلی ابراز بدگمانی کرد. عقیده دارد که آنها حقوق بگیر قدرتهای خارجی هستند. واقعیتی است تکان‌دهنده، البته اگر حقیقت داشته باشد.

ملاقات دیروزم را با سفیر انگلیس گزارش دادم. مردک از موفقیت به دست آمده توسط موشکهای انگلیسی راپیر سر از پا نمی‌شناخت. آنها دو هواپیمای عراقی را در عرض دوروز سرنگون کرده‌اند... مِن غیر مستقیم مایل بود عکس العمل ما را در قبال فروش احتمالی هلی کوپترهای انگلیسی به بغداد بداند. شاه گفت، "بگذارید بروند و بفروشند. نمی‌توانند از چنین معاملهٔ سودآوری صرف نظر کنند، و به هر صورت عراق هم یقیناً هلی‌کوپترها را از کس دیگری می‌خرد. بهتر است که آنها را از متفق ما بخرد تا از روسها."...

یکشنبه، اول دی

شرفیابی...بعد از آن شاه ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه را به حضور پذیرفت، که خواسته بود با او خصوصی، بدون حضور نخست وزیر خودمان، گفتگو کند. شاه باکمال رغبت با این درخواست موافقت کرد... روابط ما با فرانسه بخاطر بهای طلا تیره شده است. ژیسکاردستن و پرزیدنت فورد در ملاقاتشان در مارتینیک بر سر کنترل مشترک بهای شمش طلا، که به شدت در بازارهای بین المللی بالا می‌رود، توافق کردند. ظاهراً این افزایش بها به قدرتهای اروپایی در کاهش کسری موازنه پرداختهایشان کمک می‌کند. لیکن از دیدگاه ما، این وضعیت کلاً نامطلوب است. در اصل ما موافقت کردیم

که بهای نفت را در نه ماه آینده تثبیت کنیم، اما ممکن است ناچار شویم این تصمیم را کنار بگذاریم...

شیراک نامه‌ای را از ژیسکاردستن که خواهان ملاقاتی در آیندهٔ نزدیک است به شاه تقدیم کرد.

دوشنبه، ۲ دی

شرفیابی. شاه به من دستور داد که به نامهٔ رئیس جمهور فرانسه پاسخ دهم، و پیشنهاد کنم که آنها یا در ۱۸-۱۹ ژانویه در زوریخ ملاقات کنند، یا در فوریه در سن موریتس. در غیر این صورت، شاه می‌توانست در ماه مه آینده سر راه به آمریکا در پاریس توقف کند. عرض کردم که این پیشنهاد آخر بیش از حد خاضعانه بود، با توجه به این که در واقع ژیسکار باید برای عرض احترام به حضور شاه بیاید نه برعکس. شاه پاسخ داد، "مهمل نگوئید، من دیگر حاضر نیستم به این خاله زنک بازیها گوش دهم."

...خودم هم شیراک را بعد از ناهار پذیرفتم. قرار بود یک دیدار تشریفاتی پانزده دقیقه‌ای باشد اما تقریباً یکساعت طول کشید... در مورد روابط ایران با همسایگانش گفتگو کردیم، موضوعی که مردک فرانسوی کم و بیش از آن بی‌اطلاع بود. حتی علت اختلاف ما را با عراق نمی‌دانست[1]. من مختصراً وضعیت را برای او تشریح کردم، ضمن اینکه به او یادآوری کردم که

---

۱. با توجه به آنکه در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، شیراک یکی از اصلی ترین حامیان عراق در فرانسه بود و امکانات وسیع نظامی و از آن جمله تکنولوژی هسته‌ای را در اختیار این کشور قرار داد، اظهار عدم اطلاع او از ماهیت اختلاف ایران و عراق، بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

روابط فرانسه و ایران، بجز چند استثنای موقتی نظیر دوران سلطنت ناپلئون، همیشه نزدیک بوده است[۱]. در اینجا هم واضح بود که اصلاً نمی‌داند من در بارهٔ چه موضوعی دارم صحبت می‌کنم. حداقل انتظارم این است که نخست وزیری که از یک کشور خارجی دیدار می‌کند مختصری در جریان روابط گذشته با کشور میزبانش قرار گرفته باشد، و حداقل زمینهٔ فکری کلی دربارهٔ اوضاع فعلی کشور میزبان داشته باشد. شیراک به نظرم کم تجربه‌تر از آن آمد که عهده‌دار چنین مقام مهمی باشد. دهانش بوی شیر می‌دهد. شاید می‌توانست یک وزیر کابینه باشد، ولی نه در رأس دولت. تجارت و امور اقتصادی ظاهراً تنها موضوع‌های مورد علاقه او بودند...

سه شنبه، ۳ دی

شرفیابی... دکتر اقبال امروز به دیدنم آمد تا به عنوان هدیهٔ تولد هلی‌کوپتری از طرف شرکت ملی نفت ایران تقدیم کند، پیشنهادی که شاه رد کرد، و تذکر داد که چون همهٔ هلی‌کوپترهای ما ساخت امریکاست قطعاً مشکلاتی در ارتباط با قطعات یدکی و نگهداری این هلیکوپتر پیش خواهد آمد. با وجود این اقبال اصرار کرد که به شاه بگویم سازندگان، سرویس و تعمیرات هلی‌کوپتر را تضمین کرده‌اند. شاه گفت، "چیزی که اقبال نمی‌فهمد این است که انگلیسیها یا نمایندگانشان دارند از وجود او سوء استفاده می‌کنند.

۱. در ماه مه ۱۸۰۷ ناپلئون یک پیمان نظامی با ایران، که مانند فرانسه با روسیه در جنگ بود، منعقد کرد. کمتر از دو ماه بعد، او در تیلسیت با تزار آلکساندر اول صلح کرد، و وعده‌هایش را به ایران بکلی نادیده گرفت.

ابتدا امیدوارند که ببینند من از هلیکوپتر لعنتی‌شان استفاده می‌کنم، بعد هم تدریجاً نظامیان را مجاب می‌کنند که پیروی کنند."...

سر شام شهبانو یک کاریکاتور بامزهٔ فرانسوی را که دیده بود تعریف کرد. از تعدادی سیاستمدار فرانسوی پرسیده می‌شود که آیا به بابانوئل اعتقاد دارند. ژیسکار پاسخ می‌دهد خیر؛ میتران هم همین طور. لیکن وقتی همین سؤال از شیراک می‌شود، که به تازگی از سفرش به ایران بازگشته، کاریکاتوریست او را در حال درنگ نشان می‌دهد در حالیکه بالای سرش تصویری از شاه در لباس بابانوئل است. واقعیت این است که شیراک توانست یک موافقتنامهٔ تجاری به ارزش ۶ میلیارد دلار کسب کند. رئیس جمهور فرانسه نشان لیاقت درجه یک، را به او اعطاء کرده است.

شنبه، ۷ دی

...سر شام بحث دربارهٔ زندگی حرفه‌ای سیاستمداران مختلف ایرانی بود. من گفتم، "حقاً باید بگویم، هروقت امینی را می‌بینم او همیشه سراپا تحسین برای اعلیحضرت است. می‌گوید که همیشه شما را دعا می‌کند. شاه پاسخ داد، "چنین آدمهایی درست مثل بیدهایی هستند که با باد واشینگتن می‌لرزند. هنگامی که زمانش برسد امینی و بسیاری دیگر مثل او، همانند کرم سر از خاک درمی‌آورند."...

یکشنبه، ۸ دی

...اخیراً شاه پیشنهاد کرده است که بجای اینکه فقط درخت کاج کاشته شود هر کجا ممکن است درخت چنار و سایر انواع درختان زیباتر جایگزین شود. در

نتیجه مقامات در نقاط مختلف خراسان اینک در این فکرند که کاجهای کهن را از ریشه درآورند، که حاصل آن باقی گذاشتن بیابان برهوت است. این موضوع را در شرفیابی صبحگاهی گزارش دادم. شاه خیلی ناراحت شد، و گفت باید از وزیر کشاورزی بپرسم آیا کارمندان وزارتخانه‌اش بکلی از مرحله پرت هستند؟

والاحضرت اشرف تقاضای شرفیابی کرده است. از جمله چیزهایی که قصد دارد از شاه بخواهد اینست که ۴۰ میلیون دلار برای برنامهٔ حمایت از خانوادهٔ سازمان ملل متحد تخصیص دهد. او عقیده دارد که ژستهایی مانند این وجههٔ ما را در خارج بالا می‌برد. در حال حاضر به ما به دیدهٔ یک رژیم ستیزه جو و خودکامه می‌نگرند. شاه در حالیکه می‌خندید، گفت، "آیا مطمئنید این تنها چیزیست که می‌خواهد؟ فراموش نکنید، که قبلاً ما را وادار کرد ۲ میلیون دلار هم به کمیسیون حقوق زن سازمان ملل بپردازیم." من خاطرنشان کردم که والاحضرت مایل است زمینه را برای مقامی که امیدوار است دبیرکلی سازمان ملل باشد، آماده سازد. علاوه برآن وقتی شاه ماه آینده کنفرانس حقوق زن را افتتاح می‌نماید، والاحضرت قصد دارد فرصت را مغتنم شمارد و خواهان حقوق مساوی در ارث شود. ممکن است هدف مطلوبی باشد، لیکن در ایران به هیچ وجه عملی نیست، چون بکلی خلاف شرع اسلام است... شاه پیش از آنکه پاسخ دهد، لحظه‌ای تعمق کرد. بعد گفت، "به او بگوئید که من هر کسی راکه خواهان چنین تغییری در قانون شود مجازات خواهم کرد، حتی اگر معنایش تحت تعقیب قراردادن خواهر خودم باشد." من نفسی به راحتی کشیدم...

۱۹۷۵

دی ۱۳۵۳ ـ دی ۱۳۵۴

شاه، با این پندار که شخصیت خود او و اصلاحات اجتماعی‌اش از پشتیبانی مردم برخوردار است، تصمیم گرفت سیستم به اصطلاح چند حزبی را منحل کند و اعلام کرد که سیستم قدیم بی‌مصرف و مانع از فعالیت سیاسی اقلیت می‌شود. از این پس تنها یک حزب وجود خواهد داشت: رستاخیز. جهت برانگیختن مناظرات سیاسی در داخل این سیستم تک حزبی، دو جناح تشکیل شد، که در رأس هر کدام یک وزیر کابینه به انتصاب شاه قرار داشت. پس از تنها چند ماه هر گونه امید به این که این حزب جدید فرصتی واقعی برای مناظرات سیاسی را فراهم آورد، واهی از آب درآمد. طبق گزارش علم به شاه، تنها دستاورد ملموس رستاخیز این بود که "عکس همه را در روزنامه‌ها چاپ کنند و عرصهٔ جدیدی برای شعبده بازیهای مسخرهٔ هویدا بوجود آورد" (خاطرات، ۸ آذر).

فشار تورم اقتصادی بیشتر شد. قانون جدیدی به دادگاههای نظامی اختیار داد که به اتهامات احتکار و سودجویی رسیدگی کند ـ مفاسدی که از حزب جدید خواسته شد علیه آن به مبارزه بپردازد. شاه، در سخنرانی‌اش در مهر ماه خطاب به مجلسین، با افتخار اعلام کرد که قیمتها از آغاز سال ۲ درصد کاهش یافته‌اند، با اینکه حتی شاخص رسمی ۱۳ درصد افزایش را نشان می‌داد.

در کنفرانس سران اوپک در الجزایر، عراق موافقت کرد که به اختلافات مرزی‌اش با ایران پایان دهد، و به خواستهای ایران در مورد آبراه شط العرب تن دردهد. این امر به منزلهٔ یک پیروزی برای شاه محسوب می‌شد، و مقام ایران را به عنوان مهمترین قدرت در خلیج فارس تثبیت کرد. وخامت روابط با رژیم انقلابی جدید ایران منجر به لغو

یکطرفهٔ این موافقتنامه توسط عراق در ۱۹۸۰ شد. اخیراً، در اوت ۱۹۹۰، عراق در پی حمله به کویت و به خاطر انتقال سربازانش از مرزهای ایران به جنوب، اعلام آمادگی کرد که مذاکرات دربارهٔ شط العرب بر اساس موافقتنامهٔ الجزیره از سر گرفته شود. در ۱۹۷۵ این اقدام منجر به عواقب دهشتناکی برای نیروهای کرد خواستار خودمختاری از بغداد شد. نیروهای کرد که از حمایت نظامی ایران محروم شدند، دیگر در برابر ارتش بسیار بزرگتر عراق یارای مقاومت نداشتند. در حدود ۶۰۰,۰۰۰ چریک کرد یا وابستگانشان پیشنهاد شاه را برای پناهندگی به ایران پذیرفتند، و تابعیت ایران را قبول کردند. با آنها در کمال بزرگ‌منشی رفتار شد و بسیاری به استخدام سازمانهای دولتی درآمدند. فرماندهانشان حقوقی معادل افسران ارتش دریافت کردند. چهارصد واحد مسکونی در حومهٔ تهران در اختیار مصطفی بارزانی، رهبر کردها، و خویشاوندان نزدیکش گذاشته شد. به رغم اینها کردها به شدت احساس سرخوردگی کردند. علم به توطئه‌ای برای قتل شاه توسط ملی گرایان کرد اشاره می‌کند. (خاطرات، اول فروردین - ۱۴ فروردین).

پنجشنبه، ۱۲ دی

شرفیابی. تعدادی از روحانیونی که در کارهای سیاسی ضد دولتی دخالت کرده‌اند به زندانهای درازمدت محکوم شده‌اند. اما آیت‌الله خوانساری تقاضا کرده است که آنها شامل عفو ملوکانه شوند و در عوض تعهد کنند که در آینده از اعمال خلاف بپرهیزند. شاه گفت، "فکر بدی هم نیست. عیبی ندارد، آزادشان می‌کنیم، به شرط اینکه فقط به خاطر خرابکاری زندانی شده باشند. اگر جرمشان جدی‌تر باشد، مثل قتل، باید در زندان بمانند."

برژنف سفر به مصر را به خاطر بیماری لغو کرده است. اشاره کردم که شاید خود را به بیماری می‌زند. شاه گفت، "نه، کاملاً مطمئنم که راست می‌گوید. وقتی من هم او را در مسکو ملاقات کردم حالش اصلاً خوب نبود. بیشتر اوقات پرت و پلا می‌گفت. حتی نمی‌توانست جمله‌هایش را تمام کند."

جمعه، ۱۳ دی

...شرفیابی. پیش از آن شاه والاحضرت اشرف را به حضور پذیرفته بود. معمولاً در چنین اوقاتی انتظار دارم او را بدخلق ببینم. امروز برعکس وقتی مرا وارد کردند گشاده رو بود... گفت، "عراقی‌ها شکست سختی خورده‌اند. سربازان ما مثل شیر می‌جنگند. چیزی نمانده بود چریکهای بارزانی دمشان را روی کولشان بگذارند و دربروند، اما تجدید قوا کرده‌اند و شجاعانه از خود مقاومت نشان داده‌اند." [۱]...

گزارش دادم که دیروز با سفیر شوروی ملاقات کرده‌ام. شکایت

---

۱. به یادداشت مقدمه ۱۹۷۵ مراجعه کنید.

می‌کرد که دولت ما قصد دارد قراردادهای ساختمانی چندین نیروگاه مهم را به مناقصهٔ بین‌المللی بگذارد، به رغمَ اینکه شاه در مسکو موافقت کرده بود که آنها منحصراً به پیمانکاران روسی داده شوند. شاه گفت، "بی‌ربط می‌گویند. نمی‌شود از ما انتظار داشت که قراردادها را به آنها بدهیم بدون توجه به اینکه آنها می‌توانند با دیگران رقابت کنند یا نه."

سفیر مصر تقاضا کرده که به مناسبت سفر قریب الوقوع شاه به مصر، به دولتش در مورد ۶۰۰,۰۰۰ تن نفت تخفیف بدهیم. شاه به من دستور داد موضوع را با شرکت ملی نفت ایران مطرح کنم...

شنبه، ۱۴ دی

شرفیابی... پیش نویس سخنرانی‌هایی را که باید در عمان و قاهره ایراد کند به شاه نشان دادم. گفت، "سخنرانی قاهره خیلی روی همبستگی اسلامی تأکید می‌کند. مگر تا به حال چه نفعی از این به اصطلاح "همبستگی" عاید ما شده است؟ دلم نمی‌خواهد خودم را خیلی قاطی عربها کنم." تذکر دادم که لحن سخنرانی طوری است که با لحن سخنرانی خوش آمد گویی سادات هماهنگ باشد. شاه گفت، "خوش به حال سادات. اما چیزی که به نفع اوست، الزاماً به نفع ما نیست. اشارات مربوطه را حذف کنید، یا حداقل ملایم‌تر کنید."

... گزارش دادم که شرکت نفت موافقت کرده ۶۰۰,۰۰۰ تن نفت با تخفیف به مصریها بفروشد. اما در مورد روسها، دولتمان موافقت کرده برای تعدادی از شهرها و شهرستانها ژنراتورهای روسی بخرد مشروط بر اینکه قیمتشان قابل رقابت باشد. شاه اظهار داشت، "منصفانه است، اما به سفیر یادآوری کنید که آنها دیگر طبق وعده به ما اسلحه و قطعات یدکی نمی‌دهند.

بدتر از همه اینکه هیچ توضیحی هم نداده‌اند. به او بگوئید این کار بر خلاف کلیهٔ موازین بین‌المللی است."...

یکشنبه، ۱۵ دی

شرفیابی. مجدداً موضوع امنیت سفرهای شاه را به خارج پیش کشیدم. از بحث دربارهٔ این موضوع منزجر است اما من مجبورم که توجه‌اش را به آنها جلب کنم، بخصوص که دربارهٔ این سفر خاص خیلی نگرانم. "اگر اعلیحضرت پیشنهادات مرا تأیید نمی‌کنند، حداقل می‌توانند مدت زمان سفر را کاهش دهند. به عنوان مثال، هیچ ضرری ندارد که شهبانو را در اروپا بگذارید و خودتان برگردید." هیچ جوابی نداد، صرفاً موضوع را عوض کرد، که به زبان بی‌زبانی به من می‌گفت فضولی نکنم...

[شاه و ملکه در ۱٦ دی عازم مسافرت رسمی به اردن و مصر شدند، و از آنجا به سوئیس رفتند و فرزندانشان هم به ایشان ملحق شدند. علم هم در اروپا به شاه پیوست ولی فقط برای چند روز، و در ۱۹ بهمن به تهران مراجعت کرد.]

جمعه، ۲ اسفند

...شاه و ژیسکارد ستن در سن موریتس ملاقات کرده‌اند. این نخستین بار در هفتاد و شش سال گذشته است که یک رئیس جمهور فرانسه از سوئیس دیدن کرده، و تازه حالا هم به دیدن سوئیسیها نرفته بلکه با شاه ایران ملاقات کرده‌است.

کیسینجر در راه بازگشت از خاورمیانه در زوریخ توقف کرده فقط

بدین خاطر که به دیدن شاه برود. نمایندهٔ سیا در تهران محرمانه به من گفت که مذاکرات اخیر شاه با پرزیدنت سادات چارچوبی برای طرحی ابتکاری توسط کیسینجر بوجود آورده... بومدین رئیس جمهور الجزایر فرستادهٔ مخصوصی نزد شاه فرستاده تا از او دعوت کند در اجلاس سران اوپک در الجزایر حضور یابد...

با ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، که اینک مشاور حقوقی بنیاد پهلوی در آمریکاست، ناهار خوردم. او داستان جالبی را در ارتباط با مذاکرات ما دربارهٔ جزایر تنب و ابوموسی با انگلیسیها تعریف کرد. سرالک داگلاس - هیوم، وزیر خارجهٔ محافظه کار، که ما فکر می‌کردیم دوست ایران است، در فرصتهای مختلف از آمریکاییها خواسته بود که به ما فشار بیاورند دست از ادعای خود نسبت به جزایر برداریم. به همین ترتیب، آمریکاییها هم که دوست ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی هستند و بنابراین ظاهراً باید مخالف ادعای ما باشند، از درگیر شدن در این موضوع خودداری کردند...

عالم دیپلماسی دوست و دشمن نمی‌شناسد...

شنبه، ۳ اسفند

...شاه امروز از اروپا مراجعت کرد، ظاهراً خیلی سرحال...

مسافرت اعلیحضرتین را به پاکستان که قرار بود در ۶ اسفند انجام شود، لغو کرده‌ایم. با هرج و مرج فعلی آنجا نمی‌شود امنیت را تضمین کرد. طبیعتاً بوتو خیلی ناراحت شده؛ برنامه چیده بود که میهمانانش را به دیدارهای کوتاهی از سرتاسر کشور ببرد. اما خطراتش خیلی زیاد بود. شاه خیلی دلخور

است که بوتو را در لحظهٔ آخر مأیوس کرده‌است. پرسید، "چرا به دیدن او در زادگاهش نروم؟" من تأیید کردم که این خطر کمتری در بر داشت. تصمیم گرفت امشب به او تلفن کند. بعداً به من زنگ زد و گفت که سه شنبه آینده به لارکانا، شهر زادگاه بوتو، سفر خواهد کرد...

سر شام اظهار داشت که دیگر نمی‌توان پذیرفت که حزب مخالف ما این قدر کم آزادی برای ابراز عقیده داشته باشد. او مدتهاست به این موضوع فکر می‌کند، و قصد دارد بزودی خبرهایی به ملت بدهد. چیز دیگری نگفت، با اینکه می‌توانستم ببینم اظهاراتش چقدر نخست وزیر را نگران کرده‌بود...

یکشنبه، ۴ اسفند

شرفیابی. وقتی وارد شدم دیدم شاه انگشتان شستش را دور هم می‌چرخاند، و پاهایش را روی میز گذاشته ـ که علامت این است که غرق در تفکر است. درگذشته عادت داشت وقتی در فکر بود با موهایش ور برود، اما با افزایش قدرتش علائم ظاهری تفکر را هم تغییر داده است. مدتی گذشت تا متوجه حضور من شد.

پیشنهاد کردم که در مسافرت به الجزایر یک گروه بلند پایه، شامل وزیر دارائی، وزیر کشور که ضمناً نمایندهٔ اصلی ما در اوپک هم هست، رئیس بانک مرکزی و تعدادی از کارشناسان مختلف، از جمله دکتر فلاح، در التزام رکاب باشند. پرسید، "آخر این الاغها به چه دردی می‌خورند؟" من پاسخ دادم هر اسمی که دلشان می‌خواهد روی آنها بگذارند، اما به هر صورت وجودشان لازم است. اذعان کرد که شاید حق با من باشد...

ضمناً از دست رئیس کل تشریفات دربار که پیشنهاد کرده بود ولیعهد

از پرنس چارلز، ولیعهد انگلستان، هنگام ورود به فرودگاه تهراز استقبال کند، خیلی عصبانی بود. پرسید، "مگر وقتی ولیعهد به لندن رفت پرنس چارلز به استقبال او به [فرودگاه] هیث رو رفت؟" ـ که سؤال بسیار معقولی بود...

دوشنبه، ۵ اسفند

شرفیابی. امروز هم مثل دیروز، شاه راکه با انگشتانش روی میز ضرب گرفته بود، غرق در تفکر دیدم. کاملاً مطمئن بودم که هرچه بگویم توجه نخواهد کرد اما با وجود این سعی کردم توجهش را جلب کنم، وگزارش دادم که پاری ماچ می‌خواهد تصویر او را پشت جلدش چاپ کند و خواسته است که به خبرنگارش وقت مصاحبه داده شود. "علاقه‌ای ندارم"، تنها چیزی بود که گفت.

تحقیقاتمان را دربارهٔ ناآرامی‌های دانشجویی گزارش دادم... کاملاً بی‌تفاوت ماند. بعد، مذاکراتم با سناتور چارلز پرسی، از حامیان کیسینجر، را شرح دادم. باز هم کوچکترین علاقه‌ای نشان نداد...

بعد از اینکه او را ترک کردم به من تلفن کرد و دستور داد که یکشنبهٔ آینده جلسه‌ای را با حضور نخست وزیر، رؤسای مجلسین، رئیس دفتر مخصوصش، نمایندگان مطبوعات و خودم برگزار کنم. فقط گفت که می‌خواهد دربارهٔ بعضی مطالبی که به فکرش رسیده صحبت کند. با وجود این، حالا می‌فهمم که چرا چند روز گذشته غرق در تفکر بوده است...

چهارشنبه، ۷ اسفند

لرد مونت باتن را در دفترم پذیرفتم... او زمانی مردی خوش قیافه و

بذله‌گو بود، اما حالا سن و سالش او را از دل و دماغ انداخته است. همراه با پرنس چارلز اینجاست. هر دو در مراسم تاجگذاری پادشاه نپال شرکت کرده بودند. چون میهمانان غیررسمی ما هستند، شخصاً برای استقبال از آنها به فرودگاه نرفتم بلکه امیر خسرو افشار، سفیر پیشینمان در لندن را فرستادم. مونت باتن توضیح داد که از نابودی و جنگ خسته شده و مایل است از طریق تأسیس کالجهایی در نقاط مختلف دنیا تفاهم ایجاد کند. هم اکنون سه کالج در ویلز، کانادا و سنگاپور تأسیس شده‌اند، و امیدوار است که شاه رضایت دهد تهران هم میزبان کالج چهارمی باشد. به اتفاق سفیر انگلیس، وزیر آموزشمان و معاونم همایون بهادری، یکساعت و نیم را صرف بحث دربارهٔ پیشنهاد و تدوین گزارش برای تقدیم به شاه کردیم.

امشب شهبانو از مونت باتن، پرنس چارلز و همراهانشان پذیرایی کرد. ولیعهد خودمان و منهم برای شام به آنها ملحق شدیم. شب خوبی بود...

پنجشنبه، ۸ اسفند

هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، با نگرانی از وضعیت خودش، سراسیمه به دیدنم آمد. نمی‌توانستم از احساس دلسوزی نسبت به او خودداری کنم. او با از خودگذشتگی خدمت کرده است، اما با تمهیدات بی‌پایان از سوی نخست وزیر و همدستانش در ساواک روبه روست. آنها می‌ترسند که گروه اندیشمندان و روشنفکران نهاوندی روزی رقیبی برای نخست وزیر محسوب شوند. نخست وزیر متقاعد شده که نهاوندی باید برود، اما طبق معمول، مزورتر از آنست که علناً عقیده‌اش را بگوید. همین سه شنبهٔ پیش که او را در فرودگاه دیدیم اظهار داشت که شاه هر تصمیمی که راجع به

نهاوندی بگیرد، او از رفتنش متأسف خواهد شد. در این ضمن شاه به من دستور داده که با همکاری ساواک دربارهٔ وضعیت مرد بیچاره تحقیق کنم. من جرأت نکردم اشاره کنم که قبل از اینکه سراغ نهاوندی برویم باید اول بفهمیم که در ساواک سرنخ به دست کیست.

شاه امروز بعد از ظهر از پاکستان مراجعت کرد...

یکشنبه، ۱۱ اسفند

شرفیابی. قرار بود بعد از ناهار شاه در جلسه‌ای که خواسته بود برگزار شود سخنرانی کند اما به نظر می‌رسید که از قبل تصمیم گرفته چه بگوید چون به طور یقین نگاه تفکر آمیز چند روز گذشته محو شده است. دربارهٔ آن جنبه‌های سفر قریب الوقوعش به الجزایر که مربوط به من می‌شود، صحبت کردیم... گزارش دادم که قرار نیست قذافی شخصاً شرکت کند بلکه معاونش که در واقع مقام نخست وزیر را دارد نمایندهٔ لیبی خواهد بود. شایعات حاکی از این است که الجزایری‌ها چندان رغبتی به پذیرفتن قذافی نداشتند. شاه گفت، "با وجود این، حتی اگر قذافی هم می‌آمد من میدان را خالی نمی‌کردم. خیال ندارم آیندهٔ این مملکت را به خاطر هوی و هوسهای یک دیوانهٔ لیبیایی به خطر اندازم."[۱]

امروز بعد از ظهر شاه جلسهٔ مخصوص را مورد خطاب قرار داد، و نظریاتش را دربارهٔ نظام سیاسی کشور اعلان کرد. اظهار داشت که فکر حزب

---

۱. شاه از قبل بوسیلهٔ بومدین- که نقش میانجی را به عهده داشت - مطلع شده بود که صدام حسین از کنفرانس الجزایر استفاده خواهد کرد تا با ایران به توافق برسد.

مخالف دیگر بی معنی شده؛ در آینده فقط یک حزب وجود خواهد داشت، که در طیفی گسترده از چپ به راست شامل دولت و مخالفین خواهد بود. مناظرات سیاسی در چارچوب همین یک حزب صورت خواهد گرفت، که استیضاح و در صورت لزوم تعویض رئیس حزب را آسانتر خواهد کرد... ناراضیان در محدودهٔ حزب حاکم آزادی بیشتری را برای ابراز عقیده، بدون خطر متهم شدن به ارتداد، خواهند داشت[1]...

دوشنبه، ۱۲ اسفند

شرفیابی. شاه خیلی سرحال به نظر می‌رسید، و عقیدهٔ مرا دربارهٔ بیانات دیروزش پرسید. پاسخ دادم که با استقبال زیاد مواجه شده بود... و همه به دست و پا افتاده‌اند. که از عضویت در حزب جدید شاه عقب نمانند...

اذعان کرد که چهار پنج ماه بود که دربارهٔ این موضوع تعمق کرده و دست آخر راه حل بهتری نیافته بود...

گزارش دادم که اسپیرو اگنیو، معاون سابق رئیس جمهور آمریکا، در حال حاضر در تهران است و دنبال تماسهای تجاری می‌گردد. من وقت نکرده بودم او را ببینم اما ترتیبی دادم که با معاونم همایون بهادری ملاقات کند. درخواستهای گوناگون اگنیو را به عرض رساندم. شاه گفت آنها را به دستگاههای مربوطه دولتی ارجاع دهم. کلاً به نظر می‌رسید برایش جالب بود ببیند مردک تا چه حد سقوط کرده است.

اضافه کرد، "راستی، شهبانو به همسرتان گفته که دست از نق زدن

---

۱. در این جلسه بود که حزب رستاخیز متولد شد.

دائمی به شما بردارد، یا باید یادبگیرد با اوضاع کنار بیاید یا این که جامه دانش را ببندد و برود." من جواب دادم که خیلی تعجب کرده‌ام شهبانو طرف مرا گرفته‌اند. معمولاً زنان ترجیح می‌دهند بر ضد ما مردان جبهه بگیرند...

ساعت ۲ بعد از ظهر شاه عازم الجزایر شد...

سه شنبه، ۱۳ اسفند

زیر بغلم غده‌ای کشف کرده‌ام که شبیه غده‌ای است که خواهر مرحومم راکشت. اگر معنایش این است که زندگی‌ام به پایان رسیده، اعتراف می‌کنم که بیشتر احساس آرامش می‌کنم تا تأسف. اگر غده بدخیم باشد خودم را خواهم کشت در غیر این صورت تحمل عذابی طولانی راکه در انتظارم است ندارم. احساس می‌کنم، حتی بدون این خطر آخری، زندگی بی‌معنی است...

اجلاس سران اوپک آغاز شده است. بومدین رئیس جمهور الجزایر در سخنرانی خوش آمد گویی‌اش اعلام آمادگی کرد که بهای نفت برای دههٔ آینده تثبیت شود، مشروط بر اینکه غرب موافقت کند بهای کالاهای صنعتی را کنترل کند و تورم را پایان دهد... او از حمایت کامل شاه برخوردار است. در واقع تقاضاکرد ورود شاه طوری ترتیب داده شود که اجازه دهد در فرودگاه مراسم استقبال شخصی به عمل آید و در پی آن دو ساعت مذاکره خصوصی انجام شود. صدام حسین[1]، معاون رئیس جمهور عراق، هم در جلسهٔ سران حضور دارد و به حضور شاه پذیرفته شده است...

---

۱. بخاطر بیماری طولانی پرزیدنت حسن البکر، صدام حسین در واقع عملاً رهبر عراق بود.

چهارشنبه، ۱۴ اسفند

پزشک غدهٔ زیر بغلم را معاینه کرد و آن را خوش خیم تشخیص داد. نمی‌دانم این خبر خوب است یا بد؟ تنها احساس وظیفه است که مرا وا می‌دارد شکر خدا را به خاطر سلامتی‌ام بجا بیاورم[1]...

پنجشنبه، ۱۵ اسفند

بومدین رئیس جمهور الجزایر اعلام کرده که اختلافات ایران و عراق حل و فصل شده است.

شاه و صدام حسین یکدیگر را در ملاء عام در آغوش گرفتند، و از رئیس جمهور الجزایر تشکر کردند...

جمعه، ۱٦ اسفند

شاه ساعت ۲ بعد از نیمه شب وارد شد، ظاهراً سالم و پر از خوش بینی است. با توجه به پیروزی‌ای که کسب کرده، سزاوارش هم هست... شرفیابی سر ظهر... به شاه گفتم که به عقیدهٔ من این موفق‌ترین مسافرتی است که او تا به حال انجام داده است. پاسخ داد، "درست است. با اینکه خیلی خسته‌ام کرده. شبی دوساعت بیشتر نخوابیده‌ام. امروز صبح روی ترازوی حمام دیدم که سه کیلو وزن کم کرده‌ام. مذاکرات اوپک به همان خوبی حل اختلافاتمان با عراق، برگزار شد. باید دو مسئله حادی راکه از پدرم به ارث رسیده بود حل می‌کردم: یکی تمدید کردن قرارداد نفت توسط او و دیگری معاهده‌ای که بر سر شط

---

۱. پزشکان علم موافقت کرده بودند که ماهیت واقعی بیماری‌اش را از او پنهان دارند.

العرب امضا کرده بود.[1] نمی‌توانم او را واقعاً سرزنش کنم. احتمالاً چارهٔ دیگری نداشت. با وجود این خدا را شکر می‌کنم که در مورد مسئله نفت به یک راه حل اساسی رسیده‌ام حالا هم سرانجام توانسته‌ام معاهدهٔ شط العرب را پاره پاره کنم."...

پرسیدم بر سر چریکهای کرد چه خواهد آمد. ظاهراً او به ارتشبد نصیری دستور داده به آنها پیشنهاد پناهندگی در ایران را بدهد. پس کردستان خود مختار چه می‌شود؟ شاه گفت، "از اولش هم جزء مهملات بود. آنها پشت سر هم شکست خورده‌اند. بدون حمایت ما ده روز هم در برابر عراقی‌ها دوام نمی‌آورند. چهار ساعت و نیم با صدام حسین وقت صرف کردم، و او اعتراف کرد حضور سربازان و توپخانهٔ ما، تنها عواملی بودند که ما بین عراقی‌ها و پیروزی کامل ایستاده بودند..." عرض کردم، "با وجود این ممکن است ادعای کردها روزی به درد بخورد." او گفت، "شاید این طور باشد. اما من تعجب نخواهم کرد اگر موافقتنامهٔ ما با صدام حسین دائمی باشد. امکان زیادی وجود دارد که بغداد خواهان روابط نزدیکتر با ما باشد و خود را از شر نفوذ خارجی، بخصوص روسها، خلاص کند." پاسخ دادم، "اما سال گذشته چیزی نمانده بود عراقی‌ها خواستهای کردها را بپذیرند. در واقع فقط به تشویق اعلیحضرت بود

---

۱. در ۱۹۳۳ ایران موافقتنامهٔ جدیدی با شرکت نفت انگلیس و ایران منعقد کرد، که امتیاز آن را برای شصت سال دیگر -یعنی تا ۱۹۹۳- تمدید می‌کرد. مفاد قرارداد برای ایران بسیار نامطلوب تلقی می‌شد. قرارداد جدیدی بر سر شط العرب در ۱۹۳۷ امضاء شد، که تا حدود زیادی معاهدهٔ ۱۹۱۳ قسطنطنیه را تجدید می‌کرد، که از نظر ایرانیان امتیازات زیادی را به عراق که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی بود، در یک آبراه به اصطلاح بین المللی اعطاء می‌کرد.

که کردها پیشنهاد را رد کردند." او بتندی گفت؛ "هر دو طرف می‌دانستند که عراق قصد نداشت جداً به وعده‌هایش وفا کند. بیشتر یک بازی مبتذل بود تا یک وعده"...

چهارشنبه، ۲۱ اسفند

شرفیابی. شاه را در حالت روحی خیلی بهتری از دیروز یافتم. دلیلش ساده بود. دیروز بعد از ظهر از پذیرفتن مصطفی بارزانی، رهبر کردها، ناراحت بود. طبیعتاً از ملاقات رودررو با او اندکی شرمسار است، با این که اگر به خاطر حمایت ما نبود کردها مدتها پیش نابود شده بودند. چیزی بیش از ۱۰۰ نوع توپخانه صحرائی، علاوه بر تعداد بی‌شمار موشکهای ضد تانک و سام تحت فرمان ایران در کردستان وجود دارد. همهٔ اینها باید در اسرع وقت از بین برده شود چون هیچ شانسی وجود ندارد که آنها را در فرصت باقی مانده بازیابیم... جامعهٔ بین المللی ما را به خیانت متهم می‌کند. این فکر را نمی‌کنند که اگر به خاطر حمایت ما نبود، کردها امروز کجا بودند. به هر صورت یک کردستان مستقل هیچ گاه به حال ما فایده نداشته است...

شاه معاون رئیس جمهور کره شمالی را به حضور پذیرفت که بعداً ناهار مهمان او بود... مردک خیلی دلش می‌خواهد که وامی به دست آورد، که به گفتهٔ او "فقط" یک میلیارد دلار است، و دربارهٔ بازپرداختش بعداً صحبت می‌شود. شاه لبخند معنی‌داری به من زد...

پنجشنبه، ۲۲ اسفند

در ناهار به افتخار وزیر خارجهٔ ترکیه، بعد از شرفیابی سر ظهرش،

شرکت کردم. هنگام بحث دربارهٔ مسائل مختلف منطقه‌ای شاه اظهار داشت که او به پاکستانیها علیه هرگونه درگیری با هند هشدار داده بود؛ آنها حتماً بازنده بیرون می‌آمدند که به نفع هیچ کس نبود، به ویژه خود ما. در این ضمن او به هندی‌ها هم اطلاع داده که در صورت حملهٔ آنها علیه پاکستان ما نخواهیم توانست بی‌طرف بمانیم... شاه ادامه داد، "موقعیت افغانستان از اینهم مسخره‌تر است. علاوه بر جاه طلبی‌های درازمدتشان در پشتوتستان اینک ادعاهایی هم در مورد بلوچستان و پاکستان دارند. هندی‌ها و اتحاد شوروی آنها را تحریک کرده‌اند. احمقها نمی‌فهمند که حتی اگر بتوانند بلوچستان را به دست آورند و راهی به دریا پیدا کنند، روسها یک راست وارد می‌شوند و خواهان غنائم می‌شوند."... در مورد تراکم تجهیزاتی خود ما و خرید ۸۰ فروند هواپیمای اف - ۱۴ - آمریکاییها فقط ۳۰۰ فروند از آنها را دارند - شاه اظهار داشت، "اگر قرار است ما به مسؤولیتهای خود در خلیج فارس و اقیانوس هند عمل کنیم باید قوی باشیم." میهمان ترک ما از جسارت این اظهارات کاملاً جا خورد. خود من هم حسابی تعجب کردم...

پنجشنبه، ۲۹ اسفند

شرفیابی... گزارش دادم که کردهای عراق خواهان فرصت بیشتری برای آوردن خانواده‌هایشان از آن سوی مرز به داخل ایران هستند. بارزانی برای دوستان و خویشان بجا مانده‌اش نگران است. با وجود این شاه اصرار دارد که فقط باید به چریکها پناه داده شود، چون عراق به زنان و کودکان صدمه‌ای نخواهد رساند. پاسخ دادم حتی اگر این درست باشد، نمی‌توانیم از کردها انتظار داشته باشیم که آن را باور کنند یا خانواده‌هایشان را به حال خود

رها کنند. شاه پیشنهاد کرد که آنها را تحت حمایت صلیب سرخ بین‌المللی قرار دهیم، در واقع قول داد که ترتیب آن را بدهد... اگر قرار باشد موافقتنامهٔ خود را با عراق محترم داریم، او چارهٔ دیگری نمی‌بیند...

جمعه، ۱ فروردین - پنجشنبه، ۱۴ فروردین

سال تحویل شد. صبح روز بعد در معیت اعلیحضرتین و بیشتر اعضای خانوادهٔ سلطنتی به کیش پرواز کردیم. چند روز آینده را به قایق سواری یا شنا پرداختیم، و بیشتر بعد از ظهرها سواری کردیم... پادشاه و ملکه سابق یونان میهمان شاه هستند... در نتیجه شهبانو مرا به دردسر زیادی انداخت که ترتیبی بدهم تا خوانندگان یونانی برای سرگرمی میهمانان آورده شوند. شاه و من یک روز را صرف پرواز به ابوموسی کردیم و روز دیگری را به بازدید از چاه بهار پرداختیم که در آنجا صدها میلیون دلار صرف توسعهٔ بندر کرده‌ایم که دروازهٔ ایران به اقیانوس هند است.

سفیر شوروی و همسرش چند روزی میهمان من بودند. فرصت خیلی خوبی به من داد تا آنها را بشناسم. برداشت شخصی‌ام این است که سفیر آنقدرها هم کمونیست دو آتشه‌ای نیست. یک اظهار نظر به ویژه مضحک کرد حاکی از این که ایران هرگز نمی‌تواند با چین دوست شود، وقتی دید چقدر می‌توانم او را دست بیندازم حرفش را پس گرفت.

سفیرمان از عمان همراه با نامه‌ای از ملک حسین وارد شد، که اسامی تعدادی از ملی گرایان کرد را که علیه جان شاه توطئه می‌کردند فاش ساخته است. فوراً نامه را به ساواک دادم...

روز اول فروردین ملک فیصل به دست یکی از برادرزاده‌های خودش

ناجوانمردانه به قتل رسید ـ گفته می‌شود که جوانک عقل درست و حسابی ندارد... نمی‌توانم ادعاکنم که ما هیچ وقت رابطهٔ خیلی خوبی با فیصل داشتیم، به ویژه این اواخر که سر پیری زیاد وراجی می‌کرد، و همهٔ فکر و ذکرش آزادی بیت‌المقدس بود. با وجود این، تضمینی وجود ندارد که جانشینش از او خیلی بدتر نباشد...

پنجشنبه، ۱۴ فروردین به تهران مراجعت کردم.

شنبه، ۲۳ فروردین

شرفیابی... برنامهٔ سفر شاه را به ونزوئلا، مکزیک و آمریکا تقدیم کردم... خاطر نشان کردم که در ده روز آینده باید هر طور شده ضیافتهایی برای ملکه مادر انگلیس، پرنس برنهارد از هلند، صدام حسین از عراق و رئیس جمهور افغانستان علاوه بر آن خدا می‌داند چندین وزیر خارجهٔ میهمان در برنامه بگنجانیم. و تازه چهل و هشت ساعت اقامت شاه را در عربستان سعودی نادیده گرفته‌ایم. واقعاً که او زندگی را برای همه خیلی دشوار ساخته، و همین طور هم برای خودش...

دوشنبه، ۲۵ فروردین

شرفیابی... روزنامهٔ اطلاعات نامه‌ای از یکی از خوانندگانش چاپ کرده که می‌پرسد چرا اساسنامهٔ حزب جدید چنین تأکید کمی بر انتصاب و نحوهٔ عمل دولت می‌گذارد. شاه خونش به جوش آمد، و به من دستور داد که به سردبیر روزنامه بگویم احمق است که چنین چرندیاتی را چاپ می‌کند. گفت: "خوب به او بفهمانید که انتصاب و برکناری وزراء از امتیازات ویژهٔ سلطنت

است. من و جانشینانم به عنوان قدرت فائقه ورای قوهٔ مجریه باقی خواهیم ماند. به او بگوئید که روزنامه‌اش نه با دامن زدن به جهل خوانندگانش بلکه با تشریح این گونه واقعیتهای قانون اساسی به خوانندگانش خدمت بیشتری خواهد کرد."[۱]...

پنجشنبه، ۲۸ فروردین

شرفیابی... شاه می‌خواهد در بازگشت از آمریکا از آذربایجان دیدن کند تعجب کردم که یک مرتبه چنین چیزی از من بخواهد اما بعد فهمیدم که دلش می‌خواهد روی دست سفر موفقیت آمیز شهبانو در کرمانشاه بزند...

جمعه، ۲۹ فروردین

ضیافت شاهانه به افتخار ملکه مادر انگلیس. اولین باری است که او را می‌بینم. خیلی تحت تأثیر رفتار غیر منظاهرانه و خوب و بی‌تکلفی‌اش قرار گرفتم.

همین طور هم ملتزمینش از تعدادی افراد خوش برخورد و بسیار بافرهنگ تشکیل می‌شدند. قرار است سه روز آینده میهمان ما باشد...

شنبه، ٦ اردیبهشت

سفیر انگلیس را ملاقات کردم. اظهار داشت که به رغم عدم موفقیت ظاهری گفتگوهای پاریس دربارهٔ بهای انرژی و کالاهای مصرفی بین تولید

---

۱. واضح است که شاه تفسیر ویژهٔ خود را از قانون اساسی در سر داشت.

کنندگان و مصرف کنندگان، این گفتگوها باید بـه خـودی خـود مـوفقیتی محسوب شوند، چون نخستین نشانهٔ گفت و شنود بین طرفهای مخالف است. او مرا از جانب دولت خود مطمئن ساخت که انگلستان مخالف هر نوع رویارویی بین تولیدکنندگان نفت و کشورهای صنعتی است. گفت: "ما برخورد انعطاف پذیری را اتخاذ خواهیم کرد، و چـه در گفتگوهـای پـاریس بـاشد چـه در چارچوب مذاکرات مستقیم با ایران، شاه می‌تواند مطمئن باشد که نظریات او مورد توجه کامل قرار خواهد گرفت. من گفتم که این حرکت عاقلانه‌ای است، اما آیا او می‌تواند رفتار عموزاده‌هایش در واشینگتن را هم تضمین کند؟ پاسخ داد که او فقط می‌تواند از جانب دولت انگلیس حرف بزند...

مجدداً دربارهٔ رویدادهای اخیر عذرخواهی کرد، و گفت که نگرانی دربارهٔ آن سبب شده بود که یک شب تمام خواب به چشمانش نیاید.[1] به او گفتم که ابتدا حقایق را به عرض شاه رسانده بودم و به من اختیار داده شده بود که عذرخواهی را بپذیرم. شاه پروژهٔ مورد بحث را دارای اهمیت فراوانـی تلقی می‌کند و گفته است که هر قدر هم یک فرد خاص ممکن است بدرفتار کرده باشد، نباید اجازه داد که در فعالیت مشروع سایر شرکتهای انگـلیسی

---

۱. رویداد مورد اشاره دربارهٔ مذاکرات یک شرکت انگـلیسی جـهت بـه دست آوردن قراردادی مهم برای ساختمان و تجهیزات بیمارستانها در ایران بود. نمایندهٔ اصـلی آنـها یک اشرافزادهٔ معروف انگلیسی بود که حرفهٔ سیاسی‌اش در اثر درگیری در یک ماجرای جنسی خدشه‌دار شده بود. او به غلط تصور کرده بود که شریک محلی ایرانی‌اش به علم رشوه داده است. وقتی این اتهامات برملا شد، علم به شدت خشمگین شده و از کل ماجرا اظهار بی‌اطلاعی کرد. متعاقباً نامهٔ معذرت خواهی از سر آنتونی پارسونز دریافت کرد که "در مقام سفیر بریتانیا(و) حافظ شرف انگلستان" نوشته شده بود.

دخالت داده شود...

داوود خان رئیس جمهور افغانسان امروز بعد از ظهر وارد شد. به نظر خیلی پیرتر می‌آید و زنده دلی سابقش را از دست داده است. سخنرانی‌اش در سر میز شام خیلی طولانی بود...

سه شنبه، ۹ اردیبهشت

دیروز شاه به ریاض رفت تا بیست و چهار ساعت را با ملک خالد، پادشاه جدید عربستان سعودی بگذراند.

صدام حسین امروز بعد از ظهر در یک شرفیابی دو ساعته به حضور پذیرفته شد و بعداً در ضیافت شام به افتخارش شرکت کرد. عکسهایش در روزنامه‌ها حق مطلب را در بارهٔ او ادا نمی‌کند. او جوانی است بلند قامت، باریک اندام و خوش قیافه، و بسیار باهوش. سر شام صحبت روی بیانیهٔ مشترکمان دربارهٔ امنیت خلیج فارس، و نیاز به بیرون نگاه داشتن نفوذ خارجی می‌چرخید... پاسخ صدام به همه اینها بسیار تحسین آمیز بود...

چهارشنبه، ۱۰ اردیبهشت

به دستور شاه در نخستین کنگرهٔ حزب جدید به نام رستاخیز، حضور یافتم. در حدود ۴۴۰۰ نماینده از سرتاسر کشور شرکت کرده و آماده بحث دربارهٔ اساسنامهٔ موقت حزب بودند. همهٔ مراسم خیلی خوب کارگردانی شده بود، اما تو خالی بود؛ بکلی تو خالی و ساختگی..

قرار بود داوودخان پیش از بازگشت به کابل بطور خصوصی با شاه ناهار بخورد. یادداشتی برای یادآوری شاه فرستادم که به داوود فشار بیاورد

عبدالولی خان را آزاد سازد. حالا که داریم به داوود این قدر کمک می‌کنیم، این حداقل چیزی است که باید در عوض انتظار داشته باشیم...

پنجشنبه، ۱۱ اردیبهشت

شرفیابی... شاه اظهار داشت که ملک خالد را خوش طینت و بیش از صرفاً آلت دستی که می‌گویند هست، یافته است. گفت، "با وجود این، همه کارهای مهم به عهدهٔ من و فهد گذاشته شد."

از ولیعهد دعوت شده که در مراسم افتتاح مجدد کانال سوئز شرکت کند. شاه اصرار ورزید که من از او مردانه بپرسم که آیا مایل است در این مراسم شرکت کند. تأکید روی "مردانه" به منظور پرهیز از هرگونه تماسی از طریق زنان دوروبر او بود، شهبانو یا خانم دیبا.

وزیر خارجهٔ امارات متحد عربی در ضیافت ناهار شرکت کرد. مجدداً دربارهٔ امنیت خلیج فارس صحبت کردیم. او چاره‌ای جز این نداشت که بر قطعنامهٔ توافق شده بین شاه و عراقی‌ها صحه گذارد.

شنبه، ۱۳ اردیبهشت

شرفیابی پیش از عزیمت شاه به ونزوئلا، مکزیک و آمریکا... دربارهٔ ملاقاتی بین افشار و سفیر انگلیس و گفتگوی آنها دربارهٔ رویدادهای سیاسی عمان گزارش دادم. انگلیسها به شدت از اطرافیان سلطان و رواج فساد انتقاد می‌کنند. در واقع، ناراحتی آنها ناشی از این است که قابل اعتمادترین مشاور سلطان مردی است به نام لندن، یک کانادایی که در سند هرست هم کلاس او بوده است. شاه گفت، "چقدر مسخره است. انگلیسیها حتی نمی‌توانند خود را

از شر یک چنین موی دماغ بی مقداری خلاص کنند."...

چهارشنبه، ۳۱ اردیبهشت

اعلیحضرتین از آمریکا مراجعت کرده‌اند... شام در حضورشان بودم و از دیدن مجدد شاه خیلی خوشحال شدم... نخست وزیر هم آنجا بود، و از سخنرانی شهبانو در دانشگاه جورج تاون به شدت تعریف می‌کرد. درواقع سخنرانی خیلی خوبی بود، اما منظور نخست وزیر در واقع این بود که یادآوری کند متن سخنرانی را برادرش، فریدون هویدا، تهیه کرده بود.

شنبه، ۳ خرداد

ولیعهد مرا بعد از ناهار پذیرفت. برنامهٔ سفرش را به مصر تأیید کرد و اصرار ورزید که من او را همراهی کنم. آنقدر پسر جذابی است، و من بقدری به او علاقه دارم که چاره‌ای نداشتم جز اینکه بپذیرم...

یکشنبه، ۴ خرداد

شرفیابی... خاطرنشان کردم که چقدر تحت تأثیر زیرکی و ذکاوت ولیعهد قرار گرفته‌ام. به عنوان مثال، وقتی دربارهٔ ملتزمینش صحبت می‌کردیم، او تأکید کرد که چقدر ضرورت داشت که من حتماً همراهشان باشم تا چنانچه مسئله‌ای پیش آید که خارج از توان او و دستیارانش باشد، آن را حل کنم. شاه گفت، "کاملاً درست است. او پسر بسیار باهوشی است، اما ضمناً استعداد خوبی هم برای فرار از مسؤولیت دارد."...

دوشنبه، ۵ خرداد

شرفیابی. دربارهٔ اقامت سناتور ادوارد کندی صحبت کردیم. قرار است با من ناهار بخورد و به همین جهت از شاه پرسیدم چه موضوعاتی را باید حین گفتگو مطرح کنم. به من گفت که بر اهمیت خلیج فارس، جریان آزاد نفت، رویدادهای اقیانوس هند، نقشه‌های شوروی و مصر برای تجزیهٔ پاکستان، و احتمال حملهٔ روسها به افغانستان تأکید کنم... سیاست خود ما در کلیهٔ این زمینه‌ها این است که محکم بایستیم، و قاطعانه با چنین تغییراتی مخالفت کنیم...

اشاره کردم که مسافرت خاورمیانه‌ای کندی به این بهانه که او عضو کمیتهٔ انرژی سنا است توجیه شده است، اما این که در واقع او سعی دارد نامزد ریاست جمهوری آمریکا شود و امیدوار است که این مسافرت برای او نتیجهٔ تبلیغاتی خوبی داشته باشد. شاه تأیید کرد، و گفت که شایعاتی حاکی از این موضوع هنگام اقامتش در آمریکا شنیده بود. خاطرنشان کردم که کندی در عراق به نشانهٔ احترام ویژه مورد استقبال وزیر کشور قرار گرفته بود. شاه بقدری از این خبر تعجب کرد که مجبور شدم خبر رویتر را به او نشان دهم تا متقاعد شود که درست است. آنوقت از من پرسید که خود ما چه نوع استقبالی را ترتیب داده‌ایم و من توضیح دادم که در آبادان مورد استقبال شهردار قرار خواهد گرفت اما در تهران هیچ نوع مراسم رسمی تدارک دیده نشده است و صرفاً از فرودگاه به منزل شخصی من آورده می‌شود. عرض کردم که هنوز هم دیر نشده است که یکی از اعضای جزء اداره کل تشریفات وزارت امور خارجه را به فرودگاه بفرستیم، اما شاه گفت که این کار لزومی ندارد...

کندی طبق برنامه ساعت یک و نیم بعد ازظهر، همراه تعدادی از

خویشان، دوستانش و عکاسان وارد شد. فرصت کمی برای بحث سیاسی داشتیم چون قرار بود ساعت سه و نیم در جلسه‌ای با حضور وزیر امور خارجه شرکت کند و بعد به دیدن نخست وزیر و وزیر دارائی برود. سر ناهار همسرش کنار من نشسته بود و گفتگوی بسیار لذت بخشی داشتیم... هنوز هم خیلی زیباست... موافقت کرد که چند روزی بیشتر از سناتور در تهران بماند...

سه شنبه، ۱۳ خرداد

امروز بعد از ظهر در معیت ولیعهد به قاهره پرواز کردم. معاون نخست وزیر مصر با تشریفات کامل نظامی از او استقبال کرد. رفتار پسرک معرکه بود، با وقاری که به سن او نمی‌آید. خیلی به او افتخار کردم.

پنجشنبه، ۱۵ خرداد

همراه پرزیدنت سادات سوار یک رزمناو مصری از پورت سعید به اسماعیلیه رفتیم. سادات همهٔ راه، به استثنای یک وقفهٔ نیم ساعته برای ناهار، به گفتگو با تعدادی روزنامه نگار مصری و خارجی پرداخت. با زیرکی و حوصلهٔ زیاد به خوبی از عهدهٔ آن برآمد. تصور می‌کنم که بعضی از خبرنگاران خارجی از قبل آماده شده بودند چون یکی دو تا از سؤالهای آنها، و حتی خشم ساختگی سادات در مقاطع مختلف، به نظر از پیش ترتیب یافته می‌آمد. به عنوان مثال وقتی نمایندهٔ اِی بی سی پرسید چرا به کشتی‌های اسرائیلی اجازه داده شده بود از کانال سوئز استفاده کنند، سادات ظاهراً از کوره در رفت، و به او پرید که، "چرا از کاه کوه می‌سازید؟ من طبق عهد نامهٔ ۱۸۸۳ متعهدم. [عهدنامه] تصریح می‌کند که کانال فقط به روی کشورهایی بسته می‌شود که با

مصر در جنگند."... بعد در ادامه گفت که فکر می‌کند تصمیم اسرائیل به کاهش نیروهای زمینی‌اش در ازای عبور رایگان از کانال نشانهٔ حسن نیتش در قبال مصر است. علاوه بر آن، به عنوان نشان دادن به بقیهٔ دنیا که قصد دارد صلح را حفظ کند، اعلام آمادگی کرد که برای باز نگهداشتن کانال حاضر است بجنگد...

سر ناهار راجع به رضاشاه فقید صحبت کردیم، و این که چطور وقتی شاه فعلی نخستین بار به مصر آمد، او و سادات هر دو درجهٔ ستوانی داشتند. سادات گفت که چقدر رضاشاه را که در همان وقتی که سادات در یک زندان محلی انگلیسی رنج می‌برد توسط انگلیسی‌ها تبعید شده بود، ستایش می‌کرد. ضمناً ابراز اشتیاق کرد که فرزندانش از ایران دیدن کنند. من قول دادم که در اولین فرصت ترتیب آن را خواهم داد. در تمام مدت او به ولیعهد با عنوان "پسرم" اشاره می‌کرد...

پس از خداحافظی با سادات از اسماعیلیه عازم قاهره شدیم. دو دقیقه تمام دست مرا می‌فشرد، و از تصمیم شاه که اجازه داده بود امتحانات ولیعهد به تعویق بیفتد تا بتواند این سفر را انجام دهد اظهار امتنان می‌کرد... گفت، "به ایشان بگوئید که به شدت به درایت و کمکشان نیاز دارم." به نظرم آمد که کاملاً صمیمیت داشت، صنعتی که همه مصریهایی که ملاقات کردم از آن بهره داشتند. مثلاً دیشب، خدمتکارانم برای خرید به پورت سعید رفته بودند، چون پول محلی نداشتند خواستند که خریدهایشان را با پول ایرانی انجام دهند. به محض اینکه صاحب مغازه فهمید که از تهران آمده بودند تعارف کرد که هرچه می‌خواهند، کاملاً به رایگان، در اختیارشان بگذارد...

امشب شام میهمان خانم سادات بودیم. ولیعهد با تسلط فراوان به

انگلیسی گفتگو می‌کرد، زبانی که به خوبی فرانسه نمی‌داند. فکر می‌کردم که خسته خواهد شد، اما بر عکس تا بعد از نیمه شب ماند. بدون شک دختران زیبای سادات انگیزه‌ای برای ماندنش بودند... پرزیدنت چهار فرزند دارد: پسری نوزده ساله، دو دختر شوهر کرده و دختری سیزده ساله که خیلی خوشگل است، اما ظاهراً کمی لوس... ما به عنوان هدیه برای خانواده قالیچه و زینت آلات طلای ساخت ایران آورده بودیم. در عوض به ما تفنگهای قدیمی مصری و یک اسب اصیل عربی هدیه داده شد. خانم سادات نه مشروب می‌نوشد و نه سیگار می‌کشد، مجموعاً میزبانی بسیار جذاب و متشخص است. مشغول تحصیل ادبیات عرب در دانشگاه است و به حدی راجع به امتحاناتش نگران است که خواب و خوراک ندارد...

جمعه، ۱۶ خرداد

امروز صبح به بازدید از اهرام و موزه اشیاء باستانی مصر پرداختیم. ساعت ۲ بعد از ظهر، با همان تشریفات هنگام ورود، بدرقه و عازم وطن شدیم.

شنبه، ۲۴ خرداد

شرفیابی. دربارهٔ انتخابات آینده صحبت کردیم. به نظر من حرکت شاه به سمت انتخابات نسبتاً آزاد قدم بسیار مهمی است، با اینکه در کوتاه مدت دردسرهای زیادی برای ما ایجاد خواهد کرد.

شاه از طمع اطرافیانش شکایت کرد. "چقدر می‌خواهند از من بیرون بکشند؟ با این کارهایشان آبروی مرا برده‌اند." از این موضوع متأسف شدم، به

این فکر افتادم خودم می‌توانستم برای محافظت از شاه سعی بیشتری انجام دهم. اما خوب، با توجه به اوضاع این مملکت، از دست من کار زیادی هم ساخته نیست...

دوشنبه، ۲۶ خرداد

شرفیابی. مجدداً دربارهٔ انتخابات و اینکه چطور جو سیاسی رو به تغییر سبب شده که مردم تشویق شوند خود را نامزد نمایندگی مجلس نمایند صحبت کردیم. بعد موضوع صحبت به آزادی زنان و از آنجا به مسئلهٔ زنان به طور کلی کشانده شد. شاه گفت هیچ زنی بی عیب و نقص نیست. عرض کردم هیچ موجودی، چه مرد چه زن، کامل نیست و اگر جسارت مرا می‌بخشند، انتقاد از جنس لطیف بطور کلی نشانهٔ پیر شدن است... به این حرف خندید و گفت پیری هم مزایای خودش را دارد. حداقلش این است که او را از دلبسته شدن به یک دختر عوضی باز می‌دارد، و بنابراین دردسر ما را هم کم می‌کند...

چهارشنبه، ۲۸ خرداد

شرفیابی. تا بحال ۱۱ میلیون نفر برای رأی دادن ثبت نام کرده‌اند و کارتهای شرکت در انتخابات به نامشان صادر شده است... ظاهراً اشتیاق زیادی برای این تغییر ابراز می‌شود، و صفهای طویل بیرون مراکز ثبت نام تشکیل می‌شود... شاه گفت، "با وجود این هیچ کس نمی‌داند به که می‌خواهد رأی بدهد." من تأیید کردم. درست است که هیچگونه پیش بینی قابل اطمینانی دربارهٔ نتیجه نشده است، با وجود این به من گفته شده است که به ویژه دانشجویان، استادان دانشگاه، طبقهٔ کارگر و تجار کوچک به ثبت نام علاقه

نشان داده‌اند. این خبر ظاهراً او را نگران کرد، اما بعد از مکثی کوتاه، چهره‌اش بازتر شد و اظهار داشت که ذره‌ای اهمیت ندارد چه کسانی انتخاب می‌شوند، حداقل تا جایی که به ما مربوط می‌شود...

شنبه، ۳۱ خرداد

شرفیابی. شاه هم از نحوهٔ برگزاری انتخابات و هم از عکس‌العمل مردم نسبت به آن ابراز خرسندی کرد...

سر شام به من دستور داد که فوراً بروم و به وزیر کشور تلفن کنم. "از او بپرسید این یاوه سرائیهایی که ما نمی‌دانیم وکلای تازه انتخاب شده چطور عمل می‌کنند چیست؟ مگر نمی‌فهمند که همهٔ آنها اعضای یک حزب سیاسی هستند، و بنابراین از خط مشی حزب پیروی می‌کنند. به او بگوئید فوراً اصلاحیه‌ای صادر کند."... طبق دستور عمل کردم و به جمشید آموزگار بیچاره تلفن کردم. انتخابات او را به حد کافی خسته کرده بود و از مطلبی که مجبور بودم به او بگویم به شدت جا خورد... نهایت سعی‌ام را کردم که او را آرام کنم...

سه شنبه، ۳ تیر

شرفیابی. ملاقاتی را با نمایندهٔ اسرائیل در تهران گزارش کردم... دولتش مایل است پیشنهاد پروژه‌های مشترکی را به ما بدهد اما می‌ترسد که ما آنها را رد کنیم... شاه گفت، "معلوم است که رد می‌کنیم. آنها هم بخوبی بقیه می‌دانند که مطبوعات یهودی در آمریکا به تنهایی مسؤول تبلیغات سوء برای ما هستند."...

پنجشنبه، ۵ تیر

شرفیابی... نامه‌ای را از کیسینجر تقدیم کردم که تمایل دولتش را به انعقاد قرارداد دراز مدت با ما برای فروش اضافی نفت، در ازای خرید کالاهای آمریکائی توسط ایران، تصریح می‌کرد. تقاضا می‌کرد که شاه معاونش رابینسون را برای مذاکره مفصل دربارهٔ این موضوع به حضور بپذیرد. در پاسخ شاه گفت که تذکر دهم رابینسون از قبل هم با وزیر دارائی ما در تماس بوده، و چنانچه اکیداً لازم باشد به حضور پذیرفته خواهد شد. من اظهار عقیده کردم که لحن این پاسخ چقدر سرد است. اما شاه گفت که قصدش درست همین بود. گفت، "اینها چندان هم در معامله آدمهای صاف و ساده‌ای نیستند."

بعد دربارهٔ سخنرانی شب گذشتهٔ پرزیدنت فورد، که واکنش آمریکا را در قبال افزایش بیشتر قیمت نفت توسط اوپک مشخص می‌کرد، سؤال کرد. فورد امکان این که آمریکا طالب منابع غیر نفتی انرژی شود را مطرح کرده بود. شاه خندهٔ تمسخر آمیزی کرد، و گفت: "اما این دقیقاً چیزی است که مدتهاست ما به آنها می‌گوئیم. این آدمها عجب یابوهایی هستند. آنها سیاست دیگران را چنان عنوان می‌کنند مثل اینکه خودشان آن را اختراع کرده باشند."

سپس نامهٔ بسیار دوستانه و تشکر آمیزی را از جانب سناتور کندی تقدیم کردم. شاه گفت: "اگر این مردکه این قدر به ما علاقه دارد، چرا در یک مصاحبهٔ تلویزیونی از تراکم [تجهیزات] نظامی ما انتقاد کرده؟"

بعد با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم... به وی اطلاع دادم که شاه با پیشنهاد او برای پروژه‌های مشترک ایران و اسرائیل مخالف است. توضیح دادم که برخورد خصمانهٔ مطبوعات آمریکا مسبب این مخالفت است، البته او

منکر این شد که برخورد آنها آن قدرها هم که ما ادعا می‌کردیم منفی باشد، و پیشنهاد کرد رئیس اتحادیهٔ روزنامه‌نگاران یهودی آمریکا را به تهران دعوت کند تا ما دقیقاً به او بگوئیم چه می‌خواهیم... پیش از اینکه برود چند کتاب دربارهٔ فلسفهٔ سیاسی شاه و یک قالیچه به او هدیه دادم. قرار است آنها را به اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، به عنوان تشکر از مجسمهٔ کوچکی که او در آخرین سفرش به تهران به من هدیه داد، بدهد. سفیر خیلی خوشحال شد، چون می‌دانست که من باید اجازهٔ شاه را برای این کار کسب کرده باشم...

شنبه، ۷ تیر

شرفیابی... گفتگویم با نمایندهٔ اسرائیل را گزارش دادم. شاه خیلی تردید دارد که اتحادیهٔ یهودیهای مورد بحث شامل روزنامه‌نگاران مهمی چون آنهائیکه به نیویورک تایمز و واشینگتن پست وابسته‌اند باشد...

سر شام شاهدخت شهناز و شاه بر سر خشونتهای اخیر توسط متعصبین اسلامی (من آنها را دیوانگان محض می‌نامم)، که سر خود به قتل، یا به گفتهٔ آنها "اعدام" قربانیان بی‌گناه پرداخته‌اند بگو مگو کردند؛ به عنوان مثال دختر پروفسور عدل[1] و شوهرش که پیش از اینکه کشته شوند تعدادی کشاورز و

۱. کاترین عدل؛ که به دربار رفت و آمد داشت و دوست نزدیک فرزندان اشرف بود. او و شوهرش، که هر دو به مواد مخدر معتاد بودند، تحت نفوذ خسرو جهانبانی، شوهر شهناز، مسلمانان متعصبی از کار درآمدند. تعصبشان تدریجاً به تمایل به مرگ مبدل شد. با اینکه هیچ گونه ارتباطی با گروههای مخالف نداشتند، دون کیشوت وار دوبار مأموران امنیتی را به درگیری مسلحانه تحریک کردند و هر دو کشته شدند. پدر کاترین، که جراح معروفی است، از دوستان نزدیک شاه بود.

ژاندارم بیچاره را به قتل رساندند. من اظهار عقیده کردم که حرمت زندگی انسان اساس هر مذهبی است. آنهایی که منکر این اصل می‌شوند هیچ مجوزی برای این کار ندارند، مگر عقیدهٔ خودشان. حقشان این است که یا در آسایشگاه روانی بستری شوند، یا اینکه در یک زندان نظامی روزانه یکصد ضربه شلاق بخورند تا عقلشان سر جایش بیاید. اینکه دیگر جای بحث ندارد. این حرف والاحضرت را سر جایش نشاند و ترجیح داد موضوع را عوض کند و شاه هم نفس راحتی کشید...

پنجشنبه، ۱۲ تیر

شرفیابی... نیروی هوائی خواسته است که هواپیمای آموزشی ولیعهد همرنگ سایر هواپیماهای آموزشی شود. شاه متقابلاً جواب داد که بر عکس، کلیهٔ هواپیماهای دیگر باید به رنگ هواپیمای والاحضرت درآیند. ظاهراً پسرک هیچ راه حل دیگری را نمی‌پذیرد...

دوشنبه، ۱۶ تیر

شرفیابی. تذکر دادم که، در کسب تأیید برای تغییر رنگ، فرماندهٔ نیروی هوائی صرفاً داشت عملی انجام شده را گزارش می‌داد. هواپیمای والاحضرت تغییر رنگ داده شده است. آیا حالا باید به رنگ سابقش برگردانده شود؟ شاه گفت، "خیر، بگذارید موضوع را فراموش کنیم." ...

آقای کارلوس لاسردا، یک سیاستمدار برزیلی و میزبان چندی پیش شاه در ریودوژانیرو، در تهران است و همراه با هدیه‌ای برای شاه و تقاضای شرفیابی به دربار آمده است. شاه اظهار داشت، "لزومی ندارد که شما یا من او

را بپذیریم. او از مخالفان رژیم فعلی در برزیل است. هدیه‌ای برای او بفرستید که از هدیه‌اش تشکر کرده باشید." همانطور که قبلاً هم گفته‌ام، ناسپاسی خصلت بزرگان است.

اجازه خواستم که چند روزی به پاریس بروم تا بفهمم بالأخره سرطان دارم یا نه... شاه با لبخندی گفت، "شما طوری حرف می‌زنید مثل اینکه یک سرماخوردگی ساده است." احساس کردم که دست و پایش را گم کرده، بنابراین موضوع را تغییر دادم. دربارهٔ دوستان مؤنث مختلف گپ زدیم. گفت که چقدر تعجب می‌کند که می‌بیند زنانی که ملاقات می‌کند روزبه روز از زیبائی شان کاسته می‌شود. من گفتم علتش اینست که هرچه مسن‌تر می‌شود ارضای سلیقه‌اش دشوارتر می‌شود. فوراً از جسارت خودم متأسف شدم اما شاه آن را به خنده برگزار کرد، و گفت شاید هم حق با من باشد... گفت، "با وجود همهٔ اینها اگر این سرگرمی را هم نداشتم بکلی داغان می‌شدم." من در تأیید گفتم که، همهٔ مردانی که مسؤولیتهای خطیر به عهده دارند نیاز به نوعی سرگرمی دارند، و به عقیدهٔ من مصاحبت جنس لطیف تنها چارهٔ کارساز است. بدون چنین مشغولیتهایی مردان خشن می‌شوند یک اظهار عقیدهٔ جسورانهٔ دیگر، و برای ماست مالی کردنش توضیح دادم که به همین علت است که خواجه‌ای چون هویدا می‌تواند این قدر خطرناک باشد. شاه گفت، "نه، از این مطمئن نیستم. هویدا سرش را با کار گرم می‌کند." من گفتم که این حتی خطرناکتر است، دسیسه بازی تنها جانشین او برای مصاحبت جنس لطیف است، و دسیسه بازی هم حتماً عواقب عملی خواهد داشت. شاه اظهار نظری نکرد...

پنجشنبه، ۱۹ تیر

شرفیابی. گروه پارلمانی جدید رستاخیز خود را به دو جناح تقسیم کرده است، جناحی که انصاری وزیر دارائی در رأس آنست، و دیگری که آموزگار وزیر کشور، رهبری آن را بر عهده دارد. در نتیجه گروه اندیشمندان و روشنفکران سعی دارند گروه دیگری تشکیل دهند، به نام "راسیونالیستها". اعتراض آنها این است که دو جناح فعلی صرفاً حاصل باندبازیهای وزارتی است که از بالا تحمیل شده، به جای این که برای برآوردن نیازهای سیاسی مردم در سطح جامعه بوجود آمده باشد. شاه گفت که قصد ندارد اجازه دهد این گروه راه خودش را برود. "آنها هم باید به گروههای دیگر بپیوندند، یا چنانچه بتوانند حمایت کافی بدست آورند، رهبری یکی از آنها را عهده‌دار شوند، لیکن به هیچ وجه نباید بنیان اصلی حکومت را به مبارزه بطلبند." گزارش دادم که همین گروه از انصاری و آموزگار هر دو انتقاد کرده که زیادی به آمریکاییها نزدیک هستند. شاه اظهار داشت، "فضولی‌اش به آنها نیامده. در چنین اموری من باید قضاوت کنم."...

جمعه، ۲۰ تیر- چهارشنبه، ۲۵ تیر

برای معاینه کامل توسط چهار متخصص فرانسوی: میلی یز، ژان برنار، یک متخصص بیماریهای معده و روده از بیمارستان کوشن، و یک متخصص معروف امراض پوستی به پاریس پرواز کردم... آنها هیچ اختلال جدی‌ای تشخیص ندادند؛ صرفاً خستگی حاصل از افراط در کار... ظاهراً غده‌های روی سینه‌ام بدخیم نیستند. خدا را شکر، اما با وجود این احساس عجیب توخالی بودن می‌کنم، نامطمئن از اینکه آیا مرگ را به چند سال زندگی کسالت

آور بیشتر ترجیح می‌دهم یا نه...

شنبه، ۲۸ تیر

شرفیابی... بحث دربارهٔ اروپای غربی، تورم فزاینده و رکود اقتصادی بود... شاه اظهار داشت که در عوض ما بـه یک رشـد ۳۰ درصـدی دست یافته‌ایم، که در هیچ کجا سابقه ندارد. پاسخ دادم که دربارهٔ رقم دقیق شک دارم، اما حتی اگر فقط ۱۵ درصد باشد باز هم خارق العاده است. شاه در ادامه ادعا کرد که کنترل قیمت ها تضمین می‌کند که تورم زیر ۵ درصد باقی بماند. باز هم دربارهٔ این ارقام ابراز تردید کردم... اظهار داشتم که شاه هر کـاری می‌خواهد بکند، اما نمی‌تواند منکر قوانین بنیادی اقتصاد شود. در صورت لزوم، جسارت به خرج داده، به او خواهم گفت چه ارقـام گـمراه کـننده‌ای تحویلش داده‌اند...

وقتی احساس کردم که شاه داشت خسته می‌شد، موضوع زنان را پیش کشیدم، و واقعه‌ای را که بالأخره فیصله یافته بود، گزارش دادم. شاه از این موضوع دلخور شد اما وقتی پرونده‌ای را که روی این موضوع آماده کرده بودم نشانش دادم، آرام گرفت.[1]

---

۱. چندین روزنامهٔ انگلیسی و آلمانی عکسهایی از دخترانی چاپ کرده بودند که بوسیلهٔ آقای ق... نامی به ژنو دعوت شده و از آنجا با وعدهٔ دستمزدهای کلان به تهران فرستاده می‌شدند. آقای ق... در مصاحبه با پلیس ژنو تکذیب کرد که از طرف شاه ایران یا کسی در دربار او کار می‌کند، و ادعا کرد که دخترها صرفا برای سرگرمی خودش استخدام شـده بودند، توضیحی که پلیس را ظاهراً راضی کرد.

سه شنبه، ۳۱ تیر

شرفیابی... قطعنامهٔ متفق الرأی کنفرانس وزرای خارجهٔ اسلامی که به تأیید وزیر خودمان هم رسید خواهان اخراج اسرائیل از سازمان ملل متحد است. تذکر دادم که این برخلاف سیاست سنتی ماست، اما شاه این را تکذیب کرد، و گفت که ما در عین حال هرگونه قطعنامهٔ کنفرانس را هم که بر خلاف تعهدات فعلی ایران نسبت به سازمان ملل متحد است رد کرده بودیم؛ راه حل ترو تمیزی برای طفره رفتن از مسئلهٔ اسرائیل.

برنامهٔ مسافرت خانم سادات را در سوم شهریور به تهران تقدیم کردم. شاه همیشه خیلی نسبت به ساداتها لطف داشته است. به من دستور داد که به خانم سادات بگویم باید بیشتر از پنج روز مقرر بماند...

چهارشنبه، اول مرداد

شرفیابی. نسخه‌ای از مجلهٔ آلمانی بونته را که ادعا می‌کند روابط بین شاه و شهبانو بحرانی است، تقدیم کردم. شاه اعلام کرد که این مهملات جنجال برانگیز ارزش توجه ندارد. هشدار دادم که با وجود اینکه ما توزیعش را در تهران ممنوع کرده‌ایم، یقیناً یکی دو تن از هواداران شهبانو نسخه‌ای برای ایشان خواهند فرستاد. شاه گفت، "با همهٔ اینها، مطلب آنقدر مبتذل است، که شهبانو هم حتماً به آن خواهد خندید."...

ملک حسین امروز بعد از ظهر، همراه با ملکه‌اش، وارد شد... شاه و شهبانو همراه آنان به شمال رفتند...

شنبه، ۴ مرداد

بعد از ناهار با ملک حسین و ملتزمینش در فرودگاه تهران خداحافظی

کردم. بعد اعلیحضرتین و من به دیدن ملکه مادر رفتیم. شاه شکایت کرد که تقاضاهای مادرش نامعقول شده است، اما من یادآوری کردم که وظیفهٔ همه ما است، که هر کاری از دستمان بر می‌آید برای ایشان بکنیم. گفتم: "مادر فرمانروای مطلق همهٔ ماست. هر قدر هم که دستوراتش غیرمنطقی باشد باید از آنها اطاعت کرد." شاه گفت، "کاملاً درست است. خواب مخالفت را هم نمی‌بینم." ...

سه شنبه، ۷ مرداد

امروز صبح عازم نوشهر شدم، ساعت نه و نیم رسیدم و شاه را تنها سر میز صبحانه یافتم. عرض کردم که مصاحبهٔ تلویزیونی‌اش را با لرد چالفونت،[۱] به نمایندگی از طرف بی بی سی دیده بودم، و گفتم بقدری خوب بود که باید آن را در شبکهٔ داخلی نشان دهیم. شاه موافقت کرد، با اینکه گفت هنگام تماشای فیلم فهمیده بود که چقدر اشتباهات دستوری در انگلیسی‌اش کرده. من اذعان کردم که بهیچ وجه متوجه چنین چیزی نشده بودم...

پیش از عزیمتم، همراه شاه به اسکلهٔ مجاور کلبه‌اش رفتیم و آنجا ایستادیم و از این در و آن در صحبت کردیم. من اشاره کردم که کشتی‌های روسی که در آن سوی بندر لنگر انداخته‌اند کاملاً قادرند از ما عکس بگیرند، یا حتی گفتگوی ما را استراق سمع کنند. یقیناً این یک خطر امنیتی بود، اما او شانه‌اش را بالا انداخت، و گفت که در صورتی که لازم باشد گفتگوهای مهمی

---

۱. روزنامه‌نگار اسبق و وزیر مشاور در وزارت امور خارجه از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ در دولت کارگری.

انجام دهد یا مقامات خارجی را ملاقات کند به رامسر می‌رود نه کنار ساحل. من خاطرنشان کردم که با وجود این، نخست وزیر و خود من را همیشه در نوشهر می‌پذیرند. پاسخ داد، "هیچکدام از شما هرگز چیز مهمی ندارید که به من بگوئید" و صحبت را به همین جا ختم کرد...

شنبه، ۱۱ مرداد

به نوشهر پرواز کردم. باز هم شاه را سر میز صبحانه یافتم. خبر مهمی نیاورده بودم. چهار سال پیش هنگام جشنهای شاهنشاهی ما به کلیهٔ سران دول میهمان وعدهٔ یک قالیچهٔ زیبا را که با تصویر آنها بافته شده بود داده بودیم. اتفاقاً پنج تا از میهمانان ما آن قدر دیر دعوت را پذیرفتند که قالیچه‌هایشان به موقع حاضر نشد. حالا به تازگی تمام شده‌اند. از شاه اجازه خواستم که آنها را تحویل دهم. با لبخندی گفت، "بهتر است قبلاً بررسی کنید و ببینید که چند تایشان مرده‌اند یا از کار برکنار شده‌اند." توصیهٔ بسیار خوبی بود. معلوم شد که حداقل سه تا از پنج تا از صفحه روزگار محو شده‌اند...

مهمترین خبر داخلی حاکی از کنترل قیمتها و مبارزهٔ دولت علیه دکاندارانی است که متهم به گران فروشی شده‌اند. چند مورد منجر به دستگیری هم شده است؛ اقداماتی کاملاً برخلاف قانون، چون هیچ مدیر عاملی نباید جوابگوی خلافکاری‌های کارمندانش شود. اما خوب دیگر در ایران کارها بدین منوال است، که البته باید اذعان کنم مردم را هم راضی می‌کند. من که شخصاً فایده‌ای در این مبارزه نمی‌بینم. تنها راه حل گرانفروشی افزایش عرضه جهت برآوردن تقاضاست؛ کنترل قیمتهای فعلی فقط کار را خراب‌تر می‌کند...

یکشنبه، ۱۲ ـ پنجشنبه، ۳۰ مرداد

تعطیلات، و سه هفته استراحت در اروپا، که از کاپ دانتیب شروع شد که در آنجا ویلایی بزرگ و باغی حتی بزرگتر اجاره کرده‌ام. با همهٔ خانواده، همسرم، فرزندان و نوه‌هایم آنجا بودیم. فکر می‌کنم که دارم پیر می‌شوم چون دیگر تحمل جوانان و راه و رسمشان را ندارم... دور تسلسل مهمانی دادن و مهمانی رفتن و بعد هم تجدید قوای بعد از آنها. یکی دوبار والاحضرت اشرف و چند تن از دوستانم را دیدم، خیلی خوش گذشت، شنا و اسکی روی آب از صبح زود تا غروب حالم را کمی بهتر کرده.

ویلا یک بهشت واقعی بود، مِلک خانمی که عضو پارلمان فرانسه، و ضمناً یکی از تندروهای معروف است.[۱] من که به اصطلاح خانزاده‌ای هستم نمی‌توانم حتی خواب تملک چنین ویلایی را هم ببینم. اما خوب دیگر راه و رسم این دنیای ما همین است...

مخفیانه به سوئیس رفتم تا چند روز خوشی را با معشوقه‌ام بگذرانم. بعداً در زوریخ به همسرم که با دندانپزشک وعدهٔ ملاقات داشت ملحق شدم. از آنجا با هم به تهران برگشتیم.

شنبه، اول شهریور

شرفیابی. شاه مظهر مهربانی بود، و جویای سلامتی من شد و خواست که نسخه‌ای از گزارش پزشکانم برای او فرستاده شود، تا بفهمد ناراحتی من واقعاً چیست. پرسید، "هیچ وقت به این فکر افتاده‌اید که آیا آنها تمام حقیقت

---

۱. ویلا الریک، مِلک خانم ژاکلین تومه پاتن اوتر.

را به شما می‌گویند؟ باید از خودتان بیشتر مواظبت کنید. اگر قرار باشد بفهمم که از دستم کمکی ساخته است یا نه، باید بدانم ناراحتیتان چیست." بحدی تحت تأثیر قرار گرفتم که چند لحظه همانجا ایستادم، و زبانم از فرط امتنان بند آمد...

پرسیدم که آیا حقیقت دارد که شهبانو امسال در کنفرانس آموزشی رامسر شرکت می‌کنند. شاه گفت، "کاملاً درست است. دلش می‌خواهد در زمرهٔ روشنفکران محسوب شود."...

گزارش دادم که سن موریتس دارد جای خطرناکی می‌شود. دو روز پیش در زوریخ رئیس پلیس سوئیس پروندهٔ ضخیمی را به من نشان داد که پر از گزارشهایی از افرادی بود که به توطئه برای قتل شاه مظنون بودند. قرار است یک نسخه از این گزارش برای ما به تهران فرستاده شود. شاه خیلی جا خورد و گفت اگر واقعاً اوضاع این طوری است سفر سال آینده را لغو خواهد کرد...

سر شام به عرض رساندم که چقدر خوشحال شده بودم که او چنان نامهٔ صریح اللحنی برای پادشاه عربستان سعودی فرستاده بود، به عبارت دیگر به آمریکاییها از طریق او، که از موضع ما دربارهٔ بهای نفت دفاع می‌کرد.

ملک خالد در نامه‌ای به شاه به تاریخ ۲ اوت ۱۹۷۵ اظهار داشت که عربستان سعودی مخالف هرگونه افزایش بهای بیشتر نفت در اجلاس قریب الوقوع اوپک در ۲۴ سپتامبر در وین است. برای توجیه خود رکود جهانی و تقاضای روبه کاهش برای نفت را بهانه قرار داد. ادعا کرد که کشورهای صنعتی با از سر گرفتن گفتگوهایشان در پاریس تمایل خود را به دستیابی به نوعی تفاهم با اوپک نشان داده‌اند. در چنین شرایطی افزایش

بها از لحاظ سیاسی بی موقع است و احتمالاً باعث واکنش
نامساعدی خواهد شد.
شاه در پاسخ اظهار داشت که بهای نفت باید با بهای منابع
انرژی غیر نفتی تناسب داشته باشد؛ در واقع باید طوری تعیین
شود که مصرف کنندگان را به اکتشاف وگسترش چنین منابعی
تشویق کند تا مانع از تقلیل سریع منابع طبیعی نفت شود. به
پادشاه یادآوری کرد که کشورهای صنعتی در طول ۱۹۷۴
بهای صادراتشان را تا ۲۵ درصد بالا برده بودند.
شاه گفت: "این آمریکاییهای لعنتی، خیال می‌کنند می‌توانند با استثمار
سعودیها، و اتکاء به منابع نفتی عظیم آنها، حرف خود را به کرسی بنشانند."

یکشنبه، ۲ شهریور

شرفیابی... پیش نویس پاسخ شاه به پیام مورخ ۲۲ اوت کیسینجر را
[که مساعی خود را برای توافق موقت بین مصر و اسرائیل گزارش می‌داد]
تقدیم کردم.
[شاه در پاسخش می‌افزاید]
... در ارتباط با روابط دوجانبه‌مان، باعث تأسف است که
گفتگوهایمان دربارهٔ نفت موفق نبوده و حتی ممکن است
بدون نتیجه باشد، با اینکه من به مساعی شخصی شما که هنگام
ملاقات در زوریخ نخست مورد بحث قرار دادیم وقوف کامل
دارم. ضمناً متأسفم که مقامات شما سفارشی برای
ناوشکن‌های اسپروانس ما نداده‌اند چون این امر حضور ما را

در اقیانوس هند دو سال به تعویق می‌اندازد...

اظهار تردید کردم که چقدر می‌توانیم روی حسن نیت کیسینجر در تثبیت بهای نفت حساب کنیم. شاه اذعان کرد که خودش هم مطمئن نیست. گفت، "اما هنوز هم باید ظرافتهای دیپلماسی را مراعات کنیم."

گزارشی از قسمت اجتماعی وزارت دربار را در ارتباط با آموزش و مبارزهٔ علیه بیسوادی تقدیم کردم... چیزی که خیلی قابل توجه است این است که هفت سال بعد از پروژه و به رغم این ادعا که بیسوادی ظرف کمتر از ده‌سال ریشه کن خواهد شد، در واقع تعداد بیسوادان از ۱۲ به ۱۴ میلیون نفر رسیده است. تردیدی نیست که این در نتیجه افزایش کلی جمعیت است، اما به هر صورت باعث کمال تأسف است...

دوشنبه، ۳ شهریور

والاحضرت عبدالرضا، برادر شاه، دیشب به من تلفن کرد که بگوید در مقام رئیس هیئت امنای دانشگاه ملی قصد دارد پروفسور صفویان، رئیس دانشگاه، را اخراج کند. به من یادآوری کرد که او مقام افتخاری ریاست را به این شرط پذیرفته بود که آزادی عمل کامل داشته باشد وگرنه هرگز داوطلب این مقام نبوده است. اکنون پس از یک ماه مطالعهٔ راه حلهای ممکن، مصمم است که تغییرات اساسی بدهد. او متقاعد شده که صفویان باید برود. وقتی گفتگویم را گزارش دادم شاه بکلی مخالف چنین اقدامی بود و اظهار داشت هیچکس نباید بدون تحقیقات کامل و دلیل موجه اخراج شود. علاوه بر آن، گفت که رئیس هیئت امناء نمی‌باید کوچکترین دخالتی در استخدام یا اخراج رئیس دانشگاه داشته باشد. گفت، "این را به والاحضرت بگوئید." طبیعتاً

موافقت کردم، اما هشدار دادم که والاحضرت چقدر از این موضوع ناراحت خواهد شد. شاه پاسخ داد، "به جهنم."

...فوراً طبق دستور عمل کردم. والاحضرت خیلی دستپاچه شد و اظهار داشت که اگر اعلیحضرت قصد دارد با موضوع چنین برخوردی بکند، او ترجیح می‌دهد از مقامش به عنوان رئیس هیئت امناء برکنار شود. با اکراه به شاه تلفن کردم و موضوع را تشریح کردم. او ازکوره در رفت که والاحضرت نباید چنین موضع خودخواهانه‌ای بگیرد، وگفت، "به او بگوئید به درک واصل شود، و یادتان باشد که درست همین کلمات را بکار ببرید." با وجوداین وقتی می‌خواستم خبر را به برادر شاه بدهم مجبور بودم کلمات ملایم‌تری به کار ببرم. والاحضرت احمق نیست، با اینکه خیلی بددهان است. قبلاً به من گفته بود که صفویان را نور چشمی من تلقی می‌کند. معلوم شد که ناراحتی من کاملاً غیرموجه بوده چون به محض اینکه به او گفتم شاه از اخراج صفویان خودداری می‌کند، شروع کرد به تکرار همان حرفهای قبلی. مهملات اوکفرم را درآورد و صریحاً به اوگفتم که عقیدهٔ او برای من مهم نیست و بهتر است که او دستورات شاه را اجراکند و خودش را هم جمع و جور کند، و در این موقع گوشی تلفن را بر زمین زدم.

یک ساعت دیگر تلفن کردم که موضوع مهم دیگری را به شاه گزارش دهم. طبیعتاً پرسید با والاحضرت چه کرده‌ام. عرض کردم که دستوراتشان را مو به مو اجراء کرده‌ام و در نتیجه احتمالاً والاحضرت دیگر با من حرف نخواهد زد، نه اینکه این موضوع مرا خیلی ناراحت کرده باشد. شاه گفت، "خوب کردید، مدتهاست که سرش برای چنین چیزی درد می‌کرد." ...

شنبه، ۸ شهریور

اعلیحضرتین در مراسم افتتاح کنفرانس سالانهٔ آموزشی رامسر شرکت کردند... چنانکه انتظار می‌رفت نخست وزیر کاری کرده بود تا گزارش حزب دربارهٔ دانشگاهها بسیار انتقاد آمیز باشد روابط بین نخست وزیر و هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، شکرآب است.[۱]

شاه بیانات صریح و بجایی ایراد کرد اما به طور کلی طرف دانشگاهها را گرفت. شهبانو هم حرف خودش را زد... واقعاً که نفوذ متعادل کننده‌ای است، ضمن اینکه می‌تواند مطالبی را عنوان کند که هیچ کس دیگر جرأت ابراز آن را ندارد. به عنوان مثال، اظهار داشت که عدم وجود گفتگوی آزاد بین دانشجویان و استادان به خاطر این است که دانشجویان می‌ترسند متهم به اغتشاشات سیاسی شوند. حقیقت محض، اما چه کسی جرأت ابراز آن را دارد؟...

سه شنبه، ۱۱ شهریور

شرفیابی در نوشهر. پیامی از کیسینجر را تقدیم کردم که به شاه اطلاع می‌داد مذاکرات بین اسرائیل و مصر با موفقیت به پایان رسیده است شاه به من دستور داد که از سفیر اسرائیل بخواهم تبریکات ما را به اسحق رابین برساند...

بعد بدون هیچ مقدمه‌ای از من پرسید چه وقت قرار است گزارش پزشکی مرا دریافت کند. او را مطمئن ساختم که از پزشکانم خواسته‌ام

---

۱. هویدا فعالیتهای نهاوندی در مقام رئیس گروه اندیشمندان و روشنفکران را خطری برای خود می‌دید.

مستقیماً برایشان بفرستند.

چهارشنبه، ۱۲ شهریور

کنفرانس آموزشی رامسر هنوز به پایان نرسیده است. ظاهراً مجیدی، مدیر عامل سازمان برنامه، نخست وزیر را مجاب ساخته که اختلافاتش را با نهاوندی فراموش کند، مشروط بر اینکه گروه اندیشمندان و روشنفکران که سازمانی تحت کنترل نهاوندی است در آینده از ارائهٔ گزارشهای مستقیم به شاه خودداری کند. چون خود نهاوندی این شایعات را بر سر زبانها انداخته، نمی‌توانم صحت و سقم آنها را تضمین کنم. اگر آنچه می‌گوید حقیقت داشته باشد، آن وقت باید گفت که هم او و هم نخست وزیر قدم جسورانه‌ای برداشته‌اند...

پنجشنبه، ۱۳ شهریور

کنفرانس پایان یافت، اعلیحضرتین در مراسم اختتام حضور یافتند. برای شرکت در مراسمی که در خانهٔ خودم به مناسبت ازدواج دختر راننده‌ام و یک همشهری بیرجندی بر پا بود به تهران برگشتم. همه خیلی سرحال بودند بجز من، و تازه من هم باید تظاهر به خوشحالی می‌کردم. دختر بیچاره سرطان دارد. سال گذشته او را برای معالجه به فرانسه فرستادم اما پزشکان به من هشدار دادند که فقط چند سالی به زندگی او مانده. قدرت این را نداشتم که به خودش یا به خانواده‌اش بگویم، و اجازه دادم ازدواج سر بگیرد. البته که جشن معرکه‌ای در خانهٔ من داشتند، اما خودم ابداً حال و هوای تفریح را نداشتم.

یکشنبه، ۱٦ شهریور

شرفیابی کوتاه... اعلامیهٔ یکی از گروههای مخالف زیرزمینی را به شاه نشان دادم. آن را زیر صندلی‌اش در کنفرانس رامسر پیدا کرده بودند. خیلی خشمگین شد و دستور تحقیقات فوری داد...

دوشنبه، ۱۷ شهریور

افتتاح رسمی مجلسین. بعد از آن شاه و من با هلی کوپتر به سعد آباد بازگشتیم. همیشه از تماشای شاه، با لباس تمام رسمی نظامی، پشت فرمان لذت می‌برم...

اظهار داشت که کتابهای زیادی دربارهٔ او نوشته شده و حالا وقتش رسیده که کسی کتابی در بارهٔ شهبانو بنویسد. عرض کردم قبلاً دربارهٔ این احتمال با ایشان صحبت کرده‌ام، اما خودشان فکر می‌کنند هنوز خیلی زود است. شاه پاسخ داد، "هر وقت چیزی می‌خواهد ولی مایل نیست آن را بر زبان بیاورد همیشه همین را می‌گوید. شما توجه نکنید، دنبال هر کاری را که می‌کردید بگیرید و شرط می‌بندم دست آخر [شهبانو] خیلی خوشحال می‌شود." ...

سه شنبه، ۱۸ شهریور

شرفیابی... شاه پیشنهاد ما را دائر بر اینکه ناهاری برای سعود الفیصل، وزیر خارجهٔ سعودی و پسر دوم ملک فیصل فقید ترتیب دهیم رد کرد. گفت، "باید ترتیب دیگری بدهید. چطور می‌توانم درست وسط ماه رمضان مردک را به صرف ناهار دعوت کنم؟"

چهارشنبه ۱۹ شهریور

باتب بستری شده‌ام. یادداشتی برای شاه نوشتم و توضیح دادم. به محض دریافت یادداشتم تلفن کرد و از حالم پرسید. از فرصت استفاده کرده و دربارهٔ مطالب مختلف گفتگو کردیم. بعداً نامه‌هایی از کیسینجر و فورد برای شاه به من داده شد که نگرانم کرد. متأسفانه حدسم درست بود. آمریکاییها از آخرین افزایش بهای نفت خیلی عصبانی هستند. حتی آماده هستند موافقتنامهٔ دو جانبه‌ای راکه ما امضاء کرده‌ایم با این خیال واهی که ممکن است دلشان را خنک کند زیر پاگذارند. تنش بین ما و واشینگتن به ویژه در چنین موقعیتی که همکاری مفرط با عربها شهرت ما را نزد وسایل ارتباط جمعی آمریکا تیره ساخته، قابل تأسف است.

...دیشب با وزیر دارائی ملاقات کردم که دربارهٔ اوضاع اسفبارمان شکوه داشت... چون از دوستان نزدیک است می‌توانم با او بی‌پرده صحبت کنم. به او گفتم که دارد مثل یک ناظر خارج ازگود رفتار می‌کند، درست مثل این که وزیر دارائی کره مریخ باشد. بجای اینکه دستانش را بهم بمالد باید اقدام کند یا حداقل شجاعتش را داشته باشد که اوضاع را به شاه گزارش دهد. پاسخ داد که او و همکارانش صریحاً از گزارش چنین مطالبی برحذر شده‌اند، نخست وزیر به آنها گفته که فقط موجب از کوره دررفتن شاه می‌شود، به عبارت دیگر شاه از دست نخست وزیر عصبانی می‌شود. نقش دولت پرده‌پوشی واقعیتهای تلخ است...

پنجشنبه، ۲۰ شهریور

دوباره پاسخ شاه را به پرزیدنت فورد خواندم خدا سایه‌شان را از سر

ماکم نکند. سرانجام به موقعیتی دست یافته که می‌تواند رئیس جمهور آمریکا را با شجاعت و از مقامی مساوی مورد خطاب قرار دهد. چقدر جای تأسف است که رعایت قواعد تشریفاتی مانع از انتشار این نامه‌ها می‌شود تا مردم ما هم بتوانند آن را بخوانند... با وجود این شاه دستور داده که نخست وزیر، وزیر دارائی مان و سفیرمان در واشینگتن آن را بخوانند.

[پرزیدنت فورد در نامهٔ مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۷۵ خود نوشته بود:]

...ما خود را متعهد به تجدید نظر بنیادین در سیاست کلی‌مان در قبال کشورهای رو به توسعه کرده‌ایم. این تجدید نظر منجر به برخورد جدیدی نسبت به صحبت میان تولید کننده - مصرف کننده شده است که جوابگوی کاملتر نگرانیهای این کشورها می‌باشد، به ویژه آن [نگرانیهایی] که توسط نمایندهٔ دولت شما و سایر نمایندگان در اجلاس پاریس مطرح شد...
چنانکه استحضار دارید، حمایت مردم آمریکا از موضع جدید ایالات متحد باید بر اساس آگاهی به نگرانیهای تولید کنندگان نفت و سایر کشورهای رو به توسعه و نیاز به یافتن راه حلهای دوستانه برای مشکلات اقتصادی مشترکمان باشد. لیکن نگرانی من از این جهت است، که این حمایت ضروری در صورت افزایش بهای نفت توسط اعضای کشورهای اوپک در پائیز امسال، به خطر بیفتد.
ضمناً نگران این مسئله هم هستم که چنین اقداماتی سؤالات جدیی در میان مردم آمریکا در ارتباط با همکاری نزدیکی که

ما خواهانش هستیم و آنها را فعالانه در زمینه‌های مختلفی از روابط دو جانبه‌مان گسترش می‌دهیم، برانگیزد. من برای این روابط ارزش زیادی قائل هستم و صمیمانه امیدوارم که بتوانم به توسعه دادن و عمیق کردن آنها ادامه دهم...

[شاه در پاسخ مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۵ خود نوشت:]

...اوپک به پیشنهاد من موافقت کرد که بهای نفت را تا پایان سپتامبر ۱۹۷۵ تثبیت کند، با اینکه ماکماکان در معرض تورم صادراتی به کشورهایمان بوده‌ایم.

لیکن ناگزیرم از اینکه بگویم به نظر موجه نمی‌آید که ما به این تثبیت ادامه داده و کاهش معادل ۳۵ درصد در قوهٔ خرید خودمان را تا زمان انجام چنین گفتگویی تحمل کنیم. در این چارچوب جای آن دارد که توجه شود ما هیچ گونه نفوذی در بهای کالاهای مصرفی و تولیدی که به ما تحمیل می‌شود نداریم. امسال در مقایسه با ۱۸ ماه پیش اقلام زیادی وجود دارند که ما با ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد افزایش از ایالات متحد آمریکا خریداری کرده‌ایم...

در ارتباط با تأثیر سوء هرگونه افزایش بهای نفت روی بهبود وضعیت کشورهای صنعتی، مایلم توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که اولاً، مالیات وضع شده روی تولیدات نفتی توسط کشورهای صنعتی مصرف کننده، که به طور متوسط تقریباً معادل سهم دولتی کشورهای تولید کنندهٔ نفت است، می‌تواند طوری تعدیل گردد که جبران هرگونه افزایش بهای

نفت را بنماید. در مورد ایالات متحد آمریکا، که لغو ۲ دلار تعرفه وضع شده روی نفت خام وارداتی را تحت بررسی دارد، هم می‌تواند بخوبی همین منظور را برآورده سازد.
ثانیاً افزایش بهای نفت جهت ایجاد انگیزهٔ کافی برای توسعهٔ منابع انرژی غیرنفتی ضرورت دارد که در مورد ایالات متحد به ویژه "پروژهٔ استقلال" را به صورت یک واقعیت در می‌آورد...
من هم به نوبهٔ خود به اهمیت روابط ویژهٔ موجود بین دو کشورمان واقف بوده و برای آن ارزش زیادی قائل هستم، لیکن به طوری که شخص شما هم، آقای رئیس جمهور به خوبی استحضار دارید، این روابط صرفاً نه تنها به نفع ایران بلکه متقابلاً و به طور مساوی به نفع هر دو طرف است. چنانچه در دفاع از حقوق حقه‌مان، احتمالاً سؤالات جدیی در میان مردم آمریکا بر می‌انگیزیم، با کمال تأسف باید چنین نتیجه بگیریم که واقعیتهای حقیقی در معرض اطلاع مردم شما قرار داده نشده‌اند...

جمعه، ۲۱ شهریور

...یک فاجعهٔ دهشتناک. ارتشبد خاتمی، فرمانده نیروی هوایی در یک سانحه با کایت روی دریاچهٔ سد دز کشته شده است.[1] او مردی سرسخت،

۱. به رغم شایعات گوناگون، تحقیقات رسمی به این نتیجه رسید که مرگ ارتشبد←

لیکن دوست داشتنی بود، بسیار منظم و کاملاً سرسپردهٔ شاه. در سرتاسر سالهای درگیری‌مان با بغداد، قدرت نیروی هوایی بود که عراق را از تجاوز آشکار باز می‌داشت... خاتمی دست و دلباز، با انضباط بود و اراده‌ای آهنین داشت. نیازی به گفتن نیست که شایعات زیادی دربارهٔ ثروت شخصی عظیمی که به هم زده وجود دارد، و تا آنجائی که من می‌دانم ممکن است هم حقیقت داشته باشد. از نظر من، یک خادم بالیاقت سزاوار ثروتی است که به دست می‌آورد... او کشته و مرده ورزش بود، و دست آخر همین هم به بهای جانش تمام شد؛ فقدانی جبران ناپذیر برای کشور. چندین بار تلفنی دربارهٔ این موضوع با شاه، که تأسف عمیق خود را از این پیشامد ابراز داشت، صحبت کردیم...

یکشنبه، ۲۳ شهریور

شرفیابی... شاه پرسید، "نامه‌ای راکه از آن فورد احمق دریافت کرده‌ام دیده‌اید؟"[۱] پاسخ دادم که دیده‌ام، اما پاسخ[۲] اعلیحضرت مطمئناً رئیس جمهور را سر جایش می‌نشاند. گفت، "بله، اما چه چیز باعث شده که اصلاً چنین نامه‌ای را بنویسد؟ مطمئنم که سایمون یا آن کیسینجر لعنتی او را وادار کرده‌اند."... متذکر شدم، همان طور که کراراً اشاره کرده‌ام، پشت نامه‌ها و دیدارهای رسمی عربستان سعودی از ایران، آمریکاییها قرار دارند. وقتی برای فورد واضح شد

⇒

خاتمی تصادف محض بوده است.

۱. به یادداشتهای ۲۰ شهریور مراجعه کنید.

۲. ر.ک. همانجا.

که سعودیها بجایی نرسیده‌اند، چاره‌ای نداشت جز اینکه موضوع را علنی کنند. شاه گفت، "با این کارها به جایی نمی‌رسد. ما به نیکسون حتی از این هم محکم‌تر واکنش نشان دادیم، با اینکه در آن زمان بهای نفت درست ۵۰۰ درصد افزایش یافته بود. حالا ما خواهان افزایشی بیش از ۱۵ تا ۲۰ درصد نیستیم." گفتم، "با وجود این، ما باید چهارچشمی مراقب باشیم. این موضوع آنقدر برای آمریکاییها مهم است که متوسل به هرگونه حقه بازی بشوند." شاه پاسخ داد که در واقع افزایش بها به نفع آنها بود چون توسعهٔ منابع انرژی غیرنفتی را برای آنها اقتصادی کرده، و اتکایشان را به نفت کاهش می‌دهد. اما من تذکر دادم که آنها هنوز هم نفت ارزان را به عنوان راهی برای تأمین رفاه ترجیح می‌دهند. او گفت، "شاید این طور باشد، اما قدرت ندارند هر چه دلشان می‌خواهد به دست آورند. کوچکترین اشاره‌ای از جانب آنها نوعی حمله علیه ما تلقی خواهد شد و در این صورت در مقابل روسها نیز بی‌درنگ دخالت خواهند کرد." اظهار داشتم که سوابق زیادی وجود دارد که ابرقدرتها، پشت سرما، بر سر مسائلی که در آن ذینفع هستند به توافق رسیده‌اند. شاه گفت، "اوه، اما فکر نمی‌کنم در این مورد چنین باشد."

دوشنبه، ۲۴ شهریور

شرفیابی... گزارش پزشکانم را دربارهٔ بیماری‌ام تقدیم کردم. شاه با علاقهٔ زیاد آن را خواند. بعد پیشنهاد کرد با وجود اینکه ظاهراً هیچ مشکل جدی‌ای وجود ندارد، من باید حتماً برای معاینهٔ کامل راهی آمریکا شوم. به او اطمینان دادم که پزشکان فرانسوی‌ام کاملاً رضایت بخشند، همانطور که تشخیص ایشان از بیماری خود اعلیحضرت که مورد بسیار پیچیده‌ای است، و

مداوای فوق‌العاده‌ای که تا به حال درباره‌شان صورت گرفته است، گواهی می‌دهد.پاسخ داد، "کاملاً درست است، آنها از من بسیار خوب مراقبت می‌کنند. اما شما هنوز هم باید به آمریکا بروید... حتماً باید تنها بروید یک استراحت کامل بکنید و همسرتان نباید همراه شما باشد. می‌فهمید چه می‌گویم؟" من تسلیم شدم، و صمیمانه از مراحمشان تشکر کردم...

چهارشنبه، ۲۶ شهریور

قرار بود شاه یک گروه تلویزیونی ای بی سی را در یک شرفیابی به حضور بپذیرد، اما رئیس کل تشریفات شاهنشاهی که حضور داشت به من تلفن کرد که بگوید شاه به حدی از بعضی از سؤالات آنها از کوره در رفته که با عصبانیت از اتاق بیرون رفته است. معمولاً کنترل اعصابش را به راحتی از دست نمی‌دهد. در واقع به حدی از این بروز خشم تعجب کردم که فوراً تلفن کردم تا بفهمم چه اتفاقی افتاده است. گفت، "حرامزاده‌ها از من در بارهٔ ساواک سؤال می‌کنند، می‌پرسند آیا حقیقت دارد که متهمین را برهنه روی میله‌های آهن گداخته می‌نشانند تا آنها را مجبور به اعتراف کنند. چه کسی می‌تواند آنها را وادار سازد تا چنین سؤال مهمل و توهین آمیزی بنمایند؟ می‌خواهم که تک تکشان از کشور بیرون انداخته شوند، و این کار باید سریعاً انجام شود." به رغم این، من صدور دستور اخراج را به تعویق انداخته‌ام. امیدوارم که بتوانم آنها را وادار کنم که به نحوی از طریق من از شاه معذرت خواهی کنند...

سر شام شهبانو، کاملاً به جا، به شاه یادآوری کرد که چقدر با راندن این همه هواپیماها و هلی کوپترهای مختلف از خود بی‌مبالاتی نشان می‌دهد. آن

وقت موضوع صحبت به سرنوشت ارتشبد خاتمی کشانده شد. شاه با این اظهار نظر مجدد که خاتمی پیش از مرگش افسرده بود مرا متعجب کرد... ضمناً به مصاحبه‌اش با ای بی سی اشاره کرد، و اظهار داشت که ممکن است همهٔ داستان تحریک عمدی‌ای باشد که به مناسبت کنفرانس قریب الوقوع اوپک صحنه سازی شده بود...

شنبه، ۲۹ شهریور

شرفیابی... خبرنگاران ای بی سی از طریق مقامات مربوطه دربار رسماً عذرخواهی کرده‌اند، علاوه بر اینکه به من هم شخصاً نوشته‌اند. شاه نامهٔ آنها را خواند و در ظاهر خیلی بدش نیامد. تقریباً هیچوقت در چنین مواردی ابراز رضایت نمی‌کند، در واقع تنها اظهار نظرش در این مورد این بود که خبرنگاران می‌توانند در ایران بمانند و مأموریتشان را انجام دهند...

یکشنبه، ۳۰ شهریور

شرفیابی... شاه از مصاحبهٔ تلویزیونی اردشیر زاهدی که در آن اعلام کرده که قرار است بهای نفت ۵ تا ۱۰ درصد افزایش یابد، مکدر است. شاه برای اینکه جای مانور بیشتری داشته باشد، همیشه گفته است که افزایش بیشتر نزدیک ۲۰ تا ۳۰ درصد خواهد بود...

بعد رؤسای مجلسین را به حضور پذیرفت، که از این فرصت استفاده کرده بودند تا اعلام کنند مجلس تازه انتخاب شده اینک آماده است نخستین جلسه‌اش را برگزار کند. چنانکه مرسوم است، نخست وزیر استعفای خودش را تقدیم کرد و مجدداً توسط شاه به ریاست دولت جدید انتخاب شد...

دوشنبه، ۳۱ شهریور

شرفیابی... سفیر آمریکا صبحانه میهمان من بود، و من گفتگویمان را به شاه گزارش دادم. وزیر دفاع آمریکا جیمز شلزینجر یک غیرنظامی را به عنوان نمایندهٔ مخصوصش در تهران منصوب کرده، که مسؤول کلیهٔ معاملات نظامی بوده و جهت کاهش کاغذبازی مستقیماً به رئیسش گزارش دهد.[۱] سفیر تقاضا کرد که شاه این شخص، و همینطور ژنرال آمریکائی را که به ریاست هیئت مستشاری نظامی‌شان انتخاب شده است و نیز نمایندهٔ جدید سیا را به حضور بپذیرد. شاه موافقت کرد.

از سفیر دربارهٔ فروش موشکهای پرشینگ به اسرائیل سؤال کردم، که خشم اعراب را برانگیخته است ظاهراً حتی وزیر دفاع آمریکا هم با آن مخالف است، و به اسرائیلیها گفته که امکان دارد واشینگتن نتواند به علت عدم تولید موشکها به تعهد خود عمل کند. سفیر اظهار داشت که چقدر این حرکت آخر از نظر او شرم آور و غیرقابل فهم است، با اینکه به من قول داد به خاطر من موضوع را بررسی کند. شاه گفت، "عجب کثافت کاریی. و فکرش را بکنید که ما مجبوریم به چنین آدمهایی متکی باشیم. تا یادم نرفته، کیسینجر هم واقعاً آدم دغلبازی است."... ضمناً از سفیر پرسیده بودم که او انتظار چه میزان افزایشی را در بهای نفت داشت. پاسخ داد که مایل نبود خود را متعهد کند، و گفت که می‌داند اردشیر زاهدی قبلاً چه دست گلی در این مورد به آب داده است. شاه گفت، "حداقلش این است که لعنتی از همه چیز خبردار است."

هویدا، که همیشه حاضر است به هر طرف که بادش می‌دهند متمایل

---

۱. این شخص اریک فریتس فون ماربد قبلاً دستیار اصلی معاون وزیر دفاع آمریکا بود.

شود، پیشنهاد کرده چندین نفر را به توصیهٔ شهبانو، والاحضرت فاطمه و سایر یارغارهایش به عضویت کابینه منصوب کند. شاه اصلاً خوشش نیامد و هرگونه انتصابات جدید وزارتی را ممنوع کرد. هویدا که قبلاً در بارهٔ نقشه‌اش با چندین نفر صحبت کرده بود خیلی جا خورد که پیشنهاداتش رد شده. امروز بعد از ظهر که او را دیدم خیلی درمانده به نظر می‌آمد...

سه شنبه، اول مهر

شرفیابی. شاه تلگرافی را امضاء کرد، که به پرزیدنت فورد به خاطر جان سالم بدر بردن از یک سوء قصد دیگر تبریک می‌گفت. با لبخندی پرسید، "آخر چه کسی می‌خواهد الاغ پیر خرفتی مثل او را بکشد؟"

به عرض رساندم که تصمیم شاه دربارهٔ کابینه، آنهایی را که فکر می‌کردند به مقامی می‌رسند به شدت سرخورده کرده است. شاه گفت، "آخر من چکار می‌توانستم بکنم؟ این احمقها فکر می‌کنند هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند."...

برنامهٔ سفر والاحضرت شمس را به رم و واتیکان تقدیم کردم. شاه آن را تأیید کرد، به شرط اینکه والاحضرت دربارهٔ ملاقاتش با پاپ زیاد سروصدا به راه نیندازد.[1]

دست آخر، قولمان به اسرائیلیها را که به آنها نفت بدهیم یادآوری کردم. گفت، "بله درست است. قبلاً به کیسینجر هم گفته‌ام که قصد داریم به

۱. شمس و شوهرش مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر، در اواخر ۱۹۴۰ بی سروصدا به آئین کاتولیک گرویده بودند. موضوعی بسیار حساس در یک کشور اسلامی.

تعهدمان پایبند بمانیم."...

چهارشنبه، ۲ مهر

شرفیابی. شاه اظهار داشت که دلش می‌خواهد یکی از این روزها شهبانو و ولیعهد را به دفتر کارم دعوت کنم تا من بتوانم آنها را در جریان وظایف وزارت دربار و رابطهٔ آن با سایر دوایر دولتی قرار دهم. قصد دارد جلسات مشابهی را ترتیب دهد که در آنها وزرای مختلف دولت و فرماندهان نظامی نقش خود را تشریح کنند... عرض کردم که اول از همه ما باید ولیعهد را با تاریخ و سنتهای ایرانی آشنا کنیم، ضمناً از او یک استاد زبان و ادبیات فارسی بسازیم یعنی همان جنبه‌هایی از تحصیلات او که متأسفانه نادیده گرفته شده است... سه نهاد، یعنی زبان، مذهب شیعه و شاهنشاهی ارکان اصلی این مملکت را تشکیل می‌دهند... گفتم، "اعلیحضرت باید بخاطر داشته باشید، که شما نه تنها شاهنشاه ایران، بلکه رهبر جامعهٔ شیعیان در سرتاسر دنیا می‌باشید." پاسخ داد که شیعیانی که در خارج از ایران به سر می‌برند زندگی فلاکت باری دارند و او از روحانیون آنها هیچ انتظاری جز خصومت ندارد. خاطرنشان کردم که، با وجود این، امکاناتی که با جلب حمایت کل جامعهٔ شیعیان به روی ما باز می‌شود در گذشته تا حدودی نادیده گرفته شده است... زکی یمانی اعلام کرده که افزایش قریب الوقوع بهای نفت بسیار جزئی خواهد بود. تنها اظهار نظر شاه این بود: "مهملات همیشگی‌اش."

بعداً با اوری لوبرانی، نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم، که به شدت ممنون تلگراف تبریک شاه به اسحق رابین است... باوجود این ابراز تأسف کرد که ملاحظات سیاسی سبب شده که ما همکاری‌مان را با اسرائیل محدود

کنیم... اعلام کرد که نخست وزیرش به او مأموریت داده تا نقشه‌ای را آماده کند که طی آن ایران مساعدترین پوشش خبری را در مطبوعات آمریکا، که در حال حاضر در تسلط گروه ذی نفوذ یهودی است، داشته باشد...

یکساعت و نیم با پروفسور پیتر اوری استاد دانشگاه کمبریج گفتگو کردم. امیدوار است کتابی دربارهٔ انقلاب سفید بنویسد.

پنجشنبه، ۳ مهر

شرفیابی... شاه گفت، "ببینید نمایندهٔ اسرائیل دقیقاً چه فکری در سر دارد. بدیهی است که اگر آنها بتوانند مطبوعات آمریکا را وادار کنند روش دوستانه‌تری را نسبت به ایران در پیش گیرند، ما حاضریم همکاری نزدیکتری با اسرائیل داشته باشیم."...

بعد دربارهٔ ارتش و ارتشبد خاتمی مرحوم صحبت کرد، و مطالب گوناگون بسیار محرمانه‌ای را افشاء کرد که من هرگز در موقعیتی نخواهم بود که آنها را برملا سازم. شاه به ارتش متکی است، و به گوشه و کنار آن، کلیهٔ جزئیاتش، و همه شایعات در ارتباط با فرماندهانش واقف است. نمی‌دانم اگر بینش و وقوف او بر جریاناتی که واقعاً اتفاق می‌افتد، نبود، تکلیف ما چه می‌شد؟ سوء ظنهایی که به طور محرمانه با من در میان گذاشته نشانهٔ اعتماد کاملش است، اما به هر صورت بار سنگینی بر دوش من می‌گذارد که باید تا گور همراه خودم ببرم...[1]

---

۱. ارتشبد خاتمی در لحظات بحرانی مختلف وفاداری بی‌شائبه‌اش را نسبت به شاه ثابت کرده بود و تا ماههای آخر زندگی مقرب دربار بود. در آخر، نه تنها به نظر شاه بلکه←

یکشنبه، ٦ مهر

از تعطیلات مذهبی استفاده کرده پنجشنبه گذشته همراه همسرم و ارتشبد نصیری و دوستم عظیمی و نوه‌ام به کیش عزیمت کردم. شاید داغ و شرجی باشد اما خاطرات شیرینم از این محل باعث می‌شود که هوای نه چندان مطلوب آن را فراموش کنم...

هنگامی که در سفر بودم تلگرافی از سفیرمان در کاراکاس دریافت کردم که پیام مهمی را از جانب رئیس جمهور ونزوئلا دربر داشت. ظاهراً عربستان سعودی تهدید کرده که در صورتی که سایر اعضای اوپک بر سر افزایش بها توافق کنند، از این سازمان خارج خواهد شد. رئیس جمهور ضمناً شکایت دارد که آمریکاییها او را تحت فشار قرار داده‌اند تا با زکی یمانی به تفاهم برسد. فوراً به شاه که تعطیلات را در نوشهر بسر می‌برد تلفن کردم. او اذعان کرد که قبلاً این حرکت را از جانب کویتی‌ها، که حاکی از راه حل

⇐

سایر ناظران هم افسرده می‌آمد. انسان فقط می‌تواند دلایل آن یا صحت نظریات شاه را که محرمانه به علم گفته حدس بزنند. ظاهراً در اواخر دهۀ ۱۹٦۰ دولت آمریکا نقشۀ اضطراری را در صورت مرگ ناگهانی شاه طرح کرد. قرار بود در طول دورۀ مذکور نقش مهمی توسط ارتش و به ویژه ارتشبد خاتمی ایفا شود. امکان دارد خود خاتمی از این موضوع بی‌اطلاع بوده باشد، لیکن احتمالاً شاه از آن باخبر شد و سوء ظنش علیه خاتمی تحریک گردید. شاید علت افسردگی ارتشبد در پایان کار وکاهش رفت و آمدش به دربار از این جهت بوده باشد. طعنه آمیز این که آمریکاییها، به رغم مرگ بازیگر اصلی آن طرح، هیچ گونه کوششی در تجدید نظر در نقشۀ اضطراری شان نکردند، که منجر به سردرگمی کاملشان در انقلاب ۱۹۷۹ شد.

مصالحه‌آمیزی بر این مبنی است که بهای نفت ۱۰ درصد افزایش یابد، تصویب کرده است لیکن این پیشنهاد برای حداقل نه ماه پس از آن ثابت خواهد ماند. به جمشید آموزگار، نمایندهٔ ما در اوپک که در وین بسر می‌برد، دستور داده شده که با این نقشه موافقت کند، و با اینکه ۲ میلیارد دلار درآمد اضافی عاید ما می‌سازد، از نظر سعودی‌ها، و همین طور هم آمریکاییها، صرفاً نوعی عدول نسبی از جانب ما و حامیانمان محسوب می‌شود...

چهارشنبه، ۹ مهر

شرفیابی... شاه از من خواست که حتماً بوتو را در سفر قریب الوقوعش به تهران درکاخ شهوند مسکن دهم. وقتی تذکر دادم که این افتخار فقط خاص سران کشورها می‌شود، پاسخ داد که بوتو مقامش خیلی مهمتر از صرفاً یک نخست وزیر است. "از نظر ما او مهمتر از بسیاری سران کشورها است." به عبارت دیگر جای شکی برایم باقی نماند که پذیرایی باید از چه قراری باشد. به رغم اینکه این یک دیدار خصوصی است، پرسیدم که آیا لازم است گارد احترام ترتیب داده شود، گفت، "بله، البته."

نامه‌ای را از سفیر انگلیس تقدیم کردم، که در ارتباط با کارخانهٔ مهمات سازی پیشنهادی در اصفهان بود. سفیر تعهد می‌کند که ضمانت کند شرکتهای انگلیسی که در حال حاضر به عنوان مشاور عمل می‌کنند منتهای سعی خود را بنمایند که بهترین تجهیزات را با قیمتهای قابل رقابت تأمین کنند، البته به شرط اینکه قرارداد به آنها داده شود. ارزش قرارداد ۵۰۰ میلیون لیره است. شاه اظهار داشت، "به من گفته شده شرایط آنها ابداً رضایت بخش نیست. بیشتر مثل دزدی سرگردنه است تا یک معامله شرافتمندانه."...

گزارش ملاقات دیروزم را با لوبرانی، نمایندهٔ اسرائیل، جهت گفتگو در بارهٔ برنامهٔ تبلیغاتی دادم. به من برنامهٔ مفصلی بر اساس آخرین بازاریابیهایشان داده شده بود. کاملاً متفاوت با برخورد غیرحرفه‌ای خودمان. علاوه بر آن، اسرائیل آماده است هر نوع اطلاعاتی را در اختیار ما بگذارد و ما رابه مهمترین متخصصین در زمینهٔ روابط عمومی معرفی کند. لازم به گفتن نیست که این موضوع باید کاملاً محرمانه نگه داشته شود.

لوبرانی تأکید کرد که ما نباید انتظار معجزه داشته باشیم، اما این که آنها هر کاری از دستشان برآید می‌کنند. بعد به پرزیدنت جانسون فقید اشاره کرد، و گفت که یک بار او از اسرائیلیها خواسته بود مطبوعات آمریکا و یهودیهای مهم آن را وادار کنند که به بهبود افکار عمومی نسبت به جنگ ویتنام، بخصوص در میان نسل جوانتر، کمک کنند. وقتی آنها پاسخ دادند که در این مورد دیگر کار از کار گذشته است، رئیس جمهور از باور کردن آن خودداری کرد، تا اینکه بیانیهٔ مؤکدی بر این اساس از جانب یک کمیتهٔ مشترک کارشناسان آمریکایی و اسرائیلی صادر شد. در مورد فعلی شاه شدیداً تأکید دارد که موضوع محرمانه نگه داشته شود و تحت نظارت من و از طریق وزارت دربار انجام شود. چنانچه لازم باشد، ما می‌توانیم به دولت بهترین روش انجام کار روابط عمومی را توصیه کنیم البته بدون افشای جزئیات کامل برنامه...

امروز بعد از ظهر به استقبال بوتو به فرودگاه رفتم و او را تا کاخ شهوند همراهی کردم... بعداً توسط شاه پذیرفته شد...

پنجشنبه، ۱۰ مهر

شرفیابی. گزارش دادم که بررسیهای اخیر نشان می‌دهد که وجههٔ بین‌المللی ما رو به تنزل است. دلایل آن مشخص نیست و به هر صورت شک دارم جا داشته باشد که برای این موضوع بی جهت خود را نگران سازیم. خیلی مهمتر است که ما پایگاه محکم حمایت داخلی را حفظ کنیم... شاه گفت، "من هم با شما موافقم، و واکنش آمریکا در برابر اوپک و مذاکرات دربارهٔ نفت مسؤول کاهش محبوبیت خود در خارج می‌دانم، البته آراء یهودی‌ها هم بی‌نقش نبوده است." پاسخ دادم، در این صورت، من هرکاری از دستم برآمده برای درست کردن اوضاع با یهودی‌ها خواهم کرد. حالا باید کسی را پیدا کنیم تا مسؤولیت روابط عمومی ما را به عهده بگیرد. کسی که هم قابل اعتماد و دربارهٔ سیاست بین‌المللی مطلع باشد و هم دور از نفوذ سیا و سازمانهای مزور مشابه باشد...

در مورد اوپک، خاطرنشان کردم که آموزگار چقدر سخت به سعودیها حمله کرده است. او ادعا می‌کند که آنها توسط یک کشور دیگر عرب تحریک شده‌اند. تصور من این بود که منظورش ابوظبی است و بنابراین وقتی شاه گفت که کشور مربوطه الجزایر است تعجب کردم. اشاره کردم که تا بحال الجزایری‌ها جزو تندروترین تولیدکنندگان نفت محسوب می‌شدند. شاه اذعان کرد که برایش دشوار است بفهمد چه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است... اشاره کرد، "ابوظبی به جنبش ضد افزایش بها پیوسته است، اما به طور کلی مشکل می‌توان فهمید که ابوظبی طرف ماست یا بر ضد ما، یا اینکه دارد نقش میانه‌روی خودش را بازی می‌کند."

بعد از ناهار با سفیر انگلیس ملاقات کردم. در بارهٔ موضوعات مختلف

تجاری صحبت کردیم، که ظاهراً تنها موضوع مورد علاقهٔ انگلیسیهاست، معامله‌ای را اینجا جوش می‌دهند کار جدیدی را آنجا می‌گیرند، خلاصه این که هر کجا بتوانند دنبال منافعشان هستند...

دوشنبه، ۱۴ مهر

شرفیابی... پیشنهاد کردم که م.گ. به ریاست پروژهٔ مشترک ما با اسرائیلیها برای اعمال نفوذ در آراء عمومی آمریکا انتخاب شود. شاه تصویب کرد...

دربارهٔ مقالهٔ اخیر نیویورک تایمز صحبت کردیم که به عقیدهٔ من مطالبش در مورد شاه منصفانه نیست. شاه اظهار داشت، "احمق پفیوز مرا به لوئی چهاردهم تشبیه می‌کند. اما من رهبر یک انقلابم، آن بوربونی مظهر ارتجاع بود."...

چهارشنبه، ۱٦ مهر

شرفیابی... در گفتگو راجع به پروژهٔ توسعهٔ کیش به شاه گفتم که می‌تواند انتظار داشته باشد که همه چیز ظرف چهارسال تکمیل شود. او گفت، "اما تا آن موقع من شصت ساله خواهم بود." به وی اطمینان دادم که مردان شصت ساله آنقدرها هم از کار افتاده نیستند. گفتم، "سالهای سال طول خواهد کشید تا اعلیحضرت به عصا احتیاج پیدا کنند."

در یک شام خیلی خصوصی که فقط شامل شاه، ملکه مادر، والاحضرت شمس و شوهرش بود شرکت کردم. شهبانو به شمال رفته است... ملکه مادر داستانهایی از زندگی مشترکش با رضاشاه برایمان تعریف کرد. در

شب زفاف، شوهرش که در آن وقت سرتیپ بود، مجبور شد برای آرام کردن اعصاب او به وی کنیاک بخوراند. حتی در مقام ملکه هم سعی‌اش در این بود که زیاد دور و بر او نپلکد. شاه خیلی تفریح کرد، و با ملایمت سربه سر مادرش می‌گذاشت که از پدر او دوری می‌کرد...

بعد اظهار داشت که چقدر برداشت خوبی از دنیس هیلی، وزیر دارائی انگلیس داشته است، او در حال حاضر برای شرکت در کنفرانس سرمایه گذاری ایران و انگلیس در تهران است. امروز صبح به حضور پذیرفته شد. شاه گفت: "او همیشه دوست این مملکت بوده است."

شنبه، ۱۹ مهر

...م.گ. را به نمایندهٔ اسرائیل معرفی کردم تا بتوانند مأموریت مشترکشان را شروع کنند...

ملاقاتی با آنتونی رویل، نماینده محافظه کار مجلس، که قبلاً معاون وزیر خارجهٔ انگلیس بود، و در حال حاضر عضو هیئت نمایندگی هیلی در تهران است داشتم. پرسید که آیا امکان دارد خانم تاچر، رهبر حزبش، به حضور شاه پذیرفته شود. من ایرادی در این کار نمی‌دیدم، اما او تذکر داد که ممکن است خیلی خوشایند دولت کارگری فعلی نباشد. از این موضوع جا خوردم. همانطور که به او گفتم، از شنیدن چنین مزخرفاتی، آنهم از دهان یک انگلیسی تعجب می‌کنم، و بهر صورت احساسات دولت انگلیس، چه محافظه کار چه کارگر برای ما کوچکترین اهمیتی ندارد. از خجالت سرخ شد...

دوشنبه، ۲۱ مهر

... ضیافت غیر رسمی در کاخ سعدآباد به مناسبت تولد شهبانو. پادشاه سابق یونان کنستانتین "باحضور خود ما را مفتخر ساختند."

امروز بعد از ظهر شهبانو استادیوم ورزشی فرح را در حومهٔ شرقی تهران افتتاح کرد. پیش از ورود اعلیحضرتین متوجه شدم که صندلیهایی که برای پادشاه و ملکه سابق یونان در نظر گرفته شده بود کمی عقب تر از صندلیهای خاندان سلطنتی خودمان است. اما رئیس کل تشریفات دربار مرا مطمئن ساخت که شاه این ترتیبات را تصویب کرده است. اما البته، شهبانو جنجال وحشتناکی به راه انداخت و اصرار کرد که صندلی‌ها جلو آورده شوند. بعد شنیدم که به طرف شاه برگشت و گفت، "ببینید چطور مابندهٔ تشریفات شده‌ایم. باید از ملک حسین یاد بگیریم. می‌بینید چه رفتار طبیعی وغیر رسمی‌ای دارد." ...

چهارشنبه، ۳۰ مهر

شرفیابی... بریده‌ای از روزنامهٔ نیویورک تایمز را تقدیم کردم که ادعا می‌کند روشنفکران این مملکت طالب اصلاحات اجتماعی بنیادی هستند. شاه اصلاًخوشش نیامد. گفت، "احمقهای پفیوز. کاری بیش از تکرار نکاتی که مشاوران خود ما در کنفرانس آسپن تحت ریاست شهبانو در شیراز مطرح کردند، نمی کنند.و به هر صورت، این روشنفکران فکر می‌کنند کی هستند؟ یک مشت بیکاره‌های بزدل که انتقاداتشان صرفاً به دعوت ما صورت گرفته."

...

نخست وزیر به یکی از دوستان من تلفن کرده و خواسته از او دربارهٔ

ثروتی که از ارتشبد خاتمی مرحوم بجامانده زیر زبان کشی کند...

سه شنبه، ٦ آبان

شاه ساعت نه ونیم امروز صبح عازم ترکیه شد... بعداً مصاحبه‌ای با خانم لینگ نامی که دارد زندگینامهٔ شاه را تهیه می‌کند، انجام دادم.[۱] از من یک سری سؤالات بودار کرد، مثلاً به نظر من مهمترین عیب شاه چیست؟ پاسخ دادم که به اعتقاد من تنها یک اشتباه واقعی کرده است،و آنهم این است که فکر می‌کند اطرافیانش مثل خودش نسبت به ایران صادق و بی‌غرض هستند...

بعد از ناهار،به اتفاق همسرم عازم کیش شدم. یک بهشت واقعی است. هوای فوق‌العاده، به دور از هیاهوی زندگی شهری.

یکشنبه، ۱۱ آبان

... شاه ساعت دو بعدازظهر امروز از ترکیه مراجعت کرد،به رغم دندان درد سرحال بود. در فرودگاه برجلسهٔ ویژهٔ شورای عالی اقتصاد نظارت کرد، بعد با هلی‌کوپتر عازم کاخ نیاوران شدیم ... خیلی تحت تأثیر استقبالی که مردم در ترکیه از او به عمل آوردند، قرار گرفته بود.

میهمانی شامی در منزلم به افتخار سناتور فولبرایت، رئیس پیشین کمیته روابط خارجی سنا بر پاکردم.میهمانی تمام مردانه بود و تمام وقت را به

---

۱. مارگارت لینگ، شاه (لندن، ۱۹۷۷)

بحث دربارهٔ سیاست پرداختیم. وقتی فولبرایت شروع کرد به محکوم کردن جنگ ویتنام به عنوان یک ضایعه بی‌معنی، من با او مخالفت کردم. اگر به خاطر جنگ نبود،اندونزی، تایلند وبرمه به تصرف کمونیستها در می‌آمدند... می‌توانم بگویم که سفیر آمریکا هم بامن موافق بود،با اینکه در وضعیتی نبود که بتواندآشکارا اذعان کند. فولبرایت از شاه به شدت تمجید کرد، و سیاستهای مارابا فنلاند مقایسه کرد. ما و فنلاند هردو به شدت ضدشوروی هستیم اما درعین حال دررشتهٔ وسیعی از پروژه‌های مشترک همکاری می‌کنیم. در سرتاسر فراز و نشیب‌های سیاستهای سنا، فولبرایت هرگز از حمایتش نسبت به ایران دست نکشید. من با خوشحالی جام شامپانی‌ام را به سلامتی‌اش بلند کردم.

سه شنبه، ۱۳ آبان

شرفیابی. اردشیر زاهدی مصرانه می‌خواهد که شاه نمایندگان وسایل ارتباط جمعی آمریکا را به حضور بپذیرد. "مگر فکر می‌کند که من هنرپیشه سینما هستم که لازم باشددر هر صفحه اولی و درهر برنامهٔ گفتگوی تلویزیونی ظاهر شوم. من گرفتارتر از آن هستم که‌این آدمهای لعنتی را بپذیرم. اعلام کنید که ما علاقه‌ای به دیدن چنین میهمانانی نداریم،از هر کجا که می‌خواهند بیایند، چه آمریکا یا هرجای دیگر."

شاه از مصاحبه‌ای که فولبرایت انجام داده و با اغتنام جستن از فرصت از تراکم تسلیحاتی ما ابراز تردید کرده،دلخوراست. من تذکر دادم که مردک بطور غیر رسمی عقایدی را ابراز کرد که کاملاً مخالف با بیانیه مطبوعاتی‌اش است. در واقع صریحاً به من گفت که انگیزه ما را در امور دفاعی درک

می‌کند. شاه گفت، "این گونه اشخاص بخاطر نیاز به جلب آراء عمومی دست و پایشان بسته است."

چهارشنبه، ۱۴ آبان

شرفیابی کوتاه. شاه رسیدگی به کارهای مختلف را تا جمعه که برای استراحت آخر هفته به کیش سفر خواهیم کرد به تعویق انداخت. چه دورنمای تعطیلاتی! سه ساعت بحث دربارهٔ کار وسه ساعت دیگر هم صرف مخابرهٔ دستوراتش می‌شود!...

> نامه‌ای راکه از سناتور ادوارد کندی دریافت کرده بودم تقدیم کردم: [سناتور در نامه‌ای که در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۵ نوشته بود،از علم می‌خواست یکی از رأی دهندگان ماساچوستی و شریکش راکه قرار بود در ۱۰ نوامبر وارد تهران شوند بپذیرد. منظور آنها مذاکره دربارهٔ فروش و حمل ونقل اجناس برای نیروی هوایی ایران بود.]

خاطر نشان کردم که اینها درست همان آدمهایی هستند که همیشه آماده متهم کردن ما می‌باشند.شاه گفت، " موافقم. بکلی باور نکردنی است. اخیراً پیشنهاد کردم که قطعنامه‌ای از طرف سازمان ملل صادر شود که شرکتهایی را که مبادرت به اعمال خلاف در معاملات بین المللی می‌کنند در لیست سیاه قرار دهد. آمریکاییها منتهای سعی شان را بکار می‌برند تا طرح را مدفون سازند..."

جمعه،۱٦ آبان

هوایی فوق‌العاده، اما من تمام صبح مشغول کار با شاه در اقامتگاهش

در کیش بودم... گزارش دادم که به گفته سفیر آمریکا شلزینجر وزیر دفاع فرصت نیافت به تقاضاهای ما رسیدگی کند چون چند روز پیش از کاربرکنار شد.شاه مخالفت کرده گفت که او همیشه نسبت به ما نظر مساعد داشت. گفت، "به سفیر بگوئید، که قیمت رزمناوهای آمریکایی که ماسفارش داده‌ایم از ۱۸۰ میلیون دلار به ۲۶۰ میلیون دلار و حالا به ۳۳۸ میلیون دلار افزایش یافته، که خیلی بالاتر از نرخ تورم درسه سال گذاشته است.در چنین شرایطی ما ناگزیریم قرارداد را لغو کنیم،که به نوبهٔ خود بدین معناست که آمریکا برای دفاع از اقیانوس هند کاملاً به پایگاه خود در دیگوگارسیا متکی خواهد ماند. نیروی دریایی هند قابل اعتماد نیست و پاکستان هرگز پولی برای خرید کشتیهایی بااین قیمت نخواهد داشت. خود ما هم در حال حاضر قادر به عملیات بیرون از خلیج فارس نیستیم. هیچ چیز بین روسها و تسلط بر اقیانوس هند وجود ندارد مگر خدا و امریکاییها."...

مشکلات لبنان پیش کشیده شد، و شاه آن کشور را نفرین شده خواند. به عقیدهٔ او محتمل‌ترین سناریو تجزیه است: مناطق رقیب برای مسیحیان و مسلمانان، و جنوب که به اشغال اسرائیل در می‌آید...

فرانکوی بیچاره تلگرافی از پیام احوالپرسی شاه ابراز تشکر کرده است...

بعد ازظهر را به استراحت یا شنا گذراندم. شنا دربهشت هم عجب لذتی دارد بخصوص وقتی تهران از سرمای زیر صفر می‌لرزد!...

شنبه، ۱۷ آبان

با هواپیمای جت خیلی شیک شاه، شهباز، از کیش مراجعت کردیم.

هنگام بلند شدن از زمین و نشستن شاه خودش کنترل را به دست گرفت، ولی بقیه راه را با من به مرور کارهای عقب افتاده پرداخت. خرید خانه‌ای را برای والاحضرت داوود، پسر پادشاه افغانستان، که در حال حاضر خلبان ایران ایر است، تأیید کرد.

یکشنبه، ۱۸ آبان

امروز صبح زود با سفیر آمریکا ملاقات کردم که از قیمت گزافی که برای شش رزمناو از ما خواسته شده بود اظهار شرمساری کرد. پیشنهاد می‌کند هر نوع تصمیمی را تا زمانی که از وزیر دفاع جدید خبری دریافت نکرده‌ایم به تعویق بیندازیم. در این ضمن او هم تحقیقاتی دربارهٔ ۳۰۰ درصد افزایش انجام خواهد داد. من که شخصاً دست کیسینجر را در پشت این ماجرا می‌بینم؛ این هم روش او برای تلافی درآوردن سر ما به خاطر سیاستمان دربارهٔ نفت...

سه شنبه، ۲۰ آبان

شرفیابی... درگیری عربها و اسرائیل در سازمان ملل به بحث گذاشته شده است و اسرائیل به نژادپرستی متهم شده است. شاه با من موافق است که حمایت آمریکا از هرگونه قطعنامهٔ فلسطینی علیه یهودیها غیر مسؤولانه است، و فوراً به وزیر امور خارجه‌مان تلفن کرد که این را به او بگوید. وزیر خارجه پاسخ داد که دیگر کار از کار گذشته است و قطعنامه فلسطینی شب گذشته با حمایت ایران تصویب شده بود. بخاطر این کار مورد شماتت قرار گرفت اما تذکر داد که خود شاه شخصاً به وی دستور داده بود چگونه رأی دهد. شاه پاسخ داد، "در این صورت، باید به مطبوعات توضیح داد که ما صرفاً

همبستگی خود را با عربها نشان داده‌ایم، و این که رأی هیچ ارتباطی با احساس واقعی ما نسبت به این موضوع ندارد." من از ذکر این موضوع که بارها توصیه کرده‌ام افرادی در دربار استخدام شوند که چنین مسائلی را قبلاً مورد مطالعه قرار دهند تا از بوجود آمدن این نوع کثافتکاریها پرهیز شود، خودداری کردم...

چهارشنبه، ۲۱ آبان

...با دو آمریکائی که سناتور کندی آنها را در نامه‌اش توصیه کرده بود ملاقات کردم. ما اخیراً مقرراتی وضع کرده‌ایم که شرکتهای خارجی که با دولت ما معامله می‌کنند می‌باید تعهد نامه‌ای ارائه دهند که هیچ واسطه‌ای در این نوع معاملات دخالت نداشته است. لیکن، حالا این دو آقای محترم از من می‌خواهند نامهٔ رسمی به دست آنها بدهم که شرکتهای آمریکائی را از این محدودیت معاف کند. وقتی این موضوع را به من گفتند زدم زیر خنده که آنها را خجلتزده کرد. بعد سعی کردند خود را چنین توجیه کنند که هر شرکتی نیاز به نماینده دارد و نماینده‌ها هم به نوبهٔ خود متحمل مخارجی برای اداره کادری منظم می‌شوند... فقط قبول کردم که موضوع را به عرض شاه برسانم...

پنجشنبه، ۲۲ آبان

شرفیابی کوتاه... شاه خیلی از داستان دوستان کندی و سعی‌شان در حفظ پورسانتاژشان تفریح کرد...

ملاقاتی را با سفیر یمن شمالی گزارش دادم که آمده بود تا از الحمادی، ریاست شورای انقلاب کشورش شکایت کند. به رغم اینکه خودش

شیعه است از یمنیهای سنی در ازای ماهیانه ۴۰۰,۰۰۰ دلار، که توسط عربستان سعودی به حساب او ریخته می‌شود، حمایت می‌کند. در نتیجه بسیاری از شیعه‌های سرشناس از پایتخت گریخته‌اند تا به قبایلشان ملحق شوند، که خبر از شروع یک جنگ داخلی جدید می‌دهد. ممکن است حرفهای سفیر مغرضانه باشد چون در خطر اخراج است، اما با وجود این من آنها را جدی می‌گیرم...

شاه امروز بعد از ظهر شخصاً از شیخ خلیفهٔ قطر در آغاز یک سفر رسمی استقبال کرد. رئیس مجلس سنا در فرودگاه از شاه پرسید چرا به خود زحمت چنین استقبال باشکوهی را داده است. شاه پاسخ داد که شیخ از ما در اوپک حمایت کرده، و از همان وقتی که نخست وزیر قطر بوده از دوستان وفادار ایران بوده است. قطر کشور کوچکی است که عقدهٔ حقارت دارد. وظیفهٔ ماست که با آن به عنوان یک هم سطح رفتار کنیم. ضیافت تمام رسمی در کاخ نیاوران به افتخار شیخ، با همه تشریفات کامل، لباس اسموکینگ، و نشانها و غیره.

دوشنبه، ۳ آذر

اعلیحضرتین از رئیس جمهور ترکیه فخری کورتورک و همسرش، که در راه بازگشت از یک سفر رسمی به پاکستان اینجا توقف کردند، استقبال به عمل آوردند. همراهان آنها تعدادی از وکلای مجلس ترکیه بودند. میز ناهاری برای سی‌وچهار نفر در فرودگاه چیده شد.

من کنار شهبانو نشسته بودم و احسان صبری چاگلایانگیل، وزیر امور خارجهٔ ترکیه، از ایشان خواست که به مناسبت این مجلس چند بیت شعر فارسی

به رسم یادگار برایش بنویسد. شهبانو به طرف من برگشت و از من کمک خواست و من پیشنهاد کردم چون هم او و هم وزیر خارجه یک وکیل مجلس ریشوی بنیادگرای ترک را که در آن سر میز نشسته بود، دست انداخته بودند، ابیات زیر از حافظ بی‌مناسبت نبود:

بیا که رونق این کارخانه کم نشود

به زهد همچو توئی یا به فسق همچو منی

شهبانو اظهار داشت با این که او دوست نزدیک چاگلایانگیل است، اما جرأت نمی‌کند به چنین تعریف دو پهلویی، آنهم دربارهٔ یک نمایندهٔ مجلس ترک، متوسل شود. من هم در عوض این بیت را پیشنهاد کردم:

عمر صوفی همه طی شد به تمنای بهشت

او ندانست که در ترک تمناست بهشت[۱]

از این بیت خوشش آمد، آنرا رونویسی و امضاء کرد و به چاگلایانگیل در آن طرف میز داد.

رئیس جمهور و همراهان کمی بعد از آن عزیمت کردند...

سه شنبه، ۴ آذر

شرفیابی. دیروز سر ناهار شهبانو به طور خصوصی به من گفت که مایل است در تاجگذاری خوان کارلوس، پادشاه اسپانیا، شرکت کند.[۲] به عقیدهٔ او با توجه به اینکه سلطنت سرانجام اعاده شده است، حرکت به موقعی خواهد

۱.شعر از فرصت شیرازی.

۲. فرانکو در تاریخ ۳۰ آبان درگذشته بود.

بود. من ضمناً به شاه گفتم که شهبانو خیلی دلش می‌خواهد که ایشان کاری راکه خود من هم پیشنهاد بسیار عاقلانه‌ای تلقی می‌کنم تأیید کنند. شاه پاسخ داد اگر موضوع فقط یک ژست نمادین باشد، برادرش به نمایندگی از طرف ایران حضور خواهد داشت و این که به هر صورت مراسمی که برگزار خواهد شد صرفاً یک مراسم مذهبی است و نه یک تاجگذاری واقعی، آنهم یک مراسم مذهبی مسیحی. اگر شهبانو می‌خواهد از امثال ژیسکاردستن یا پرنس فیلیپ پیروی کند باید دربارهٔ تصمیمش دوباره تأمل کند. ضمناً ما نمی‌خواهیم از عمل ناموقرانهٔ ملک حسین که در نظر دارد همراه ملکه‌اش و نیمی از دولت اردن شرکت کند پیروی کنیم. گفت، "به هر صورت من دیشب به ایشان گفتم که نباید برود، و این هم حرف آخر من است. روزتان بخیر."...

چهارشنبه، ۵ آذر

...شرفیابی کوتاه. گزارش برنامه‌های مختلف به مناسبت جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی را تقدیم کردم... قرار بود فیلم ویژه‌ای توسط دیوید فراست تهیه شود اما دولت برای صرفه‌جوئی این پروژه مهم را لغو کرده است. شاه دستور داد مجدداً در برنامه گذاشته شود...

شنبه، ۸ آذر

شرفیابی. شاه سرحال نبود، از سرگیجه شکایت داشت. پزشک مخصوصش، دکتر ایادی، تشخیص داده که ممکن است از زیادی کلسترول باشد. چه مزخرفاتی! نمی‌توانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم، و اشاره کردم که ایادی مقلد خوبی است اما هنرپیشهٔ افتضاحی است. پیشنهاد کردم که از طریق

پروفسور صفویان که از حسن تصادف در پاریس است با متخصصین فرانسوی تماس بگیریم...

گزارشهای تهیه شده توسط دکتر اعتماد، رئیس سازمان انرژی اتمی، که موافقتنامه‌های اخیرش را با فرانسه و آلمان تشریح می‌کند، تقدیم کردم. شاه نقشه‌های بزرگی برای آینده این مملکت در سر دارد. که با اینکه تکذیب می‌کند، احتمالاً شامل نیروی بازدارندهٔ هسته‌ای توسط ما می‌شود.

گزارش دادم که در فعالیتهای حزب جدید رستاخیز وقفه ایجاد شده است، بی‌آنکه حزب بتواند هیچ نوع فرصت واقعی برای مباحثه یا مناظره به وجود آورده باشد. به رغم آن همه جار و جنجال، تنها دستاورد ملموس آنها این است که عکس همه را در روزنامه‌ها چاپ کنند و صحنهٔ جدیدی برای شعبده‌بازیهای مسخره هویدا بوجود آورند. اگر قرار باشد مردم اعتقادشان را به این تشکیلات از دست ندهند باید کاری کرد... شاه به دقت به حرفهای من گوش داد، و بعد گفت که خود او افکار مختلفی برای تحرّک بخشیدن مجدد به آن در سر دارد.

ملاقاتم را با سفیر کرهٔ شمالی، که آمده بود شکایت کند، ما باید تکلیف ۲۰۰ میلیون دلار وامی را که به دولت او وعده داده بودیم روشن کنیم، گزارش دادم. می‌دانم که تأخیر مستقیماً ناشی از دستورات خود شاه است، اما با وجود این خودم را بکلی به نفهمی زدم و دست آخر سفیر دلش به حال من سوخت. شاه خندید، و گفت که ما اصلاً از این پولها نداریم که چنین وامهایی بدهیم، من گفتم، "علاوه برآن، آمریکاییها از ما خواسته‌اند تا حدّ ممکن موضوع را به تعویق بیندازیم." شاه پاسخ داد با همهٔ اهمیتی که برای نظریات آمریکا قائل است، چنانچه منافع خودمان ایجاب می‌کرد، بدون توجه

به آن، وام را می‌دادیم.

بعد با پزشکان در پاریس تماس گرفتم که به من اطمینان دادند ناراحتی شاه هیچ ارتباطی با کلسترول ندارد و اکیداً توصیه کردند که هیچگونه داروئی برای آن تجویز نشود. پروفسور ژان برنار تشخیص خودش را هنگامی که در ۲۰ آذر به تهران می‌آید خواهد داد.

این گفتگو را سر شام گزارش دادم. شاه با لبخندی گفت، "خود شما هم کم‌کم دارید در امور پزشکی متخصص می‌شوید."

دوشنبه، ۱۰ آذر

برای دیدن پزشکانم عازم پاریس شدم.

[علم از پاریس به آمریکا و از آنجا به مراکش عزیمت کرد، و در اوایل ژانویه ۱۹۷۶ (دی ماه ۱۳۵۴) به تهران مراجعت کرد.]

۱۹۷٦

دی ۱۳۵۴ - دی ۱۳۵۵

افزایش بهای نفت منجر به کاهش مصرف سوخت شده و کشورهای عضو اوپک را ناگزیر از کاهش تولید ساخت. تولید نفت ایران در حدود ۱/۶ میلیون بشکه در روز تنزل یافت، که معنی آن از دست دادن ۶ میلیارد دلار درآمد در عرض یک سال بود. کمبود بودجه بسیاری از برنامه‌های عمرانی را به وقفه در آورد. اولویت دادن به طرحهای نظامی باعث گردید هزینه‌های هنگفتی صرف آنها شود. در جاهای دیگر، شاه بر طرحهای پرطمطراق غیرنظامی تمرکز کرد: ساختمان کارخانه‌های عظیم ذوب‌آهن، یا نیروگاههای برق هسته‌ای. پروژه‌های زیر بنایی، ترابری و آموزشی و تأمین نیرو، تقریباً به‌کلی نادیده گرفته‌شد. تخصیص نادرست منابع به نوبهٔ خود نرخ بالای تورم را تشدید کرد. در سرتاسر کشور کمبود مسکن، مواد غذایی و خدمات اساسی منجر به نابسامانی و اعتراض شد. علم به تمسخر می‌نویسد که "ما ادعا می‌کنیم که ایران را به دروازه‌های تمدن بزرگ رسانده‌ایم، اما کشور دائماً در معرض قطع برق است و ما حتی نمی‌توانیم تأمین آب و برق را در پایتخت تضمین کنیم." (خاطرات، ۱۱ - ۲۰ تیر).

یکبار دیگر دولت سعی کرد تقصیر را به گردن بخش خصوصی بیندازد. مبارزه در سراسر کشور علیه سودجویی و احتکار شدت یافت و توأم با نهضتی علیه فساد و عدم کارآیی اداری شد. شاه رئیس دفتر مخصوص خود را به ریاست کمیسیون شاهنشاهی که به منظور نظارت بر عملکرد سازمانهای مختلف دولتی ایجاد شده‌بود، انتخاب کرد.

اعتراضات علیه رژیم شدیدتر شد، به ویژه در دانشگاهها و در میان ایرانیان ناراضی مقیم خارج. بسیاری از دانشجویان به منظور ابراز

نارضایتی‌شان به مذهب رو آوردند. هنگام بازدیدی از دانشگاه پهلوی شیراز علم از دیدن دخترانی که چادر بر سر کرده‌بودند تعجب کرد. پوششی که او تصور می‌کرد کم و بیش منسوخ شده‌است. ضمناً به اطلاع او رسانده‌شد که بعضی از آنان از دست دادن با رئیس دانشگاه، به این علت که اسلام هر نوع تماس جسمانی را بین زن و مرد خارج از چارچوب ازدواج ممنوع ساخته‌است، خودداری می‌کردند. (خاطرات، ۷ اردیبهشت). تعدادی از سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای ایران به اشغال تظاهرکنندگان در آمد. در این ضمن سنای آمریکا به بحث دربارهٔ لایحه‌ای پرداخت که منظور از آن بازداشتن دولت آمریکا از اعطای کمک نظامی به کشورهایی بود که متهم به داشتن زندانیهای سیاسی بودند.

شاه معتقد بود یهودیها قادرند بر افکار عمومی غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا تأثیر گذارند. اسرائیل خدمات خود را ارائه داد و یک مؤسسهٔ روابط عمومی آمریکایی به منظور بهبود تصویر ایران در خارج اجیر شد. لیکن انتظارات شاه بسیار دور از واقع‌گرائی بود. در پایان سال، هنگامی که معجزه‌ای روی نداد، او علاقه‌اش را به پروژه از دست داد.

با شروع سال نو ایرانی، یعنی اوّل فروردین ۱۳۵۵ جشنهایی در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی برگزار شد.

دوشنبه، ۱۵ دی

پیشخدمت مخصوص شاه آمد که به من بگوید اربابش قصد دارد امروز صبح به اسکی برود و بنابراین به دفتر کارش نمی‌آید. در عوض با تلفن با ایشان تماس گرفتم، و عرض کردم که در ملاقات دیروز با شهبانو توانستم او را متقاعد کنم که برای تعطیلاتش به سن موریتس نرود و در عوض به جایی در فرانسه برود. شاه این ترتیبات را تأیید کرد و گفت که ساعت ۳ بعدازظهر امروز مرا به حضور می‌پذیرد.

شرفیابی. گزارش دادم که والاحضرت اشرف برای مسافرت قریب‌الوقوعش به آفریقا و سوئیس ترتیب هیچ‌گونه احتیاطهای امنیتی را رعایت نکرده‌است. شاه گفت، "ترا به خدا کاری بکنید."

سفیر آمریکا برای صبحانه به ملاقاتم آمد و همراه خود پیامی از کیسینجر برای شاه آورد:

> تقاضا دارد از اعلیحضرت برای هر نوع کمکی که می‌توانند در آنگولا بنمایند تشکر کنید. خواهشمند است به اطلاع ایشان برسانید که دولت آمریکا گزارشی از طریق ام‌آی۶ بریتانیا دریافت داشته حاکی از اینکه سعودیها، به اصرار مصر، موافقت کرده‌اند که مبلغ ۱۳ میلیون لیره به جبههٔ آزادیبخش آنگولا بدهند. کیسینجر تأکید دارد که دولت ایالات متحد نمی‌تواند این گزارش را تأیید کند اما فکر می‌کند که اعلیحضرت علاقه‌مند باشند بدانند.

شاه اظهار داشت، "به سفیر صریحاً بگوئید که ما در وضعیتی نیستیم که کمک مالی بدهیم."

... شایعه‌ای راکه از کانالهای انگلیسی شنیده‌ام که وزیر انرژی‌شان آنتونی‌بن آمادگی دارد شرکتهای نفتی را برای افزایش خریدهایشان از ایران در ازای امتیازات خاصی تحت فشار گذارد، گزارش دادم. شاه در پاسخ گفت، "امکان ندارد. تولید ما حدود ۱/۷ میلیون بشکه در روز کاهش یافته." من متحیر شدم، کمبود ٦ میلیارد دلار در طول سال آینده به معنای این است که ما نبرد علیه کیسینجر و سعودیها را باخته‌ایم... با وجود این شاه مثل همیشه به خود مطمئن بود...

خاطر نشان کردم که ظاهراً خانم گاندی قصد دارد محدودیتهایی بر پارلمان هند اعمال کند. شاه گفت، "خوب کاری می‌کند. وقتش رسیده که خودش را از این دموکراسی بازیهای مسخره خلاص کند."

سه‌شنبه، ١٦ دی

شرفیابی. در اشاره به شرکتهای نفتی شاه گفت، حرامزاده‌ها بدجور برای ما خط و نشان کشیده‌اند. این هم از تظاهرشان به حسن نیت...

در پی شرفیابی امروز صبح با شاه، آلن پرفیت را به ناهار دعوت کردم. او که وزیر آموزش و پرورش پیشین فرانسه است، مردی بسیار هوشمند است و موافقت کرده کتابی دربارهٔ ایران بنویسد.

چهارشنبه، ١٧ دی

... در افتتاح رسمی دانشگاه فرح پهلوی - دانشگاه مخصوص دختران - شرکت کردم. شهبانو دیر رسید و در سخنرانی‌اش از این موضوع عذرخواهی کرد - حرکتی دلنشین...

یکشنبه، ۲۱ دی

شاه مرا سر صبحانه به حضور پذیرفت چون قرار بود شهبانو را که عازم سفری به فرانسه است تا فرودگاه همراهی کند. نامه‌ای از ملک حسین را تقدیم کردم که دارد مِلکی در سن‌موریتس خریداری می‌کند. شاه که به وضوح تعجب کرده‌بود، پرسید، "آخر پولش را از کجا آورده؟" من گفتم همین چند سال پیش بود که سعودیها ۱۲ میلیون لیره به او دادند. شاه پاسخ داد، "اما آن در ارتباط با ارثیه‌ای از جد پدری‌اش شریف حسین بود. و خدا می‌داند تا حالا بین چندین ورثه تقسیم شده‌است."

... قراردادی که برای تعدادی ساختمانهای مسکونی نظامی با یک شرکت انگلیسی توافق کرده‌ایم چیزی از دزدی سرگردنه کم ندارد. اشاره کردم که آنها در عمل ۶۰۰ میلیون دلار از پیشنهادات رقبا بیشتر می‌خواهند. انتظار داشتم شاه دستور توقف آن را بدهد، اما با اینکه به دقت به حرفهای من گوش داد، اظهار نظری نکرد...

شاید خیال دارد از طریق دولت عمل کند. یا شاید هم آن را به عنوان باجی تلقی می‌کند که باید به انگلیسیها داد تا آنها را ترغیب کند نفت بیشتری از ما بخرند...

...بعد موضوع بحث به دریادار ع... فرماندهٔ سابق نیروی دریایی، کشانده شد که در پی اتهاماتی برکنار شده‌است... شاه از من خواست در میان آشنایان تجاری‌ام تحقیق کنم که ببینم آیا هیچگونه شایعاتی دربارهٔ قراردادهای خرید نیروی دریایی وجود دارد. ضمناً اشارهٔ مختصری هم به ثروت ارتشبد خاتمی مرحوم کرد، که ۱۰۰ میلیون دلار برآورد می‌شود. این رقم به نظرم خیلی غیرواقعی می‌آید اما اگر شاه حقیقتش را نمی‌دانست هرگز آن را بر زبان

نمی‌آورد. او مصمم است که در صورتی که شواهد خلاف کاری به دست آید، آن را مصادره کند.

دوشنبه، ۲۲ دی

شرفیابی... گزارش دادم که تحقیقاتم نشان می‌دهد که با اینکه ع.بدبخت فلکزده، خودش مرتکب خلافکاری نشده‌است، بی‌کفایتی‌اش سبب سوءاستفاده‌های زیردستانش شده...

ملکه سابق ثریا نامه‌ای نوشته و درخواست کرده آپارتمانی برایش در پاریس بخریم. شاه موافقت کرد، و به من دستور داد که ترتیبات لازم را بدهم.

...تلگرافی را از یکی از رؤسای قبایل بلوچ تقدیم کردم که به من اطلاع می‌داد او تسلیم شدن گروهی از یاغیانی را که قبلاً توسط عراق حمایت می‌شدند، پذیرفته‌است. شاه اظهار داشت، "در پی تصمیم به فراخواندن رؤسای قبایل محلی و سپردن کار به ژاندارمری، به نتایج خیلی خوبی رسیده‌ایم." لیکن من تذکر دادم که، برعکس، تلگراف من نشان می‌دهد که این دقیقاً رؤسای قبایل هستند که آنها را وادار به تسلیم کرده‌اند. او اظهار نظری نکرد، با اینکه واضح است ژاندارمری سعی کرده‌است کار را به اسم خود تمام کند...

سه‌شنبه، ۲۳ دی

دربارهٔ شبکه‌های چریکی کشف شده در شمال کشور صحبت کردیم. شاه گفت، "قاطعیت ارادهٔ آنها در جنگیدن باور نکردنی است. حتی زنها تا آخرین نفس می‌جنگند. مردان قرصهای سیانور در دهانشان می‌گذارند و خودکشی را بر دستگیری ترجیح می‌دهند. ولی آخر مردم این مملکت هیچ

کمبودی ندارند. برای همه کار هست و فرصتهای بی‌پایانی که مردم ثروت بیندوزند. حتی کمبود جدی تکنیسین و کارگر ماهر وجود دارد. چطور ممکن است این چیزها اتفاق بیفتد؟" توضیح دادم که تروریستها شستشوی مغزی شده‌اند... تا فقط کاستیهای ما را ببینند و دستاوردهایمان را ندیده بگیرند... طبیعتاً نسل جوانتر آرمانگراست و به آسانی گمراه می‌شود. حتی ولیعهد هم از دیدن زاغه‌نشینان جنوب شهر به خشم آمده‌بود. ما فاقد دستگاه هماهنگ کننده‌ای هستیم که کاری کند که جوانان به جای آنکه فقط کاستیهای تأسف‌آور را ببینند، بتوانند تصویری صحیح از کل مملکت به دست آورند. موفقیت ما نسبت به کمبودهایمان باید حداقل ۱۰۰ به ۱ باشد، و من اطمینان دارم که چنانچه ما بتوانیم واقعیتها را واضح‌تر عرضه کنیم، جوانان هم آنها را درک می‌کنند. و با وجود این، به عنوان مثال دختر یکی از خدمتکاران مرا ملاحظه کنید. ۱۵،۰۰۰ دلار برای فرستادن او به آلمان و معالجه‌اش خرج کردم، و آن وقت یک کمونیست دو آتشه باز می‌گردد، از من و تمام معیارهایم منزجر می‌شود... می‌خواهد بداند پول پرداخت معالجهٔ او را از کجا آورده‌ام... اضافه کردم که در مورد ارتش باید مراقبت بیشتری بکنیم. شاه، در تأیید، اذعان کرد که چندین عنصر خرابکار در میان نظامیان کشف شده که به حساب آنها رسیدگی خواهد شد. من یادآوری کردم که "علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، و ما فقط در صورتی می‌توانیم مانع چنین رویدادهایی شویم که نسل جوانتر را ترغیب کنیم تا به کشورشان افتخار کنند." شاه باز هم تأیید کرد، و به من دستور داد هر کار از دستم برمی‌آید برای کمک بنمایم...

شنبه، ۲۷ دی

همراه با شاه به تپه‌های جنوب اصفهان سفر کردم تا در مراحل پایانی مانور نظامی که در چهار روز گذشته برگزار شده شرکت کنم. نمایشی فوق‌العاده، سی‌هزار نفرات کاملاً مجهز، با پشتیبانی تانک، هواپیما و هلی‌کوپتر. مستشار نظامی آمریکائی به شاه گفت که، با چنین نیروی آزموده‌ای، او حاضر است به جنگ هر متجاوزی برود. حال و روز خود ما از سربازان خیلی بدتر بود، چون مجبور شدیم نزدیک به سه ساعت در معرض بادی سرد در فضای باز بایستیم. در یک لحظه نجوا کنان به شاه گفتم که چای به اندازهٔ کافی برای همه وجود ندارد، و او باید تنها فنجان چای موجود را بنوشد. به تندی گفت، "چطور چای بنوشم و شما و میهمانان، مثلاً آن افسران مصری را تشنه بگذارم." احساساتی بزرگمنشانه، اما من به ایشان یادآوری کردم که آمده‌اند مانور تماشا کنند، نه اینکه از سرما یخ بزنند. گفتند، "خیلی خوب. و زود باشید چون تقریباً یخ زده‌ام." یک ساعت بعد فنجان دومی را خواست و تأکید کرد که به همان داغی اولی باشد...

سرشام از دکتر اقبال خواسته شده‌بود که دربارهٔ تخطی شرکتهای نفتی از قراردادهای خرید و فروش به تفصیل توضیح بدهد. بیچاره به کلی دستپاچه شد و گندش را درآورد، دائماً یادداشتهایش را قاطی می‌کرد و یک خط درمیان موضوع راگم می‌کرد. شاه دزدکی نگاهی به جانب من انداخت، معلوم بود که نزدیک است از خنده بترکد. بعداً به من گفت در شرفیابی فردا یادداشتهای معقول‌تر فلاح را همراه بیاورم.

یکشنبه، ۲۸ دی

شرفیابی... شاه اظهار داشت، باورکردنی نیست. اقبال، فلاح را به جلسهٔ امروز با شرکتهای نفتی دعوت نکرده. دستور دادم که حتماً حضور یابد. این نوع خاله زنک بازیها در ارتباط با موضوعات مهم مملکتی خونم را به جوش می‌آورد...

مجدداً دربارهٔ خلافکاریهای مالی در نیروی دریایی و هوایی بحث کردیم. شاه پرسید، "چرا آدمهایی که حقوقهای خوب دریافت می‌کنند دنبال این جور کارها می‌روند؟ پول از جایی به بعد بیشتر باعث نگرانی است تا لذت، و آن وقت باز هم حرص می‌زنند و بیشتر می‌خواهند."...

گزارش دادم که در انتظار ورود یک هیئت اسرائیلی برای تبادل نظر دربارهٔ برنامهٔ روابط عمومی‌مان در ایالات متحد آمریکا و وسایل ارتباط جمعی خارجی هستیم. آنها در نظر دارند سؤالات اساسی در مورد تصویری که ما امیدواریم ارائه دهیم، و نحوهٔ انجام آن، از طریق مطبوعات، تلویزیون یا جامعهٔ دانشگاهی، مطرح کنند... خوب نشان می‌دهد که ما چقدر از برخورد مطابق با اصول آنها عقب هستیم. شاه گفت، "اما من که بارها و بارها به شما گفته‌ام که ما فاقد دستگاه تبلیغات هستیم. و امّا در مورد به اصطلاح تصویرمان، خیلی واضح در هفده اصل انقلاب مشخص شده‌است." سپس با لبخندی معنی‌دار ادامه داد: "اگر شما در پی استنطاق درباره نارسایی‌های گذشته هستید، بهتر است با وزیر اطلاعات تماس بگیرید." آنها بسیار مشتاق‌اند بدانند ما می‌خواهیم به عنوان یک دموکراسی تلقی شویم یا چیزی دیگر... شاه پاسخ داد، "نظام ما بی‌همتاست. با ایسم‌ها، کراسیها یا چیزهای من در آوردی دیگر توسط غربیها سروکار ندارد." من تذکر دادم که به جای اینکه

علیه غرب جبهه بگیریم، به صلاحمان است که به طور مثبت نشان دهیم خودمان چه کار کرده‌ایم. ما باید تأکید کنیم که دموکراسی واقعی در مشارکت همگانی در کلیهٔ جوانب سیاستهای اجتماعی و اقتصادی نهفته است، نه در دو دستی تقدیم کردن قدرت به اقلیت خود منتخب اتحادیه‌های کارگری. شاه گفت: "عالی است. باید همین را به صورت یک اعلامیه تمام و کمال در آورید."

دوشنبه، ۲۹ دی

نمایندهٔ اسرائیل و معاون وزارت اطلاعاتشان امروز صبح زود همراه با یک یهودی آمریکایی به نام دانیل یانکلوویچ[1] به منزل من آمدند. یکساعت و نیم وقت صرف بحث دربارهٔ برنامهٔ تبلیغاتی‌مان کردیم و قرار گذاشتیم فردا دوباره ملاقات کنیم. آنها قبلاً به وسیلهٔ نخست‌وزیر اسرائیل در جریان قرار گرفته‌بودند.

شرفیابی... شاه رنگ به چهره نداشت و من، به درستی حدس زدم که اوضاع با شرکتهای نفتی بروفق مراد نیست. اظهار داشت، "حرامزاده‌ها میزان بهره‌برداریی را که در اصل موافقت کرده‌بودند انجام دهند نمی‌پذیرند. داستانهای بی‌سرو تهی دربارهٔ اینکه بازارهای بین‌المللی نفت اشباع شده‌است تحویل می‌دهند. اگر می‌خواهند از این بازیها در آورند، من هم بدون درنگ بیشتر قراردادهای وارداتی با غرب را لغو خواهم کرد." من هم موافق بودم. حالا که آنها دست ما را خوانده‌اند نباید به هیچ وجه جا بزنیم...

۱. تحلیل‌گر افکار عمومی؛ رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت یانکلوویچ، اسکلی و وایت، نیویورک.

سه‌شنبه، ۳۰ دی

شرفیابی. گزارش دادم که انگلیسیها اجازه می‌خواهند به مدت سه روز پنج ساعت در روز هواپیماهای جاسوسی‌شان بین آستارا و اورمیه پرواز کنند. امیدوارند جابه جایی نیرو توسط ارتش سرخ در ماوراء قفقاز را تحت نظر بگیرند. شاه موافقت کرد.

م.گ. به حضور رسید تا گزارش مفصلی دربارهٔ گفتگوهایش با یانکلوویچ و اسرائیلیها تقدیم کند. شاه تأیید کرد که این عمل را نمی‌توان مخفی نگاه داشت، و بهترین راه ما این است که در ایالات متحد تحت پوشش سازمانی به نام "مرکز تحقیقات وسایل ارتباط جمعی" عمل کنیم. حداقلش این است که با این راه ما از افشای دخالت اسرائیلیها احتراز می‌کنیم... ادامه داد، ما باید خود را درست آن طوری که هستیم عرضه کنیم، با تمام کم و کاستیهایمان... دنیا به موقع خود در می‌یابد که در طول دههٔ آینده ما مصمم به دستیابی به مقامی قابل مقایسه با فرانسه یا آلمان غربی هستیم، ملتی با ۵۰ میلیون جمعیت، که از بهترین امکانات آموزشی و سطح پیشرفتهٔ زندگی برخوردار است.

پیش از آنکه شاه را ترک کنم، از من خواست به انگلیسیها یادآوری کنم که وارداتمان را از آنها به نسبت مستقیم هر نوع تنزلی در فروشهای نفتی‌مان کسر خواهیم کرد...

جمعه، ۳ بهمن

... دو ساعت تمام، غرق در افکار گوناگون، سواری کردم. بیشتر از همه نگران گفتگوهای شب گذشته با مجیدی، رئیس سازمان برنامه، بودم. هنگام مرور

پروژه‌های مختلف مورد علاقهٔ شاه، او روضه‌خوانی مفصلی دربارهٔ کسریهای مالی و هدر دادن منابع در دسترسمان کرد. من واقعاً می‌ترسم که این نخستین غرشهای انقلابی قریب الوقوع باشد.

مجیدی گفت که امسال حدود ۴ میلیارد دلار کسر بودجه داریم با این حال دولت دست به ولخرجیهای بیهوده می‌زند؛ مثلاً، ۴۰۰۰ کامیون خریداری کرده‌اند بدون اینکه یک نفر راننده واجد شرایط برای راندن آنها داشته‌باشند. ضررهای ما از بابت خرید گندم، شکر و سایر موادغذایی اساسی باور نکردنی است. و آن وقت در این شرایط مجدداً، ۲ میلیارد دلار دیگر به کشورهای خارجی وام داده‌ایم. به گفتهٔ مجیدی سازمانهای دولتی پیش از انجام هزینه‌هایشان حتی لازم ندانستند او را از مخارجشان آگاه کنند.

این آدمها خائن محض هستند؛ آنان به شاه و به مملکت خیانت کرده‌اند. شجاعت این را هم ندارند که به شاه بگویند اوضاع از چه قرار است. نتیجهٔ آن این است که ما چارهٔ دیگری نداریم جز این که به جای رویارویی با شرکتهای نفتی تسلیم شویم.

یک روز عالی با آسمان آبی و با این وجود فکرم با تیره و تارترین افکار مغشوش است. شاه همه چیز را فدای به عظمت رساندن این مملکت کرده، ولی حالا در چنگ خائنین افتاده، یا حداقل آدمهای نالایق و متملق.[1] وقتی به اعتماد کورکورانهٔ خودش به حسن نیت عمومی فکر می‌کنم... به او خیانت شده، و ما حتی یک خط دفاعی سالم و دست نخورده در مقابل شرکتهای نفتی نداریم...

---

۱. به مقدمهٔ کتاب دربارهٔ شاه مراجعه کنید.

شنبه، ۴ بهمن

سفیر آمریکا را برای صرف صبحانه ملاقات کردم و گفتگوی مفصلی دربارهٔ اوضاع در ارتباط با نفت داشتیم... او کاملاً در جریان رویدادهای اخیر قرار دارد و قول داد هر کار از دستش برمی‌آید به نفع ما انجام دهد... به او هشدار دادم که سقوط تولید ما اول از همه بر وارداتمان از آمریکا تأثیر می‌گذارد؛ به عنوان مثال، ما همین حالا هم مجبور شده‌ایم سفارشمان را برای رزمناوهای اقیانوس‌پیما لغو کنیم... آن وقت دربارهٔ منظور سفر اخیر فرستاده‌ای از موریتانی به تهران سؤال کرد. من خودم را به نفهمی زدم، و به او اطمینان دادم که موضوع را با شاه مطرح کنم.

شرفیابی... شاه به من دستور داد سفیر را کاملاً در جریان قصد سفر میهمان موریتانیائی‌مان بگذارم، که اینجا آمده تا از ما در برابر الجزایر کمک بخواهد. الجزایریها جبههٔ پولیساریو را به توپخانهٔ سنگین مجهز کرده‌اند، اما ما نمی‌توانیم هیچ کمک مشخصی در این زمینه بکنیم. شاه گفت، "با وجود این باید از آمریکاییها پرسید، به عقیدهٔ آنها، الجزایریها با این همه سلاح روسی چکار می‌کنند؟ ضمناً ژنرال جیاپ[1] در کشور آنها چه می‌کند؟ در انگولا، در جنوب قاره، نیروهای طرفدار غرب توسط نیروهای مشترک روسی - کوبایی تارو مار شده‌اند. فرانسه اعلام کرده که قصد دارد به جیبوتی استقلال دهد، که در این مرحله سومالیها مطمئناً دست به اغتشاشاتی خواهند زد. آفریقا در محاصره حلقه سرخ آتش قرار خواهد گرفت. آن وقت آمریکاییها در برابر مساعی ما برای کاهش فشاری که در اقیانوس هند تحت آن قرار دارند

---

۱. ژنرال وی. ان. جیاپ، وزیر دفاع ویتنام که برجسته‌ترین فرمانده نظامی ویتنامی در جنگهای علیه فرانسه و آمریکا بود.

بی‌تفاوت باقی می‌مانند. تنها ما هستیم که می‌توانیم در برابر نیروی دریایی هند قدعلم کنیم، و بنابراین به آمریکا کمک کنیم."

چهارشنبه، ۸ بهمن

شرفیابی... گزارش دادم که وزیر دربار مراکش مایل است در اولین فرصت ممکن به دیدن ما بیاید. تقریباً قطعی است که قصد دارد خواهان کمک نظامی در صحرا علیه الجزایریها شود...

مباحثه‌ای در سنای آمریکا در جریان است، که هدف از آن باز داشتن دولت از اعطای کمک نظامی به هر کشوری است که سابقهٔ زندانی کردن ناراضیان سیاسی را دارد. شاه اظهار داشت، "چه مسخره بازیهایی. حق آمریکاییها همین است که ما زندانها را خالی کنیم و اجازه‌دهیم خرابکاران قدرت را به دست گیرند. آن وقت خوب به واشینگتن نشان خواهند داد که چقدر برای ارزشهای قدیمی و خوب آمریکا احترام قائلند."...

دوشنبه، ۱۳ بهمن

...نخست وزیر را در دفترم پذیرفتم و حدود یک ساعت با او صحبت کردم. او نگران نتیجهٔ اثرات سوء مبارزهٔ شاه علیه فساد است و می‌ترسد که نهایتاً کل نظاممان را تضعیف کند. از من خواست که با مجاب کردن شاه به ملایم کردن مبارزه کمک کنم. گفتم، "اما اگر شما مخالف برنامه بودید، چرا از اول از آن حمایت کردید؟ در واقع، چرا تا این حد در تبلیغ کردن آن زیاده‌روی کردید؟" پاسخ داد که هیچ چیز نمی‌توانست مانع شاه شود، و او هر قدر سعی کرد با شاه محاجّه کند باکم محلی مواجه شد. من هم اذعان کردم که شریک

نگرانیهای او در مورد این مبارزه هستم و قول دادم که در شرفیابی فردا موضوع را مطرح کنم."

قبلاً سرمقاله‌ای را در لوموند به شاه نشان داده‌بودم، که به خاطر اعدامهای اخیر تروریستها از ما انتقاد کرده‌بود. وقتی او مقاله را نامربوط توصیف کرد، من تذکر دادم که وجههٔ ما در سرتاسر دنیای غرب رو به تنزل است. پاسخ داد، "خوب که چی؟ ما که نباید بندهٔ افکار عمومی غرب بشویم. این روزنامه نگاران حرامزاده کاری جز مزخرف گویی ندارند. یک قاتل، بخصوص یک تروریست، فقط سزاوار مرگ است."

سه‌شنبه، ۱۴ بهمن

...شرفیابی. خلاصهٔ برنامهٔ کاری شاه را تا مهرماه آینده تقدیم کردم، که برنامهٔ سنگینی است، از جمله دیدارهای رؤسای جمهور مصر، تونس، اتریش، فرانسه، و ولیعهدهای اردن و بحرین از ایران. شاه هم باید مسافرتهایی را به پاکستان و ایتالیا، و بازدید گسترده‌ای از استانها به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی در آن بگنجاند...

آیت‌الله خوانساری از تعهد، خود مبنی بر محکوم کردن علنی فعالیتهای به اصطلاح مارکسیستهای اسلامی شانه خالی کرده‌است. ادعا می‌کند که هنوز موقعش فرانرسیده‌است... شاه گفت، "چیزی راکه نمی‌فهمم این است که آیا آیت‌الله به این خاطر شانه خالی کرده که تروریستها خیلی قدرتمندند؟" در پاسخ گفتم که ابداً اینطور نیست؛ فقط بدین خاطر است که خوانساری محافظه کار، احمق و حقه‌باز است. طبیعت انسان که عوض نمی‌شود...

نخست وزیر تلفن کرد که بگوید خودش موضوع مورد بحث شب

گذشته را با شاه مطرح کرده‌است و او تا حدودی تحت‌تأثیر قرار گرفته‌است. بنابراین بهتر است که من از مطرح کردن آن در شرفیابی خودم خودداری کنم. خوب، او که نمی‌داند من هر چیزی را که می‌شنوم حداکثر ظرف بیست و چهار ساعت به شاه گزارش می‌دهم...

چهارشنبه، ۱۵ بهمن

شرفیابی... نامه‌ای را از پرنس برنهارد از هلند تقدیم کردم... او هم یک کارچاق کن لعنتی دیگر است. شاه به تمسخر گفت، "می‌بینم که پرنس مثل همیشه مشتاق از بین بردن فساد است." ...

پنچشنبه، ۱۶ بهمن

...وقتی شرفیابی امروز به پایان خود نزدیک می‌شد، حس کردم که هنوز چیزی هست که شاه می‌خواهد به من بگوید، بنابراین ساکت منتظر شدم تا خودش شروع کند. "آن فلان فلان شده ن. چ. را بخاطر می‌آورید؟ همان مهندس ارتش را که دستگیر کرده‌بودیم؟ حرامزاده به قصدش دربارهٔ اختلاس مبلغی نزدیک به ۱۲۰ میلیون دلار در قراردادی اعتراف کرده‌است." من اشاره کردم که چندین بار شایعاتی را که با این داستان جور درمی‌آمد به عرض رسانده‌بودم؛ در واقع به حد کافی هشدار داده‌بودم که قراردادی را که می‌خواستیم با یک کنسرسیوم انگلیسی امضاء کنیم چهار برابر ارزش رایج بود. شاه گفت، اما من اصلاً نمی‌توانستم آن را باور کنم. فکر کردم دارید مبالغه می‌کنید.

جمعه، ۱۷ بهمن

...از وزیر دربار مغرب، مولایی حفیض، استقبال کردم، و چند ساعتی با او گفتگو کردم. از ما می‌خواهد که همه نوع تکنولوژی نظامی را برای یاری در جنگشان علیه [جبههٔ] پولیساریوی تحت حمایت الجزایر به آنها بدهیم...

در این سفر یک سرهنگ نیروی هوائی مغرب[۱] که شخصی است بسیار مطلع، او را همراهی می‌کند، که می‌توانست رقم دقیق هواپیماهای اف - ۵ ما را، که امیدوارند چندتایی‌اش را به دست آورند، نقل کند. وقتی از او پرسیدم خیال دارد در مورد خلبانان چه کند، به من اطمینان داد که پیشاپیش پنجاه خلبان کار آزموده برای پرواز این نوع هواپیما آماده دارد؛ پاسخی که مرا غافلگیر کرد...

به رغم عدم حمایت الجزایر از ما در آخرین اجلاس اوپک، روابط ما با آن کشور اخیراً بهتر شده‌است. نمی‌دانم شاه چطور می‌تواند از برآوردن تقاضای مغرب طفره برود.

شنبه، ۱۸ بهمن

شرفیابی. در پاسخ درخواست مغرب، شاه مدعی شد که ما هواپیمای اف - ۵ زیادی نداریم که به کسی بدهیم...

شاه قرار است فردا برای چهار روز اسکی به گاجره برود. گفت، "باید هر روز به آنجا پرواز کنید که گزارشتان را بدهید." در پاسخ گفتم که خیلی از تلف کردن این همه وقت شاه اکراه دارم. گفت، "به عبارت دیگر تنبلی‌تان می‌آید که به خودتان زحمت بدهید." گفتم، "ابداً اینطور نیست. تا گاجره فقط ده دقیقه با هلی‌کوپتر طول می‌کشد و من همیشه شرفیابی به حضور اعلیحضرت

---

۱. سرهنگ محمد کباج، بازرس و فرمانده نیروی هوایی مغرب.

را افتخاری می‌دانم. اما آیا خودتان قدری از دیدن هر روز من خسته نمی‌شوید؟" شاه خندید.

نامه‌ای را از والاحضرت اشرف تقدیم کردم، که می‌خواهد خانه‌ای در نیویورک بخرد. شاه اصلاً خوشش نیامد. "می‌خواهد در میان این هرج مرج در آمریکا برای خودش خانه و زندگی به راه بیندازد. با این کار هیاهوی بیشتری *را علیه ما درکشور به راه می‌اندازد. باید عقل از سرش پریده‌باشد."*

سرشام باز هم دربارهٔ مغرب بحث کردیم... بعداً به دیدن میهمانانمان رفتم و به آنها گفتم که حاضریم به فوریت هفت فروند هواپیمای اف - ۵ از طریق دولت اردن در اختیار آنها بگذاریم. خیلی خوشحال شدند.

دوشنبه، ۲۰ بهمن

ترتیبی دادم که پزشکان فرانسوی شاه از او در گاجره عیادت کنند تا نمونه خون بیشتری بگیرند...

مبارزه علیه فساد به اوج تبلیغاتی خود رسیده‌است. عجیب است که این دولت چگونه دائماً افکار والای شاه را به صورت مبتذل‌ترین کلیشه‌ها درمی‌آورد...

چهارشنبه، ۲۲ بهمن

...سرشام شهبانو اظهار داشت که ژیسکاردستن در طول مسافرت ایشان برای اسکی در وال دیزر خیلی لطف کرده و چندین بار تلفن زده‌بود. من هم به نوبهٔ خود گفتم که پذیرایی بسیار شایانی از من هنگام سفرم به مغرب به عمل آمده بود، که فقط از سر التفات محض نبود، بلکه به این دلیل بود که پادشاه ما از چنین اهمیت و احترامی برخوردار است. این اظهار نظر آخر با سکوت سردی

مواجه شد. یک نفر سیاستمدارانه موضوع صحبت را عوض کرد...

جمعه، ۲۴ بهمن

شرفیابی. درپی گفتگوهایم با فریدون موثقی، سفیرمان در اردن، گزارش دادم که مغربیها اینک از اردن خواسته‌اند که سلاحهایی را که ما موافقت کرده‌ایم هم اکنون، به آنها تحویل دهند، تا اینکه ایران آنها را جایگزین سازد. ملک حسین هم ظاهراً از این ترتیبات راضی نیست اما حاضر است در صورتی که شاه مایل باشد آن را انجام دهد. اشاره کردم که اصلاً برنامه این نبود که ملک حسین سلاحها را تأمین کند، و این که باید راه‌حلهای عاقلانه‌تری وجود داشته‌باشد. شاه در پاسخ گفت، "سفیر آمریکا را احضار کنید، و به او بگوئید که مغربیها هم ملک حسین و هم خود من را در موقعیت مشکلی قرار داده‌اند. به لحاظ سیاسی برای ملک حسین بدتر است چون او خیلی علاقه دارد روابطش را با سوریه، یعنی یکی از سرسخت‌ترین متحدین الجزایر، بهبود بخشد. مغرب همسایه آمریکاست، با اینکه اقیانوس اطلس بینشان قرار گرفته. نه همسایه ماست و نه ملک حسین. چرا ما باید سلاح در اختیار او بگذاریم؟"...

والاحضرت اشرف اجازه خواسته اول فروردین را به عنوان تاریخ اعلان تأسیس بنیاد خیریه‌اش تعیین کند. شاه به شنیدن این حرف زد زیر خنده... "به او بگوئید اعلامیهٔ لعنتی‌اش را صادرکند، اما نباید تحت هیچگونه توهمی باشد که می‌تواند مردم را اغفال کند."...

شنبه، ۲۵ بهمن

با سفیر آمریکا ملاقات کردم، که به من گفت ملک حسین آماده‌است هواپیماهای اف - ۵آ را در اختیار مغرب قرار دهد... به شرط اینکه مغربیها تضمین کنند موجودی او را ظرف هجده ماه جایگزین سازند، و در عوض به او هواپیمای اف - ۵ای بدهند که پیشرفته‌تر از اف - ۵ است... از این حرف تعجب کردم چون کاملاً متضاد با چیزی است که از سفیرمان موثقی شنیدم... آنوقت سفیر پرسید که آیا مغرب آنقدر پول دارد که چنین تضمینی را به مرحلهٔ اجراء درآورد. در پاسخ گفتم که آنها از صادرات فسفات عایدات خیلی خوبی دارند. فاش نکردم که شاه از قبل آمادگی‌اش را در دادن کمک مالی ابراز کرده‌بود.

به دستور شاه، دربارهٔ سفر قریب‌الوقوع جان کانالی وزیر خزانه داری پیشین آمریکا[1] پرس و جو کردم، بخصوص تأکید کردم که شخصی که او به عنوان واسطه برای درخواست شرفیابی مورد استفاده قرار داده‌بود از شهرت بسیار بدی برخوردار است. تازه، مگر خود کانالی هم متهم به اخذ رشوه از دامداران آمریکا نشده‌بود؟ در چنین شرایطی من چطور می‌توانستم اجازه دهم به حضور شاه برسد؟ سفیر پاسخ داد که واسطه‌ای که نامش را آوردم از دوستان کانالی نبود، او صرفاً از جانب شرکتی که کانالی مشاور حقوقی‌اش است عمل می‌کند. خود کانالی هم از هرگونه خلافکاری تبرئه شده و حتی ممکن است در انتخابات ریاست جمهوری آینده نامزد جمهوریخواهان شود.

۱. در ژوئیه ۱۹۷۴ هیئت منصفهٔ واترگیت کانالی را به خاطر رشوه‌خواری و شهادت دروغ محکوم کرد، اتهاماتی که ناشی از افزایش سوبسیدهای دولتی برای تولیدکنندگان شیر بود که در زمان وزارت خزانه‌داری او تصویب شده‌بود. سال بعد او را تبرئه کردند.

آمریکا هم عجب مملکت غریبی است!

شرفیابی. پیشنهاد کردم که شاه موافقت کند چزنوف، سردبیر نیوزویک را، که اسرائیلیها از او خواسته‌اند مقالهٔ خوبی دربارهٔ ما بنویسد، به حضور بپذیرد. شاه موافقت کرد...

دوشنبه، ۲۷ بهمن

سفیر آمریکا دیشب تلفن کرد که بگوید واشینگتن به ما چراغ سبز داده که سلاحهای ساخت آمریکا را در اختیار مغرب بگذاریم. متأسفانه یک شرط کاملاً غیرممکن گذاشته‌اند؛ این که ترتیبات داده شده به اطلاع کنگره برسد، که معنایش این است که مطبوعات از آن خبردار خواهندشد... این موضوع را به شاه گزارش دادم...

سه‌شنبه، ۲۸ بهمن

با سفیر افغانستان ملاقات کردم که به نظر می‌رسید نگران اوضاع کشورش است. داوودخان مبتلا به پشت درد شدید است که ممکن است سل استخوان تشخیص داده‌شود. سفیر پرسید که آیا می‌توانم شغلی برای خواهرش پیداکنم، که در شرف طلاق گرفتن از پسر ظاهر شاه است. ضمناً به من گفت که ملکهٔ سابق زندگی را برای شوهرش، که در رم در تبعید به سر می‌برد، جهنم کرده‌است. او دائماً دعوا و مرافعه به راه می‌اندازد و چندین بار تهدید کرده که او را برای همیشه ترک خواهدکرد. ظاهراً حتی وقتی در کابل زندگی می‌کردند هم از این مسخره بازیها در می‌آورده، و به همین علت پادشاه نمی‌توانسته حواسش را روی امور مملکتی متمرکز کند.

نمایندهٔ اسرائیل را پذیرفتم. منظور اصلی‌اش این بود تعهداتم را به من یادآوری کند، بخصوص حالا که برنامهٔ تبلیغاتی ما در حال نتیجه بخشیدن است. مجله آلمانی کوئیک، که متعلق به یهودیهاست، مصاحبه‌ای را با شاه منتشر کرده که ضمناً توسط رادیو و تلویزیون اروپا هم به صورت بولتن‌های خبری ساعتی به مدت بیست و چهار ساعت تمام پخش شده‌است...

شنبه، ۲ اسفند

...شرفیابی. پرسیدم که آیا اعلیحضرت دربارهٔ تأمین اسلحه برای مغربیها تصمیمی گرفته‌اند. پاسخ داد که اسلحه توسط اردن حمل می‌شود که مسؤولیت تحویل نهایی آنها را به عهده گرفته‌است. در چنین شرایطی فرقی نمی‌کند که آیا کنگره از این معامله خبردار شود یا نه.

عرض کردم که با وجود این، ملک حسین، با توجه به تمایلش به نزدیکی به سوریه، از یک چنین افشاگریی ضرر خواهد دید. شاه گفت، "این مشکل اوست با اینکه ما اطمینان حاصل خواهیم کرد که هیچ کاری بدون موافقت او صورت نگیرد."

یکشنبه، ۳ اسفند

شرفیابی. شاه سرحال نبود. از احوالپرسی خودداری کردم، با اینکه حس کردم ناراحتی‌اش بیشتر روحی بود تا جسمی. کوچکترین توجهی به گزارش من نکرد. که مرا حتی نگرانتر کرد... شاید نگران رسوایی لاک هید است؛ آنها اخیراً تعدادی هواپیمای باری سی ـ ۱۳۰ به ما فروخته‌اند، و ممکن است این گندکار ما را در بیاورد. کمیتهٔ سنای آمریکا موارد فساد را در ژاپن،

هلند و ایتالیا افشا کرده‌است، و اعلام کرده که یک کشور خاورمیانه‌ای که تا به حال از آن نام برده نشده هم در این موضوع درگیر است...

نامهٔ بامزه‌ای را از والاحضرت اشرف تقدیم کردم، که پیشنهاد می‌کند ماکوبا را در مبارزهٔ جهانی علیه بیسوادی شرکت دهیم. شاه اظهار داشت "چه مزخرفاتی. آخر ما چطور می‌توانیم با یک مشت انقلابی دیوانهٔ کوبایی همکاری کنیم؟"...

دوشنبه، ۴ اسفند

...با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم... قرار است به زودی هیئتی را از کنگرهٔ آمریکا، که از کشورهای دریافت کنندهٔ سلاحهای آمریکایی دیدار می‌کنند، بپذیریم. سفیر مشخصات تک‌تک اعضاء هیئت را در اختیار من گذاشت، و به من اطمینان داد که همگی از حامیان سرسخت اسرائیل هستند. پیشنهاد کرد که برنامهٔ توجیهی کاملی برای آنها آماده کنیم؛ چون آنها به قدری الاغ هستند که ممکن است در غیر اینصورت رأی به تحریم کامل فروش اسلحه به ایران بدهند...

سه‌شنبه، ۵ اسفند

شهبانو عازم مسافرت رسمی به سنگال شد... شاه بر اثر سرماخوردگی بستری شده‌است...

بیمارتر از آن بود که سرهنگ کباج مغربی را به حضور بپذیرد که در عوض با من ملاقات کرد. به من گفت، که در پی دیدار آخرش از ایران، او و مولائی حفیض به اردن رفته بودند که ملک حسین را مجاب کنند به عنوان

واسطه در تحویل سلاح از طرف ما به مغرب عمل کند. حسین هم در عوض آنها را به سوریه فرستاد تا حافظ اسد را در جریان اختلافاتشان با الجزایر بگذارند. آنها اسد را بسیار انعطاف پذیر یافتند. ظاهراً به آنها گفته‌است که هرگز نمی‌تواند مغربیهای شجاعی را که در کنار متحدین سوریه‌ای‌شان در جنگ علیه اسرائیل جنگیده‌بودند فراموش کند. آنها چیزی دربارهٔ سفرشان به ایران به اسد نگفتند، ضمناً هم به او نگفتند که این ما هستیم که در واقع سلاحها را به اردن می‌دهیم. در پی آن ملک حسین کباج و مولائی حفیض را به واشینگتن فرستاد که در آنجا با ژنرال ورنون والترز گفتگو کردند. این ژنرال، که شخصیت مهمی در سیا است، دولت آمریکا را وادار کرد پیشنهادهای ما را بپذیرد...

بعداً لرد چالفونت از بی‌بی‌سی را پذیرفتم. ساعتی را باهم گذراندیم، و دربارهٔ چهرهٔ منفی‌ای که ایران در انگلستان کسب کرده‌است بحث کردیم. در آنجا به ما برچسب کشور ورشکسته‌ها را زده‌اند. من اشاره کردم که ۲ میلیارد دلار کسری در بودجهٔ ۴۵ میلیارد دلاری را نمی‌توان ورشکستگی تلقی کرد. در مقایسه با اوضاع نابسامان اقتصادی انگلستان سکسکه‌ای بیش نیست. او قول داد این موضوع را به صورت مقاله‌ای در تایمز منعکس می‌سازد...

شنبه، ۱۶ اسفند

شرفیابی. گزارش دادم که شهبانو به بانک عمران دستورداد، مبلغ ۱۰۰,۰۰۰ دلار به پادشاه سابق آلبانی وام دهد، که علاوه بر وام قبلی مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ دلاری‌اش می‌باشد. شاه گفت، "کاری نمی‌شود کرد. دستور دهید پول را بپردازند."

سرشام شهبانو مصممانه کوشید جلوی سگ شاه، سگی غول‌پیکر از نژاد دانمارکی را بگیرد که پوزه‌اش را در بشقابهای اشخاص فرو نبرد. شاه از او پرسید فکر می‌کند دارد چکار می‌کند. شهبانو گفت، "متملقین همه جا هستند. من از امثال آنها پیروی نمی‌کنم. حتی به این سگ هم تملق گفته می‌شود، فقط به این علت که سگ شماست. تنها من هستم که به این مزخرفات وقعی نمی‌گذارم." تردید دارم که شاه از این حرف خیلی خوشش آمده‌باشد.

پنجشنبه، ۲۱ اسفند

...با اف. یک آمریکایی سرشناس، که هراز چندی به ایران مسافرت می‌کند تا به کارهای تجاری کوچکی که اینجا دارد رسیدگی کند، ملاقات کردم. گفت که اگر ما بخواهیم، او می‌تواند تضمین کند که واشینگتن اسامی کسانی را که معلوم می‌شود از شرکتهای آمریکایی رشوه گرفته‌اند کاملاً مخفی نگه دارد. در پاسخ گفتم ما نگرانی خاصی از این لحاظ نداریم و بعد از آنکه این همه به خاطر فساد مورد حمله قرار گرفته‌ایم، برایمان اطمینان بخش است که ببینیم متهم کنندگان آمریکایی‌مان، بخصوص آنهایی که در کنگره هستند، خودشان به خاطر کلاشیهای حتی بدتر مقصر شناخته شده‌اند. به او گفتم که در واقع خیلی هم مایلیم که اسامی افراد مقصر افشا شود. اگر واشینگتن نمی‌خواهد این کار را بکند، ما سعی خواهیم کرد فهرست را به دست آوریم و به ابتکار خودمان آن را منتشر سازیم. طرف خیلی جا خورد...

یکشنبه، ۲۴ اسفند

شرفیابی... به شاه یادآوری کردم که نوروز نزدیک است و خانم دیبا

انتظار دارد یا به لقب افتخاری والاحضرت مفتخر شود، یا اینکه نشان خورشید را دریافت کند. عاقلانه نیست که او را مأیوس کنیم. شاه گفت، "دربارهٔ این موضوع با شهبانو صحبت کرده‌ام، و او هم خیلی از خودپسندی مادر به اصطلاح درویشش متحیر است. اظهار داشتم که چقدر تعجب می‌کنم از اینکه این دو خانم قبلاً دربارهٔ موضوع باهم صحبت نکرده‌اند. تصور من این بود که شهبانو اولین کسی باشد که خانم دیبا تقاضایش را باوی در میان گذاشته‌باشد. شاه گفت،" خوب غلط تصور کردید. بیائید فرض کنیم که من نشان خورشید را به او دادم. آن وقت چطور موضوع را برای مادرم توجیه کنم؟ خواهرم شمس حتماً او را تحریک خواهد کرد. آنوقت باز هم یک دعوای دیگر! کاملاً این نکته را درک کردم و قول دادم که دیگر هرگز این موضوع را مطرح نکنم، با اینکه اضافه کردم برادر خانم دیبا، محمدعلی قطبی، می‌خواهد که لقب "سفیر سیار" به وی اعطاء شود. شاه گفت، "باورکردنی نیست." ...

دوشنبه، ۲۵ اسفند

...شرفیابی... قرار است به مناسبت جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی، ۳۰۰۰ نماینده از اقصی نقاط کشور در گروههای ویژه‌ای در دهکدهٔ المپیک شرکت کنند. بی‌مناسبت نیست که اعضای خاندان سلطنت در آنجا حضور یابند، و پیشنهاد کردم که از ولیعهد هم دعوت کنیم. شاه تأیید کرد، اما به عهدهٔ من گذاشت که ولیعهد را وادار سازم شرکت کند...

براساس سنتی قدیمی کلیهٔ اعضای خاندان سلطنت هنگام تحویل سال نو به اعلیحضرتین ملحق می‌شوند. اما حالا، والاحضرت اشرف خواسته است

که یاکمی پیش یاکمی بعد از دیگران پذیرفته شود. هرگز ندیده‌ام که شاه چنین از کوره در برود. فریاد زد، "فکر می‌کنند من کی هستم؟ آنها یک مشت آدمهای بیکاره‌ای هستند که بدون من محکوم به فنا هستند. اجازه نمی‌دهم با من این طور رفتار شود. لازم نیست دیگر خواهرم در مراسم شرکت کند. و شما چرا باید با این مزخرفات مرا ناراحت کنید؟ خیلی به من خدمت بیشتری می‌کنید اگر به خویشانم تعهداتشان را نسبت به من یادآوری کنید." از اینکه اصلاً دهانم را باز کرده‌بودم متأسف شدم، اما دیگر خیلی دیر شده‌بود...

چهارشنبه، ۲۷ اسفند

روزی پرمشغله. شرفیابی... شاه تقاضای رئیس لاک هید را رد کرده‌است. قرار است ملک حسین و همسرش، در راه بازگشت از سفر به خاور دور به تهران بیایند. شاه اظهار امیدواری کرد که آنها بیش از بیست و چهار ساعت اینجا نمانند، چون ما باید به کارهای خیلی زیادی رسیدگی کنیم...

با سفیر انگلیس ملاقات کردم و از جمله دربارهٔ سفر قریب‌الوقوع شهبانو به لندن، برای افتتاح نمایشگاه هنر اسلامی توسط ملکه الیزابت، گفتگو کردیم قرار است شهبانو به عنوان میهمان نیمه رسمی در کاخ ملکه مادر انگلیس اقامت کند. به سفیر هشدار دادم که با اینکه هنوز فرصت نکرده‌ام موضوع را با اعلیحضرتین مطرح کنم، چنانچه قرار باشد در مراسم گشایش شهبانو پشت سر ملکه الیزابت راه برود، کاری خواهم کرد که این ترتیبات لغو شود. او یا باید پیشاپیش ملکه راه برود یا در کنار ایشان. واکنش سفیر خیلی معقولانه بود و قول داد موضوع را به لندن ارجاع کند...

بعد رفتم فرودگاه تا با رئیس جمهور گامبیا، که چند روز گذشته میهمان ما

بوده، خداحافظی کنم. در انتظار ورود ملک حسین آنجا ماندم و شاه هم به من ملحق شد. پرسید که آیا سفیر شوروی امسال هم مانند سال گذشته ابراز تمایل کرده‌بود که از طرف من به کیش دعوت شود. پاسخ دادم خیر، به رغم اینکه در ضیافت اخیر به افتخار رئیس جمهور گامبیا به وضوح به او گفته‌بودم که قصد داریم همهٔ تعطیلات عید را در جزیره بگذرانیم. شاه اظهار داشت، "لابد از دست ما دلخورند. دخالت ارتش ما را در عمان تأیید نمی‌کنند. به خود این حق را می‌دهند که در آفریقا یا هرجای دیگر دخالت کنند، اما به محض اینکه ما داوطلب کمک به دولتی نیازمند می‌شویم، این قدر به دست و پا می‌افتند."...

پنجشنبه، ۲۸ اسفند

...قرار بود ملک حسین ساعت ۱۰ امروز صبح عزیمت کند اما گفتگویش با شاه سبب شد تا حوالی ظهر هم به فرودگاه نرسد. در این ضمن من یک ساعت را به صحبت با زید الرفاعی، نخست‌وزیر اردن، و ساعتی هم به بازی تخته نرد با او گذراندم. درست مثل یک حرفه‌ای بازی می‌کند.

پس از آن در معیت شاه به کاخ نیاوران رفتم. یادداشتهای سفیر آمریکا را که قبل از ورود میهمانان اردنی‌مان به او داده‌بودم، به من پس داد.

> یادداشت مورد بحث نقشه‌ای را برای فروش ۱۴ گردان از موشکهای پیشرفتهٔ هاوک و ۱۰۰ توپ ضدهوایی ولکان، جهت تأمین یک دفاع هوایی با کارآیی بالا را برای اردن، تشریح می‌کند... چون اردن فاقد بودجهٔ لازم بود ملک حسین عربستان سعودی را مجاب کرده‌بود که کل هزینه را بپردازد. دولت سعودی تصور کرده‌بود که هزینه بالغ بر ۳۰۰ میلیون

دلار می‌شود... لیکن این رقم صرفاً سخت‌افزار پایه را می‌پوشاند. مجموع اینها، از جمله تحویل و سرویس، بالغ بر چیزی نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار می‌شد. وقتی سعودیها این موضوع را فهمیدند پیشنهاد خود را پس گرفتند، لیکن به ملک حسین اطلاع دادند که به تعهد خود برای پرداخت ۳۰۰ میلیون دلار پایبند می‌مانند. اردن هم سعی کرد این مبلغ را صرف خرید یک سیستم دفاع هوایی مشابه از روسیه شوروی سازد، و فرض را بر این قرار داده‌بود که سعودیها با آن موافق خواهندبود. سفیر آمریکا نوشته‌بود که امکان دارد ملک حسین سر خود چنین فرضی کرده‌باشد، او از جانب واشینگتن، از شاه تقاضا می‌کرد به ملک حسین بگوید به صلاحش است که پای مسکو را به میان نکشد، و با عربستان سعودی و آمریکا کنار بیاید.

شاه گفت، او و ملک حسین مفصلاً موضوع را مورد بحث قرار داده‌اند. گفت، "به سفیر آمریکا بگوئید که، اگر آمریکا همچنان مصرانه بخواهد حسین را مأیوس سازد، روزی از این کار متأسف خواهدشد. آمریکاییها واقعاً فکر می‌کنند دوستانشان در جهان عرب چه کسانی هستند؟ حتی به نظر می‌رسد عربستان سعودی را چیزی بیش از منبع نفت و پول تلقی نمی‌کنند. آنها باید به حسین کمک کنند، خیلی هم فوری. باید این کار را بکنند. خیال دارم مسئله را شخصاً با پرزیدنت فورد مطرح کنم."...

جمعه، ۲۹ اسفند

امروز صبح شاه گرفتارتر از آن بود که مرا به حضور بپذیرد و بعداً وقتی داشت حمام می‌کرد از من خواست که به دیدنش بروم. شهبانو سرزده وسط گفتگوی ما وارد شد. آمده‌بود به او بگوید از انتظار کشیدن برای صرف ناهار خسته شده‌است. و وقتی فهمید شاه تنها نیست خیلی جا خورد. شاه او را در جریان ملاقات من با سفیر انگلیس، و تردید من دربارهٔ سفر ایشان به لندن، گذاشت. از تند و تیزی لحنی که با سفیر به کار برده‌بودم تکان خورد، اما شاه به او اطمینان داد که هر چه گفته‌بودم کاملاً به جا بوده‌است.

شاه گفت که پنجاهمین سالگرد سلسله خیلی بیشتر مورد استقبال شورویها قرار گرفته تابلوک غرب، ظاهراًگرمترین پیامهای تبریک همگی از رژیمهای کمونیست دریافت شده‌است...

شنبه، ۳۰ اسفند

شرفیابی... پیش از آن با سفیر اسرائیل ملاقات کرده‌بودم، که مدعی بود هیئتی که از طرف سنای آمریکا فرستاده شده‌بود تا دربارهٔ فروش اسلحه به خاورمیانه گزارش دهد، گزارش بسیار مساعدی دربارهٔ ایران تدوین کرده‌است. تنها مشکل آنها این بود که آیا باید اولویت به ما داده‌شود یا به سعودیها. شاه به شنیدن این زد زیرخنده. بعضی وقتها حماقت آمریکا را باور نکردنی می‌یابد...

گزارشی از دکتر فلاح را در ارتباط با سهام شرکت نفت بریتانیا که قبلاً متعلق به شرکت نفت برمه بود، و اینک در اختیار بانک انگلستان است، تقدیم کردم.

گزارش حاکی از آنست که آنتونی‌بن، وزیر انرژی بریتانیا، موفق شده ۳ درصد از این سهام را برای دولت انگلیس بخرد، و در صورت تأیید دولت، بقیه آن - یعنی کمتر از ۱۸ درصد سهام - به نسبت مساوی به دولتهای ایران و آلمان غربی پیشنهاد شود.

یکشنبه، اول فروردین

به رغم هوای بارانی، جشنهای خاندان پهلوی امروز صبح با مراسمی در آرامگاه رضاشاه برگزار شد. قبلاً مردم نسبت به بدشگونی چنین جشنی هشدار داده‌بودند، ناصرالدین شاه قاجار در شب مراسم پنجاهمین سالگرد سلطنت خودش به قتل رسیده‌بود. در مقایسه با آن بدبیاری ما خیلی جزیی بود؛ ولیعهد مجبور شد به گوشه‌ای برود و بالا بیاورد...

بعد از ناهار همراه همسر و خانواده‌ام به کیش پرواز کردم...

دوشنبه، ۲ فروردین

شاه و شهبانو با هواپیماهای جداگانه وارد شدند... ولیعهد دو ساعت پیش از من وارد شده... والدینش را به دیدن اقامتگاهی که برای او تدارک دیده شده، یعنی اولین خانهٔ متعلق به خودش، برد. شاه به سواری رفت اما من خسته‌تر از آن بودم که همراهش بروم.

سه‌شنبه، ۳ فروردین

در معیت شاه در کنار ساحل قدم زدم. دکتر ایادی و من او را از شنا

کردن منصرف کردیم، آب خیلی سرد بود... بعد شهبانو به ما که کنار ساحل نشسته‌بودیم ملحق شد. او و شاه دعوای سختی کرده‌اند، همه‌اش هم بخاطر زن چاپلوسی که معلوم شد پولهائی را که برای دکوراسیون داخلی کنار گذاشته شده‌است بالا کشیده. بارها به شاه راجع به او هشدار داده‌بودم اما همیشه به من گفته‌بود که موضوع را ندیده‌بگیرم. گفته‌بود که تنها راه احتراز از ناراحت کردن شهبانوست، چون او دوست نزدیک خانم مورد بحث است. لازم به گفتن نیست، که حالا با لحنی کاملاً متفاوت، اظهار داشت: "زنکه یک دزد به تمام معنی است و حقش این است که اخراج شود." از طرز حرف زدنش خیلی جا خوردم، بیشترش هم به این خاطر بود که خجلتزدگی شهبانو حتی مرا هم ناراحت کرد. بعداً شاه اعتراف کرد که زنکه پشت سر او و شهبانو غیبت کرده‌است، چیزی که شهبانو مطلقاً از آن خبر ندارد.

امشب از نلسون راکفلر، معاون ریاست جمهوری آمریکا، استقبال کردیم که شام میهمان ما بود. سخنرانیهای کوتاهی رد و بدل شد... راکفلر از شاه تمجید کرد، و او را با اسکندر کبیر مقایسه کرد...

چهارشنبه، ۴ فروردین

هنگام شرفیابی راکفلر و هلمز، سفیر آمریکا، در حضور شاه بودم.

[یادداشتهای این ملاقات به موضوعهای مختلفی مربوط می‌شود:]

شاه دربارهٔ دخالت شوروی و کوبا در آفریقا، که مصادف شده‌است با حمایت آمریکا از رژیم پرتوریا و نتیجتاً تضعیف نفوذ آمریکا در آفریقای سیاه، ابراز نگرانی کرد.

به رغم ارتباط محکم ایران با آفریقای جنوبی، شاه توصیه کرد که واشینگتن برخورد انعطاف پذیرتری را در پیش گیرد، و حمایت خود را از حقوق بشر اعلام و آپارتاید را محکوم کند...

در ارتباط با افغانستان و پاکستان، شاه تأکید کرد که امپریالیسم شوروی خطر بزرگتری از ایدئولوژی کمونیسم است. از زمان تزارها، روسیه خواهان دستیابی به اقیانوس هند و آبهای گرم آن بوده‌است. همچنانکه شاه در بیانات علنی‌اش با صراحت اظهار کرده، ایران هیچ گونه تهدیدی را نسبت به تمامیت ارضی پاکستان تحمل نخواهدکرد، هشداری که به هند هم که روابطش با ایران بهبود زیادی یافته، ابلاغ شده‌است. در عین حال به پاکستان توصیه کرده که از تحریک عمدی هند بپرهیزد. گفت: "این سیاست ما در قبال همسایگان شرقی‌مان است، حتی اگر منجر به رویارویی با روسها شود. لازم به گفتن نیست، آقای معاون ریاست جمهور، که در صورت تهدید مسکو به استفاده از سلاحهای هسته‌ای علیه ما، شما به کمک ما خواهیدآمد." راکفلر: "البته که می‌آئیم." شاه گفت: "سیاست من صادقانه و رک و راست است و شیله و پیله‌ای هم در کار نیست. من به صراحت می‌گویم که مایلم ایران نقشی را در اقیانوس هند بازی کند. اعتراضی هم به حضور آمریکا ندارم، در واقع فعالانه از منافع شما دفاع خواهم کرد." شاه در مورد اوضاع افغانستان هم ابراز نگرانی کرد. به عقیدهٔ او موقعیت

داوودخان به مخاطره افتاده و گروه افسران کمونیست ارتش
قدرت می‌گیرند...

...بعداً یک میهمانی خصوصی در باشگاه قایقرانی به افتخار راکفلر داده‌شد. همه خیلی از رقاصان محلی که برنامه اجراکردند، و احتمالاً بیش از همه چیز از رقاصه‌های عربی، خوششان آمد...

جمعه، ٦ فروردین

امروز صبح زود راکفلر عازم خاور دور و استرالیا شد. در راه فرودگاه از هر دری حرف زدیم، و او اذعان کرد که چقدر از کندی تصمیم‌گیری در آمریکا، که درست برعکس نحوهٔ انجام کارها در اینجاست، ناراحت است. گفت، "باید چند سالی شاه را به ما امانت دهید. سریعاً یادمان خواهد داد که چگونه بر آمریکا حکومت کنیم."...

[خانواده سلطنتی و علم ۱۴ فروردین به تهران بازگشتند.]

یکشنبه، ۱۵ فروردین

شرفیابی... والاحضرت اشرف اجازه می‌خواهد که در یک بیانیهٔ رادیو و تلویزیونی تأسیس بنیاد خیریهٔ اشرف پهلوی را اعلام کند. شاه گفت: "نه، مطلقاً نه. اگر اقدام با ارزشی باشد، که من خیلی شک دارم که شایستهٔ چنین توصیفی باشد، به این نوع تبلیغات نیاز ندارد."...

چهارشنبه، ۱۸ فروردین

شرفیابی... دربارهٔ ولیعهد صحبت کردیم. اشاره کردم که بهتر است

شاه وقت و توجه بیشتری صرف پسرش کند. مثلاً در کیش، آنها در عرض دوازده روز کمتر از نیم ساعت را باهم تنها گذراندند. شاه گفت: "نمی‌خواهم فشار بر او وارد آورم. در سن و سال او ممکن است مسؤولیت زیاد او را برای همیشه از کارهای اداری منزجر کند." پاسخ دادم که منظور من ابداً این نبود، منظورم این بود که هر از چندی آنها تنها با یکدیگر شام یا ناهار بخورند، تا پسرک بتواند از بینش و تجربهٔ پدرش بهره گیرد... اضافه کردم که لیبرالیسم بی‌جای شهبانو ممکن است طوری بر پسرک تأثیر گذارد که او با عدم توانایی در تصمیم‌گیری‌های قاطع بزرگ شود. بدبختانه آموزگار سرخانهٔ فرانسوی‌اش هم همین تأثیر را دارد...

پنجشنبه، ۱۹ فروردین

شرفیابی... گزارش ملاقاتم را با سفیر گابن دادم که انتظار دارد ما از کشور او حمایت کامل مالی بکنیم. شاه پاسخ داد، "چرا باید ما چنین کاری بکنیم؟ آنها به ما قول فروش اورانیوم دادند اما حالا معلوم شده که فرانسویها کل ذخیرهٔ آنها راکنترل می‌کنند. ضمناً از ما خواسته‌اند خلبانانشان را آموزش دهیم، اما ما چنین تسهیلاتی نداریم و من هم حاضر نیستم ۳۰۰ محلی را که سالانه برای آموزش در ایالات متحد آمریکا داریم، یعنی بزرگترین سهمیه‌ای که یک کشور دارد، از دست بدهم. اظهار داشتم که، به گفتهٔ سفیر بیچاره، آنها پیشاپیش ترتیبی داده‌اند که ۱۲۰۰ تن اورانیوم تصفیه نشده زیر قیمت بازار در اختیار ما بگذارند. شاه هرگونه اطلاعی در این مورد را انکار کرد، و به من دستور داد با اعتماد، رئیس سازمان انرژی اتمی تماس بگیرم. اگر حرف سفیر صحیح باشد، آن وقت ما هم به تقاضاهای او جواب مساعد خواهیم داد."

با سفیر انگلیس ملاقات کردم... با کمال میل موافقت کردم که ترتیب سفری به کیش را برای او بدهم. او عقیده دارد که روی جنکینز یا دنیس هیلی به سمت وزیر امور خارجه در دولت جدید کالاهان منصوب خواهندشد. امشب معلوم شد اشتباه می‌کرده چون این سمت به آنتونی کراسلند، وزیر محیط زیست در دولت ویلسون و مردی بدون تجربه قبلی دیپلماتیک، داده‌شد.

جمعه، ۲۰ فروردین

به رغم دست درد، به سواری رفتم. هوای عالی. همسرم تمام دوهفته نوروز را بیمار و بستری بود. او و نوه‌هایم برای پیاده‌روی بیرون رفتند در همان حال که من برای، خوش و بش با بهترین دوستم، یعنی اسبم بیرون رفتم. او که جانور با فهم و شعوری است دلش بحال صاحب یک دست و بیچاره‌اش سوخت و به هر نحوی بود در سواری با من مدارا کرد...

شرفیابی... سفیر کره شمالی پیشنهاد کرده که شاه به پرزیدنت کیم ایل سونگ تلگراف کند و سالروز شصت و چهارسالگی‌اش را تبریک گوید. شاه خنده‌اش گرفت. گفت، "خوب اگر سالروز شصت سالگی یا هفتادسالگی‌اش بود عیب نداشت،" اما شصت و چهار سالگی بی‌معنی است. این سفیر باید از آن آدمهای کاسه لیس باشد"...

قبل از آن شاه تحت معاینهٔ پزشکی قرار گرفته‌بود و به نظر خوشحال می‌رسید که طحالش حالا به حالت عادی در آمده‌است. این را حتماً مدیون بیگلو، خدمتکار مخصوصش نیست که چند روز پیش اشتباه وحشتناکی کرد. قرصهای شاه عمداً در شیشه‌ای نگه داشته می‌شود که برچسبش ربطی به محتویاتش ندارد. بیگلو که این را نمی‌دانست، از داروی مطابق برچسب

ذخیرهٔ جدیدی از پاریس سفارش داد. لازم به گفتن نیست که به محض اینکه شاه شروع کرد به خوردن قرصها، طحالش مثل بادکنک متورم شد. خدا می‌داند چه اتفاقی ممکن بود بیفتد اگر بیگلو خوش خدمتی‌اش را به رخ پروفسور صفویان نکشیده‌بود. صفویان وقتی فهمید چه اتفاقی افتاده نزدیک بود زهره ترک شود. شتابان به دیدن من آمد که، گذشته از هر چیز، شکایت کند که این ایادی احمق، پزشک مخصوص شاه، توجه نکرده‌بود که یک جای کار خراب است. شاه همه چیز را با ملایمت برگزار کرد، حتی اجازه نداد ما به بیگلو بگوئیم، تا مبادا احساسات مرد بیچاره جریحه‌دار شود.[۱]

کامیل شمعون، رئیس جمهور اسبق لبنان، دلخور شده که شاه وقتی خانهٔ او بمباران شده‌بود سعی نکرد از او دلجویی کند. شاه پاسخ داد که خبر به او دیر رسیده‌بود... و اینکه به هر صورت او همدردی چندانی با مسیحیان لبنان و نظریات چرند آنها نداشت...

دوشنبه، ۲۳ فروردین

شرفیابی... شوهر والاحضرت شهناز هنوز هم دارد سعی می‌کند یک کارخانهٔ موتوسیکلت سازی براه بیندازد، اما مشکلشان پیدا کردن محل مناسبی در غرب تهران است. از طرف دوستم کنی و خودم پیشنهاد کردم که از املاک خودمان قطعه زمینی به او بدهیم... شاه با اکراه موافقت کرد، با وجود

۱. ایادی به پزشکان فرانسوی شاه - که بیماری فوق‌العاده وسواسی بود - هشدار داد که او علاقه دارد برچسب هر داروئی را که برای او تجویز می‌شود بخواند. برای جلوگیری از اینکه شاه ماهیت واقعی بیماری خود را کشف کند، تصمیم گرفته‌شد قرصهایش در شیشهٔ دیگری گذاشته شود. از این رو اشتباه خدمتکار خوش خدمت شاه رخ داد.

اینکه لازم بود همهٔ قدرتم را در مجاب کردن شاه بکار گیرم.

گزارش دادم، افرادی که توسط دادگاههای نظامی محکوم شده‌اند تا مدتها بعد از انقضای دورهٔ محکومیتشان در زندان نگه داشته می‌شوند. این عمل غیرعادلانه است. شاه پاسخ داد که ۹۰ درصد از تروریستها افرادی هستند که به تازگی از زندان آزاد شده‌اند. من در پاسخ گفتم که این بهانهٔ خوبی نیست و سیاست فعلی وجههٔ مملکت را به شدت خدشه دار کرده‌است. اگر بعضی از افراد پس از آزادی از زندان به داشتن احساسات موافق با تروریستها مظنون هستند، به راحتی می‌شود آنها را به شهرستانهای دور افتاده تبعید کرد و تحت نظر شهربانی قرار داد، حداقل به این صورت تا حدودی آزادی دارند. شاه با این نظر موافق بود، و به من دستور داد موضوع را با ارتشبد نصیری، رئیس ساواک، مطرح کنم.

آیت‌الله خوئی از نجف با شاه تماس گرفته و خواستار کمک برای مدارس مذهبی نجف شده که در خطر بسته شدن توسط مقامات عراقی قرار گرفته‌اند. شاه گفت، "من قبلاً هم به خاطر آنها پا در میانی کرده‌ام، و باز هم این کار را می‌کنم، اما شک دارم که عراقی‌ها توجهی بکنند. آخوندها در سرتاسر دنیای اسلام محکوم به فنا هستند."...

بعد گفت که قصد دارد چهارشنبه به کیش پرواز کند. به وی اطمینان دادم که تدارک همه چیز دیده خواهد شد...

سه‌شنبه، ۲۴ فروردین

شرفیابی... قرار است فردا شاه به کیش عزیمت کند، بنابراین دعوت از سفیر انگلیس را که قرار بود پنجشنبه از جزیره دیدن کند، لغو کردم. شاه از من

پرسید چرا این کار راکردم و من توضیح دادم که با اینکه قرار بود سفیر جایی دور از اقامتگاه خود ما اقامت کند، بهتر است که کلاً از او احتراز کنیم. شاه در پاسخ گفت که با توجه به اینکه من قبلاً از مردک بیچاره دعوت کرده‌بودم، این کار صورت خوشی نداشت. اما اولین هدف من فراهم آوردن راحتی شاه است، حتی اگر این کار به معنای ناراحت کردن دیگران باشد...

پادشاه افغانستان تقاضای ۱۰،۰۰۰ دلار برای خریدن یک اتومبیل لیموزین دیگر کرده‌است. شاه در پاسخ گفت، "خوب البته، تقاضایش را برآورده می‌کنیم. خداوند به ما امکان داده که به کسان بدشانس‌تر از خودمان کمک کنیم." ضمناً به من دستور داد تحقیق کنم که آیا عبدالولی خان هم به کمک مالی نیاز دارد. ادامه داد، "مستمری برای والاحضرت بلقیس در نظر گرفته‌ایم، اما درست نیست که شوهرش کاملاً به او متکی باشد. یادتان باشد به نلسون راکفلر چه گفتم. امکان دارد روزی عبدالولی‌خان را به عنوان رهبر جدید افغانستان روی کار بیاوریم." اشاره کردم که احتمال اینکه آمریکاییها از چنین طرحی، آنهم در سال انتخابات، حمایت کنند، کم است، بخصوص با توجه به خصومتی که از جانب هند و شوروی برمی‌انگیزد. در دراز مدت بهترین راه ما این است که این نقشه را از طریق انگلیسیها و رابطهای افغانی‌شان عملی کنیم، به شرط اینکه بتوانیم به آنها اعتماد کنیم و آنها هم بتوانند روی کمک مالی واشینگتن حساب کنند. شاه در پاسخ گفت، "انگلیسیها خیلی تنبل شده‌اند. آنها به افغانستان و مشکلاتش پشت کرده‌اند."...

چهارشنبه، ۲۵ فروردین

شرفیابی... داستان بامزه‌ای را برای شاه در ارتباط با یکی از دوستان

مونت‌اش، یک دختر سوئدی، تعریف کردم. دیشب او در اثر خوردن چغاله بادام زیاد دل درد کرده‌بود. به محض اینکه با خبر شدم راننده‌ام را فرستادم که پروفسور صفویان را بیاورد. اما رانندهٔ احمق بیچاره وقتی آدرس را به او دادم توجه نکرد و در عوض صفویان را به دیدن دوست دختر فرانسوی خود من برد. او هم البته منکر این شد که دلش درد می‌کند، و وقتی پروفسور به او اطمینان داد که نباید از چیزی بترسد، و می‌تواند به او اعتماد کند، و پزشکان ایرانی محتاط و کاملاً قابل اعتماد هستند، و غیره و غیره، خیلی دست و پایش را گم کرده‌بود. شکر خدا، بعد از اینکه هر دو کاملاً گیج و سر درگم شده‌بودند، دخترک به من تلفن کرد و من توانستم اوضاع را راست و ریس کنم... وقتی این را تعریف کردم، شاه از خنده اشکش سرازیر شد. نمی‌دانم اگر خدمتکاران آمده‌بودند تو و ما را در حال قهقهه زدن می‌دیدند چه فکری می‌کردند...

جمعه، ۲۷ فروردین

دو روز گذشته را با شاه در کیش گذراندم. استراحتی به جا... در مدت پرواز برگشت به تهران مطالب مختلف را به او گزارش دادم، از جمله ملاقات اخیرم را با سفیر آلمان غربی. سفیر از اینکه کشورش نتوانسته بود به ما تانکهای لئوپارد بفروشد ابراز حیرت کرد. ظاهراً معاملهٔ پیشنهادی از شرایط معمول تجاری که انگلیس و آمریکا اعمال می‌کنند، فراتر می‌رفت، و شامل پیشنهادی برای ساختن یک کارخانه تانک‌سازی در ایران می‌شد. پرسیدم ولو اینکه قیمت هر تانک بیشتر هم تمام شود، آیا برای ما مهمتر نیست که روی امکانات توسعهٔ صنعتی آینده تمرکز کنیم؟... شاه اظهار داشت که قیمت

لئوپارد دقیقاً دو برابر چیفتن است و اگر ما دنبال تولید داخلی برویم بـاید ده‌سال تمام صبر کنیم...

امشب والاحضرت شمس ما را دعوت کرد تا باکارل موشینگر، رهبر ارکستر آلمانی، آشنا شویم. شاه را در هلی‌کوپتر جدید سریع السیرش به آنجا همراهی کردم[۱] شکایت کردم که آن را با حداکثر سرعتش یعنی ۱۴۰ مایل در ساعت راه می‌برد. شاه گفت: "کدام یک از ما خلبان بهتری هستیم، شما یا من؟"

سرشام... موضوع صحبت موارد مختلف رسواییهای ناشی از اعمال خلاف قانون تجارتهای بزرگ آمریکا بود... به این نتیجه رسیدیم که ملتهای پیشرفتهٔ صنعتی خودشان جرثومهٔ فساد هستند، با اینکه همیشه آنها هستند که دیگران را به نادرستی متهم می‌کنند...

کنسرتی عالی بعداز شام. وقتی به تهران بازگشتیم پاسی از نیمه شب گذشته بود، اما شاه هنوز هم اصرار داشت که من و او دور باغ کاخ قدم بزنیم... خاطر نشان کردم که خبر ضیافت امشب حتماً درز می‌کرد، و اینکه ولخرجی والاحضرت شمس در تضاد با بیانیهٔ والاحضرت اشرف در ارتباط بـا بنیـاد خیریه‌اش بود. اما، با وجود این، اگر شهرت آنها را در ترازو بگذاریم، کفهٔ آن هنوز هم به نفع والاحضرت شمس سنگینی می‌کرد. شاه با خـنده‌ای گـفت، "متأسفانه باید بگویم حق با شماست."

شنبه، ۲۸ فروردین

شرفیابی. گزارش دادم که مستمری والاحضرت بلقیس ۲.۵۰۰ دلار

---

۱. کاخ شمس در مهرشهر کرج واقع شده‌بود.

در ماه تعیین شده‌است. شاه به من دستور داد که ترتیب پرداخت ماهیانه ۱۰۰۰ دلار دیگر را هم به عبدالولی‌خان بدهیم. اشاره کردم که آنها مایلند سندخانه‌ای که ما برایشان خریده‌ایم به اسم خودشان شود. شاه با این موافقت کرد، مشروط بر اینکه قصد داشته‌باشند برای همیشه در رم بمانند...

سرشام شاه سربه سر مادرش می‌گذاشت، و از او می‌پرسید واقعاً پدرش را چقدر دوست داشته. مادرش گفت، "آخر چطور می‌توانستم او را دوست داشته‌باشم؟ بیشتر اوقات از دستش عصبانی بودم." شاه در پاسخ گفت، اما، مادر، این خودش دلیل عشق است. آدم که از دست کسانی که برایش بی‌تفاوت هستند عصبانی نمی‌شود. خلاصه همین طور سر به سر او می‌گذاشت، و با سؤالاتی از قبیل اینکه چند شب در هفته را با هم می‌گذراندند و در این شبها دقیقاً چه کار می‌کردند او را شرمزده کرد...

دوشنبه، ۳۰ فروردین

لکا، پادشاه اسبق آلبانی امروز صبح زود به دیدن من آمد. وضع مالی‌اش خیلی خراب است و او هم مثل پادشاه سابق یونان مترصد است در معاملات تجاری، پولی به جیب بزند. هر دوشان به فعالیتهای تجاری پرنس ویکتور امانوئل، پسر اومبرتو پادشاه سابق ایتالیا که به کمک شاه مرد بسیار ثروتمندی شده، غبطه می‌خورند...

شرفیابی... شاه به من اجازه داد توصیه پادشاه سابق آلبانی را به وزیر دارائی بکنم...

چهارشنبه، اول اردیبهشت

شاه ساعت ۸/۴۵ دقیقه امروز صبح برای شرکت در کنفرانس همکاریهای منطقه‌ای (آر. سی. دی) به ازمیر عزیمت کرد. با این که برای خانمها خیلی زود بود، شهبانو او را تا فرودگاه همراهی کرد. کمی از این موضوع تعجب کردم. بعد یادم آمد که بدرقه نکردن یا استقبال نکردن از شهبانو در سفرهای خودش توسط شاه منجر به بروز شایعاتی در شهر شده که روابط زن و شوهر خیلی خراب است. این شایعات، دو ساعت بعد که قطبی، دائی شهبانو، به دیدنم آمد، برایم مسجل تر شد. او می‌خواست بداند که آیا داستانهایی که شنیده‌بود صحت دارد. صمیمانه به او اطمینان دادم که اصلاً هیچ پایه و اساسی ندارند، حداقل تا جایی که من می‌توانستم قضاوت کنم...

با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم که خلاصه‌ای از گزارش کمیتهٔ دفاع سنارا، که در پی مأموریت حقیقت‌یابی‌اش به ایران تدوین شده‌بود، ارائه داد. ظاهراً آنها خیلی تحت تأثیر سطح آموزش در نیروهای مسلح ما قرار گرفته‌اند. انتظار داشتند خیلی بدتر باشد...

جمعه، ۳ اردیبهشت

با سفیر آمریکا ناهار خوردم... پرسیدم نظر راکفلر در مورد ملاقاتش در کیش چه بود. ظاهراً پیشنهاد شاه که آمریکا جانب آفریقای سیاه را بگیرد هرگز به فکرشان خطور نکرده‌بود. راکفلر پیش از آنکه عازم مسافرت آفریقایی‌اش شود، فوراً به کیسینجر تلفن کرده‌بود...

شنبه، ۴ اردیبهشت

شاه از ترکیه بازگشت...

ضیافت ویژه‌ای در وزارت امور خارجه به مناسبت دو سالگرد متقارن، تاجگذاری رضاشاه و الغاء کاپیتولاسیون، که بخشی از جشنهای بزرگداشت پنجاهمین سالگرد خاندان پهلوی است... هیئت نمایندگان سیاسی خارجی تمام و کمال حضور داشت، و مراسم به طورکلی بسیار موفقیت‌آمیز بود. لیکن شاه نخواست به سخنرانی وزیر خارجه‌مان پاسخ دهد.

سه‌شنبه، ۷ اردیبهشت

شرفیابی. شاه از من بخاطر سخنرانی دیروزم در دانشگاه پهلوی شیراز تمجید کرد؛ علامت نادر تأیید... به او گفتم که چه استقبال گرمی از من به عمل آمده‌بود؛ ۳۰۰۰ دانشجو در استادیوم ورزشی [دانشگاه] اجتماع کرده‌بودند... البته از دیدن این همه دختر با چادر وحشت کردم. در زمان خودم در مقام ریاست دانشگاه چادر کم و بیش منسوخ شده‌بود. هر دختری که می‌خواست آن را بر سر کند تحقیر می‌شد. لیکن در کنفرانس دیروز بیست سی نفرشان بودند. مناسب ندیدم که در آن لحظه اظهار نظری بکنم. ضمناً به من اطلاع داده‌شد که بعضی از این دختران از دست‌دادن با فرهنگ مهر، رئیس جدید دانشگاه، خودداری کرده‌اند، و مدعی بودند که اسلام هر نوع تماس جسمانی را با جنس مخالف خارج از چارچوب ازدواج ممنوع کرده‌است. شاه خیلی اوقاتش تلخ شد...

شنبه، ۱۱ اردیبهشت

روز کارگر. شاه برای جمعیتی بالغ بر ۳,۰۰۰ نمایندهٔ اتحادیه های کارگری سخنرانی کرد.

در راه بازگشت به کاخ نیاوران شاه از من خواست سوار اتومبیل او شوم. من خاطر نشان کردم که حتی پنج‌سال پیش هیچ کس غیر از شاه خواب بالا رفتن سطح زندگی طبقه کارگر را هم نمی‌دید. گفتم، "اعلیحضرت در تحقق بخشیدن به آرمان و آرزوهایتان پایداری می‌کنید." در پاسخ گفت که فکر اصلاحات ارضی از زمان ولیعهدی به مغزش خطور کرده‌بود. "در مورد تقسیم سود ویژه در صنایع، و سهمی در مالکیت، در ۱۳۳۳ بود که به این فکر افتادم که چه کارها می‌توان کرد. تصادفاً، در همان سال سفری به آلمان غربی کردم و این موضوع را با رئیس کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری آنها مطرح کردم. او این طرح را کاملاً غیر عملی دانست. نمی‌توانستم علت این طرز برخورد را بفهمم، اما فکر می‌کنم که او متوجه‌بود که اگر کارگران در دسترنج خود شریک شوند، دیگر مبارزهٔ بین کارگران و طبقهٔ حاکمهٔ سرمایه‌دار معنایی ندارد."...

دوشنبه، ۱۳ اردیبهشت

شرفیابی... گزارشی راکه توسط سرکنسول آفریقای جنوبی تهیه شده، و امکانات سرمایه گذاریهایی راکه کشورش در معادن طلا و اورانیوم و سایر مواد معدنی داده‌بود، تقدیم کردم...

شاه گفت، "از سفیر آمریکا اطلاعاتی دربارهٔ این مردک جیمی کارتر کسب کنید. ظاهراً از تمام انتخابات مقدماتی دموکراتها پیروز بیرون می‌آید."

پاسخ دادم که براساس تنها منبع اطلاعاتی من که بیوگرافی مختصری در مجلهٔ تایم است او از لحاظ سیاسی سبک وزن محسوب می‌شود. او توانسته با زرنگی از اظهار نظرهای صریح دربارهٔ مسائل مهم‌تر سیاسی طفره برود، اما خوب به قول معروف، "کاخ سفید آدمها را می‌سازد." شاه مایل است یک کانال ارتباطی با او برقرار کند...

تعجب می‌کند که هم روزنامهٔ تایمز لندن و هم نیویورک تایمز همزمان از اوضاع ایران انتقاد کرده‌اند. گفت، "بخصوص با نحوهٔ رفتار ما با کمونیستها مخالفت دارند. جیمز کالاهان در آخرین ملاقاتمان ادعا کرد که کمونیسم را تنها می‌توان با ایجاد رژیمهای دموکراسی شکست داد. خیلی عجیب است و نه چندان کم اهمیت که نظریات او باید عیناً در روزنامه‌ها منعکس شود."...

سه‌شنبه، ۱۴ اردیبهشت

شرفیابی. حالا مقاله‌های موهن روزنامه‌ها را خوانده‌ام ولی نمی‌توانم هیچگونه اثری از دسته‌بندی علیه ایران بیابم. نیویورک تایمز صرفاً از قول منابع ایرانی نقل قول می‌کند که در زندانهای ما شکنجه اعمال می‌شود. این فقط تکرار آن چیزی است که کمونیستها سالها گفته‌اند. ما باید به این واقعیت تن در دهیم که این اتهامات به جایی بند هستند. تایمز حاوی هیچگونه انتقادی نیست، اما مجله هفتگی تایم آوت انتقادات سختی از ایران می‌کند که ما می‌توانیم به راحتی نادیده بگیریم. ظاهراً کسی که موضوع را به شاه گزارش داده مجله و روزنامه را با هم اشتباه گرفته است. شاه گفت، "شاید هم حق با شما باشد، که در این صورت بهتر است موضوع را پیگیری نکنید."

خیلی دلم می‌خواست که کل قضیهٔ تبلیغات ضدایرانی و ریشه‌های آن

را که ناشی از اعمال غیرعادلانهٔ ساواک و سایر سازمانهای دولتی است مطرح کنم. اما شاه خیلی گرفتار بود، و تصمیم گرفتم موضوع را به وقت دیگری موکول کنم...

چهارشنبه، ۱۵ اردیبهشت

شرفیابی. به دستور شاه اداره کل تشریفات یک برنامهٔ سفر یک هفته‌ای را به شیراز تنظیم کرده‌است. تذکر دادم که این مدت بی‌جهت طولانی است، به ویژه که قرار است ولیعهد اردن دوشنبه آینده به اینجا بیاید و ممکن است غیبت شاه از تهران کم محلی عمدی تلقی شود. شاه تأیید کرد، و از من خواست مدّت سفرش به شیراز را کوتاه کنم...

والاحضرت اشرف مرد جوانی به نام گلسرخی را به مدیریت دم و دستگاهش گماشته‌است. او هیچ نوع تجربهٔ اداری یا درباری ندارد اما والاحضرت می‌خواهد که به او مقام تشریفاتی معادل معاون وزیر دربار داده‌شود. به عرض رساندم که درخواست ایشان به‌کلی نابجا بود و آن را رد کرده‌ام. در پاسخ گفت، "خوب کاری کردید. اینها آدمهای خودخواهی هستند. اصلاً فکر مرا نمی‌کنند. فراموش می‌کنند که بدون من هیچ پخی نیستند."

بعداً شهبانو تلفن کرد و تاریخ مسافرت را به شیراز پرسید. وقتی تاریخ را به او دادم، شروع کرد به شکایت کردن که او از برنامه‌های شاه کاملاً بی‌اطلاع نگه داشته می‌شود. در پاسخ گفتم، "شاه باید همینطور هم رفتار کند." اگر این قدر صراحت به کار نبرده‌بودم، بدون شک فکرهای دیگری دربارهٔ این سفر به سرش می‌افتاد. اما این طوری، به‌کلی لحنش را عوض کرد، و گفت

صرفاً به این خاطر تلفن کرده‌بود که از من بخواهد کاری کنم شاه زیادی خسته نشود. نگران اوضاع فعلی رابطهٔ بین اعلیحضرتین هستم. امیدوارم که زندگی خانوادگی‌شان از هم نپاشد. شهبانو از محبت قلبی من، و به دلایل گوناگون، از همدردی‌ام نسبت به خودش برخوردار است...

پنجشنبه، ۲۳ اردیبهشت

شرفیابی... گفتگویی را با سفیر آمریکا دربارهٔ انتخابات ریاست جمهوری گزارش دادم. در حال حاضر هیچ کس نمی‌تواند بگوید نتیجه چه می‌شود، یا اینکه آیا کارتر از رقبایش جلو می‌افتد. به گفتهٔ سفیر، کارتر به عنوان یک افسر سابق نیروی دریایی که زیر دست فرماندهی محافظه کار خدمت کرده‌است، نمی‌تواند برخورد نامعقولی را در مورد سیاست خارجی اتخاذ کند.

کاریکاتوری را در یک روزنامهٔ آمریکایی تقدیم کردم. فورد که متقاعد شده کارتر موفقیتش را در انتخابات مقدماتی مدیون لبخند کذایی‌اش هست، در کاریکاتور نشان داده‌شده که سعی دارد همان لبخند را تقلید کند. خاطر نشان کردم که نقاش توانسته بود حماقت ذاتی پرزیدنت فورد را منعکس کند. شاه خیلی خنده‌اش گرفت، و به یاد حرف پرزیدنت جانسون افتاد که گفته‌بود فورد بحدی کودن است که نمی‌تواند در آن واحد هم آدامس بجود و هم مستقیم راه برود. گفتم که احتمال دارد کارتر الاغ گنده‌تری از آب در آید...

یادداشتی را از سفیر آمریکا تقدیم کردم.

[یادداشت به شرح زیر است:]

اطلاع حاصل کردیم که ایران اخیراً با شرکت نورترپ و شرکتهای وابستهٔ آمریکایی دربارهٔ امکان یک معاملهٔ پایاپای نفت در ازای هواپیمای اف ۱۸ال مذاکره کرده‌است. براساس اطلاعات رسیده از وزارت دفاع، عوامل متعددی وجود دارد که ایران باید در حین بررسی پیشنهاد نورترپ از آنها آگاهی داشته‌باشد.

اولاً، برآورد فعلی در وزارت دفاع حاکی از این است که ساخت تمام و کمال هواپیمای اف ـ ۱۸ال هزینه‌ای بالغ بر ۲۵۰ ـ ۳۰۰ میلیون دلار در بر خواهد داشت. از شواهد فعلی چنین برمی‌آید که وزارت دفاع بودجهٔ ساخت کامل این هواپیما را تقبل نخواهدکرد و هزینه‌های ساخت تماماً برعهدهٔ خریدار غیرآمریکایی هواپیما خواهدبود. تا جایی که ما اطلاع داریم در حال حاضر ایران تنها مشتری جدی آن است.

ثانیاً، چنانچه هواپیمای اف ـ ۱۸ال ساخته شود، هرفروند آن در حدود ۴۰ تا ٦۰ درصد قطعات یدکی و پشتیبانی اف ـ ۱۸ ال را همراه خواهد داشت. براساس اطلاعاتی که اینک در اختیار ماست، نیروی دریایی آمریکا در حال حاضر در وضعی نیست که از ساختن هواپیمای اف ـ ۱۸ال پشتیبانی کند. بنابراین، این امکان وجود دارد که مشکلاتی در ارتباط با نحوهٔ پشتیبانی خریداران غیرآمریکایی هواپیما پیش آید. این دو مسئله اینک در وزارت دفاع تحت بررسی قرار دارند. موضع وزارت دفاع در قبال این مسائل در دست بررسی است.

به محض این که این موضع مشخص شود، فوراً به اطلاع دولت شاهنشاهی ایران خواهدرسید.

به من دستور داده‌شد که به اطلاع نورترپ برسانم که شاه فقط در صورتی هواپیما را می‌خرد که دولت آمریکا اول خودش آن را سفارش بدهد. ...امروز بعدازظهر شاه سفیر انگلیس را به حضور پذیرفت، که آمده‌بود دربارهٔ موضوع مهمی در ارتباط با اردن گفتگو کند. بعد از آن به من دستور داده‌شد که از طریق سفیرمان در عمان با ملک حسین تماس بگیرم، تا به او اطلاع دهم که انگلیسیها آماده‌اند معامله‌ای را برای سیستم دفاع هوایی اردن به انجام رسانند که شامل فروش موشکهای تاندر برد و راپیر می‌شود... شاه مایل است که اردنیها را از خرید سیستم سلاحهای پیشرفته از شوروی منصرف کند.

شنبه، ۲۵ اردیبهشت

شرفیابی. تلگرافهایی را از سفیرمان در اردن تقدیم داشتم که بعد از آن به تهران بازگشته و ادعا می‌کند که پیشنهاد انگلیس بیش از یک امید واهی نیست. وقتی او در لندن بود آنها هم درست همین پیشنهاد را دربارهٔ موشکها کرده‌بودند، ولی هیچ خبری نشد. پادشاه می‌ترسد که اگر نشان ندهد که قاطعانه تصمیم به مقاومت دارد، سوریه‌ایها او را درسته ببلعند. با وجود این از توصیهٔ شاه، که از او چون برادر بزرگترش یاد می‌کند، پیروی خواهدکرد، و امیدوار است که شاه موقعیت حساس او را درک کند. شاه اظهار داشت، "کاملاً حق دارد. به همین علت است که من در پیامم به او از منافع کلی منطقه، نه صرفاً وضعیت خود او، صحبت کردم. سعودی‌ها که او را نومید کرده‌اند، و انگلیسیها هم فقط بلدند حرف بزنند، اما عمل نمی‌کنند...

سفیر ضمناً گزارش می‌دهد که اینک همه از جریان ارسال تجهیزات نظامی از طرف ما به مغرب اطلاع دارند و همه می‌دانند که اردنیها چیزی بیش از واسطه‌ای در این معامله نیستند. او پیشنهاد می‌کند که اردن اقدامات گوناگونی انجام دهد، مثل ارسال نمایش سلاحهایی از طرف خود برای حفظ ظاهر. شاه در پاسخ گفت، لازم نیست. چه اهمیتی دارد که الجزایری‌ها و فلسطینی‌ها از نقش ما در این ماجرا آگاه شوند؟"...

یکشنبه، ۲۶ اردیبهشت

شرفیابی. خبر خوبی را گزارش دادم؛ دیشب نیروهای امنیتی ما یازده تروریست را کشتند. شاه از من خواست که جزئیات این درگیری را که از مدتها پیش در انتظارش بود، بررسی کنم. گفت: "باز هم از اینها هستند، که بزودی یا دستگیر خواهند شد یا کشته... مخفی گاههایشان تماماً شناسایی شده. باید بتوانیم آنها را از بین ببریم."

...بعد رفتیم سر بحث دربارهٔ رویدادهای اخیر در اردن، شاه گفت، "مطلبی هست که درست نمی‌دانم چطور با ملک حسین مطرح کنم. اردن تنها تا وقتی خواهد توانست به موجودیت خود ادامه دهد که خطری برای اسرائیل محسوب نشود. در حال حاضر سپر بلایی بین عراق و سوریه و اسرائیل است. اما اگر کوچکترین خطری برای اسرائیلیها محسوب شود، آنها ظرف سه چهار ساعت آن را نابود می‌سازند... از سفیرمان در عمان خواسته‌ام که این موضوع را با سیاست و احتیاط تمام با پادشاه مطرح کند."...

یکشنبه، ۲ خرداد

امروز صبح با رئیس دانشگاه ملی ملاقات کردم. او جریان ناآرامیهای دانشجویی چند روز اخیر را به تفصیل تشریح کرد. ادعا می‌کند که گزارشهای حاکی از عزاداری دانشجویان برای تروریستهای کشته شده به شدت اغراق‌آمیز است. شاه ابتدا دستور داده‌بود که پلی‌تکنیک و دانشکده فنی دانشگاه بسته‌شود، اما ظاهراً این امر موجب غوغای بیشتری شده و بهانهٔ جدیدی به دست تروریستها می‌داد. رئیس دانشگاه تقصیر ناآرامیها را به گردن هویدا می‌اندازد که به اعتقاد او از آن به منظور منحرف کردن توجه مردم از کمبودهای دولت سوءاستفاده می‌کند مشکل می‌توانم این را باور کنم، چون بعید به نظر می‌رسد که دقیقاً هویدا محرک آن اقداماتی باشد که ممکن است تیشه به ریشه خود او بزند. او راههای به مراتب مزورانه‌تری برای منحرف کردن اذهان عمومی در آستین دارد، همانطور که می‌داند چطور فکر شاه را منحرف کند.

این گفتگو را در شرفیابی‌ام گزارش دادم. تقاضا کردم که از وارد آوردن فشار روی رؤسای دانشگاهها خودداری کنیم. آنها همین طوری هم مشکلات زیادی دارند. در واقع برای بقای خود مبارزه می‌کنند. شاه پرسید که آنها چه علتی برای ترس دارند، و من توضیح دادم که آنها واقعاً از سوءقصد به جانشان از جانب تروریستها می‌ترسند. شاه به تندی پاسخ داد، "ببینم، وقتی کشورشان را فراموش می‌کنند و فقط به فکر خودشان هستند، فایده زنده ماندنشان چیست؟"...

دوشنبه، ۳ خرداد

...ملک خالد پادشاه عربستان سعودی برای یک سفر رسمی وارد شده است.

ضیافت شامی به افتخاراو داده‌شد. هیچ سخنرانی‌ای ایراد نشد چون مرد بیچاره هنگام سخنرانی در ملاءعام دست و پای خود راگم می‌کند.

چهارشنبه، ۵ خرداد

شرفیابی... شاه خاطر نشان کرد که پیامی برای ملک حسین فرستاده تا به او اطلاع دهد که سعودی‌ها آماده‌اند هزینهٔ برنامه دفاع هوائی او را تأمین کنند. آنها می‌خواهند بدانند که آیا این امر پادشاه اردن را به خریدن یک سیستم غربی راغب‌تر می‌کند یا نه؟

بی‌بی‌سی امروز صبح اعلام کرد که ما و سعودی‌ها بر سر افزایش ۵ درصد در بهای نفت برای اجلاس قریب‌الوقوع اوپک در بالی توافق کرده‌ایم. شاه گفت، "عجب حرامزاده‌هایی هستند. چطور می‌توانند ادعا کنند که این را می‌دانند؟" من در پاسخ عرض کردم که گزارش حتی در اخبار اصلی‌شان هم نبود بلکه در اخبار مربوط به بورس لندن گنجانده شده‌بود. ظاهراً نتیجه‌اش این بوده که قیمت سهام شرکتهای نفتی را به شدت بالا ببرد. شاه با حالتی از خود راضی لبخندی زد.

دوشنبه، ۱۰ خرداد

ملاقات صبح زود با سفیر آمریکا... دربارهٔ تحویل سیستم رادیو تلویزیونی ارتش آمریکا به شبکهٔ تلویزیونی خودمان گفتگو کردیم... بعد صحبت به موضوع تروریسم کشانده شد. در پاسخ به سؤال او دربارهٔ منشاء آن، اظهار داشتم که این حرکت بطور کلی به وضوح در نتیجهٔ تحریکات خارجی است. در جواب گفت ما نباید نارضایتی عمومی را در ایران نادیده

بگیریم. گفتم که اکثریت جمعیت ما از کشاورزان، کارگران و متخصصین طبقهٔ متوسط تشکیل می‌شود. هیچ یک از این گروهها دلیل زیادی برای شکایت ندارند... سفیر پاسخ داد که با وجود این عده‌ای آرمانگرای متعصب وجود دارند که مصمم به اعتراض علیه تقریباً هر چه ماکرده‌ایم هستند. من هم با نظر او کاملاً موافق بودم...

سه‌شنبه، ۱۱ خرداد

شرفیابی. شاه اصلاً سرحال نبود. توضیح داد که علاوه بر دل درد، از کهیر و سردرد هم ناراحت است. پرسیدم که آیا با پزشک مشورت کرده‌است. پاسخ داد که ایادی او را دیده و داروهای مختلفی تجویز کرده‌بود. در جواب گفتم که بیشتر پزشکان احمق هستند، اما ایادی در حماقت دست همه را از پشت بسته... برای کاهش نگرانی او گفتم که اگر مرا بدون لباس می‌دید مشکلات خودش فوراً فراموشش می‌شد. تقریباً از سرتا پایم پر از زخم و کورک است. پرسید، "آخر چراکاری نمی‌کنید." توضیح دادم، از آنجایی که همه پزشکان احمقند امید کمی وجود دارد که به تشخیص درستی برسند چه برسد به مداوا. پرسید "به همین سادگی؟" پاسخ دادم، "به همین سادگی".

والاحضرت شمس به فکر مسافرتی به ژوهانسبورگ افتاده تا از موزهٔ رضا شاه بازدید کند.[1] رئیس دفتر مخصوصش به امید کسب دعوت رسمی با سرکنسول آفریقای جنوبی تماس گرفته‌است. سرکنسول هم نظر مرا خواست

---

۱. اقامتگاه رضا شاه در تبعید در ژوهانسبورگ در دههٔ ۱۹۷۰ توسط دولت ایران خریداری شد و به صورت موزه درآمد.

که نظرم این بود که چنین دعوتی اشتباه بزرگی است. خیلی بهتر است که مسافرت غیررسمی باشد، و بدین ترتیب ما را از دردسر جهت‌گیری دربارهٔ مسئلهٔ آپارتاید مصون بدارد. شاه گفت، "کاملاً درست است. این آدمها هیچ نوع درکی از واقعیت ندارند."

وقتی داشتم دربارهٔ دانشگاهها صحبت می‌کردم شاه ناگهان حرفم را قطع کرد و گفت: "می‌دانستید، که به گفتهٔ یک افسر وظیفه که در هنگی بیرون تهران خدمت می‌کرده، تروریستها در واقع قهرمانان شجاعی هستند؟ او گفته که بدون آنها دولت خون این ملت را در شیشه می‌کند. فکر نمی‌کنم که هیچ‌کس به این فکر افتاده‌باشد که به این آقازاده بگوید که فراهم کردن خدمات اجتماعی بی‌شمار را نمی‌توان "خون توی شیشه کردن" شمرد... خاطر نشان کردم که رسیدگی در مورد بخصوص این جوانک در صلاحیت دادگاههای نظامی قرار می‌گیرد و هر چه بر سرش آید حقش است... اما ما باید به طور کلی یادبگیریم که با چنین غرولندهایی بسازیم...

شاه ادامه داد، "جالب‌تر از همه این است که روزنامه‌های تایمز و گاردین ما را متهم به داشتن یک حکومت پلیسی می‌سازند. بخش فارسی بی‌بی‌سی هم اتهامات مشابهی وارد آورده، وگفته که کشورهایی چون ایران و عربستان سعودی نباید به تکنولوژی نظامی غرب دسترسی پیدا کنند. این احمقهای لعنتی چه خیالی در سر دارند؟ آیا آنها جداً عراق، یا الجزایر، یا لیبی را در زمرهٔ رژیمهای لیبرال به حساب می‌آورند؟ به سفیر انگلیس بگوئید که چنانچه رسانه‌های گروهی او و اربابان سیاسی‌اش واقعاً چنین احساسی دارند، ما مجبور خواهیم شد در خرید اسلحه از انگلستان تجدید نظر کنیم. به او یادآوری کنید که تایمز و گاردین عموماً به عنوان صدای دولت انگلیس تلقی

می‌شوند." اعتراف کردم که از این بابت متحیر شده‌ام، چون چیزی حاکی از انتقاداتی که او به آن اشاره می‌کرد ندیده و نشنیده‌ام. بیشترین کاری که روزنامه‌ها کرده‌اند این است که از گزارش انجمن بین‌المللی حقوقدانان نقل قول کنند... اضافه کردم که خود ما مسؤول اتهامات کذبی هستیم که به ما نسبت داده می‌شود، چون هیچ‌کاری برای بهبود وجههٔ خود نمی‌کنیم. چرا باید محاکمهٔ تروریستها سری باشد؟ چرا به متهمان اجازه نمی‌دهیم خانواده‌هایشان را ببینند؟ مگر نه این که هدف ما تعقیب دشمنان رژیم است که بدون شک دشمنان مردم هم محسوب می‌شوند؟ وقتی محرك ما چنین انگیزه‌های عادلانه‌ای است، مخفی کردن این محاکمات از مردم کوچکترین نفعی به حالمان ندارد. شاه مدتی به فکر فرو رفت اما هیچ‌گونه کوششی برای پاسخ دادن نکرد...

چهارشنبه، ۱۲ خرداد

با سفیر انگلیس ملاقات کردم و به او هشدار دادم که اگر دولتش و حزب حاکم از نظریات ضد ایرانی رسانه‌های گروهی انگلیس طرفداری کنند ما هم خرید اسلحه از انگلیس را متوقف خواهیم‌کرد. خیلی از این موضوع دلخور شد. به من گفت که به تازگی از سفری به لندن، جهت آشنایی با وزیر خارجهٔ جدید، بازگشته‌است. منکر این شد که دولت انگلیس هیچگونه غرضی نسبت به ایران داشته‌باشد و از برنامهٔ بی‌بی‌سی که موجب ناراحتی ما شده‌بود اظهار تعجب کرده اظهار داشت که امکان دارد عناصر خرابکار مجدداً در سرویس زبانهای خارجی نفوذ کرده‌باشند. به عنوان مثال به تازگی کشف شده‌بود که عوامل فلسطینی به قسمت عربی بی‌بی‌سی رخنه کرده و نزدیک

بوده روابط با کویت و عربستان سعودی را خراب کنند... گفت که بارها به بی‌بی‌سی توصیه کرده که سرویس فارسی خود را که چیزی بیش از اتلاف وقت و پول نیست تعطیل کند؛ در ایران به اندازهٔ کافی آدمهایی هستند که بتوانند برنامه‌های عادی به زبان انگلیسی را بفهمند. در اشاره به اردن سفیر گفت که بریتانیا هنوز امید به فروش موشکها را از دست نداده‌است. امکان دارد که ملک حسین این معامله را به خرید از شوروی ترجیح دهد. به او هشدار دادم که برداشت ما از قضایا چیزی غیر از این است...

شرفیابی... شاه امروز خیلی سرحالتر از دیروز بود... ادعا می‌کند که اطلاعاتی به دستش رسیده حاکی از این که انجمن بین‌المللی حقوقدانان آلت دست سیا است، و به وزارت خارجه دستور داده این اتهامات را در گاردین، تایمز و نیویورک تایمز بر ملا کند، حتی اگر لازم باشد برای درج آن به صورت آگهی پول پرداخته‌شود.

...باسفیر شوروی ملاقات کردم. او از ولیعهد برای هفتهٔ اول ماه ژوئیه دعوت رسمی به عمل آورده‌است...

دوشنبه، ۱۷ خرداد

شرفیابی... سرکنسولگری ما در ژنو مدت کوتاهی به اشغال یک گروه از ناراضیان ایرانی در آمده که با خود اسناد طبقه‌بندی شدهٔ مختلفی را برده‌اند. شاه در اصل به وزارت خارجه دستور داد که کاری کند که اشخاص مقصر در یک دادگاه محلی سوئیسی محاکمه شوند. لیکن من دیشب نود دقیقه پای تلفن بودم و موضوع را با مترنیکوله، یک وکیل برجستهٔ اهل ژنو و دوست با ارزشی برای ایران، مورد بحث قرار دادم. به عقیدهٔ او این نحوهٔ عملکرد

عاقلانه نیست زیرا که به هریک از سیزده متهم فرصت می‌دهد یک وکیل مدافع کمونیست اجیر کند. آنها هم می‌توانند هفته‌ها توجه رسانه‌های گروهی دنیا را به خود معطوف کنند. علاوه بر آن بیشترین امیدی که ما می‌توانیم به عنوان مجازات داشته‌باشیم ۱۰۰ فرانک سوئیس جریمه یا پنج روز زندان است. نیکوله پیشنهاد می‌کند که به عنوان راه‌حل دیگر ما با خودداری از باز کردن مجدد سرکنسولگری اعتراض خود را نشان بدهیم. این امر ممکن است سوئیسی‌ها را خجلتزده کرده، و موجب اخراج ناراضیان شود. دیر یا زود ما این فرصت را به دست خواهیم‌آورد که محاکمه را در مملکت دیگری انجام دهیم... مجاب کردن شاه به پیروی از این توصیه کار چندان آسانی نبود... وقتی خبر را به وزارت خارجه دادم مقامات آنجا نفس راحتی کشیدند. همگی به وضوح می‌دیدند ما به کجا سوق داده می‌شویم اما جرأت نداشتند حتی یک کلمه به شاه بگویند...

سه‌شنبه، ۱۸ خرداد

شرفیابی... چندی پیش شاه پیامی از طریق سفیر آمریکا فرستاد، که در آن ادعا می‌کرد ما در اجلاس اخیر اوپک دربالی با تمهیداتی، رسیدن به توافق را به وقفه انداخته‌بودیم تا پرزیدنت فورد را در بحبوحهٔ مبارزات انتخاباتی‌اش از مخمصه برهانیم... اینک فورد پاسخ داده و از ما به خاطر حفظ بهای نفت به نرخ فعلی‌اش تشکر کرده اما هیچ اشاره‌ای به اظهارات شاه دربارهٔ انتخابات نکرده‌است. به دستور شاه تحقیق کردم و برایم مسجل شد که سفیر متن کامل پیام فورد را، بدون حذف موردی، تحویل داده‌است.

نسخه‌ای از مصاحبهٔ شاه را با الاهرام، مهمترین روزنامهٔ مصری، که

قرار است به زودی چاپ شود، ارائه دادم. گفت: "حداقل یک اشتباه مرتکب شده‌اند. سال گذشته نرخ تورم ما دقیقاً صفر بود." پاسخ دادم، این را می‌توان تصحیح کرد، اما آیا واقعاً حقیقت دارد که هیچ تورمی در کار نبوده‌است؟ به تندی گفت، "البته که حقیقت دارد." موضوع را دنبال نکردم اما می‌توانست از حالت چهرهٔ من بفهمد که باور نکرده‌بودم...

چهارشنبه، ۱۹ خرداد

شرفیابی. تلگرافهای مهمی را از موثقی، سفیرمان در اردن، تقدیم کردم... ملک حسین ادعا می‌کند که او هنوز تعهد محکمی از سعودی‌ها مبنی بر تأمین مالی خرید موشکهای او دریافت نکرده‌است... قرار است موثقی، به دستور شاه، به عربستان سعودی فرستاده‌شود تا دربارهٔ این موضوع مذاکره کند.

... برنامه موقت سفر ولیعهد را به شوروی تقدیم کردم، و اشاره کردم که او تصمیم گرفته از آکادمی نظامی مسکو بازدید نکند، به این دلیل که هنوز سرباز نیست.

شاه با اخم پرسید، "در این صورت چرا موافقت کرده از آکادمی نیروی دریایی در لیننگراد بازدید کند؟ به او بگوئید هر غلطی که دلش می‌خواهد بکند." با این که این حرف مرا دلخور کرد، از جویا شدن دلیل این خشم ناگهانی خودداری کردم...

بعداً نسخه‌ای از همان برنامه را به سفیر شوروی دادم، و افزودم که شاه اصرار دارد من پسرش را در این سفر همراهی کنم. سفیر خیلی خوشحال به نظر رسید، و از من دعوت کرد که پس از عزیمت ولیعهد هم آنجا بمانم و

پیشنهاد کرد با کاسیگین ملاقات کرده و بعد هم استراحتی را که سزاوارش بودم بنمایم و ضمناً تحت معاینهٔ کامل پزشکی هم قرار گیرم.

پاسخ دادم که این کار مطلقاً امکان ندارد. برخلاف کلیهٔ قوانین تشریفاتی است که ولیعهد را نیمه کاره در مسافرت به خارج تنها رها کنم...

پنجشنبه، ۲۰ خرداد

سفیر آمریکا امروز صبح زود تلفن کرد تا تقاضای شرفیابی فوری به حضور شاه بنماید. این تقاضا را به عرض رساندم. بعداً، حین شرفیابی خودم، شاه پرسید عجلهٔ سفیر برای چه بود. توضیح دادم که ظاهراً پیامی از جانب ملک حسین داشت. شاه اظهار داشت، "لابد در ارتباط با عملیات سوریه در لبنان است. سوریه‌ایها بیرون صور و بیروت دچار مخمصه شده‌اند."...

با سفیر آمریکا ملاقات کردم که تلگرافهای واصله از اردن را به من نشان داد. اردنیها و سوریه‌ایها به شدت نگران هستند که مبادا عراق به سوریه حمله کند. ملک حسین چاره‌ای نخواهدداشت مگر این که به نفع سوریه دخالت کند، با این که اطلاع دارد روسها عراق را مطمئن ساخته‌اند که آنها سوریه را برای قطع عملیات در لبنان تحت فشار خواهندگذاشت. این امر به معنای پایان کار حافظ اسد است، که در آن صورت چپیها بر سرتاسر منطقه از دمشق تا بغداد مسلط خواهند شد، خطری بزرگ برای سعودی‌ها و عامل متزلزل کننده‌ای در سرتاسر خاورمیانه. ملک حسین از طریق سفیر آمریکا به شاه هشدار داده‌بود چنانچه تأیید شود که روسها سوریه را برای عقب‌نشینی از لبنان تحت فشار قرار داده‌اند مسافرتش را به مسکو لغو خواهدکرد. او با نگرانی می‌خواهد بداند واکنش ما نسبت به عراق، در صورتی که این کشور به سوریه

حمله کند و دخالت اردن را ناگزیر سازد، چه خواهدبود.

جمعه، ۲۱ خرداد

خیلی خسته‌ام. تمام روز را در خانه ماندم... دلم برای اسب پیر بیچاره‌ام تنگ شده، اما حالم آنقدر بد است که نمی‌توانم به فکر سواری باشم[1]...

شنبه، ۲۲ خرداد

...شرفیابی... دربارهٔ سوریه و لبنان صحبت کردیم... شاه اظهار داشت که پیامی برای ملک حسین فرستاده و از عزم او به ایستادن پشت سر سوریه‌ایها حمایت کرده و اعلام داشته دیگر راه برگشت وجود ندارد. ضمناً به ملک خالد اطلاع داده که باید عراقی‌ها را از هرگونه اقدام خصمانه‌ای علیه سوریه بر حذر دارد.

در مورد درگیری ملک حسین در این مخمصه ابراز نگرانی کردم. شاه گفت: "او بدون هیچ دلیل موجهی موقعیت خودش را پیچیده کرده‌است. نمی‌فهمد که بزرگترین قدرت اردن در همین ضعیف بودن همیشگی‌اش است. جاه‌طلبیهای او باعث شد پا را از گلیمش فراتر بگذارد، در صورتی که هر قدر بخواهد قدرتمندتر شود، خطر نابودی خودش را بیشتر می‌کند. او صمیمیت دارد، جوان است و فاقد شجاعت هم نمی‌باشد. اما چرا پایش را از گلیم خود فراتر می‌گذارد؟ چرا در استرالیا پرسه می‌زند یا، مثل حالا نقشهٔ سفر بی‌معنایی را به اتریش می‌کشد؟ این آدمها چیزی ندارند که به او بدهند، او هم

۱. علم بیشتر دوران آخرین سالش را در مقام وزارت، بستری بود.

همین‌طور." ...

موثقی را پس از شرفیابی‌اش به حضور شاه ملاقات کردم. مذاکراتش با ملک خالد خوب پیش رفته و سعودی‌ها موافقت کرده‌اند بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار موشک برای اردن بخرند، مشروط بر این که از شوروی خریداری نشود...

چهارشنبه، ۲۶ خرداد

شرفیابی. آیت الله خوئی از نجف یک بار دیگر خواهان حمایت شاه شده‌است. شاه به من دستور داد که به آیت‌الله خوانساری اطلاع دهم. بعد ادامه داد، "راستی، وعدهٔ خوانساری به انتشار جزوه‌ای که مارکسیسم اسلامی را محکوم کند چه شد؟ می‌بینم که آدم قابل اعتمادی نیست." در پاسخ گفتم که روحانیون فقط به فکر جلب پیروان بیشتری هستند. برای هیچ چیز دیگر اهمیتی قائل نیستند...

پرزیدنت سادات رئیس‌جمهور مصر برای یک مسافرت رسمی واردشد. بعد از شرفیابی من، شاه او را به حضور پذیرفت...

شنبه، ۲۹ - یکشنبه، ۳۰ خرداد

اعلیحضرتین و خانوادهٔ سادات را به رامسر همراهی کردم. استراحتی به جا برای همگی...

دوشنبه، ۳۱ خرداد

حوالی ظهر به تهران بازگشتم. سادات از آنجا به عربستان سعودی

عزیمت کرد...

در کاخ مرمر رامسر، در حالی که منتظر ساعت مقرر برای آوردن میهمانانمان بودیم، ناگهان شهبانو بدون مقدمه اظهار داشت که نگران این است که مردم از او و شاه خسته شده‌اند. "به نظر نمی‌آید که آنها دیگر اشتیاقی را که قبلاً برای ما داشتند، هنوز هم داشته باشند." شاه هم مانند من خیلی جا خورد ولی شدیداً با او مخالفت کرد. شهبانو گفت، "با وجود این، اگر من هم مجبور بودم برای رؤیت پادشاهم ساعتها در میان جمعیّت انتظار بکشم در حالی که پلیس فضولی جلوی دیدم را گرفته‌بود من هم خسته می‌شدم." در این هنگام من وارد بحث شدم، چون می‌توانستم ببینم نزدیک بود شاه از کوره در برود. به شهبانو یادآوری کردم، که احتمالش خیلی کم است که او در این مورد با عامهٔ مردم ایران توافق داشته‌باشد. مردم اعلیحضرتین را به ندرت می‌بینند، اما همیشه از دیدنشان خوشحال می‌شوند، حتی اگر فقط نگاه کوتاهی به آنها و میهمانانشان باشد... اتفاقاً، ابراز احساسات مردم امروز صبح به نظر من به گرمی همیشه می‌آمد...

درپی آن قابوس سلطان عمان وارد تهران شد و شاه او را تا اقامتگاهش همراهی کرد... امشب یک ضیافت خصوصی به افتخارش برپاشد و شهبانو دست به‌کار شد تا برای فراد هم ضیافت مشابهی را ترتیب دهد. من در کمال احتیاط به شاه تذکر دادم که سلطان معمولاً از این نوع مراسم دل خوشی ندارد. او بدون همسرش اینجا آمده فقط بدین منظور که کمی به خودش برسد. شاه هم به شهبانو اطلاع داد که شام فردا باید ضیافت خیلی مختصری باشد. او اصلاً خوشش نیامد.

سه‌شنبه، اول تیر

شرفیابی... پیش‌نویس تلگرافی را که دویستمین سالگرد استقلال آمریکا را تبریک می‌گفت، و دستاوردهای ایالات متحدآمریکا را در طول موجودیت کوتاه لیکن شکوهمندش مورد تمجید قرار می‌داد، تقدیم کردم. شاه اصرار کرد که کلمه "کوتاه" را حذف کنم، چون آمریکاییها در مورد این جور چیزها عقدهٔ حقارت دارند...

پنجشنبه، ۳ تیر

پس از تودیع با سلطان قابوس در فرودگاه شاه و من به سعدآباد پرواز کردیم. شاه دربارهٔ سلطان گفت، "آدم خوبی است. بدون اجازهٔ ما آب نمی‌خورد." من در پاسخ گفتم این برخورد عاقلانه‌ای بود، با توجه به این که توصیهٔ شاه ناشی از هیچ‌انگیزه‌ای غیر از تمایل به حفظ امنیت خلیج نیست. شاه پاسخ داد: "کاملاً درست است. فکر نمی‌کنم اصلاً دلش بخواهد ما نیروهای خود را از عمان بیرون ببریم."... بعد پرسید سلطان در دوشب گذشته چه کرده‌بود. در پاسخ گفتم که هر دو شب با تعداد چهار تا پنج خانم بیرون اقامتگاه ملاقات کرده‌بود. نمی‌توانم شهادت دهم بعداً چه اتفاقی افتاده‌بود، اما بهر صورت سلطان راضی به نظر می‌رسید.

پرسید که آیا یک مقالهٔ بخصوص را در تایمزمالی خوانده‌ام. گفتم که خوانده‌ام، و شاه ادامه داد، "چه تصادفی که سرویس فارسی بی‌بی‌سی هم باید آن را به دست آورده باشد و بخشهای بزرگی از آن را نقل کند. به سفیر انگلیس بگوئید ما دیگر نمی‌توانیم این برنامهٔ تبلیغاتی ضدایرانی را نادیده بگیریم." اشاره کردم که مقاله کاملاً هم انتقادآمیز نبود. گفت، "با وجود این

حرامزاده‌ها هنوز هم می‌نالند که در ایران چیزی جز بدبختی وجود ندارد. برعکس ماکمبود نیروی کار داریم، دستمزد روزانه حداقل ۷ دلار است، و بهداشت و تحصیلات هم رایگان است. به کارگران کارخانجات صنعتی در کارخانه‌هایشان سهم داده می‌شود وکشاورزان صاحب زمینهای خود هستند. کجای این بدبختی است؟"...

گزارش دادم که شرکت هواپیماسازی گرومان پیشنهاد کرده از والاحضرت غلامرضا در سفر آینده‌اش به ایالات متحد پذیرایی کند. این شرکت متهم به رشوه‌دادن به تعدادی از هم ولایتیهای ما به منظور افزایش فروشش است و ابداً صلاح نیست که والاحضرت دعوت آنها را بپذیرد. شاه گفت: "به او بگوئید نرود. بخاطر چند دلار گندیده برای ما بی‌آبرویی به بار می‌آورد."...

شنبه، ۵ تیر

شرفیابی. دربارهٔ سفر قریب‌الوقوع ولیعهد به شوروی صحبت کردیم. شاه دستوراتی به من داد که در صورت لزوم در بحث با مقامات روسی از آنها پیروی کنم. گفت، "چنانچه به تراکم تجهیزات نظامی ما اعتراض کردند، باید به یادشان بیاورید که ما تمایل زیادی داریم که با آنها دوست‌باشیم اما هیچ تعهدی نداریم که در مورد دفاع ملی خودمان را توجیه کنیم. چرا باید اجازه داشته‌باشند که خود را در جایگاه یک دادگاه تفتیش عقاید در برابر ما ببینند؟ اشاره کردم مشکل بتوانم این پیام را بدون اینکه به نظر بیش از حد خشن بیایم، منعکس کنم" مهم نیست. اگر آنها موضوع را مطرح کردند، آنوقت شما باید درست همانطور که من به شما گفته‌ام پاسخ دهید. در غیراینصورت، آزادید که

دهانتان را ببندید. پیشنهاد کردم وقتی ولیعهد روز پنجشنبه باز می‌گردد تعلیمات مشابهی هم به او بدهد. لازم است به او گفته‌شود چه رفتاری پیشه سازد و چه موضوعاتی بهتر است به عهدهٔ من گذارده شود.

گزارش دادم که والاحضرت غلامرضا برنامهٔ مسافرتش به آمریکا را لغو کرده‌است. شاه گفت: "بهتر. به کلیهٔ اعضای خانواده‌ام اطلاع دهید که بدون تأیید قبلی دربار، نباید هیچ دعوتی را چه از طرف شرکتها و چه از جانب دولتها بپذیرند."

رئیس کل تشریفات به کلی دست و پای خود را گم کرده‌بود. شاه به او دستور داده که طول مسیر منطقهٔ عبور رئیس جمهور هند را وقتی امروز وارد می‌شود به میزان زیادی تقلیل دهد. مرد بیچاره فقط یک ساعت فرصت داشت که تغییرات لازم را بدهد و نگران است که مبادا شاه از بعضی از جنبه‌های برنامهٔ تجدید نظر شده خوشش نیاید. شاه گفت: "مزخرف می‌گوید. همه‌اش به صورت بچگانه‌ای ساده‌است. چرا باید رئیس جمهور را به یک سواری طولانی در یک اتومبیل دربسته مجبور کرد وقتی می‌دانیم که او ناراحتی قلبی دارد؟ اگر این قدر هوا گرم نبود عیبی نداشت. آنوقت می‌توانستیم از یک اتومبیل روباز استفاده کنیم."

اعلیحضرتین را برای استقبال از میهمانان هندی‌مان به فرودگاه همراهی کردم. وقتی آنجا بودیم خبری شنیدم که بیش از همیشه مرا متقاعد ساخت شاه زیر سایهٔ خداست. ظاهراً دختری در کنار خط سیر قبلی به کاخ، آمادهٔ سوءقصد به جان شاه، منتظر ایستاده‌بود. وقتی فهمیده که خط سیر عوض شده به سرش زده و یک نارنجک را به طرف دو پلیس که در آن نزدیکی ایستاده بودند پرتاب کرده. خدا را شکر، آنها فقط جراحات

مختصری برداشتند، اما دختر دردرگیری متعاقب آن کشته‌شد. در این ضمن شاه، شهبانو و میهمانانشان سالم به کاخ سعدآباد بازگشتند.

گروهی از اساتید دانشگاه کمبریج که قبلاً چندین جلد کتاب دربارهٔ تاریخ ایران منتشر کرده‌اند، با نسخه‌های تقدیمی برای شاه وارد شدند. ناهار را به اتفاق تعدادی از پژوهشگران داخلی و سفرای انگلیس و آمریکا که میهمان من بودند صرف کردم. دربارهٔ واکنش شاه به اظهارات تایمزمالی و سرویس فارسی بی‌بی‌سی هشدار دادم... سفیر خیلی ناراحت شد. اظهار داشت که اگر شاه در شرفیابی بعدی‌اش به این مسئله اشاره کند او شخصاً تعهد خواهدکرد که یا بخش زبان فارسی را تعطیل کند، یا حداقل آنرا تحت کنترل مؤکدتری درآورد. از این همه اشتیاق او به همکاری تحت تأثیر قرار گرفتم...

یکشنبه، ٦ تیر

شرفیابی. شاه خیلی سرحال بود... در اشاره به سوءقصد دیروز، خاطر نشان کردم که چنانچه نقشهٔ دختر عملی شده‌بود، عواقب وخیمی برای سیاست بین‌المللی در برداشت، حتی اگر شاه جان سالم در برده‌بود. هیچ رئیس کشور دیگری، خواب همراهی میهمانی را بااتومبیل در مسیری ۱۳ تا ۱۴ کیلومتر را نمی‌دید. پیشنهاد کردم که مسیر باید به فاصلهٔ کوتاهی، بین فرودگاه و محدودهٔ شهر محدود شود، و در آنجا میهمانان ما باید مستقیماً با اتومبیل یا هلی‌کوپتر به کاخ بروند. شاه تأیید کرد.

اضافه کردم که تغییر دادن برنامه توسط او، که تنهامی‌توانست الهام غیبی باشد، موجب نجاتش شده‌بود. اگر به عهدهٔ تشریفات دربار گذاشته شده‌بود، خط سیر تغییر نیافته باقی می‌ماند. شاه گفت، "الهامی در کار نیست.

فقط شعور عادی... با اینکه شاید خداوند مایل است به نوعی مرا محافظت کند. بدون شک بدین خاطر که بتوانم مأموریتم را برای مردم ایران به انجام برسانم."

پیامی رسید که رئیس جمهور هند برای ملاقات شاه در راه است. چون ناراحتی قلبی‌اش به او اجازه بالا آمدن از پله‌ها را نمی‌دهد، شاه رفت از او در باغ کاخ استقبال کند. از دفتر کار همراهش رفتم و در راه پیشنهاد کردم، چون تابستان است، شاید مایل باشد در باغ کارکند، البته اگر بتوانیم چادری برپا کنیم. شاه گفت "فکر نمی‌کنم عملی باشد. نمی‌توانید انتظار داشته‌باشید که مردم با کوهی از پرونده‌ها و اسناد محرمانه بیرون کار کنند." خوب این هم بهانهٔ خوبی است، اما واقعیت این است که او خودش ترجیح می‌دهد داخل ساختمان کارکند...

چهارشنبه، ۹ تیر

درپی مسافرت کوتاهی به زوریخ برای دیدن دندانپزشکم به تهران مراجعت کردم...

ده تروریست دیگر کشته شده‌اند. همراه آنها اسنادی پیدا شده که آنها را به لیبی و فلسطینی‌ها ارتباط می‌دهد.

جمعه ۱۱ - یکشنبه ۲۰ تیر

بیش از یک هفته همراه ولیعهد در شوروی بودم. غیر ممکن بود که آنجا خاطراتی نوشت چون هر قدر هم که قفل و رمز کیف دستی‌ام پیچیده باشد، عوامل روسی مشکلی در باز کردن آن نخواهند داشت.

مثل همیشه مردم شوروی تنها فکر و ذکرشان کمبود موادغذایی و مسکن است. به کشورشان و میراث اسلاو آن افتخار می‌کنند، اما به رغم این همه تبلیغات به نظر نمی‌رسد اعتقاد چندانی به کمونیسم داشته‌باشند. دارو دسته رؤسای حزبی با استفاده از پلیس مخفی مردم را به سکوت وادار کرده‌اند. البته باید اذعان کرد که آنها در تأمین حداقل خدمات اساسی مثل مدارس، وسایل حمل و نقل عمومی، تهیّهٔ مسکن و آب و برق پیشرفتهایی داشته‌اند.

با وجود این فکر کردن دربارهٔ همهٔ این مسائل سفر مرا ضایع کرد. در مملکت خودمان ادعا می‌کنیم که ایران را به دروازه‌های تمدن بزرگ رسانده‌ایم، اما مملکت دائماً گرفتار قطع برق است و ما حتی نمی‌توانیم آب و برق را در پایتخت تأمین کنیم. لعنت بر بی‌کفایتی دولتمان. تصمیم دارم این دولت را ظرف دوازده ماه آینده تعویض کنم، نه به خاطر جاه طلبی شخصی بلکه به خاطر اینکه وفاداری‌ام به شاه آن را ضروری می‌سازد...

از بعضی جهات صنایع شوروی پیشرفتهای زیادی کرده‌است. یکی از مزایای این سفر این بود که چشمان ولیعهد راگشود و به او یاد داد که همسایهٔ شمالی ما را دست کم نگیرد. تا همین هفتهٔ پیش تصورش بر این بود که اف - ۱۴ آمریکایی می‌تواند هر تعداد میگ ۲۳ را از میدان به در کند. حالا می‌داند که این طور نیست. اشتباه است که او را دربارهٔ این خرس بزرگ روسی که می‌تواند ما را یک لقمه چپ کند گمراه کرد.

به طور کلی والاحضرت خیلی مواظب رفتارش بود و سؤالات هوشمندانه‌ای می‌کرد. به عنوان مثال، هنگام بازدید از تالار شورای عالی، دربارهٔ معنای آرمی که با گچبری روی یک دیوار حک شده‌بود سؤال کرد:

داس و چکشی که بزرگتر از کرهٔزمین بود. مهمانداران ما نمی‌دانستند چه جوابی بدهند.

فقط یک بار اشتباه کرد. ضیافتی در سفارت برپا بود که در آن آقای نیازبگف، میزبان ما، ابراز امیدواری کرد که روابط ایران و شوروی هرگز با حضور گربه سیاه خراب نشود - یک ضرب المثل قدیمی روسی که از خرافاتی ریشه می‌گیرد که راه رفتن گربه سیاه روی دیوار بین دو خانه علامت نفاق بین دو همسایه است. ولیعهد شب را به تعریف از مزایای شراب ایرانی گذرانده‌بود و یکی دو گیلاس بیشتر از حد معمول نوشیده‌بود. به محض این که صحبت از گربهٔ سیاه پیش آمد، پرید وسط و گفت: "بله، درست مثل کادیلاک سیاه آمریکایی." من خیلی خجلتزده شدم اما ترجیح دادم ساکت بمانم تا شب پسرک را ضایع نکنم. روز بعد به بازدید از مرکز فضایی شوروی پرداختیم. والاحضرت سخنرانی فی‌البداههٔ بسیار خوبی ایراد کرد و از همه فضانوردان آمریکایی و روسی به یکسان، تجلیل کرد. بیرون وقتی داشتیم سوار اتومبیل می‌شدیم به او گفتم بیاناتش جبران اشتباه دیشب را کرده‌بود. حیران به طرف من برگشت و پرسید منظورم از اشتباه چه بود، اما فرصتی برای توضیح نبود. تا وقتی به اقامتگاه برگشتیم من تقریباً این مکالمه را فراموش کرده‌بودم. اما پسرک یک راست آمد به اطاق من که در حال استراحت بودم و از من خواست منظورم را بیان کنم. او را بردم بیرون توی راهرو تا از میکروفونهای مخفی احتراز کنم و در گوشی به او گفتم که مقایسهٔ او بین کادیلاک سیاه و گربه سیاه بدیمن می‌تواند به عنوان انتقاد غیرمستقیم از آمریکایی‌ها، متحدین طبیعی ما و تنها قدرتی که توانایی محافظت از ما را در برابر روسها دارد، تلقی شود. پسرک خیلی وحشتزده شد اما به او گفتم که لازم نیست خودش را سرزنش

کند؛ در جلسهٔ رسمی نبود و خیلی هم حرف بدی نزده‌است...

سه‌شنبه، ۲۲ تیر

به نوشهر پرواز کردم. از دیدن شاه بعد از این همه مدت خیلی خوشحال شدم... فوراً پرسید رفتار ولیعهد چطور بود. در پاسخ گفتم رفتار ظاهری‌اش کوچکترین عیب و نقصی نداشت اما لازم است که شاه به او بینش سیاسی بیاموزد. او پسر باهوشی است، خوش قیافه و حساس با معلومات عمومی خوب... من از دستور دادن به او خودداری کردم، و صرفاً سعی‌ام در این بود که به او توصیه‌های لازم را بکنم و اجازه دهم خودش تصمیم‌بگیرد. در واقع مطمئنم که اگر صراحت بیشتری به کار برده‌بودم او دقیقاً برخلاف آنچه به او می‌گفتم عمل می‌کرد؛ چیزی که در نظر من نشانهٔ شخصیتی قوی است. شاه خشنود شد...

شاه پرسید آیا روسها برای ما سنگ تمام گذاشته‌بودند؟ پاسخ دادم که آنها مقدار گرمی را که لازم تلقی می‌کردند نشان داده‌بودند که شاید آن قدرها هم که ما دلمان می‌خواست نبود. به عنوان مثال، آنها می‌توانستند ولیعهد را سرمیز غذا بالاتر از معاون صدر شورایعالی قرار بدهند. شاه تأیید کرد. بعد توضیح دادم که در بدو ورودمان به مسکو، رئیس تشریفات پادگورنی، که در سرتاسر سفر میزبان ما بود، گفته‌بود که پادگورنی به محض بازگشتمان از کریمه ولیعهد را به صرف چای دعوت خواهد کرد. اما در واقع چنین دعوتی به عمل نیامد، که من آنرا تعجب‌آور و تا حدودی هم غیرمؤدبانه تلقی می‌کنم. شاید تقصیر از ما بود. ما باید تکلیف همهٔ این جزئیات را از قبل روشن می‌کردیم...

بعد نسخه‌ای از مصاحبه‌اش با مجلهٔ آلمانی بلیتز را به شاه نشان دادم. سرمقاله‌ای در صفحه آخر بود که ایران را دنباله رو آمریکا توصیف کرده‌بود. پیشنهاد کردم که پیش از آنکه این مقاله در مطبوعات داخلی چاپ شود این بخش را حذف کنیم، اما شاه مخالفت کرد و مصرانه خواست که آن هم بماند. کاملاً مطمئنم که اگر در شوروی از ولیعهد و من استقبال گرمتری به عمل آمده‌بود، واکنش متفاوتی نشان می‌داد...

چهارشنبه، ۲۳ تیر

...با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم. به من گفت که قرار است اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل جمعهٔ آینده برای شرفیابی به حضور شاه به تهران بیاید.

شنبه، ۲۶ تیر

این سطور را در هواپیمایی که به مقصد ژنو در پرواز است، می‌نویسم. جیمی کارتر با اکثریت چشم‌گیری نامزد دموکراتها در انتخابات آینده شده‌است. احتمالاً برندهٔ ریاست جمهوری خواهدشد که در آن صورت خدا می‌داند چه فاجعه‌ای بر سر دنیا خواهد آورد. او چیزی بیش از یک بچه دهاتی نادان نیست. باز هم اگر تنها دستاوردش نجات آمریکا از افراط در مصرف باشد، خدمت بزرگی به بشریت خواهدکرد.

سه‌شنبه، ۱۲ مرداد

... کنگره فروش اسلحه آمریکایی به ایران را مورد بحث قرار داده‌است. تعدادی از سناتورها ادعا می‌کنند که این سلاحها بقدری قدرتمند هستند که

حتی آمریکا هم نمی‌تواند به طور مؤثر آنها را به کار برد؛ و اینکه آنها فقط منجر به مشکلات بیشتری برای همه می‌شوند. کیسینجر آنها را مورد حمله قرار داده و یادآوری کرده که یک ایران قوی امنیت آمریکا را تضمین می‌کند و مشکلات مدیریتی را که ما دچار آن هستیم می‌توان تا حدودی ناشی از اشتباهات مشاورین نظامی آمریکایی محسوب کرد. نیروی ویژه‌ای از این افراد فرستاده شده تا کارها را به جریان صحیح بیندازد...

پنجشنبه، ۱۴ مرداد

تنها از اروپا بازگشتم. کیسینجر اینجاست.

شنبه، ۱۶ مرداد

در ضیافت سفیر آمریکا به افتخار کیسینجر شرکت کردم. به او گفتم چقدر ممنون پشتیبانی او از ما در کمیتهٔ روابط خارجی سنا هستم. کیسینجر گفت او به خاطر این اعتقاد که ما متحد سرسخت آمریکا هستیم، آن طور عمل کرده‌است. اما دربارهٔ سناتورها، اظهار داشت که آنها فقط می‌خواستند خود را مطرح کنند، البته با توجه به اینکه امسال سال انتخابات است.

در مورد نقشی که دربار ایفا می‌کند و چگونگی تنظیم برنامهٔ روزانهٔ شاه سؤالاتی کرد. همه را توضیح دادم، و خاطر نشان کردم که شاه به طور متوسط روزی دوازده تا سیزده ساعت سخت کار می‌کند. کیسینجر در پاسخ گفت، "که مطمئناً او را پرکارترین دولتمرد دنیا می‌سازد، افتخاری که من قبلاً برای خودم حفظ کرده‌بودم." به شدت شاه را مورد ستایش قرار داده، گفت، "مردی بزرگتر از او وجود ندارد. این را به خاطر خوشایند شما نمی‌گویم، بلکه

به این خاطر که حقیقت دارد."

بعد سفیر دربارهٔ سرعت عمل زیادِ شاه و دربار اظهار نظر کرد. کیسینجر اذعان کرد که غالباً از این که پاسخ به پیامهایش را ظرف کمتر از شانزده ساعت دریافت می‌کرد متحیر می‌شد. بعد دربارهٔ ولیعهد سؤالاتی کرد. به او اطمینان دادم که او همهٔ قدرتمندیهای پدرش را به ارث برده‌است. لازم نیست کسی از این لحاظ واهمه داشته‌باشد...

در منزل انصاری با کیسینجر شام خوردم. به دستور شاه موضوع وضعیت وخیم مالی اردن را مطرح کردم... قول داد که موضوع را جداً مورد بررسی قرار دهد. گفت "به شاه بگوئید که حافظ اسد کمی متزلزل شده و نیاز به تقویت دارد. شاه باید به اسد اطلاع دهد که ما آمریکاییها تا آخر از او حمایت می‌کنیم." این هم از روسها، که ظاهراً اسد را دست پروردهٔ خود می‌پنداشتند، عقیده‌ای که خود من هم در آن سهیم بودم...

کیسینجر از کمک مالی شاه به مصر قدردانی کرد... به او هشدار دادم که حالا که درآمد نفتی ما رو به تنزل است، موقعش رسیده که سعودی‌ها در کمک به سادات پیش قدم شوند. او با حملهٔ تند و تیزی به طبقهٔ حاکمهٔ سعودی پاسخ داد و گفت که آنها دارو دستهٔ احمق و کوته بینی هستند که به هیچ چیز جز پول علاقه ندارند. به او گفتم که اردن، مصر و حتی سوریه سپر دفاعی عربستان سعودی هستند. او گفت، "به شرط اینکه حاضر باشند مسؤولیت را بپذیرند. در حال حاضر به نظر می‌رسد که در دنیای تخیلات به سر می‌برند. اردن آن قدر این دست و آندست کرد که نزدیک بود شورویها اختیارش را در دست بگیرند. فقط مداخلهٔ شاه اوضاع را سرو سامان داد."

بعد پرسید که آیا مذاکراتش با شاه رضایت بخش بوده‌است. در پاسخ

گفتم که از هنگام ملاقاتشان شاه را ندیده‌ام، اما اگر اوضاع رو به راه نبود، می‌تواند مطمئن باشد که به من هرگز اجازه داده نمی‌شد در ناهار سفارت شرکت‌کنم، چه رسد به ضیافت امشب.

دوشنبه، ۲۵ مرداد

شرفیابی... با توجه به دستور اخیر شهبانو حاکی از اینکه دربار باید از هزینه‌های غیر ضروری بپرهیزد، عرض کردم که قصد دارم به مناسبت تولد ولیعهد یک اتومبیل رولز رویس به ایشان هدیه بدهم و اضافه کردم: "امیدوارم علیاحضرت این هدیه را به عنوان عملی مذموم نسبت به والاحضرت تلقی نکنند. به همین جهت خواستم ابتدا از شما کسب تکلیف کنم." شاه در پاسخ گفت که پذیرفتن نوع هدیه به خود من مربوط است. از ایشان تشکر کردم. از صدقهٔ سر شاه من اینک مرد بسیار ثروتمندی هستم، سال گذشته به تنهایی بیش از ۵ میلیون دلار زمین به دولت فروختم. در چنین شرایطی دلیلی نمی‌بینیم که مانند یک گدازادهٔ خسیس رفتار کنم... البته از اسراف کاری هم بدم می‌آید... در ادامه گفتم که بخشی از ثروتم را برای تأسیس یک مؤسسهٔ آموزش عالی در بیرجند باقی خواهم گذاشت، که به یاد پدر مرحومم نامگذاری شود. شاه پرسید که آیا فرش بافی هم جزو برنامهٔ مؤسسه خواهدبود، تذکر دادم که این حرفه همین حالا هم به حدی رونق دارد که نمی‌تواند همراه با تقاضا پیش برود. گفتم، "تحت رهنمودهای اعلیحضرت، هیچ کس در این کشور نیست که محتاج پول یا کار باشد. در روزگار گذشته در بیرجند پدرم تنها کسی بود که صاحب اتومبیل بود. حالا بیش از یک هزار اتومبیل وجود دارد و حتی مجبور شده‌اند که خیابانها را یک طرفه کنند تا از تراکم جلوگیری شود." شاه خیلی

مسرور شد، و گفت که باید اینها را به بعضی از آن احمقهای مطبوعاتی بگوئیم؛ به آنها بگوئید تا بروند و خودشان ببینند و آنچه را دیده‌اند منصفانه و بدون غرض گزارش دهند...

چهارشنبه، ۲۷ مرداد

شرفیابی. دربارهٔ جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی صحبت کردیم. تا حالا که همه چیز بخوبی برگزار شده و بخصوص انتشار این همه کتاب به یاد بود این مراسم دلگرم کننده‌است... قرار است امسال در حدود هفتاد کتاب در ایران چاپ شود و تعدادی دیگر هم در خارج توسط چاپخانه‌های مهم دانشگاهی دنیا منتشر خواهدشد.

خاطرنشان کردم که دوست قدیمی‌ام سردنیس رایت، سفیر سابق انگلیس، نسخه‌ای از یادداشت تقدیمی‌اش در آخرین کتابش را برای ما فرستاده.[1] شاه گفت، "بخصوص با چنین مقدمه‌ای نمی‌تواند چیز موهنی نوشته‌باشد." در پاسخ گفتم از آنچه خود دنیس رایت به من گفته، کتاب عمدتاً با دورهٔ قاجار سروکار دارد، تنها مؤخرهٔ مختصری دربارهٔ ظهور سلسله پهلوی... که رضا شاه را به عنوان وطن‌پرست بزرگی توصیف می‌کند که به دست گرفتن قدرت توسط او کم و بیش با آنچه در آن زمان منافع بریتانیا تلقی می‌شد، منطبق بود.

۱. "تقدیم به دوستان ایرانی‌ام با این آرزوی صمیمانه که پیشرفت و رفاهی که مشخصهٔ نیم قرن نخست سلطنت پهلوی است سالهای طولانی دوام یابد" - انگلیسیها در میان ایرانیان (لندن ۱۹۷۷).

در موردی دیگر، اشاره کردم که کیم روزولت،[1] مأمور سیا که به سقوط دولت مصدق کمک کرد، می‌خواهد خاطراتش را به چاپ برساند - مشتی لاطائلات... شاه سری تکان داد، دستور داد هرکاری که صلاح می‌دانم انجام دهم...

شنبه، ۳۰ مرداد - پنجشنبه، ۴ شهریور

چند روز گذشته را در معیت اعلیحضرتین و ولیعهد به بازدید از آذربایجان گذرانده‌ام. برنامه‌ای سنگین، اما همه چیز بخوبی برگزار شد... ابراز احساسات شدید از طرف سکنهٔ محلی...

پرواز بازگشت به تهران را با شاه صرف کارهای عقب مانده کردیم... بعد به گپ زدن پرداختیم، چون شاه مایل نبود با سایر مسافران قاطی شود.

به یاد روزگار جوانی و دخترانی که می‌شناختیم افتادیم. به او گفتم که اولین زن زندگی‌ام خدمتکار چهل ساله مادرم بود. چقدر خوب آن شب را به یاد می‌آورم؛ او سیر مفصلی خورده بود، که در آن وقت در نظر من مثل رایحهٔ بهشتی بود. شاه چنان به قهقهه خندید که شهبانو و دیگران جداً متوحش شدند...

۱. کرمیت (کیم) روزولت، نوهٔ پرزیدنت تئودور روزولت. در ۱۹۵۳ به عنوان مأمور سیا توطئه مشترک انگلیسی - آمریکایی را، با نام رمزی عملیات آژاکس، رهبری کرد تا حکومت دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران را سرنگون سازد. درپی آن به عنوان مشاور شرکتهای آمریکایی طرف معامله با ایران خدمت‌کرد. کتابش تحت "عنوان کودتا در کودتا: مبارزه برای کنترل ایران" سرانجام در ۱۹۷۹ در نیویورک منتشر شد.

شنبه، ٦ شهریور

شرفیابی. اوقات شاه خیلی تلخ بود. قبل از اینکه فرصت کنم دهانم را باز کنم گفت که امروز صبح تروریستها سه تن از مستشاران نظامی آمریکایی وابسته به ارتش ما را کشته‌اند. گفت: "در اسرع وقت به سفیر تلفن کنید. تسلیت ما را به او و خانواده‌های قربانیان ابلاغ کنید. ضمناً نامه‌های خصوصی هم باید به آنها نوشته‌شود. به ارتش بگوئید که بالاترین مستمریی را که مـی‌توان در چنین مواردی پرداخت، درست مشابه شهدای خودمان، بپردازند. ضمناً باید ترتیبی دهید از طرف بخش اجتماعی دربار نمایندگان مخصوصی به دیدن هر یک از خانواده‌ها در منازل خودشان بروند. علاوه بر آن، به اطـلاع سـفیر برسانید که به عقیدهٔ ما تقصیر این جنایت به گردن کمونیستهاست. آنها از سنای آمریکا و سؤالات احمقانه‌ای کـه در کمیته‌هـای آن مـی‌شود بـهره‌برداری کرده‌اند. تعدادی از سناتورها اظهار داشته‌اند که ممکن است روزی مستشاران آمریکایی به گروگان گرفته‌شوند. حالا تروریستها خواسته‌اند این وحشت را بر فکر مردم آمریکا مستولی سازند. آنها امیدوارند که خشونت سبب تحریك عکس‌العمل منفی مردم شده، کنگره را وادار کند که فروش اسلحه به ایران را ممنوع سازد. ضمناً به او بگوئید، که به اعتقاد من، تعدادی از روزنامه نگاران و روزنامه‌های آمریکایی توسط کمونیستها کنترل می‌شوند. چرا سـفیر مـا در جریـان فعـالیتهای خـرابکـارانهٔ دانشجویـان ایـرانـی مـقیم آمریکـا قـرار نگرفته‌است؟" ... در فرصتی دیگر به شاه یادآوری خواهم کرد که، درپی بحث سنا دربارهٔ فروش اسلحه، سازمان اطلاعاتی اسرائیل درست در مورد چنین حملاتی به مستشاران آمریکایی به ما هشدار داده‌بود. صحت پیش‌بینی آنها کاملاً حیرت‌انگیز است...

سرشام... شهبانو گفت خیلی دلش می‌خواهد تولدش را در بیرجند بگذراند. گفتم که خودم هم هیچ آرزویی بزرگتر از این ندارم.

سه‌شنبه، ۹ شهریور

شرفیابی... قذافی دیوانهٔ لیبی به مناسبت ماه‌رمضان تلگراف تبریک فرستاده‌است. شاه از این موضوع خنده‌اش گرفت چون مردک نه تنها روابط سیاسی‌اش را با ما قطع کرده بلکه به گروههای مختلف تروریستی ایران و تندروهای چپ کمک مالی می‌کند. به من دستور داد که با وزارت امور خارجه مشورت کنم و ببینم که آیا ما باید به او پاسخ بدهیم یا نه.

دربارهٔ سوئیسی‌ها و تصمیم آنها مبنی براعلام نمایندهٔ ساواک به عنوان "عنصر نامطلوب" صحبت کردیم. شاه گفت، "آنها باید خودشان را توجیه کنند. چون خیلی خوب می‌دانستند که عامل ما در تماس نزدیک با مقامات امنیتی سوئیس بود." پاسخ دادم که حد و حصری برای عمق تنزل دولتها برای گدایی آراء وجود ندارد، مورد پرنسس بئاتریکس، ولیعهد هلند، را یادآوری کردم. او از شرکت در جشنهای شاهنشاهی ما خودداری کرد تا چپیهای هلند را ناراحت نکند، اما خودش شخصاً به اینجا آمد تا از شاه عذرخواهی کند. در این ضمن پدرش، پرنس برنهارد مشغول دریافت رشوه از لاک‌هید، سازندهٔ آمریکایی هواپیما بود. شاه گفت، "واقعاً که فساد به سطح باور نکردنی در خارج رسیده‌است." اشاره کردم که در همان حالی که عامل ما در ژنو رسوا می‌شد، یکی از مقامات بلند پایهٔ سوئیسی نامهٔ محرمانه‌ای به من نوشته، و به من اطمینان داده که او در اختیار ماست و باید بطور غیرمستقیم از طریق م... وکیل دادگستری با او تماس بگیریم. حیرت‌انگیز است!

گزارش دادم که اکونومیست مقالهٔ مفصلی دربارهٔ ایران نوشته که همین امروز صبح به دستم رسیده و باید قضاوتم را موکول کنم بـه بـعد از آنکـه فرصت خواندنش را پیدا کردم. شاه گفت، "مهم نیست. می‌توانم حدس بزنم که نظرتان چه خواهد بود؛ اینکه یک مشت چرندیات است."

چهارشنبه، ۱۰ شهریور

شرفیابی... طبق انتظار مقالهٔ اکونومیست بسیار خصمانه‌بود؛ حدود ۷۰ درصد انتقاد و ۳۰ درصد تمجید. شاه گفت، "خوب دیگر، آن حـرامـزاده هاوسگو یا از ما دلخور است یا به دستور کس دیگری کار می‌کند. اریک پیس نویسنده نیویورک تایمز هم همین طور است - هر بار که به رژیم ما اشـاره می‌کند خود را مجبور می‌یابد که آن را به عنوان "دیکتـاتوری" تـوصیف کند."...

پنجشنبه، ۱۱ شهریور

شرفیابی... شاه امروز خیلی سرحال بود چون پزشکان فرانسوی‌اش او را امروز صبح معاینهٔ کاملی کردند و دیگر اثری از تورم طحال نیافتند...

یادداشتی را از سفیر آمریکا، در ارتباط با کیسینجر و واکنش بـه سؤالات مربوط به فروش اسلحه، که در ملاقاتش با شورای امور بین‌المللی فیلادلفیا در ۳۱ اوت از او شده‌بود، تقدیم کردم.

[واکنش کیسینجر به شرح زیر توسط سفیر گزارش داده‌شد:]

...ایران کشوری است که استقلالش برای ایالات متحد حـائز اهمیت است.

از سمت شمال مورد تهدید اتحادشوروی است. همسایهٔ دیگر آن عراق است، که یکی از تندروترین دولتهای عرب است و، نسبت به جمعیت سرانه‌اش، به نحو بسیار مؤثرتری از ماکه ایران را مسلح می‌کنیم، توسط شوروی مسلح می‌شود.

بنابراین ما سیاست فروش اسلحه را صرفاً بخاطر خودش دنبال نمی‌کنیم. اما بخصوص در مورد ایران، فکر می‌کنم بطور کلی به نفع آمریکا باشد که ایران را قادر به دفاع از خود سازد؛ بخصوص که کلاً از محل منابع خودش تأمین می‌شود.

شاه، بعد از اینکه آن را خواند، گفت، "آن عبارت "بطور کلی" استدلال را ضعیف می‌کند. بهتر است شما هم همین را به سفیر آمریکا بگوئید."

گزارش دادم که ظاهراً سفیر انگلیس از مقالهٔ اکونومیست ناراحت است. بعد از آن با معاونم، همایون بهادری، ملاقات کرده، و قصد خود را به اینکه خدمت هاوسگو برسد ابراز کرده‌است. شاه گفت، "مزخرف می‌گوید. هیچوقت چنین کاری نمی‌کند. راستی، دیشب، کلرهالینگورث، خبرنگار دیلی تلگراف با من مصاحبه کرد. وسط کار، به این فکر افتادم که این آدمها نه تنها نادان هستند بلکه کاملاً هم نسبت به حقایق بی‌تفاوت‌اند. به او گفتم که رسانه‌های گروهی انگلیس عادت دارند همه چیز را بپیچانند. اگر آمریکائیها از فروش اسلحه به ما خودداری کنند، ما به این نتیجه می‌رسیم که آنها و روسها در طرح تجزیه دنیا با یکدیگر همدست شده‌اند." پاسخ دادم که چنین توطئه‌ای آنقدرها بدنیست، چون حداقل ما از نگرانی و هزینهٔ دفاع از خود خلاص می‌شویم. شاه گفت، "بله، اما اگر قرار باشد ما سهم روسها بشویم چی؟" تا

جایی که در توانم بود، عدم آمادگی خود را به باورکردن اینکه آمریکا هرگز زنجیرهٔ امنیتی راکه توسط ترکیه و ایران تأمین شده‌است، رها نمی‌کند، ابراز کردم...

بعداً با سفیر آمریکا ملاقات کردم... و دربارهٔ بیانات کیسینجر به کمیتهٔ روابط خارجی سنای آمریکا صحبت کردیم. کیسینجر برآوردی از بهای ۱۶۰ هواپیمایی که قرار است ما بخریم داده، که خیلی بالاتر از قیمت واحد FMS است[۱] که قبلاً اساس چنین محاسباتی را تشکیل می‌داد. سفیر در پاسخ گفت که او هم متوجه اختلاف شده‌بود و برای خواستن توضیح به کیسینجر تلگراف کرده‌بود...

شنبه، ۱۳ شهریور

در معیت اعلیحضرتین برای شرکت در کنفرانس سالیانه آموزشی به رامسر رفتم، در فرودگاه شاه تلگرافی را از اردشیر زاهدی، سفیرمان در واشینگتن، به من نشان داد. ظاهراً سناتور گلدواتر در برابر کمیتهٔ روابط خارجی سنا از فروشهای نظامی به ایران حمایت کرده‌است. شاه به نظر خشنود آمد.

دوشنبه، ۱۵ شهریور

شرفیابی... شروع کردم به دادن گزارشی دربارهٔ کمبودهای اساسی

۱. فروشهای نظامی خارجی (Foreign Military Sales): لیست قیمت استاندارد مورد تأیید وزارت دفاع آمریکا، که به عنوان رهنمودی برای خرید جنگ‌افزارهای آمریکا در اختیار کشورهای خارجی دوست قرار داده می‌شود.

موادغذایی، اما شاه تقصیر مشکل را به گردن احتکار بازرگانان انداخت. من اشاره کردم که فقط اگر ما بتوانیم عرضهٔ منظم را تضمین کنیم، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای هیچ نوع احتکاری در بین نیست... تصورم این است که دولت یکبار دیگر غافلگیر شده‌است. شاه کوششی برای پاسخ دادن نکرد.

در مورد یکی از افسران ارتش صحبت کردیم که ظاهراً انتظار دارد شاه نسبت به او الطاف خاصی نشان‌دهد. شاه گفت، "اما اگر من به یک نفر مراحم خاص نشان دهم، چطور می‌توانم آن را در برابر دیگران توجیه کنم؟... فکر می‌کنم که این یک مشکل معمولی است، نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر خاورمیانه. به همین علت هم هست که باید انتقاد آن غربیهای لعنتی راکه ما را به متهم به اهانت به دموکراسی می‌کنند تحمل کنیم. اگر قرار باشد من همین فردا از قدرت کناره گیری کنم و از مردم، یعنی از همهٔ ۳۵ میلیون نفر، بخواهم که یک رئیس جمهوری انتخاب کنند، ۳۵ میلیون نامزد هر کدام با یک رأی از صندوق سر در می‌آورند. اتفاقی که در پاکستان، هند و کویت افتاده نشان می‌دهد که تقلید از دموکراسی غربی بی‌فایده‌است. آنها برگشته‌اند درست سر جای اولشان." ...

اطلاعات بسیار محرمانه‌ای از یک منبع انگلیسی دریافت کرده‌ام که نشان می‌دهد پنتاگون، جنرال داینامیک، شرکت سازندهٔ اف ـ ۱۶ را تحت فشار قرار داده، تا قیمت درخواستی از ایران را دو برابر کند. قرار است آنها تورم و محاسبات غلط گذشته را بهانه‌ای برای این افزایش قرار دهند. ظاهراً واشینگتن فکر می‌کند ما هر قیمتی را می‌پردازیم تا هواپیماها را به دست آوریم. شاه مدتی در این باره فکر کرد و بعد گفت که او هم از قبل مردد شده، به همین علت مصرانه می‌خواهد که من از سفیر آمریکا بپرسم که آیا ارقامی که

در کنگره بر زبان آورده‌شده ۱۶۰ فروند هواپیما را در برمی‌گیرد یا ۳۰۰ فروند. شاه گفت، "با وجود این سازنده کتباً تأیید کرده که قیمت هر هواپیما ۶/۵ میلیون دلار است. چطور می‌توانند آن را به ۱۸ میلیون دلار افزایش دهند؛ یعنی تقریباً بالغ بر سه برابر؟" در پاسخ گفتم که این درست همان کاری است که در مورد ناوشکنهای اسپروانس کردند؛ شش فروند این کشتیها ۲۸۰ میلیون دلار برآورد شده‌بودند، اما ما مجبور شدیم ۶۰۰ میلیون دلار بپردازیم. گفتم، "به نظر می‌رسد که پنتاگون در بالاکشیدن مابقی ناچیز درآمد نفتی ما وقت تلف نمی‌کند."...

در مورد گزارشی که سازمان امنیت‌ما دربارهٔ امنیت مستشاران نظامی آمریکایی مقیم تهران تهیه کرده‌بود صحبت کردیم. اظهار داشتم که به نظر من پیشنهادات مندرج در گزارش همهٔ جوانب را در نظر نمی‌گیرد، و این که تنها راه عملی جهت محافظت از این آدمها این است که آنها را مسلح سازیم و توصیه کنیم به طور گروهی رفت و آمد داشته باشند. شاه دستور داد که با سفیر آمریکا مشورت کنم...

...با یهودیان آمریکایی که به ما در تلاش برای تبلیغات بهتر در رسانه‌های گروهی آمریکا کمک می‌کنند، ملاقات کردم. شاه دستور داد که به آنها بگوئیم ما خوب می‌دانیم که یهودیهای ذی نفوذ در آمریکا مخالف خریدهای نظامی ما بوده‌اند. حین گفتگو از آنها خواستم که، به ابتکار خود، مبارزه‌ای را علیه فروش سلاحهای آمریکایی به عربستان سعودی شروع کنند و در این راستا به طور غیر عمدی موضوع محدودیتهایی راکه متعاقباً در مورد ایران اعمال شده‌است، مطرح کنند. آنها قول دادند که اوضاع را راست و ریس کنند.

چهارشنبه، ۱۷ شهریور

شرفیابی. شرح مفصلی از ملاقاتم با نمایندهٔ اسرائیل دادم، که به من گفت یانکلوویچ، مشاور ما در تبلیغات یا "برنامهٔ اطلاعاتی" در آمریکا، اخیراً به سمت رئیس روابط عمومی جیمی کارتر انتخاب شده‌است. کالمان در یک[1] هم که قرار است به عنوان رئیس کل برنامه عمل کند، موقعیت مشابهی در دولت پرزیدنت فورد به عهده دارد. شاه این اطلاعات را جالب یافت... به او گفتم که اسرائیلیها استاد مسلم این نوع عملیات هستند و به گفته خودشان تند روترین طرفداران آنها در کنگره آمریکا افرادی هستند که در ظاهر به طرفداری از اعراب تظاهر می‌کنند. دوستان یهودی ما پیشنهاد می‌کنند که شاه سه روزنامه‌نگار دست چین شده و دو مصاحبه‌کنندهٔ معروف تلویزیونی را به حضور بپذیرد با توجه به این که سؤالات آنها و پاسخهای شاه قبل از وقت به دقت مورد موشکافی قرار گیرد. شاه به این پیشنهاد روی خوش نشان نداد، اما من تذکر دادم که ما باید هرکاری که آنها توصیه می‌کنند انجام دهیم آنها بیش از هرکس دیگر می‌دانند چه چیزی مورد پسند مردم آمریکا قرار می‌گیرد...

نمایندهٔ اسرائیل توصیه کرد که برای بهبود بخشیدن به تصویرمان در آمریکا باید سعی کنیم موضع فعالتری اتخاذ کنیم، نه تنها در ارتباط با رسانه‌های گروهی، بلکه ضمناً در محدودهٔ محافل سیاسی آمریکا از طریق نفوذ مؤثرتر در واشینگتن که در حال حاضر ما آنطور که باید و شاید عرضه نمی‌شویم. او می‌گوید که فایده‌ای ندارد که ما صرفاً با کیسینجر و وزارت خارجه روابط نزدیک داشته‌باشیم یا این که به سناتورهای خاصی خاویار مجانی بدهیم و آنها را به ضیافتها دعوت کنیم. حالا که کنگره و ریاست

---

۱. مشاور روابط عمومی؛ رئیس شرکت هارش - روتمان و دراک، نیویورک.

جمهوری با یکدیگر سرشاخ شده‌اند، لازم است که ما ارتباطات مستقیمی با کاپیتول هیل[1] برقرار کنیم. شاه پیشنهاد کرد که کسی را برای مشاوره با اردشیر زاهدی به واشینگتن بفرستم، اما بعد تغییر عقیده داد، گفت، "نه، از آن بهتر، این است که به او بنویسید و بگوئید که کار او خیلی زیاد است و ما تصمیم گرفته‌ایم با اعزام چند تن از شخصیتهای بلندپایه جهت همکاری با روابط عمومی‌مان در ارتباط با کنگره بارش را سبک کنیم. باید طوری وانمود کنید که ما داریم از زحمات او قدردانی می‌کنیم."...

گفتگویم را با برچ‌بای سناتور دموکرات آمریکایی گزارش دادم، که شیفتهٔ شاه شده و ادعا می‌کند که در دنیا رهبری که قابل مقایسه با او باشد وجود ندارد...

جمعه، ۱۹ شهریور

...امشب با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم. در مورد اقدام مشترک برای مجاب کردن سنای آمریکا مبنی بر این که فروش اسلحه به ایران را بپذیرد، گفتگو کردیم. پیشنهاد کرد که شاه موضوع را با شیمون‌پرز، وزیر دفاع اسرائیل، که قرار است فردا شرفیاب شود مطرح کند. ضمناً به من گفت که سناتور هوبرت هامفری خیال دارد سفری به خاورمیانه بکند؛ علی‌الخصوص به ایران، اسرائیل و عربستان سعودی... فکر خوبی خواهد بود که سفیر ما بر این مبنا در واشینگتن دعوتی از او به عمل آورد، چون به موقعیت ما در ارتباط با خرید اسلحه کمک می‌کند. تأکید کرد که اگر بخواهیم روی دست عربستان سعودی بلند شویم و بنابراین در جلب نظر سناتور پیشقدم شویم باید سریع اقدام کنیم...

---

۱. مقر مجلس نمایندگان و مجلس سنای آمریکا.

سه‌شنبه، ۲۳ شهریور

شرفیابی. دربارهٔ مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا، که ظاهراً کارتر هنوز هم در آن پیشتاز است صحبت کردیم. بعد رفتیم سر موضوع دلایل پشت پردهٔ خصومت رسانه‌های گروهی آمریکا نسبت به ما. گفتم که به عقیدهٔ من آمریکاییها احمق هستند و مخالفت آنها با خریدهای اسلحهٔ ما نشان می‌دهد که تسلیم تبلیغات شوروی شده‌اند. اگر عقل در سرشان بود با خواهش و تمنا از ما می‌خواستند که اسلحهٔ بیشتری بخریم نه کمتر، چون اتکای ما را به آمریکا به میزان حتی بیشتری افزایش می‌دهد. شاه در پاسخ گفت، "درست است. تبلیغات شوروی به شدت مؤثر است و آمریکاییها به شدت احمقند. این دو عامل را با هم ترکیب کنید، می‌رسید به وضعیت مفتضح فعلی؛ تک‌تک سناتورها و دست‌اندرکاران مستقیماً علیه منافع خودشان عمل می‌کنند."...

والاحضرت اشرف مجدداً از دولت خواسته که مخارج مسافرتش به انگلستان را بپردازد و از این بابت شاه را شدیداً دمق کرده‌است. به من دستور داد که به کلیه اعضای خانوادهٔ سلطنتی ابلاغ کنم چنین تقاضاهای نابجایی از دولت در آینده شدیداً مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت.

امروز بعدازظهر یک روزنامه‌نگار برجستهٔ آمریکایی به نام هلن کاپلی را پذیرفتم، که از حامیان ماست. ساعتی را به بحث دربارهٔ "برنامه اطلاعاتی" گذراندیم. او پیشنهاد می‌کند که ما یک آژانس خبری ویژه در آمریکا تأسیس کنیم، که بتواند بر افکار عمومی بهتر نفوذ گذارد...

شنبه، ۲۷ شهریور

شرفیابی... شاه از من خواست که به اردشیر زاهدی نامه‌بنویسم، و از او بخواهم روابط نزدیکی با سفارت اسرائیل در واشینگتن برقرار کند...

چهارشنبه گذشته به دستور شاه، به ارتشبد نصیری که متعاقب عمل جراحی پروستاتش در واشینگتن بستری است تلگراف کردم، که به او اطلاع دهم شاهنشاه موافقت کرده‌اند که هزینهٔ معالجه و مسافرت او را بپردازند. اردشیر زاهدی دیروز تلفن کرد که بگوید تیمسار ضمناً از نخست‌وزیر پول دریافت کرده‌است و حالا گیج شده که آیا باید برای این پرداخت دومی هم از الطاف ملوکانه تشکر کند. شاه با لبخندی گفت، "نخست‌وزیر در این باره به من چیزی نگفته." مثل این که نخست‌وزیرمان خیلی هوای آقایان ساواکی را دارد!...

یکشنبه، ۲۸ شهریور

شرفیابی. شاه اعلام کرد که امروز حالش بهتر از همیشه است...

شهریار شفیق[1] خواهرزاده شاه و پسر والاحضرت اشرف، که افسر نیروی دریایی است، دیشب سرشام حضور داشت. او و شهبانو تمام وقت را صرف شکایت دربارهٔ تراکم وحشتناک ترافیک تهران، بی‌لیاقتی و کاغذبازی در شهرداری بندرعباس، و غیره کردند. به شاه گفتم که به شدت مخالف چنین صحبتهایی هستم؛ اگر این مشکلات در عرض روز مطرح شود عیبی ندارد، اما اینها موضوعات مناسبی برای میز شام نیست وکاری غیر از صدمه رساندن

---

۱. پسر احمد شفیق مصری، که شوهر دوم اشرف بود. فارغ‌التحصیل کالج نیروی دریایی سلطنتی انگلستان در دارتموث بود، و افسری باکفایت محسوب می‌شد، که علاقهٔ چندانی به زندگی و تشریفات درباری نداشت. او در دسامبر ۱۹۷۹ در پاریس به قتل رسید.

به سلامتی شاه نمی‌کنند. حتی هیتلر هم شبها را به شنیدن موسیقی می‌گذراند، حتی در اوج جنگ. شاه لبخند معنی‌داری کرد مثل اینکه بخواهد بگوید تغییر این چیزها خارج از قدرت اوست...

گزارش دادم که دانی شمعون، پسر رئیس جمهور اسبق لبنان، خواهان شرفیابی است. تا پیامی از پدرش را به حضور شاه تقدیم کند. شاه گفت، "به صلاح من نیست که او را در شرایط فعلی بپذیرم. پدرش پیر و کمی هم دیوانه شده." من اشاره کردم که همان پیرمرد در برابر دست چپیها شجاعانه ایستادگی کرده... شاه در پاسخ گفت، "درست است، اما سرسختی که در عمل به کار برده صرفاً نشانهٔ دیوانگی‌اش است."...

بعد از ناهار با نمایندهٔ اسرائیل ملاقات کردم. او پیش بینی می‌کند که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از رقابتی فشرده و نزدیک به هم برخوردار خواهدبود...

سه‌شنبه، ۳۰ شهریور

شرفیابی. شاه کت و شلوار اسپرت به تن داشت. فراموش کرده‌بود که قرار است وزرای کار چندین کشور آسیایی را به حضور بپذیرد و پرسید که آیا باید کت و شلوار تیره‌تری بپوشد. عرض کردم که کت و شلوار فعلی‌اش خیلی هم مناسب است و به هر صورت تعویض آن به معنای تخطی از قانون ثابتش دربارهٔ حضور سر وقت خواهدبود.

شاه چند روز پیش نامهٔ جالبی از سفیر آمریکا دریافت کرد که به مناسبت سی‌ششمین سالگرد جلوسش به سلطنت به او تبریک می‌گفت.

[سفیر، ریچاردهلمز، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۶ به شرح زیر نوشت:]

اعلیحضرتا،

باکمال مسرت و افتخار، صمیمانه‌ترین و گرمترین تبریکات را از طرف دولتم، این سفارت، خانم هلمز، و خودم به مناسبت فرارسیدن سالگرد خجسته سی‌وششمین سال سلطنت اعلیحضرت تقدیم می‌دارد.

در ارتباط با جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی، من به مطالعهٔ تاریخ ایران در این قرن پرداخته و همانند بسیاری از علاقمندان جدی دیگر، به شدت تحت‌تاثیر دگرگونیهائی که تحت رهبری رضاشاه کبیر و آن اعلیحضرت به وقوع پیوسته، قرارگرفته‌ام. نه تنها پیشرفت درکلیه زمینه‌ها چشمگیر بوده، بلکه ضمناً ثبات سیاسی و اقتصادی به میزانی برقرار شده‌است که حتی ۳۵ سال پیش هم غیرقابل تصور بود، چه رسد به ۵۰ سال پیش. با وجود این شما به نحوی خستگی ناپذیر می‌کوشید رؤیاها و آرزوهای مداومتان را برای کشور به تحقق در آورید. درود بر شما. خداوند پشت و پناه، حافظ و راهنمای شما باشد!

...از شاه اجازه خواستم مخارج مسافرت خانم دیبا را به رومانی بپردازم. شاه خنده کنان گفت، "*البته که بپردازید. درویش خانم عزیزمان امیدوار است که مداواهای خانم اصلان او را به عنفوان جوانی بازگرداند.*"[۱] ...

---

۱. خانم اصلان، یک زن رومانیایی که مدعی بود اکسیر جوانی ابدی راکشف کرده‌است. بیماران او شامل خارجیان بسیاری بودند، از جمله سیاستمداران برجستهٔ دنیای غرب.

شنبه، ۳ مهر

دیشب از بیرجند بازگشتم. شرفیابی... گفتگویم را بـا سـفیر آمـریکا گزارش دادم. او واقعاً فدائی شاه است و مشتاق موفقیت ما در مبارزه علیه تبلیغات ضدایرانی در آمریکاست... من از افشای این موضوع که ما مشغول اقداماتی در این جهت باکمک اسرائیلیها هستیم خودداری کردم...

دوشنبه، ۵ مهر

در معیت شاه به همدان پرواز کردم. استقبالی بسیار گرم از طرف سکنه محلی. همه به نظر مرفه می‌آمدند، علائم چندانی از فقر دیده نمی‌شد. چون از این شهر شانزده سال پیش و مجدداً هم هفت سال پیش هـمراه شـاه دیـدن کرده‌بودم توسعهٔ طبیعی شهر اعجاب‌انگیز بود...

بعدازظهر از یک تیپ زرهی و پایگاه هوایی وحدتی بازدید کردیم. هر دو فوق‌العاده بودند، بخصوص پایگاه هوائی که قلب انسان را به خـاطر ایرانی بودن مملو از غرور می‌کند. جمعاً دارای هشتاد فانتوم آماده عملیات است، علاوه بر تعداد زیادی موشکهای پیشرفته و آتشبار ضدهوایی. شاه یک ساعت به گفتگو با فرمانده در اتاق عملیات پرداخت. همانند کشتی‌گیری که می‌خواهد وارد گود شود، به دقت قدرتمندیها و ضعفهای دشمنش را ارزیابی می‌کرد. مجذوب نحوهٔ تمرکز کردن او در این عملیات شدم... و درودی به روان ارتشبد خاتمی مرحوم، معمار بزرگ دفاع هوایی‌مان، فرستادم...

سه‌شنبه، ٦ مهر

...بعدازظهر شاه وارد کرمانشاه شد و مردم چنان استقبال گرمی از او به عمل

آوردند که تا به حال ندیده‌بودم. فقط سپهبد ایادی و من سر شام حاضر بودیم. شاه به شدت تحت‌تاثیر استقبال امروز قرار گرفته‌بود، و گفت، "باور نکردنی است، اما حالا که سطح زندگی بالا رفته آخوندها هستند که بیش از همه اشتیاق دارند از دستاوردهای ما تمجید کنند. باید می‌شنیدید که سخنگویشان وقتی داشتم وارد اقامتگاه می‌شدم به من چه گفت." در واقع من هم شنیدم و متحیر شده‌بودم.

پنجشنبه، ۸ مهر

بازدیدمان از غرب کشور ادامه دارد... سرناهار شاه دربارهٔ ادامهٔ موجودیت سازمان زنان سؤال کرد. گفت، "حالا که به آنان حقوق مساوی اعطاء شده، چه احتیاجی به یک چنین انجمن خصوصی دارند؟ وقت تلف کردن است. کافی است که اعضای آن به عضویت حزب در آیند." والاحضرت اشرف، ریاست عالیهٔ سازمان، خیلی از این تصمیم ناراحت خواهدشد.

...مسافرت ما رویهمرفته موفقیت بزرگی بوده، یکی از نتایج مثبت آن این بوده که شاه فهمیده کشاورزی به توجه و حمایت بیشتری احتیاج دارد. کاری که تا حالا کرده‌ایم کافی نیست. کشاورزان این مملکت در این شرایط بازنده‌اند...

شنبه، ۱۱ مهر

...بعد از ناهار شاه را به دانشکدهٔ ستاد نیروی هوایی همراهی کردم. بیاناتی که ایراد کرد از اهمیت فراوانی برخوردار بود. لیکن قرار نیست در روزنامه‌ها

چاپ شود. اظهار داشت در گذشته، هر وقت موارد فساد مالی در نیروی هوائی پیش می‌آمد، علت آن صرفاً تمایل ما به اجرای برنامه‌هایمان به هر قیمتی بود. در چنان شرایطی مقداری اسرافکاری اجتناب ناپذیر بود - انتقادی غیر مستقیم از ارتشبد خاتمی مرحوم - لیکن در آینده چنین اجازه‌ای داده نخواهدشد. در اشاره به سخنرانی خوش آمدگویی ریاست دانشکده، که ابراز امیدواری کرد دانشکده‌اش با بهترین دانشکده‌های دنیا رقابت کند، شاه اظهار داشت که آموزش آنها باید قابل رقابت با بهترین استانداردها در دنیا باشد زیرا که آنها پیشرفته‌ترین تجهیزات دنیا را در اختیار دارند. بعد مقایسه‌ای بین یکهزار هواپیمای آلمان غربی کرد که می‌بایست جبههٔ بسیار باریکی را تحت پوشش داشته‌باشند و چهارصد هواپیمای خودمان که باید آماده عملیات در شمال، غرب و جنوب شرقی، در امتداد مرز بسیار وسیعتری باشند. حالا که ما نمی‌توانیم از لحاظ تعداد با آلمانیها رقابت کنیم، به گفته او، باید آن را با مهارت و آموزش خلبانانمان جبران کنیم...

یکشنبه، ۱۲ مهر

شرفیابی. نامه‌ای را که از والاحضرت اشرف دریافت کرده‌بودم تقدیم کردم، که در آن از من خواسته‌بود به نخست‌وزیر یادآوری کنم که باید معادل ۱/۵ میلیون دلار به حساب بانکی او در سوئیس واریز شود. شاه اجازه این پرداخت را داد، ولی اظهار داشت، "با همهٔ اینها به او بنویسید، و بگوئید که قبلاً نامهٔ هفت صفحه‌ای‌اش را درست دربارهٔ همین موضوع دریافت کرده‌ام. به او بگوئید: خانم عزیز، اگر تا این حد مشتاق اندوختن ثروت و استفاده از نفوذ من برای پیشبرد کارهای تجاری‌تان هستید، پس چرا این قدر دربارهٔ بخشیدن

ثروت خود جنجال براه انداختید؟ مگر عقل از سرتان پریده؟ از یک طرف از سادگی طرفداری می‌کنید ولی از طرف دیگر تجمل‌پرستی را به حد اعلاء می‌رسانید. حتی آرزوی ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را در سر می‌پرورانید، که همه‌اش خواب و خیال است. چرا نمی‌توانید رفتاری شایسته یک خانم داشته‌باشید، مانند خواهرتان شمس؟ درست با همین لحن به او بنویسید قول بدهید که این کار را می‌کنید." اطمینان دادم که اطاعت از اوامر ملوکانه از هرکاری برای من واجب تر است.

دوشنبه، ۱۳ مهر

شرفیابی... شاه اعلام کرد که امروز بعدازظهر یک سرگرمی مختصر خارج از برنامه برای خود ترتیب داده‌است. من مصلحت این کار را مورد سؤال قرار دادم. قرار است رئیس جمهور فرانسه ساعت ۳ بعدازظهر وارد شود و مراسم استقبال یکساعت و نیم دیگر ما راگرفتار می‌کند، و بعد از آنهم باید برای ضیافت شام آماده‌شویم. آیا واقعاً لازم بود که خودشان را بی‌جهت خسته‌کنند؟ شاه گفت، "شما به فکر خودتان باشید."...

ژیسکار دستن، پیش از ورود مصاحبهٔ بسیار خوبی با تعدادی روزنامه نگار ایرانی به عمل آورد، که در آن از شاه تمجید فراوانی کرد. چقدر به شاهنشاهم افتخار می‌کنم.

ضیافت رسمی در کاخ نیاوران. ژیسکار باز هم شاه را به شدت ستود. اما من ناراحت شدم که ببینم سخنرانی او از سخنرانی شاه بهتر باشد. البته تعجبی ندارد چون شاه دستور داده بود که سخنرانیهای رسمی‌اش فاقد هرگونه عباراتی باشد که حمل برلفاظی و گزافه گویی می‌شود...

یکشنبه، ۱۹ مهر

شرفیابی. شاه شکایت کرد که حساسیت پوستی‌اش شدیداً او را ناراحت کرده. من هم به نوبهٔ خود گفتم که کورک جان مرا به لب رسانده‌است...

موثقی، سفیرمان در اردن که توانسته از طریق ملک حسین و یک واسطهٔ دیگر تماسهائی با حافظ اسد رئیس جمهور سوریه برقرار کند، اینک خواهان اطلاعاتی دربارهٔ گفتگوهای شاه با ژیسکار، تا جایی که مربوط به اسد و لبنان می‌شود، است. شاه گفت، "به او بگوئید که من کاملاً از اسد پشتیبانی کردم."

خاطر نشان کردم که، به عقیده موثقی، اسد تا به حال به امید کمک مالی از شاه در خط ما افتاده‌است. شاه پاسخ داد، "امکان ندارد، حداقل تا جایی که مربوط به تجهیزات نظامی می‌شود. لیکن ما، به رغم مخالفت سادات، کماکان از لحاظ سیاسی از او حمایت خواهیم کرد."

موضوع سپهبد هاشمی نژاد، ژنرال آجودان شاه و فرمانده سابق گارد شاهنشاهی را که موقع ارتقاء درجه‌اش رسیده، پیش کشیدم. شاه اظهار داشت که نمی‌تواند به او ارتقاء درجه بدهد چون دیگر سر خدمت فعال نیست، اما من تذکر دادم که این موضوع قبلاً مانع ارتقاء درجه حداقل دو سپهبد دیگر که درست در همین وضع بوده‌اند، نشده‌بود. شاه گفت، "ولی آن در گذشته‌بود." بعد من گفتم که هاشمی نژاد نگران است که مبادا دیگر مراحم ملوکانه شامل حالش نشود. شاه گفت، "خیر، نگران نیست." من گفتم، "البته که هست." شاه خندید و ادامه داد، "هر وقت به این آقا شغلی را دور از دربار پیشنهاد می‌کنم،

به زنان متوسل می‌شود که پادرمیانی کنند، و تقاضا دارد که نزدیک به من بماند تا از الطاف ملوکانهٔ من برخوردار شود! همسرش هم که ندیمهٔ خانم دیباست و بنابراین به شهبانو دسترسی دارد. به او بگوئید بین ماندن در دربار و ارتقاء درجه در جای دیگر، باید یکی را انتخاب کند."...

امشب دو ساعتی را با وزیر اطلاعات دربارهٔ این که تصویر بدی از ما در خارج منعکس می‌شود، به گفتگو پرداختم. گزارشی آماده کردم که تقدیم حضور شاه خواهم کرد. م.گ. رابط اصلی‌مان با اسرائیلیها در ارتباط با "برنامهٔ اطلاعاتی" نیز حضور داشت. اما حتی وزیر هم در جریان وجود طرحمان قرار ندارد...

دوشنبه، ۲۰ مهر

شرفیابی... یکی از اعضای خانواده سلطنتی مبلغ ۵ میلیون دلار از بانک فرست نشنال سیتی نیویورک قرض کرده... اما هنوز هم از تسویهٔ این وام خودداری می‌کند. شاه گفت، "تلگرافی بفرستید و بگوئید که آنها می‌توانند هر قدر دلشان می‌خواهد ولخرجی کنند، ولی وقتی که یادگرفتند صورتحسابهایشان را بپردازند."

در میان مطالب خبری بین‌المللی که به عرض رساندم، بی‌بی‌سی نظریات شاه را دربارهٔ بهای نفت در مخالفت مستقیم با سایمون، وزیر خزانه داری آمریکا، مورد تأیید قرار داده‌است. شاه خندید. گفت، "حالا که انگلیسیها در دریای شمال نفت کشف کرده‌اند، تعجبی ندارد که با افزایش بها موافق باشند."

بعداً به بیرجند پرواز کردم و دارم این سطور را پشت میز تحریر

قدیمی پدرم در منزل خانوادگی می‌نویسم. این خانه دریچه‌ای را بروی کودکی‌ام می‌گشاید. در این فکرم که پدرم دربارهٔ این که شاه و همهٔ خانواده سلطنتی در اینجا به دیدن ما بیایند چه نظری می‌توانست داشته‌باشد. مطمئنم که خیلی خوشحال می‌شد با اینکه البته او از رضاشاه هم در همین خانه پذیرایی کرد. شک دارم که خیلی هم برای چنین رویدادی جانفشانی می‌کرد. یادم می‌آید که تنها کاری که کرد ساختن یک حمام مخصوص برای شاه بود. در آن روزها هیچکس به ملتزمین شاه اهمیتی نمی‌داد. اما، البته حالا، من با دردسر فراوان موفق شده‌ام کاری کنم که کلیهٔ خدمتکاران دم و دستگاه سلطنتی حمام مخصوص خودشان را داشته‌باشند. این هم نشانه‌ای از تغییر در سطح زندگی!

سه‌شنبه ۲۱ - یکشنبه ۲۶ مهر

اعلیحضرتین، فرزندانشان، والاحضرت فاطمه، نخست‌وزیر، خانم دیبا و پنجاه نفر دیگر از دوستان شهبانو، در بیرجند میهمان ما بودند. همگی ظاهراً تحت‌تأثیر پذیرایی من قرار گرفتند. شکر خدا را بجا می‌آورم که این فرصت را به من داد تا جبران نعمتهایش را بنمایم.

قرار بود اعلیحضرتین شنبه صبح به تهران بازگردند. شاه ابتدا عزیمت کرد، اما شهبانو که قرار بود دو ساعت بعد برود به حدی از پذیرایی من و برنامه‌هایی که ترتیب داده‌بودم خوشش آمد که تعارف مرا به این که اقامتش را بیست و چهارساعت دیگر تمدید کند پذیرفت، به شرط اینکه من تلفنی از شاه کسب اجازه کنم. شاه موافقت کرد، که مرا بسیار خوشحال کرد.

همهٔ این برنامه‌ها به مناسبت تولد شهبانو در ۲۲ مهر ترتیب یافته‌بود، و حتی موافقت کردند که سال آینده برای تکرار برنامه بازگردند. خدا می‌داند

چقدر برنامه‌های سیاحتی و تفریحی فراهم شده‌بود، از شتر سواری گرفته تا الاغ سواری. اعلیحضرتین در ساختمان اصلی اقامت کردند؛ مابقی در چادرهای زیبا، مجهز به کلیهٔ وسایل راحتی از جمله حمام و بخاریهای برقی، فرزندان شاه چادرشان را در باغ برپاکردند...

شاه مطابق معمول نمی‌توانست بیکار بنشیند و صبحها را سخت مشغول کار بود... من چند نامه از کیسینجر تقدیم کردم. اولی برای تشکر از کمک مالی ما به سازمان فائو (سازمان خوراک و کشاورزی وابسته به سازمان ملل متحد) بود. دومی حاوی ابراز امتنان بی‌حد و حصری بود در پاسخ نامهٔ تبریک شاه به مناسبت سفر موفقیت‌آمیز کیسینجر به آفریقا.

[کیسینجر در این نامه مورخ ۱۱ اکتبر ۱۹۷٦، نوشت:]

...شنیدن تمجید از مساعی انسان همیشه لذت بخش است، ولی وقتی از سوی کسی با بینش و درایت آن اعلیحضرت باشد؛ در واقع موجب افتخار است...

...هنگام گفتگو دربارهٔ تصویر ما در خارج، شاه به مصاحبه‌ای که با مایک‌والاس از تلویزیون ان‌بی‌سی به عمل آورده‌بود[1] اشاره کرد. "سؤالات مردکه لعنتی به طور باور نکردنی خصمانه‌بود. کم و بیش مرا مجبور کرد که اعلام کنم آمریکا توسط یهودیهاکنترل می‌شود و همین نفوذ است که کارتر را واداشته با خریدهای نظامی ما مخالفت کند."... شاه گفت، "به اسرائیلیها بگوئید که آن حرامزاده به حدی خصمانه عمل کرد که من چاره‌ای نداشتم جز اینکه هر چه از دهانم در می‌آمد بگویم. او کم و بیش اینها را از من بیرون کشید." یادآوری کردم که همه، یعنی قسمت مطبوعاتی دربار، مشاوران

۱. مراجعه شود به مایک والاس، برخورد نزدیک (نیویورک، ۱۹۸۵)، صفحات ۳۳۴-۳۳۵.

یهودی ما و خود من، از شما تقاضا کرده‌بودیم که این مردیکه والاس را به حضور نپذیرد. اما او مصرانه خواست که مصاحبه کند و حالا ببینید کار ما را به کجا کشانده‌است. در پاسخ گفت، "تأسف خوردن فایده‌ای ندارد. کار از کار گذشته. اما به اردشیر زاهدی بگوئید اجازه ندارد دیگر با چنین لاشخورهایی مصاحبه ترتیب دهد." اینجا هم، تذکر دادم که دستور جاری برنامه تبلیغاتی جدید ما این است که هیچکس نباید مصاحبه با مطبوعات خارجی برای شاه ترتیب دهد. دقیقاً به همین علت بود که ما اجازه خواستیم وزیر امور خارجه را وارد کمیته عملیاتی‌مان بکنیم. شاه بالأخره با این پیشنهاد موافقت کرد...

دوشنبه، ۲۷ مهر

شرفیابی... چندی پیش والاحضرت فاطمه خواهر شاه تقاضا کرد یک هواپیمای ۷۰۷ ارتشی او، خانم دیبا و هفتاد خانم دیگر را برای زیارت به مشهد ببرد. وقتی در بیرجند بودیم، چون می‌دانستم واکنش شاه چه خواهدبود، از گزارش موضوع خودداری کردم. لیکن دیشب والاحضرت تلفن کرد و در تقاضایش پافشاری کرد و من هم مجبور شدم در شرفیابی امروز آن را مطرح کنم. شاه از کوره در رفت. گفت، "اینها فکر می‌کنند ارتش هیچ کاری بهتر از این ندارد که یک مشت پیرزن از کارافتاده را که می‌خواهند دست به دامان خدا شوند این ور و آن‌ور ببرد." آنقدر عصبانی شد که مدتی هردویمان در سکوتی آمیخته با هیجان بسر بردیم. از اینکه موضوع را مطرح کرده‌بودم سخت تأسف خوردم.

پرسیدم که آیا حساسیت پوستی‌اش بهتر شده‌است؟ فکر می‌کند که به خاطر قرصهای کلسیوم بود که خورده‌بود و حالا متوجه شده که از وقتی آنها را

نمی‌خورد خیلی بهتر شده‌است. قرار است پزشکانش هفتهٔ دیگر یک آزمایش خون از او به عمل بیاورند، اما پیشنهاد مرا دائر بر اینکه آنها یک متخصص پوست را هم بیاورند رد کرد، و گفت که حساسیت ناشی از واکنش داخلی است نه هیچگونه مسئلهٔ پوستی.

گزارش دادم که والاحضرت شهناز تقاضا کرده حقوقش سه برابر شود. شاه در پاسخ گفت، "مگر عقل از سرش پریده؟ "من گفتم حقوقش را اضافه کنید، نه اینکه آنرا سه برابر کنید!" هرگز نخواهم توانست آن را برای دیگران توجیه کنم. آنها هم به دست و پا خواهند افتاد که همین کار را بکنند."... افزود قصد دارد بعدازظهر پنجشنبه آینده به بازدید از پادگان تهران بپردازد. من تذکر دادم که چون چهارشنبه آیندهٔ تعطیل مذهبی است، تا شنبهٔ بعد همه جا بسته خواهدبود. به هرصورت ادارات ارتشی همیشه بعدازظهرهای پنجشنبه تعطیل است. به جای هرگونه پاسخی لبخند زد، به عبارت دیگر به من تذکر داد که سرم به کار خودم باشد...

در سرتاسر مملکت انتخابات انجمن شهر برگزار شده. به رغم اینکه بیش از حد معمول به آنها آزادی داده شده‌بود، ظاهراً مردم تهران کاملاً نسبت به این جریان بی‌تفاوتند. از ۵ میلیون جمعیت تهران فقط ۷۰،۰۰۰ هزار نفر زحمت رأی دادن را به خود دادند. چون حزب رستاخیز سعی نکرد حضور در حوزه‌های رأی‌گیری را تشویق کند، ثابت می‌شود که هیچ‌کس علاقهٔ ویژه‌ای به این انتخابات ندارد. علامت نگران کننده‌ای است...

یکشنبه، ۲ آبان

...سفیر آمریکا تلفن کرد تا ترتیب ملاقاتی را برای امروز صبح بدهد. اطلاع

داد که قرار است از تهران فرا خوانده‌شود. قصد دارد از خدمات دیپلماتیک کناره گیری کند، و وارد تجارت شود... از شنیدن این خبر متأسف شدم. او واقعاً حس مسؤولیت داشت و همیشه صادق و رک و راست بود.

مدتی دربارهٔ نحوهٔ برخورد رسانه‌های گروهی آمریکا صحبت کردیم. شک دارم که دربارهٔ برنامهٔ ما با اسرائیلیها چیزی بداند، با اینکه وقتی یانکلوویچ در تهران بود با او ملاقات کرد و به من برای انتصاب چنین افراد قابل اعتمادی برای بهبود بخشیدن به تصویر خودمان در خارج تبریک گفت. بعد پیشنهادات متعددی در این راستا کرد، و گفت که چون به زودی خدمات دیپلماتیک را ترک می‌کند، احساس می‌کند که می‌تواند توصیه‌هایی بنماید. او از عدم توانایی ما به پاسخ دادن به عفو بین‌الملل و سایر سازمانهایی که به بازداشتها و توقیفهای ما اعتراض داشتند انتقاد کرد، و خاطرنشان ساخت که ما باید آنها را روشن کنیم که منصفانه، و مطابق قوانین مملکتی، رفتار می‌کنیم. سکوت سبب این برداشت می‌شود که ما بازداشت‌شدگان را به کلی از بین برده‌ایم. با این که هیچ اظهار نظری نکردم، شدیداً با او موافق هستم... در ادامه گفت کوشش ما برای بالابردن بهای نفت فقط می‌تواند وجههٔ ما را در نظر مردم آمریکا خراب‌تر کند...

تقدیم استوارنامه توسط سفرای سومالی و موریتانی. شاهنشاه هنگام ورود مرا مورد مرحمت خاص قرار دادند. جلوی همه، وزیر امور خارجه، افسران ارتش و رئیس تشریفات دربار، از من پرسید که با دندانپزشکم چه کرده‌بودم... سؤالی که به همهٔ شایعات دربارهٔ سلامتی من که در دربار دهان به دهان می‌گردد، خاتمه‌داد. ما ایرانیها آدمهای عجیبی هستیم دلمان می‌خواهد هر شایعه‌ای را، هر چند بی‌اساس، باور کنیم...

درپی آن به حضور شاه شرفیاب شدم تا دربارهٔ گفتگوهایم با سفیر آمریکا گزارش دهم. شاه هم مانند من از عزیمت او متأسف است. گفت، "به او بگوئید که به نظر می‌رسد رسانه‌های گروهی آمریکا هیچ توجهی به این ندارند که عراق و ونزوئلا خواهان افزایش حتی بیش از ۲۵ درصد بهای نفت هستند. آنها فقط به من و زکی‌یمانی پیله می‌کنند. آنها مصّمم‌اند به این که از من دزد سرگردنه‌ای بسازند، حامی افزایش بها، در حالی که از یمانی تصویر یک "پسر خوب" ساخته شده‌است. هیچ چیز نمی‌تواند این قدر از واقعیت دور باشد."...

دوشنبه، ۳ آبان

شرفیابی. به شاه یادآوری کردم که در چند روز آینده برنامهٔ بسیار سنگینی در پیش دارد... چون سالروز تولدش است، همه می‌خواهند با ترتیب دادن ضیافتهای ویژه خود شیرینی کنند. اما او نباید ابداً خود را متعهد به پذیرفتن این همه دعوت بنماید. در پاسخ گفت چند تا میهمانی که او را خسته نمی‌کند، اما من گفتم که در مورد من این طور نیست. من به کلی از پا درآمده‌ام، و تمام بدنم پوشیده شده‌است از زخم و کورک.[1]

...با این حال و روز، تقاضا کردم در ضیافت امشب شرکت نکنم. شاه تقاضایم را پذیرفت.

... گزارش دادم که ثریا ملکهٔ سابق وضع مالی وخیمی دارد و تقاضای مستمری ماهانه‌ای بالغ بر ۶۰۰۰ - ۷۰۰۰ دلار را کرده‌است. شاه گفت، "با آن همه پولش چه کرده‌است؟ همین چندی پیش بود که ۱/۵ میلیون دلار برای او فرستادید. آن پدر عوضی‌اش مفت خور غریبی است. هر چه دارد از او

---

۱. علائم بیماری Herpes که نهایتاً سبب مرگش شد.

می‌گیرد و فرصتهای او را برای خوشگذرانی نابود می‌کند. به او هشدار دهید که این وضعیت نمی‌تواند برای ابد ادامه داشته‌باشد."

تمام بعدازظهر و شب را در خانه کار کردم. کورکها عذابم می‌دهند و آلت تناسلی‌ام به چند برابر اندازه معمول متورم شده‌است.

سه‌شنبه، ۴ آبان

مراسم سلام به مناسبت تولد شاه. حالش بسیار خوب، و به وضوح بسیار سرحال بود... سفیر آمریکا در میان هیئت دیپلماتیک بود، و شاه بعداً از من پرسید که آیا هیچ اشاره‌ای به مصاحبهٔ با مایک والاس کرده‌است؟ در پاسخ گفتم مطلقاً هیچ اشاره‌ای نکرده‌بود. شاه گفت، "خیلی عجیب است. چون من در انتقاد از آمریکا خیلی تند رفتم." اشاره کردم که او و سفیر احتمالاً دربارهٔ چنین اموری هم عقیده‌اند. چون هیچ یک در واقع مجذوب رفتار اخیر واشینگتن نبودند. شاه گفت، "کاملاً درست است. نزدیک به نه سال است که مردک بیچاره نزدیک به رأس هرم قدرت بوده، آن وقت آنها صداقت او را با دور انداختنش مثل یک رخت چرک کثیف پاداش می‌دهند."

به رغم درد پایین تنه، توانستم تمام مدت پنج ساعت را بدون بروز دادن علائم ناراحتی سرپا بایستم... پزشکان امشب هم مرا معاینه کردند اما آنها هم درست مثل خودم نمی‌دانند چه دردم هست.

پنجشنبه، ٦ آبان

شرفیابی... گزارش دادم که والاحضرت اشرف دیشب به من تلفن کرد

که گله کند پاسخ اخیر من هیچ ربطی به تقاضایی که او از شاه کرده‌بود نداشت.[۱] شاه زد زیر خنده گفت، "او می‌خواهد شما را گیج کند. همه‌اش هم به خاطر این است که شما تظاهر به ندیدن نامهٔ او به من کرده‌اید."

دیشب ضمناً با پروفسور صفویان در پاریس صحبت کردم. از آخرین آزمایش خون شاه به نظر بسیار راضی می‌رسید با وجود این توصیه می‌کند که مقدار داروی مصرفی کاهش نیابد. شاه گفت، "پس تکلیف این کهیر لعنتی چه می‌شود؟... در پاسخ گفتم که ظاهراً پزشکان آن را خیلی مهم نمی‌دانند، همان‌طور که ندیده می‌گیرند که بیماری هرپس دارد مرا از درد می‌کشد. این را نتوانسته‌ام در چند روز گذشته به اعلیحضرت بگویم از ترس اینکه مبادا ایشان را ناراحت کنم. پرسید منظورم چه بود، اما باز هم از توضیح خودداری کردم. گفت، "لابد پائین تنه است." پاسخ دادم که کاملاً درست حدس زده‌اند، و این که حتی راه رفتن برای من عذاب آور شده‌است. در اینجا خنده‌ای کرد، و گفت، باید مداوا شوم. به او گفتم که یکی از پزشکان را که در سوئیس دیده‌بودم واکسن ویژه‌ای را توصیه کرده اما هشدار داده‌بود که ممکن است معالجه‌ام حدود سه سال طول بکشد. شاه اظهار داشت، "خارق العاده است. می‌دانید، برای التیام کهیر من هم مسکن تجویز کرده‌اند که ناراحتی زیادی برایم بوجود آورده‌است."...

شنبه، ۸ ـ جمعه ۲۱ آبان

روز شنبه وضعم به حدی وخیم شد که مجبور شدم صبح بعد به پاریس بروم. پنج روز در بیمارستان بستری بودم و حالم خیلی بهتر است. هنوز خیلی

۱. به مقدمهٔ سال ۱۹۷۶ مراجعه شود.

احساس ضعف می‌کنم و هرپس هم هنوز ناراحت کننده‌است اما حداقل، تورمش کاهش یافته بنابراین توانسته‌ام در هتلی اقامت کنم. از یک دخترک خوشگل آلمانی دعوت کردم که نزدم بماند. مدتی است که یکدیگر را می‌شناسیم، و اگر هیچ کار دیگر هم نتوانم بکنم حداقل می‌توانم با او تخته‌نرد بازی کنم... همسرم در تهران است و از نوه‌هایمان مراقبت می‌کند تا دخترانم بتوانند اینجا به من ملحق شوند. دلم برایش تنگ شده.

پیری هم بد دردی است. چاره‌ای جز باز نشسته‌شدن ندارم. باید استراحت کنم، اما چطور می‌توانم شاهنشاه محبوبم را ترک کنم؟ در مخمصهٔ عجیبی گرفتار شده‌ام. آن قدر به خودم مغرور نیستم که فکر کنم جایگزین ناپذیرم، اما در ضمن نمی‌دانم این خبر را با چه زبانی به او بدهم... حتی در دست نگهداشتن قلم هم خسته‌ام می‌کند...

کارتر با اختلاف ناچیزی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیروز شده، مصاحبه‌ای را که با مجلهٔ پلی‌بوی انجام داده‌بود خواندم. او هم ظاهراً عوام فریبی بیش نیست...

چهارشنبه، ۲۶ آبان

به تهران مراجعت کردم. پرواز خیلی خسته‌ام نکرد...

پنجشنبه، ۲۷ آبان

به من گفته شده‌بود که شاه تعطیلات آخر هفته را در جزیرهٔ کیش به سر می‌برد و بنابراین دیشب خیلی متعجب شدم که دیدم ملتزمینش برای استقبال از من به فرودگاه آمده‌اند. ظاهراً به کیش رفته‌بود اما سگی او را چنان گاز

گرفته‌بود که مجبور بود برای بخیه زدن به تهران بیاید.

شاه مرا در اتاق خوابش به حضور پذیرفت، در حالیکه روی مبلی نشسته و پایش را روی میز پایه‌کوتاهی گذاشته‌بود. ظاهراً درد داشت، که مرا ناراحت کرد. امور مختلفی را گزارش دادم، و بعد، به رغم مراحمی که به من نشان می‌داد، اجازه خواستم به منزل باز گردم. این درخواست را رد کرد و اصرار کرد که بمانم و ساعتی را به گپ زدن با او بپردازم...

شنبه، ۲۹ آبان

شرفیابی. والاحضرت غلامرضا اجازه خواسته به دعوت یک کارخانهٔ تراکتورسازی به آلمان مسافرت کند. شاه مطلقاً اجازه نداد. گفت، "خانوادهٔ من نمی‌فهمند که با این هوی و هوسهایشان چه دردسرهایی درست می‌کنند."

در طول غیبتم نامه‌هایی در ارتباط با بهای نفت با آمریکائیها رد و بدل شده‌بود...

[پرزیدنت فورد در نامهٔ مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۷۶ نوشته‌بود:]

اعلیحضرتا،

تصمیم شما مبنی بر اینکه در اجلاس اوپک دربالی در ماه مه بر افزایش بهای نفت پافشاری نکنید عملی سیاستمدارانه بود که در تعیین نتیجهٔ آن اجلاس حائز اهمیت می‌باشد. احتراز از افزایش بهای نفت از چنان اهمیتی در حفظ بهبود اقتصاد جهان که اینک در شرف آن هستیم برخوردار است که با نوشتن این نامه خواهان رهبری سازندهٔ مداوم شما به منظور ممانعت از چنین افزایشی می‌باشم...

نگرانی عمیق من از این جهت است که روندهای مساعد در راستای بهبود اقتصادی بوسیلهٔ اثرات منفی تورم و عدم موازنهٔ پرداختهای حاصله از افزایش جدید بهای نفت برعکس شود. تعدادی از کشورهای صنعتی مهم که مشکلات اقتصادی و خطر بی‌ثباتی سیاسی مرتبط با آن را تجربه می‌کنند، در صورتی که سال آینده با افزایش جدید بهای نفت رو به رو شوند با مشکلات اقتصادی باز هم جدی تری مواجه خواهندشد... بنابراین ماهیت آسیب پذیر و نامساوی بهبود اقتصادی جهان مستلزم اینست که ملتهای مسؤول از اقداماتی که آنرا به مخاطره می‌اندازند احتراز کنند.

کیسینجر وزیر خارجه در مذاکراتش با شما در ماه اوت گذشته، از نگرانی شما در مورد نیاز به حفظ همکاریهای نزدیک بین دو کشورمان، به رغم مخالفت در کنگره و سایر محافل، مطلع شد. همانطور که وزیر خارجه به عرض شما رساند، این دولت مصمم به ادامهٔ همکاری با کشور شما در ارتباط باگسترش تشکیلات نظامی و دستیابی به اهداف توسعه اقتصادی‌تان می‌باشد... اطمینان دارم که شما کاملاً در جریان مقاومت موفقیت‌آمیز دولت در برابر کوششهای کنگره در ممانعت از فروش هواپیمای اف - ۱۶ و سایر تجهیزات نظامی به ایران قرار گرفته‌اید. لیکن، درگیری با بعضی از بخشهای افکار عمومی آمریکا دربارهٔ این موضوع به هیچ وجه حل نشده است، و ترس من از این است که سال آینده فشار بیشتر و

بزرگتری وارد خواهد آمد. با همکاری مشترک، ما می‌توانیم بر این فشارها فائق آئیم و روابط نزدیک بین دو کشورمان را تحکیم بخشیم. لیکن، حمایت ایران از تصمیم اوپک به افزایش بهای نفت در این زمان، بهانه را به دست آن کسانی خواهد داد که روابط ما را مورد حمله قرار داده‌اند...

با توجه به این وضعیت تصور می‌کنم نتیجهٔ اجلاس دسامبر اوپک عواقب گستردهٔ اقتصادی و سیاسی در برداشته‌باشد... بنابراین از اعلیحضرت تقاضا می‌کنم هنگام تصمیم‌گیری در این باره این نگرانیها را مورد توجه جدی و مثبت خود قرار دهند.

[شاه در پاسخ مورخ اول نوامبر ۱۹۷۶ خود نوشت:]

...همانطور که استحضار دارید، ایران در اجلاس سازمان در ماه مه روی افزایش بهای نفت اصرار نورزید، آنهم به رغم اینکه بسیاری از اعضاء سازمان ثابت کرده بودند که کشورهای صادرکنندهٔ نفت مقدار زیادی از قوهٔ خرید خود را از دست داده‌اند... در بالی امید ما این بود که وضعیت اقتصادی دنیا بهبود یابد، و ضمناً، کنفرانس پاریس بین شمال و جنوب منجر به برخی رویدادهای اساسی به نفع همگان بشود...

آقای رئیس جمهور، در ارتباط با اشارهٔ شما به پیشرفت دستیابی کشورهای صنعتی در کنترل تورم، باید تذکر دهم که ممکن است این امر در مورد ایالات متحد آمریکا، جمهوری فدرال آلمان و ژاپن صدق کند. از سوی دیگر ما

می‌دانیم که اقتصاد کشورهای توسعه یافتهٔ جهان بیمار و در وضعیت وخیمی است. ما ضمناً از انگلیس، فرانسه و ایتالیا هم کالا می‌خریم و می‌بینیم که تورم آنها به شدت بالا می‌رود، گهگاه حتی به میزان بیش از ۲۰ درصد. من می‌دانم که وضعیت موازنه پرداختهای آنها همچنان وخیم است، اما یقیناً این امر خودکشی ما را به خاطر پرداختن بهای شکست یا عدم توانایی آنها به سرو سامان دادن اوضاعشان توجیه نمی‌کند؛ تنها راه موفقیت آنها انجام تطبیقهای لازم در اقتصادشان از طریق اقدامات داخلی می‌باشد...

جناب آقای رئیس جمهور، بدون شک شما به علاقهٔ قلبی من در حفظ روابط نزدیک بین دو کشورمان واقفید. لیکن، چنانچه در کنگره و سایر محافل مخالفتهایی علیه دیدن ایرانی مرفه و از لحاظ نظامی قوی وجود داشته‌باشد، منابع دیگری هم هستند که ما می‌توانیم به آنها رو بیاوریم، زیرا که زندگی ما در دست آنها نیست. چنانچه این محافل غیر مسؤولند، دیگر جای امیدواری نیست، اما چنانچه آنها مسؤول باشند، یقیناً بعدها از نحوهٔ برخوردشان با کشور من تأسف خواهند. خورد هیچ چیز ما را بیش از این لحن تهدیدآمیز برخی محافل و طرز رفتار پدر سالارانهٔ آنها، به واکنش تحریک نمی‌کند.

جناب آقای رئیس جمهور، چنانکه شما هم بدون شک موافقید، ایران همیشه پیرو سیاست خویشتن داری و میانه‌روی

> بوده، لیکن وضع غیرقابل تصور اقتصادی بعضی از کشورهای غربی طوری است که چنانچه ما به تهی کردن این ثروت فناپذیر و گرانقدرمان بپردازیم فقط به خاطر این که اجازه دهیم این کشورها به سیاست بازیها و عدم قاطعیت در تصمیم گیری ادامه دهند، تاریخ ما را نخواهد بخشید. با وجود این، آقای رئیس جمهور، می‌توانید مطمئن باشید که ایران در شورای کشورهای اوپک روش بسیار معتدلانه‌ای اتخاذ کرده‌است...

خبر مهم دیگر این که، شاه طی صدور فرمانی رئیس دفتر مخصوصش را مأمور کرده تا عملکرد دولت را بررسی کند. اگر من به جای هویدا بودم بدون لحظه‌ای تأمل استعفا می‌دادم.

یکشنبه، ۳۰ آبان

شرفیابی... حین گفتگو دربارهٔ اشخاص مختلف، از جمله دبیر کل حزب رستاخیز و معاونش، شاه اظهار داشت که ظاهراً آنها زیاده از حد طرفدار آمریکا هستند.[۱] در پاسخ گفتم من شواهدی حاکی از این در دست ندارم. شاه ادامه داد، "راستی چرا هویدا این قدر با شخصیتهای قوی خصومت دارد. فقط حمایت من موجب شده که کسانی چون منصور روحانی و هوشنگ انصاری، مقام خود را در دولت حفظ کنند. اگر هویدا توانسته‌بود، از مدتها پیش آنها را از کار برکنار کرده‌بود." پاسخ دادم که نخست‌وزیر آدمی

---

۱. دبیر کل جدید جمشید آموزگار بود و معاونش، داریوش همایون، روزنامه‌نگاری معروف که چند ماه بعد در کابینهٔ آموزگار وزیر اطلاعات شد.

ضعیف‌النفس و قلدرمآب است. از آن گذشته، چنانکه هر دوی ما می‌دانیم، خواجه هم هست. با این وجود خواجه‌ای است که استاد دسیسه‌بازی است. شاه در پاسخ گفت، "احتمالاً حق با شماست." ابداً مطمئن نیستم منظورش از طرح این مسئله چه بود، یا اینکه چرا اصلاً این موضوع را مطرح کرده‌بود... شاه به قدری پنهان‌کار است که هیچکس نمی‌تواند استدلال او را حلاجی کند. آیا در فکر تغییری در دولت است؟[۱]...

دوشنبه، اول آذر

...یانکلوویچ را همراه با معاون اطلاعاتی و مطبوعاتی وزارت خارجه اسرائیل ملاقات کردم. آنها به اتفاق گزارش مفصلی در ارتباط با تصویر ایران در رسانه‌های گروهی تهیه کرده‌اند. خیلی جالب و در عین حال هشدار دهنده‌است که ما چقدر اطلاعات کمی درباره این وضع داشتیم. خوشحالم که این من هستم که مسؤولیت گزارش حقایق واقعی به شاه را باید به عهده داشته‌باشم.

پنجشنبه، ۴ آذر

شرفیابی. در میان کارهای دیگر، گزارش دادم که والاحضرت شهناز

۱. شاه عادت نداشت دربارهٔ برنامه‌های آینده‌اش با کسی صحبت کند. اما در این مورد، برخلاف همیشه، اشارات کلی درباره تغییرات احتمالی در دولت کرد، که موجب تعجب علم شد. در واقع شاه از همان وقت در فکر برکناری هویدا و انتصاب او به مقام وزارت دربار بجای علم بیمار بود. شاه سعی داشت دوست وفادارش را برای بازنشستگی آماده کند که علت آن هم صرفاً بیماری او بود.

انتظار دارد در طول سفرش به قاهره با معاون ریاست جمهوری مصر ناهار صرف کند، اما در لحظه آخر سادات خودش به او تلفن کرده و از او و معاون ریاست جمهوری دعوت کرده که میهمان او باشند...

به عرض رساندم که وقتی دیروز با شهبانو هنگام عزیمتشان به مصر خداحافظی می‌کردم، دیدم که طبق معمول دور و برش را همان اشخاص سبکسر لاابالی گرفته‌اند. می‌شود انتظار داشت که سر و کلهٔ آنها در کیش، نوشهر، بیرجند، حتی در عمان پیدا شود، اما واقعاً قاهره داستان دیگری است. اعلیحضرتین از روابط خاصی با مصر برخوردارند که این آدمها می‌توانند به راحتی آن را به مخاطره بیندازند... شاه در پاسخ گفت، "آخر من چکار کنم؟ شهبانو قلباً به آنها علاقه دارد. حتی مادرش هم چندین بار به او تذکر داده، اما با چنان لحنی به او پاسخ داد که فضولی نکند که دیگر جرأت ندارد موضوع را مطرح کند." ... سپس شاه گفت، "راستی، فکر نکنم بیانات اخیر پرزیدنت تیتو را شنیده‌باشید؟ اعلام کرده که یوگسلاوی به تجهیزات نظامی قوی نیاز دارد و دیگر نمی‌تواند به وعده‌های خارجیها متکی باشد." اظهار کردم که ظاهراً این مطلب با چیزهایی که شاه دربارهٔ ایران می‌گوید هماهنگی دارد. گفت، "دقیقاً. ما باید مردم ایران را برای این موضوع آماده کنیم. وصیت نامهٔ سیاسی من چیزی غیر از این نیست؛ علاوه بر آن تأکید دارد که ارتش تنها بنیاد آینده این کشور است. این وصیت نامه باید علنی شود." عرض کردم بهتر است تا تولد بیست سالگی ولیعهد صبر کنیم.

شاه در ادامه سخنانش گفت، "چند روز پیش سفیر آمریکا از من پرسید چرا آموزگار به سمت دبیر کل حزب انتخاب شده‌است؟ توضیح دادم که آموزگار مدیر درجه یکی است؛ فراماسون نیست، و من می‌توانم به او اعتماد

کنم. البته هیچکس بدون عیب و نقص نیست. آموزگار هم اتفاقاً بسیار حسود است. به موفقیت سایرین حسادت می‌ورزد و بیش از حد به برادران و خانواده‌اش بذل و بخشش می‌کند. اما خوب، همانطور که گفتم هیچکس بی‌عیب و نقص نیست."...

بعداً، باز هم، به این فکر افتادم که چرا شاه باید این مطالب را با من مطرح کرده‌باشد. البته که همیشه مراحم خاصش شامل حال من بوده و بارها دربارهٔ همین مسائل گفتگو کرده‌ایم. اما در چند روز گذشته به ویژه مایل بوده دربارهٔ دولت، دبیر کلی حزب و غیره صحبت کند... آیا سعی دارد چیزی به من بگوید؟ باید اذعان کنم که گیج شده‌ام.

...امروز بعدازظهر با یانکلوویچ ملاقات کردم... پیش از آن دو ساعت و نیم به حضور شاه شرفیاب بوده، و به من گفت که شاه از گزارش او دربارهٔ تصویری که از ما در خارج ارائه میشود، دلخور شده... انتظار من هم بیش از این نبود. او به این قصد که کمی از سنگینی جو بر ضد ما بکاهد به شاه گفته بود که برخلاف روش معمول روم باستان دیگر سر از تن کسی که خبر بد می‌آورد، جدا نمی‌شود. ظاهراً شاه خیلی هم از این حرف خوشش نیامده‌بود...

جمعه، ۵ آذر

...امروز بعدازظهر یک ساعت و نیم با جوزف کرافت، روزنامه‌نگار آمریکایی و دوست خوب ایران صحبت کردم. به من گفت که دولت کارتر یقیناً علیه ما برخواهد خاست، چون سیاستهایمان با یکدیگر ناسازگارند. کارتر در طول مبارزات انتخاباتی‌اش اعلام کرد بود که تراکم بیشتر تجهیزات نظامی در خاورمیانه دیگر مطلوب نیست؛ او تقصیر افزایش بهای نفت را به گردن

ایران انداخته، و به سوابق ما دربارهٔ حقوق بشر حمله کرده... از کرافت پرسیدم برای حل این مسئله چه باید بکنیم، به عقیده او، شاه باید در اسرع وقت به دیدن کارتر در کاخ سفید برود. علاوه بر آن باید سفیرمان را در واشینگتن از کار برکنار کنیم؛ او به وضوح از حامیان حکومت پیشین است و سفارتخانه را تقریباً به صورت یک باشگاه پلی‌بوی درآورده‌است.

از این که کارتر باید تحت‌تأثیر تبلیغات دشمنان ما قرار گیرد ابراز تعجب کردم. زندانیان سیاسی ما کمونیست هستند، و در این کشور فعالیتهای کمونیستی غیرقانونی است. این حرف که ما آزادیهای سیاسی را سلب کرده‌ایم تکرار طوطی‌وار شعارهای دشمنان ماست... و اما در مورد خرید تسلیحات، تصور من این است که کارتر آنقدر هوشمندی داشته‌باشد که قضاوت شتابزده نکند. ما داریم آنقدر پول صرف خرید تجهیزات نظامی آمریکا می‌کنیم که هیچ دولت آمریکایی، چه رسد به سازندگان اسلحه، نمی‌تواند آن را از ما دریغ کند... اضافه کردم که ولو اینکه کارتر آنقدر احمق باشد که خیال رویارویی داشته‌باشد، ما هم فاقد وسایل تلافی نیستیم. آمریکا که انحصار تولید اسلحه را ندارد، و ما همیشه می‌توانیم به فرانسه یا آلمان رو بیاوریم، یا اینکه گازمان را با جنگ‌افزارهای روسی مبادله کنیم...

دلیلی ندیدم که اشاره کنم شاه چقدر از پشتیبانی ملتش برخوردار است. وضعیت داخلی باثبات است. کارگران و کشاورزان راضی هستند و طبقهٔ متوسط روز به روز ثروتمندتر می‌شود. در برابر همهٔ اینها، چه اهمیتی دارد که چند نفر به اصطلاح روشنفکر عقایدی مخالف عقاید ما ابراز کنند. در هر صورت این ناراضیان لعنتی می‌خواهند چه کار کنند؟ آموزش و خدمات بهداشتی که همین حالا هم رایگان است. مردم تا حدود زیادی حاکم بر

سرنوشت خود هستند. گفتم، "آقای کرافت، شما دوست ایران هستید. اما اگر به اینجا فرستاده شده‌اید که برای ما قلدری کنید، باید رک و راست به شما بگویم که ما هیچ اهمیتی به عقاید دیگران نمی‌دهیم. می‌تواند خاطرتان جمع باشد که شاه کوچکترین قصدی ندارد که چه حالا و چه در آینده از آمریکا دیدن کند."

کرافت اظهار داشت که، با اینکه او قبلاً نخست‌وزیر و بیشتر اعضاء کابینه را ملاقات کرده، هیچکس به تندی من با او صحبت نکرده‌است. در پاسخ گفتم که من کاری بیش از این نکرده‌ام که عقیدهٔ واقعی‌ام را به کسی که فکر می‌کردم دوست ایران است ابراز کنم. دیگر به خودش مربوط است که حرفهای مرا چطور تفسیر کند. گفت، "البته، اما عقایدی که شما ابراز می‌دارید در واقع عقاید شاه است." در پاسخ گفتم که چون خودش به حضور شاه شرفیاب شده در موقعیتی است که بتواند قضاوت کند نظریات من چقدر نزدیک نظریات شاهنشاهم است. اما به او گفتم که از قبل کسی مرا برای این مصاحبه آماده نکرده‌بود و در هر صورت شاه برای همهٔ این جریانها اهمیت چندانی قائل نیست. کرافت خیلی از این موضوع تعجب کرد، و اظهار داشت که چیزهایی که من دربارهٔ دیدار شاه از آمریکا گفته‌بودم کم و بیش کلمه به کلمه حرفهای خود شاه به او بود.

شنبه، ٦ آذر

شرفیابی... گفتگویم با کرافت را گزارش دادم. شاه از نحوهٔ رویارویی من با او ابراز رضایت کرد. گفت: "آنها چطور می‌توانند آبروی کشور مرا نادیده بگیرند؟ چطور می‌توانند معاملاتی به ارزش ۴ میلیون دلار در سال را

دور بیندازند؛ که در طول دههٔ آینده فراتر از ۵۰ میلیارد دلار خواهد رفت؟ دلم می‌خواست که نخست‌وزیر و اعضای کابینه هم مثل شما حرف زده‌بودند." در ادامه گفت که در حال حاضر در وسط مذاکره با وزیر تجارت خارجی شوروی برای خرید توپخانه دور برد روسی هستیم. "و می‌توانیم تانک و هواپیما از اروپای غربی بخریم. آنوقت خواهیم دید واکنش این آقایان آمریکایی چه خواهد بود."

برای ناهار با نماینده اسرائیل ملاقات کردم. به من گفت که یانکلوویچ به شدت نگران است که مبادا گزارشش شاه را ناراحت کرده‌باشد.

مجدداً با کرافت ملاقات کردم. ادعا می‌کند که سفارت آمریکا در اینجا دولت ما را با این ادعا که کارتر چاره‌ای ندارد جز اینکه از سیاستهای قبلی آمریکا در قبال ایران پیروی کند، گمراه می‌کند. ظاهراً سناتورهایی که اخیراً اینجا بودند داستانهای سفیر آمریکا را دربارهٔ روابط نزدیک بین ایران و اسرائیل باور نکردند. از کرافت خواسته‌اند که در این باره تحقیق کند. او گفت: "و من مجبور بودم که به آنها بگویم همه چیز درست همان طوری است که سفیر به آنها گفته‌است. با وجود این خوب به شما نشان می‌دهد که سناتورهای ما چقدر به مأموران خودشان اعتماد دارند."...

یکشنبه، ۷ آذر

شرفیابی... نتایج بررسی گزارش یانکلوویچ دربارهٔ افکار عمومی آمریکا راکه توسط متصدی امور تبلیغاتی‌مان تهیه شده‌بود تشریح کردم.[۱] شاه

---

۱. "بررسی دیدگاه مردم و رهبری آمریکا نسبت به ایران"، براساس مصاحبه‌هایی با شخصیتهای مهم در محافل تجاری، سیاسی، و رسانه‌های گروهی آمریکا و غیره←

تقریباً از خشم منفجر شد، و گفت: "این حرامزاده چطور جرأت کرده این قدر وقیح باشد؟ گزارش او براساس فرضیات کاملاً منفی است. به او چه مربوط که این کشور از آزادیهای سیاسی برخوردار است یا نه یا اینکه زندانیان سیاسی شکنجه می‌شوند. لازم نیست او نگران باشد که آیا ما به صلح در خاورمیانه کمک می‌کنیم یا نه." در پاسخ عرض کردم که مسئله صلح کاملاً به جا است، ولی نکات دیگر یانکلوویچ همگی مورد توجه عمیق در آمریکا است و بنابراین به گزارشی دربارهٔ افکار آمریکاییان مربوط می‌شود. باید به او و همکارانش اجازه داده‌شود که مشکل را تشخیص دهند تا بتوانند مداوایی تجویز کنند... شاه گفت، "خواهیم دید، اما به عقیدهٔ من او و همکارانش توسط شرکتهای نفتی تحریک می‌شوند. آمده‌اند که ما را بترسانند." در پاسخ گفتم تا جایی که من می‌توانم ببینم هیچ قرینه‌ای در تأیید این اتهام وجود ندارد. شاه عصبانی‌تر از همیشه گفت، "بسیار خوب، اگر آنقدر کور هستید که نمی‌توانید ببینید چه خبر است، فایده‌ای ندارد که من سعی کنم برایتان توضیح دهم." مجدداً سعی کردم توضیح دهم که این خود ما بودیم که از یانکلوویچ و مؤسسه‌اش خواستیم در مورد تصویر ما در غرب مطالعاتی بکنند، و به ما نشان دهند کجای کارمان غلط است و راه‌حلهایی پیشنهاد کنند... اما شاه ساکت ماند و من صلاح دیدم موضوع را عوض کنم. با وجود این دلخوری‌اش ادامه داشت و دربارهٔ مطالبی که باید گزارش می‌دادم به تندی اظهار نظرهای مختصری کرد...

⇐

صورت می‌گرفت. قسمت مطبوعاتی دربار از نزدیک با مشاوران روابط عمومی آمریکایی همکاری داشت و با روشها و نتیجه‌گیریهای آنها موافق بود.

چهارشنبه، ۱۰ آذر

شرفیابی... به عرض رساندم که گزارش سازمان عفو بین‌الملل دربارهٔ ایران بسیار خصمانه است. شاه گفت، "همین طور است، اما پرویز راجی، سفیرمان در لندن، به انتقادات آنها خیلی خوب پاسخ داده." تذکر دادم که گزارش عفو بین‌الملل در سرتاسر دنیا انعکاس زیادی داشته، اما به اظهارات راجی فقط اشاره کوتاهی در بی‌بی‌سی شد. پاسخ داد. "درست می‌گوئید. فوراً به راجی تلگراف کنید. به او بگوئید اگر اظهاراتش منتشر نشود، آن وقت باید خودش با خرید جای آگهی در روزنامه‌ها دست به کار شود." ضمناً مجبور بودم گزارش دهم رادیوی آلمان غربی از ساواک انتقاد کرده‌است. این خبر اوقات شاه را باز هم تلخ‌تر کرد.

سه‌شنبه، ۲۳ آذر

شرفیابی... محتاطانه و با ترس و لرز بسیار آخرین گزارش یانکلوویچ را تقدیم کردم، که پیشنهاداتی برای ساختار داخلی برنامهٔ اطلاعاتی‌مان ارائه می‌داد. شاه آن را به دقت و بدون علائم دلخوری خواند. بعد به من دستور داد که حتماً اجراء شود. او خوب می‌داند که یانکلوویچ می‌تواند در بهبود بخشیدن به تبلیغات خارجی ما مثمرثمر باشد، به ویژه با توجه به نفوذی که در کارتر و جامعهٔ یهودی آمریکا دارد...

پنجشنبه، ۲۵ آذر

شرفیابی. نسخه‌ای از فیلم مصاحبهٔ شاه با برنامهٔ پانورامای بی‌بی‌سی را

تقدیم کردم. یک ساعت تمام چهاردانگ حواسش را جمع تماشای فیلم کرده‌بود. گفت، "برای اولین بار از حقه‌بازی دست برداشته‌اند. می‌شود آن را در تلویزیون خودمان پخش کرد."...

جمعه، ۳ دی

بیشتر ده روز گذشته را بستری بودم. تنها نور امید تلفنهای گهگاه شاه برای احوالپرسی از من بود. توانستم گزارشهای مختلف را برایش بفرستم...

شنبه، ۴ دی

شرفیابی. شاه با لطف بسیار جویای سلامتی‌ام شد. بعد رفتیم سر موضوع "برنامهٔ اطلاعاتی". شاه پرسید، "من کی به یانکلوویچ اجازه دادم که حوزه عملیاتی‌اش را به اروپای غربی بکشاند." به یادشان آوردم که خود من پیشنهاد کرده‌بودم. به تندی گفت، "هیچ وقت. هیچ وقت همه برنامهٔ تبلیغاتی‌مان را به دست یهودیها نمی‌سپارم."... برداشتم این است که، از وقتی هویدا از برنامهٔ ما اطلاع پیدا کرده، منتهای سعی‌اش را کرده تا فکر شاه را نسبت به آن مسموم کند...

یکشنبه، ۵ دی

ضیافت ناهاری برای تودیع با سفیر آمریکا ترتیب دادم. چندتن از وزرا بودند اما نخست‌وزیر گرفتار بازدید بوتو بود و نتوانست شرکت کند. جَو بسیار دوستانه‌ای بود. سفیر به گریه افتاد. اصلاً فکر نمی‌کردم این قدر احساساتی باشد...

سه‌شنبه، ۷ دی

شرفیابی. شاه خیلی سرحال شروع کرد اما گزارش من حالش را گرفت... اظهار کردم که دولت با پیشنهادات ناپخته و بی‌معنایش دارد مردم را بیش از حد تحمل تحت فشار می‌گذارد. به عنوان مثال، به دولت مربوط نیست که دستور دهد مغازه‌ها نه صبح باز کنند و هفت شب ببندند. چرا ما باید از رسوم اروپایی تقلید کنیم. در ایران زنان خانه‌دار صبح زود به خرید می‌روند، تا بتوانند برای همهٔ اعضای خانواده ناهار تهیه کنند. اگر مغازه‌ها تا ساعت نه باز نکنند آن وقت زنان بیچاره فرصت انجام کارهایشان را ندارند. شاه گفت، "به من گفته‌اند که این اقدام برای کاهش تراکم ترافیک است، و از همین حالا هم تأثیرش معلوم شده‌است." در پاسخ گفتم فقط لازم است که انسان در خیابانها رانندگی کند تا ببیند مطلقاً هیچ بهبودی حاصل نشده. یکی از خویشانم برای رسیدن به منزل من از مرکز شهر سه ساعت در راه بود. مردم دیگر تحمل چنین وضعی را ندارند، و با وجود این دولت همه مسؤولیتها را بر دوش شاه می‌گذارد. گفتم، "اعلیحضرتا، چرا شما باید تقصیر را به گردن گیرید؟ شما نبودید که دستور دادید مغازه داران صبح از دو ساعت کسب و حداقل از یکساعت دیگراز کسبشان در شب محروم شوند. درست مثل این است که اعلیحضرت قربانی یک توطئه شده‌باشند."

گزارشی را دربارهٔ وضع زندانها توسط انجمن بین‌المللی حقوقدانان تقدیم کردم. خیلی مسخره است که والاحضرت اشرف نمایندهٔ آنها را به تهران دعوت کرده‌است، و آن وقت آنها گزارشی چنین خصمانه را تدوین کرده‌باشند. از خود والاحضرت بیش از چند سطری یاد نمی‌شود. شاه خلاصه

گزارشی راکه ما تهیه کرده‌بودیم خواند. گفت، "این خواهر دوقلوی من در تمام عمرم خاری در چشم من بوده‌است. خودبین و طمّاع است. آخر چرا این آدمها را دعوت کرده، وقتی خوب می‌دانسته که آنها هم درست مثل عفو بین‌الملل هستند؟"[1]

قصد داشتم که مطالب دیگری را نیز مطرح کنم، خاموشیهای بی‌وقفهٔ برق، کثافت کاریهای اداری و تحمیلات غیرعادلانه بر مردم. اما صلاح دیدم که او را بیش از حد ناراحت نکنم...

پنجشنبه، ۹ دی

شرفیابی... نمودار سازمانی تهیه شده توسط یانکلوویچ را برای "قسمت اطلاعات بین‌المللی" تقدیم کردم؛ شاه رو ترش کرد و پرسید چرا کلمه بین‌المللی را در عنوان آن گنجانده‌ام، با اینکه قبلاً به من گفته‌بود که این قسمت باید انحصاراً به آمریکا بپردازد. توضیح دادم که، همانطور که خودشان هم بدون شک درک می‌کنند، امروزه غیر عملی است که اقدامات در آمریکا را از فعالیتهایمان در اروپای غربی جدا کنیم. گفت، "موافقم که این جداسازی مشکل است، اما من بی‌نهایت اکراه دارم که اجازه دهم یهودیها تمام عملیات تبلیغاتی آن را قبضه کنند. اگر فقط آمریکا بود، داستان فرق می‌کرد؛ آنجا یهودیها بالقوه بسیار قدرتمندند." تذکر دادم که به هیچ وجه همهٔ کارها به دست یهودیها سپرده نخواهدشد. موضوع مهم این است که آیا باید ساختار مدیریتی یانکلوویچ را بپذیریم یا خیر. شاه اظهار نظری نکرد.

---

۱. اشرف رئیس کمیتهٔ ایرانی حقوق بشر بود، موضوعی که شاه به خوبی از آن مطلع بود و در واقع خودش بود که در ابتدای امر او را تشویق به این کار کرده‌بود.

...مقاله‌ای دربارهٔ اقتصاد ایران را که در گاردین چاپ شده‌بود به شاه نشان دادم. اصلاً خوشش نیامد و گفت، "تنها مشکل اقتصاد میزان رشد خارق‌العاده آنست." اظهار داشتم البته مشکلات دیگری هم هست. مثلاً عدم توجه به جزئیات، ماست مالی زیاده از حد و عدم دلسوزی کافی مسؤولان. سعی نکرد پاسخی بدهد.

۱۹۷۷

(دی ۱۳۵۵ - شهریور ۱۳۵٦)

با کاهش صادرات نفت حتی شاه هم ناگزیر شد اذعان کند که اقتصاد در خطر سقوط است. به علم گفت: "ما ورشکسته‌ایم. به نظر می‌رسد همهٔ چرخها محکوم به توقف هستند، و ضمناً بسیاری از طرحهای برنامه‌ریزی شده... باید معوق بمانند." (خاطرات، ۱۲ دی) چنانکه هویدا هم اظهار داشت، سرتاسر کشور در حالت ناآرامی به سر می‌برد (خاطرات، ۱۳ بهمن).

شاه به جیمی‌کارتر، رئیس جمهور جدید آمریکا، و تبلیغاتش در طرفداری از حقوق بشر بدبین بود. به دادگاههای نظامی ایران دستور داده‌شد روش دادرسی خود را مورد تجدیدنظر قرارداده و تسهیلات بهتری در اختیار زندانیان سیاسی قرار دهند. از یک هیئت وابسته به صلیب سرخ دعوت شد تا از زندانهای ایران بازدید به عمل آورده و درباره رفتار با زندانیان سیاسی تحقیق کند. گزارش هیئت حاکی از آن بود که از هر سه زندانی یکی مورد شکنجه قرار گرفته‌بود لیکن اخیراً از چنین اعمالی دست برداشته شده‌است. به تدریج که نخبگان سیاسی ایران به علائم بحران پی بردند، در میان آنان افراد مستقل ـ که می‌توان آنها را به درجات مختلف در زمرهٔ ناراضیان تلقی کرد ـ آن قدر شجاعت پیدا کردند که در جلسات علنی وضعیت را مورد بحث قرار دهند. چنین جلساتی ـ که تا آن زمان غیرقابل تصور بود ـ با اکراه از جانب دولت تحمل می‌شد. شاه ناراضیان را یک مشت افراد بی‌هویت توصیف کرد، (خاطرات، ۱۰ اردیبهشت) هر چند که انتقاد شاه از آنان به ظاهر شدید بود؛ لیکن افراد مورد بحث تنها کسانی بودند که علناً از حکومت پهلوی انتقاد کردند و جان سالم به در بردند. رویدادهای بعدی نشان داد که این

توصیف چندان هم دور از واقعیت نبوده‌است. این گروهها که مهارتشان بیشتر در بحث و نظریه پردازی بود تا استفاده از موقعیتهای سیاسی، با گسترش موج انقلاب علیه رژیم شاه به سرعت کنار گذاشته‌شدند.

در ماه مرداد جمشید آموزگار به سمت نخست‌وزیری منصوب شد. بیماری علم سرانجام او را وادار به بازنشستگی کرد. امیرعباس هویدا به جای او وزیر دربار شد.

شنبه، ۱۱ دی

شرفیابی طولانی، پیش‌نویس سخنرانی را که قرار است در دانشگاه پهلوی ایراد کنم، تقدیم کردم. عمدتاً مربوط به شاه می‌شود. اصلاحات متعددی را پیشنهاد کرد... و به من گفت که باید از این فرصت برای محکوم کردن عربستان سعودی استفاده کنم: "صراحتاً بگوئید که سعودیها هرگز احترامی برای حقوق بشر قائل نبوده‌اند، چه حالا و چه در گذشته. حتی یک آفتابه دزد هم محکوم به قطع یکی از دستانش می‌شود. مطبوعات لیبرال در آمریکا ترجیح می‌دهند اینها را نادیده بگیرند ولی از خدشه‌دار کردن حیثیت ایران ابائی ندارند." عرض کردم آیا صحیح به نظر می‌رسد که من، در مقام وزیر دربار شاهنشاهی، دور بیفتم و سخنرانیهای انتقادآمیز دربارهٔ رژیمهای خارجی ایراد کنم؟ در پاسخ گفت، اشکالی در این کار نمی‌بینم. سعودی‌های لعنتی هم به ما خیانت کرده‌اند و هم به خودشان. قول دادم که طبق دستور عمل کنم و نسخه‌ای از سخنرانی‌ام را در شرفیابی فردا تقدیم حضور کنم. با وجود این، تکرار کردم که، به عنوان چاکر فدائی اعلیحضرت، هنوز هم ایراد این سخنرانی را اگرچه نظر ایشان را تأمین می‌کند مناسب خود نمی‌دانم. در پاسخ به تندی گفت، "ابداً این طور نیست. باید حسابی حالشان را جا بیاوریم." ...

کاخ را ساعت یک بعدازظهر ترک کردم. خیلی کسل بودم و فکر کردم پیاده‌روی در برف حالم را به جا آورد. نتیجه این شد که امشب دوباره تب کردم...

یکشنبه، ۱۲ دی

به رغم آنکه حال درست و حسابی نداشتم، امروز صبح برای شرفیابی به کاخ رفتم. برف به شدت می‌بارید و اتومبیل فاصلهٔ کوتاه تا کاخ را با دشواری طی کرد... انتظار داشتم شاه را سرحال ببینم، اما در عوض او را بسیار مغموم یافتم. در پاسخ به پرس و جوی من، توضیح داد، "ما ورشکسته‌ایم. ظاهراً همه چرخها محکوم به توقف هستند، و ضمناً بسیاری از طرحهای برنامه‌ریزی شده باید معوق بماند. صادرات نفت احتمالاً تا حدود ۳۰ درصد تنزل می‌یابد، افزایش بهای اخیر هم دردی را دوا نمی‌کند، حتی معلوم نیست که بتوانیم نفت را به بهای افزایش یافته بفروشیم. چنانچه مشتریان همیشگی ما سعی کنند که از وضعیت فعلی‌مان سوء استفاده کنند، من هم چاره‌ای نخواهم داشت جز اینکه آنها را تهدید کنم که در لیست سیاه قرارشان خواهم داد، شاید در برابر چنین تهدیداتی تسلیم شوند." در پاسخ گفتم که این به هیچ وجه اولین‌بار نیست که ما با چنین شکستی روبرو شده‌ایم و او یقیناً بر این مشکل هم مانند بقیه مشکلات غلبه خواهدکرد. گفت، "خیلی دشوار خواهدبود،" و بعد باز شروع کرد به بدو بیراه گفتن به یمانی بخاطر خیانت کردن به ما...

اشاره کردم که انگلیسیها، بلژیکی‌ها، هلندی‌ها وکسان دیگر هنوز هم حاضرند معاملات تهاتری در ازای نفت ترتیب دهند. گفت، "حداقل آب باریکه‌ای است. اما اصلاً معلوم نیست که در چنین معامله‌ای قیمت را چگونه تعیین خواهند کرد. اگر ما زیر نرخ تعیین شده نفت بفروشیم، به اوپک خیانت کرده‌ایم و من از فکر چنین اقدامی اکراه دارم. و اما در مورد سخنرانی شما علیه یمانی، حق با شما بود، در مقام وزیر دربار شما در موقعیتی نیستید که چنین حملاتی بکنید. بهتر است موضوع را به کلی فراموش کنید."...

شرفیابی امروز پیروزی بزرگی برای من همراه داشت؛ به من اجازه داده‌شد تا از سخنرانی‌ام برای انتقاد از دولت به طور کلی استفاده کرده، تأکید کنم که در حالی که شاه خود را یکسره وقف این مملکت کرده‌است دولت فعلی بیشتر علاقه دارد با حداقل تلاش و کوشش خود را حفظ کند و درمسند قدرت نگه‌دارد. فرامین شاه با چنان بی‌لیاقتی به مورد اجرا گذاشته می‌شود که نتایج به کلی با هدف آنها تفاوت دارد. در بدو امر شاه اکراه داشت که این حرفها را بزنم. اما من موفق شدم عصبانیتم را فرونشانم و گفتم که اگر دلشان می‌خواهد مسؤولیت ندانم کاریهای دیگران را به گردن بگیرند، به خودشان مربوط است. گفتم که ارباب اوست؛ اما باید به فکر سلطنت، ملت، و پسرش باشد. شاید خود او امیدوار باشد که ایران را به سرزمین موعود مبدل کند اما دولت دارد ما را یکسره به جهنم می‌برد. گفتم، "اعلیحضرتا، شما کارهایی کرده‌اید که در تاریخ این ملت بی‌همتاست. چقدر باعث تأسف خواهدبود که زحمات رهبری باکفایت مثل شما در اثر عملکرد مفتضحانهٔ مشتی خائن، یا اگر ترجیح می‌دهید، مشتی نالایق، به هدر رود. اگر مایل نیستید اجازه دهید که من از سخنرانی‌ام برای اتمام حجت به آنها استفاده کنم، حداقل اجازه دهید که برای مردم توضیح دهم که اعلیحضرت به هیچ وجه مسؤول وضعیت نابسامان کنونی نیستند." سرانجام، به این کار رضایت داد...[1]

---

۱. در یکسال گذشته علم متقاعد شده‌بود که مملکت به بیراهه می‌رود. حتی اگر می‌توانست اذعان کند که شاه مسؤول چنین وضعیتی است، ترجیح می‌داد اربابش را معذور دارد، و همهٔ تقصیر را به گردن هویدا بیندازد که در سرتاسر دوران نخست‌وزیری طولانی‌اش از پذیرفتن هرگونه مسؤولیت برای نابسامانیهای مملکت شانه خالی کرده‌بود.

یکشنبه، ۲۶ دی

یک روز خوب، به رغم اینکه دو هفته گذشته را با تبی خفیف بستری بوده‌ام.

دیشب با دستیاران یانکلوویچ جلسه داشتم، که تصمیم بگیریم چگونه حملات بر ضد خودمان را در سنا و مطبوعات آمریکا تلافی کنیم. توافق کردیم که نمی‌باید میدان را خالی کنیم و باید جواب‌های را با هوی بدهیم...

امروز صبح نامه‌ای به اعلیحضرت نوشتم تا این تصمیم را گزارش دهم... افزودم که مشکل اصلی این است که دشمن به صفوف ما رخنه کرده‌است. وگرنه چطور می‌توانم تحریک کردن مردم را برضد خودمان با ندانم کاریهایمان توصیف کنم؟... قطع برق طولانی در سرتاسر کشور، که موجب کم کاری در واحدهای صنعتی و زیانهای مالی شدید می‌شود؛ وضعیت اسفبار ارتباطات؛ کمبود انواع موادغذائی ضروری بجز نان، بی‌توجهی کامل نسبت به احتیاجات مردم؛ تورم روزافزون؛ وضع قوانین جدید بدون ایجاد کوچکترین آمادگی یا هشدار قبلی ـ همهٔ اینها در اثر خرابکاری عمدی از داخل پیش آمده یا ناشی از بی‌کفایتی محض دولتی است که به سیا یا سازمانهای مشابه دیگر وابسته است. خود دولت است که سزاوار است به آن برچسب عامل اصلی خرابکاری زده‌شود. تا دهشاهی آخرمان را به هدر داده‌ایم و آن وقت در برابر تنها یک حرکت از جانب عربستان سعودی شه‌مات شده‌ایم. در خاتمه نوشتم، "اعلیحضر تا اینک ما در وضع مالی وخیمی به سر می‌بریم و برای نجات از این وضع باید کمربندهایمان را محکم کنیم... به عنوان چاکر فدایی اعلیحضرت عاجزانه تقاضا دارد قاطعانه علیه افراد خائن و نالایقی که به ما خیانت کرده‌اند، اقدام کنید. حداقل اگر این افراد را به زندان

بیندازید به بقیه اجازه می‌دهید سرشان را راحت روی زمین بگذارند."...

در خاتمه نوشتم که چنانچه عاجلانه اقدام گردد، ولواینکه محدود به تغییر سیاست، به طور محدود، شود موقعیت شاهنشاه محبوب من توأم با امنیت به عظمت سابقش باز می‌گردد. با نگرانی تمام پاکت را مهر و موم کردم... معمولاً شاه کلیهٔ نامهایی راکه برایش می‌فرستم پس می‌فرستد، اما این بار انتظار داشتم که نامه را فقط پاره کند، که درست همان کاری است که کرد...[1]

پاریس، ۱۳ بهمن

تقریباً سه هفتهٔ ماه گذشته را در تهران بستری بودم. تمام مدت باران سیل آسا و برف می‌بارید. زمستانی به این سختی را به یاد ندارم. تنها بارقهٔ امید برای من گفتگوهای تلفنی گه‌گاه روزانه‌ام با شاه بوده‌است. همین طور هم هر روز دربارهٔ موضوعات مهم برایش نامه می‌نویسم... تنها مشغولیت دیگرم دانه دادن به پرندگانی است که بیرون پنجره‌ام پناه گرفته‌اند.

یک بار تبم به چنان شدت خطرناکی بالا رفت که شاه دستور داد بدون لحظه‌ای تأخیر عازم اروپا شوم. اما پرواز ایرفرانس از خاور دور به مقصد پاریس نتوانست به خاطر برف سنگین طبق معمول در تهران توقف کند. به دستور شاه یک بوئینگ ۷۰۷ ایران ایر برای من، همسرم و خواهرزاده‌ام، پرویز، آماده‌شد. شاه درست پیش از عزیمتم تلفن کرد. با لطف بسیار، و نگرانی پدری مهربان، توصیه کرد که خودم راگرم بپوشانم تا سر ما نخورم... شدیداً تحت‌تأثیر قرار گرفتم، و تقریباً از شدت احساسات زبانم بند آمد...

۱. علم دوام حکومت هویدا را ناشی از حمایت بی‌حد و حصر آمریکا می‌دانست.

شهبانو هم بسیار محبت کرد.

مدتی که در خانه بستری بودم برایم عذاب‌آوربود؛ که بدانم دور تا دورم مردم با چنین شرایط سختی دست به گریبان هستند و روز به روز ناراضی‌تر می‌شوند. در مورد افزایش بهای نفت تیرمان به سنگ خورده و دورنمای روابط آینده‌مان با آمریکا واقعاً تیره‌است...

به محض ورود به پاریس در بیمارستان بستری شدم و از آن موقع حالم بهتر شده‌است. قرار است فردا مرخص شوم، با اینکه شاه دستور داده حداقل یک ماه دورهٔ نقاهتم را در جنوب فرانسه بگذرانم.

هویدا، سرراه مغرب، در بیمارستان به عیادتم آمد. گفتگوهایمان را در نامه‌ای، به شرح زیر به شاه گزارش دادم:

> ...هویدا به طور خصوصی به من گفت که جو ناآرامی را در مملکت احساس می‌کند، با این که درست نمی‌تواند بگوید منشاء آن چیست... پرسید که آیا من هم چنین احساسی داشتم، و اگر داشتم آیا می‌توانم علت آن را تشخیص دهم یا مداوایی تجویز کنم. به او یادآوری کردم که مدتی است بستری بوده‌ام و بنابراین خیلی در جریان نیستم. با وجود این تأیید کردم که حالت نارضایتی در مردم به چشم می‌خورد، خیلی مشخص‌تر از گذشته... به او گفتم، حتی با در نظر گرفتن بی‌کفایتی و نارسایی‌های دولتش در رفع احتیاجات مردم، این نارضایتی زیر خاکستر به نظر استثنایی می‌نماید.
>
> پرسید چه باید کرد. گفتم زیاد نگران نباشد، ما رهبری داریم که چون صخره‌ای در دریایی پرتلاطم ایستادگی

می‌کند... گفتم که چنانچه مشکل خارجی دارد، باید با صراحت و صداقت آن را به عرض اعلیحضرت برساند... گفتم، چنانچه به رغم حمایت کامل اعلیحضرت، هنوز هم قادر نیست بر مشکلات فائق شود، باید این واقعیت را بپذیرد که نتوانسته‌است چنانکه باید و شاید به اعلیحضرت خدمت کند. او تأیید کرد...

[علاوه بر این، علم در ۱۸ بهمن **۱۳۵۵** نامه‌ای به شاه نوشت تا ملاقاتی را در پاریس با یانکلوویچ، م.گ. و لوبرانی، نمایندهٔ اسرائیل در تهران، گزارش دهد. برنامهٔ فعالیتهای روابط مطبوعاتی را برای سال آینده ضمیمه کرد، و اقداماتی راکه باید در برقرار کردن ارتباط با مطبوعات و محافل سیاسی آمریکا به عمل آورد، تحلیل کرد. از جمله، توصیه کرد که م.گ. در ماه مه از آمریکا دیدار کند، تا با شخصیتهای برجستهٔ مختلف چه در دولت و چه در خارج آن ملاقات کند، و بدبینیهایی راکه در ارتباط با ایران بوجود آمده، برطرف سازد. توصیه کرد که برای این مسافرت به م.گ. عنوان سفیر ویژه اعطاء شود. او قصد داشت مذاکراتی را با وزارت خارجهٔ آمریکا به عمل آورد، تا آنها را متقاعد سازد ایران را از لیست کشورهایی که حقوق بشر رانقض می‌کنند، حذف کند. به نظر می‌رسد که این برنامه به نحوی بسیار حرفه‌ای تدوین شده‌است و پای علم و دیگران را در اجرای آن به میان می‌کشد. با وجود این، مورد تأیید شاه قرار نگرفت چون در حاشیهٔ آن، به عنوان

پاسخ به علم نوشت: "با توجه به پیشنهادات فعلی، لزومی ندارد به م.گ. عنوان سفیر ویژه داده‌شود."]

چهارشنبه، ۷ اردیبهشت

سه ماه نقاهت و مداوای پزشکی در اروپا. از هنگامی که آخرین بار حالم آن قدر خوب بود که بتوانم قلم بدست بگیرم، اتفاق خیلی مهمی نیفتاده‌است. از بزرگترین نعمت زندگی‌ام، یعنی دیدارهای منظم با شاهنشاه محبوبم، محروم شده‌ام. شکر خدا حالم خیلی بهتر شده‌است، با اینکه دیگر هرگز مثل سابق نخواهم بود. پای تلفن و در نامه‌هایم از شاه تقاضا کرده‌ام که مرا از مسؤولیتهای فعلی‌ام معذور دارد و یا به شغل کم مسؤولیت‌تری بگمارد یا اجازه دهد برای گذراندن روزگار پیری در بیرجند باز نشسته‌شوم.
...می‌دانم که فقط من نیستم که دلم برای گفتگوهایمان تنگ می‌شود. شاه را هم که از سنگ نساخته‌اند. او هم مثل آدمهای دیگر کسی را لازم دارد که با او درد دل کند. من به حق می‌توانم ادعا کنم که این نقش را بر عهده داشته‌ام و حداقل ۹۹ درصد محرم اسرار شاه بوده‌ام. یک درصد را باقی می‌گذاریم چون شاه هم حق دارد حداقل چیزی را در دل نگه دارد. هیچکس دیگری از چنین اعتمادی برخوردار نبوده‌است. شرفیابیهای من چقدر طولانی و چقدر متنوع بود. از هر دری صحبت می‌کردیم، مسائل خارجی، سیاستهای داخلی، مشکلات با خانواده، زنها؛ تقریباً هیچ چیز ناگفته باقی گذاشته نمی‌شد...

علائم شومی همه جا به چشم می‌خورد، با وجود این هویدا همه را نادیده می‌گیرد... جاه‌طلبی چگونه می‌تواند انسان را تا این حد نابینا و بی‌جهت مغرور سازد؟ کوچکترین اهمیتی نمی‌دهم بر سر هویدا شخصاً چه آید؛ چیزی

که مرا ناراحت می‌کند عواقب وخیم اعمال او برای ارباب محبوبم است.

شنبه، ۱۰ اردیبهشت

دیشب به تهران مراجعت کردم. امروز صبح شرفیابی کوتاهی داشتم. شاه مرا مورد مراحم خاص خویش قرار داد و از جزئیات حالم پرسید...

دوشنبه، ۱۲ اردیبهشت

قرار بود امروز صبح سه سفیر استوار نامه‌های خود را تقدیم کنند اما من تقاضای مرخصی کردم. به همین جهت شاه هنگامی که، با لباس تمام رسمی، از آپارتمان خصوصی‌اش در کاخ جهان‌نما بیرون می‌آمد و به من برخورد، خیلی تعجب کرد. به او گفتم که آمده‌بودم تقاضا کنم چند دقیقه دربارهٔ سفرمان به مشهد صحبت کنیم و، در ضمن، می‌خواستم غنچه گل سرخی را که در باغ پیدا کرده‌بودم به او نشان دهم. در مقابل حیرت ملتزمینش و گارد شاهنشاهی، کاری را که می‌خواستم کرد و چند دقیقه محو جمال گل سرخ من شد.

سه‌شنبه، ۲۰ اردیبهشت

شرفیابی... کرمیت روزولت، عامل سیا که در سرنگونی دولت دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲ دست داشت، در نظر دارد کتابی دربارهٔ کودتا منتشر کند. گزارش دادم که کتاب را بررسی کرده و آن را بسیار نامطلوب یافته‌ام. شاه را به عنوان شخص متزلزل به تصویر در می‌آورد، که تحت فشار روزولت مجبور به گرفتن تصمیمات حیاتی شد، به عنوان مثال در مورد انتصاب

سرلشکر زاهدی به مقام نخست‌وزیری مردکه پدرسوخته می‌خواهد از خودش قهرمانی بسازد. شاه گفت، "هیچ فکر نمی‌کرد کتاب حاوی این همه "لاطائلات باشد. تأیید کرد که باید سعی کنم جلوی انتشار آن را بگیرم"...

پنجشنبه، ۲۲ اردیبهشت

شرفیابی... تلفن در وسط گفتگویمان زنگ زد. به وضوح داشت آتش‌سوزی عظیمی را در یکی از پالایشگاهایمان گزارش می‌داد. من وحشتزده شدم و برخلاف معمول که آدمی خوددار هستم، از شاه خواهان جزئیات شدم. گفت، "نه، خیلی چیز فاجعه‌باری نیست. در عربستان سعودی است. وگرنه چرا فکر می‌کنید من اینجا این قدر راحت نشسته‌ام؟" عرض کردم که شانس فوق‌العاده‌ای آورده‌اند. اول، سرمای سخت در آمریکا، بعد هم طوفانهای خلیج، و حالا این آتش‌سوزی؛ آمریکاییها در کارشکنی در سیاست نفتی ما موفقیت چندانی به دست نیاورده‌اند... در تأیید گفت، "درست است. از این گذشته، کارتر هم سر عقل آمده و دیگر از موعظهٔ چرندیات انتخاباتی‌اش دست برداشته‌است."

دوشنبه، ۲۶ اردیبهشت

دو سه روز گذشته در بیرجند بوده‌ام، یک پرستار، پزشک فرانسوی‌ام و همسرش از من مراقبت می‌کنند... با این که حالم خوب نیست، اوقات خوشی را گذرانده‌ام. ساختمانهای متعدد مؤسسه آموزش عالی خوب پیش می‌رود. این مؤسسه به یاد پدر مرحومم بنا شده‌است، و مطمئنم تا پایان سال افتتاح می‌شود... تمام محبت و توجه‌ام را وقف آن کرده‌ام، که جبران تمام عشقهای

گذشته‌ام را می‌کند. منتهای سعی خودم را خواهم کرد که خاطرهٔ پدرم را زنده نگه دارم. او برای این منطقه خیلی زحمت کشید...

سه‌شنبه، ۲۷ اردیبهشت

شرفیابی... برنامهٔ "نامه از آمریکای" رادیو بی‌بی‌سی دو دوزه بازیهای کارتر را افشاء کرد. برنامه پتهٔ او را حسابی به آب انداخت. شاه گفت، "مثلاً بی‌بی‌سی مستقل است، اما همهٔ بودجهٔ آن را دولت تأمین می‌کند. انگلیسیها هم عجب آدمهای غریبی هستند."... اظهار تمایل کرد که متن مورد بحث برنامهٔ رادیو بی‌بی‌سی را ببیند.

پرسیدم نظرشان دربارهٔ وزیر خارجهٔ جدید آمریکا سایروس ونس چیست. در پاسخ گفت، "به نظر معقول می‌آید. اظهاراتش منطقی است، و نشان می‌دهد که از مسائل خاورمیانه بی‌اطلاع نیست."...

چهارشنبه، ۲۸ اردیبهشت

شرفیابی. اواخر ماه گذشته شاه و رئیس جمهور ونزوئلا مشترکاً نامه‌ای برای ملک خالد پادشاه عربستان سعودی فرستادند، و فرمول توافق شده بین خود را برای بهای واحد و همگانی نفت پیشنهاد کردند. پاسخ پادشاه سعودی را که امروز تقدیم کردم، با واکنش خوبی از طرف شاه روبه رو نشد. شاه گفت، "نسخه‌ای از نامهٔ مشترک اصلی را برای کلیهٔ رهبران کشورهای اوپک بفرستید. آنها باید بدانند که هرگز این مسئله مطرح نبوده که ونزوئلاییها و خود من خواهان زد و بند پنهانی با سعودی‌ها باشیم... ملک خالد طوری به من می‌نویسد انگار که نوهٔ کورش را مورد خطاب قرار می‌دهد. ما صرفاً پیشنهاد

کردیم که قیمتها تا ژانویه آینده تثبیت شود. اما او حالا می‌خواهد قیمتها نه فقط تا ژانویه بلکه برای تمام مدّت سال آینده تثبیت شود."

گزارش دادم که فردی مهم دیشب دستوری از جانب اعلیحضرت به من ابلاغ کرد که به دولت بنویسم سالیانه مبلغ ۳ میلیون دلار برای مخارج اداری و غیره وزارت دربار تأمین کند. شاه قبل از اینکه سر درد دل را باز کند لحظه‌ای در فکر فرو رفت. گفت، "چرا اینقدر زیاد؟ این آدمها به فکر هیچکس غیر از خودشان نیستند. برای من پشیزی هم ارزش قائل نیستند... همگی می‌خواهند تا جای ممکن مرا بدوشند، بخصوص خویشانم. اگر حتی یکی از تقاضاهایشان را برآورده نکنم فکر می‌کنند که نابودشان کرده‌ام. خیلی مرا اذیت می‌کنند، و با وجود این هیچکس نمی‌خواهد بفهمد که اگر من نباشم، خود آنها حتّی به موئی بند نیستند."...

پنجشنبه، ۲۹ اردیبهشت

شرفیابی... شاه از مقاله‌ای در زود دویچه سایتونگ که ادعا می‌کند اوضاع داخلی ایران تقریباً به نقطهٔ جوش رسیده، عصبانی است. گفتم که اگر ما واقعاً به ثبات داخلی خودمان مطمئن بودیم این اظهار نظرها توسط خارجیها را نادیده می‌گرفتیم... شاه گفت، "دستور داده‌ام مذاکرات کمیسیون شاهنشاهی از تلویزیون پخش شود. هر یک از مقامات دولت که در انجام وظایفش قصور کرده‌باشد، مجازات خواهدشد."

پیشنهاد والاحضرت اشرف را برای تأسیس شورای دولتی، که هدف از آن حفظ حقوق فردی در برابر تجاوزات دولت است، تقدیم کردم. شاه با عصبانیت گفت، "بهانه‌ای برای ایجاد شغل برای مشتی دیگر از اراذل فاسد.

آنها هم کاری نخواهند کرد جز به راه انداختن جار و جنجال برای جلب توجه مردم. هیچ کدام کوچکترین اهمیتی برای منافع واقعی ملت قائل نیستند."[۱]...

گزارش دادم که لرد چالفونت سخنرانی فوق‌العاده‌ای از دفاع از ما در مورد حقوق بشر ایراد کرده‌است، در نتیجه چپیها هم به شدت به او حمله کرده‌اند...

در اشاره به ملاقات اخیرش با سایروس ونس، شاه گفت، "به نظر بد نمی‌آید، اما بیشتر یک بوروکرات است تا یک سیاستمدار."... پرسیدم آیا ادعای مطبوعات خارجی حقیقت دارد که تصمیم اعلیحضرت در مورد تخفیف محکومیت تعدادی از خرابکاران نتیجهٔ مستقیم دیدار ونس است. با کمال تعجب دیدم که اذعان کرد حقیقت دارد. این کاملاً برخلاف موضعی است که تا به حال اتخاذ کرده، اما من از اظهار عقیده خودداری کردم...

شنبه، ۳۱ اردیبهشت

شرفیابی... سفیر جدید آمریکا، ویلیام سالیوان، در بیانیه‌ای خطاب به کنگره، به وجود گروههای مخالف مذهبی در ایران اشاره کرده، که سبب تکدر خاطر شاه شد. گفت، "مگر نمی‌فهمد که این آدمها مارکسیستهای اسلامی هستند و آلت دست روسها." در پاسخ گفتم که، با این که تعدادی از این گروهها

---

۱. مجلس سالها پیش قانونی را تصویب کرده‌بود که خواهان تأسیس سازمانی شبیه به "شورای دولتی" فرانسه بود، که صلاحیت داشته‌باشد دادخواستهای علیه دولت را مورد بررسی قرار دهد. لیکن شاه این را تجاوزی به اختیارات شخصی خودش تلقی می‌کرد. در نتیجه تأمین هرگونه بودجه‌ای را از طرف دولت برای آن ممنوع ساخت، و نتیجتاً آن را در نطفه خفه کرد.

می‌توانند آلت دست روسها باشند، یا حتی واشینگتن، گروههای دیگری هم هستند که عاری از تعصبات جاهلانه عمل می‌کنند... شاه اظهار داشت "مخالفتی با روسری سر کردن دختران در مدارس یا دانشگاهها ندارد؛ اما چادر اصلاً امکان ندارد... به دفتر مخصوص بگوئید که این موضوع را به دولت ابلاغ کند."

دوشنبه، ۲ خرداد

شرفیابی... ملاقات دیروزم را با سرآنتونی پارسونز سفیر انگلیس گزارش دادم. او نظر بسیار موافقی نسبت به دیوید اوئن، وزیر خارجهٔ جدید انگلیس، که مردی سی و چند ساله است، دارد. سفیر به او توضیح داده که متهم کردن ایران به نقض حقوق بشر بی‌فایده‌است. ما در چند سال گذشته اصلاحات اجتماعی زیادی برای مردممان فراهم آورده‌ایم، کاری که در هیچ جای دیگر دنیا سابقه ندارد. رسانه‌های گروهی خارجی با دیدگاهی مغرضانه ما را مورد قضاوت قرار می‌دهند...

شاه، در اشاره به سخنرانی دیشب کارتر گفت، "اعلام کرده که حاضر است بدون قید و شرط اسلحه در اختیار ناتو، اسرائیل، فیلیپین، کره‌جنوبی، استرالیا، و زلاند نو بگذارد، اما ابداً ذکری از ایران به میان نیاورده. آیا فکر می‌کند از لحاظ سوق‌الجیشی، اهمیت ایران از کشوری چون زلاند نو کمتر است؟ شاید آمریکاییها و روسها نقشه کشیده‌اند که دنیا را میان خودشان تقسیم کنند." در پاسخ گفتم که این موضوع ابداً امکان ندارد. آمریکاییها هرگز ما را رها نخواهند کرد. و اما سخن پراکنیهای کارتر، صرفاً به منظور تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی آمریکاست. چه خوشمان بیاید چه نیاید، این

آمریکاییهای احمق متقاعد شده‌اند که ما حقوق بشر را نقض می‌کنیم...

یکشنبه، ۸ خرداد

شرفیابی... هنگام بحث دربارهٔ آمریکا، اظهار داشتم که تحت تأثیر آخرین نامه‌ای که شاه از کارتر دریافت کرده قرار گرفته‌ام... نشان می‌دهد که تدریجاً عقل به سرش آمده. شاه گفت، "چارهٔ دیگری نداشت."...

[پرزیدنت کارتر در نامهٔ ۲۴ مه ۱۹۷۷، با لحنی بسیار گرم، از شاه بخاطر پذیرفتن دعوت به دیدار از واشینگتن در نوامبر آینده تشکر می‌کند.]

شاه اظهار داشت که، وقتی چند روز پیش به حومهٔ جنوب شهر رفته‌بود، هزاران زن را چادر به سر دیده‌بود... گفت، "این آخوندهای لعنتی جرأت ندارند اعتراف کنند که اسلام و مارکسیسم در دو طیف مخالف هم قرار دارند. چرا آیت‌الله خوانساری این همه مدت این دست و آن دست کرد و بعد هم، آخر سر، تصمیم گرفت حرفی نزند؟" در پاسخ گفتم همگی نگران جانشان بودند. شاه پرسید، "مگر هیچ کار بهتری جز فکر کردن به نجات خود ندارند؟" گفتم "البته که نه."

سه‌شنبه، ۱۰ خرداد

با کاردار آمریکا ملاقات کردم که متن گفتگوهای بین سایروس ونس و اردشیر زاهدی را به من داد. اطمینان داد که روابط ویژهٔ ما با ایالات متحد آمریکا از استحکام پیشین برخوردار است، و تأکید کرد که مسئلهٔ حذف ایران از لیست کشورهائی که از نظر سوق‌الجیشی برای آمریکا مهم هستند، به

هیچ وجه مطرح نیست...

شرفیابی... گفتگویم را با [مردک] آمریکایی گزارش دادم... شاه گفت، "به من گفته شده که تعدادی از همان افراد بی‌هویت، مثل علی‌امینی، الهیار صالح و مظفر بقایی دارند به طور خصوصی با یکدیگر ملاقات می‌کنند. امینی حتی کارش به جایی رسیده که تعطیلات سالانه‌اش را در اروپا لغو کرده، و گفته که انتظار "تابستان داغی" را در تهران دارد." در پاسخ گفتم که این آدمها هیچ چیز سرشان نمی‌شود. آمریکاییها آن قدر احمق نیستند که به بی‌ثباتی بیشتر دامن بزنند، و در ملاقات آینده‌ام با سفیر قصد دارم به او بفهمانم که این آخوندهائی که آن قدر بهشان توجه دارد، دارند با آتش بازی می‌کنند. شاه گفت، "به آنها حالی کنید که نمی‌توانند ما را وادار به پذیرفتن دولتی بکنند که از ستون پنجم آمریکا تشکیل شده‌باشد. انجام این کار به معنای درگیر شدنشان در بسیج میلیونها سرباز و هزینهٔ خدا می‌داند چقدر، پول است. هیچوقت جرأت چنین کاری را در اینجا، درست در همسایگی روسیهٔ شوروی، ندارند." به وی اطمینان دادم که آمریکاییها خودشان هم این را می‌دانند، با این که به نظر طبیعی می‌آید که سعی کنند با مخالفان ارتباط برقرار کنند. چیزی که ما باید بیش از همه چیز نگران آن باشیم رفاه مردم به طور کلی است... افکار عمومی فرصتی برای بیان خواسته‌های خود به دست نمی‌آورد. چنانچه نارضایتی از دولت بیشتر از این شود، ممکن است که ما خود را در وضعیت خطرناکی بیابیم.

چهارشنبه، ۱۱ خرداد

شرفیابی... شاه خیلی سرحال بود... شدیداً به تلاش مذبوحانهٔ

مطبوعات آمریکا حمله کرد... گفت، "رئیس جمهور و وزیر خارجه‌اش علاقه دارند با ما از در دوستی در آیند. خوب چارهٔ دیگری هم ندارند. دو هفتهٔ دیگر نمایندگان صلیب سرخ که از زندانهای ما بازدید به عمل آورده‌اند گزارش خود را منتشر خواهند ساخت و به همهٔ این مزخرفات دربارهٔ حقوق بشر خاتمه خواهند داد. ضمناً به دادگاههای نظامی دستور داده‌ام که روش دادرسی خود را تغییر دهند و تسهیلات بیشتری برای زندانیان فراهم آورند."... سؤال کردم آیا ممکن نبود این کارها را مدتها پیش، یعنی پیش از این که کارتر وارد کاخ سفید شود، کرده باشیم. مدتی در فکر فرورفت اما پاسخی نداد. فکر نمی‌کنم از حرف من خوشش آمده‌باشد؛ شاید زیاده‌روی کردم...

وقتی از خانه بیرون آمدم هوا به حدی عالی بود که تصمیم گرفتم ملاقاتم را با سفرای جدید فرانسه و مغرب به امروز بعدازظهر موکول کنم و در عوض به دیدار رفیقهٔ ایرانی‌ام بشتابم.

خیال داشتم فقط برای نوشیدن فنجانی قهوه بمانم اما وقتی کنار هم نشستیم اوضاع به نحو غیرمنتظره‌ای بر وفق مرادشد، و به رغم ضعف جسمانی کوشیدم به پیروی از اندرز شاعر دم را غنیمت شمارم.

می بی‌غش است بشتاب، وقتی خوش است دریاب

سال دگر که دارد امیّد نوبهاری؟

شنبه، ۱۴ خرداد

شرفیابی... پرسیدم که آیا اعلیحضرت واقعاً معتقدند که گزارش صلیب سرخ به نفع ما خواهد بود. شاه گفت، "ساواک این طور می‌گوید." پرسیدم،

"آخر ساواک از کجا می‌داند؟" گفت، "خوب دیگر، وزیر خارجه انگلیس دیوید اوئن معتقد است که این گزارش تا حدود زیادی ما را تبرئه می‌کند، یا حداقل این چیزی است که به پرویز راجی، سفیر ما در لندن، گفته‌است. او می‌گوید با این که به هیچ وجه ما را روسفید نمی‌کند، اما تا حدود زیادی وجههٔ ما را بالا می‌برد." اشاره کردم این خیلی کمتر از آن است که ساواک ادعا می‌کند. اظهار نظری نکرد.

چهارشنبه، ۱۸ خرداد

شرفیابی... گزارش دادم که کارتر در مصاحبه‌ای با یک مجلهٔ آمریکایی، اظهار داشته که از روابط عالی بین ایالات متحد آمریکا و عربستان سعودی خیلی خوشحال است. شاه گفت، "کاملاً درست است. همه از این که نوکری داشته‌باشند خوششان می‌آید." اظهار عقیده کردم که کارتر واقعاً دارد سعی می‌کند که با ما کنار بیاید. شاه گفت، "من هم دلیلی برای شکایت ندارم."

بعد به من گفت که خبرهای خوبی دارد: "تصمیم گرفته‌ام دیگر در میهمانیهای خواهرانم شرکت نکنم، و دیگر هم آن بادمجان دورقاب چینها را به کاخ دعوت نکنم. کم‌کم داشتند مرا عصبی می‌کردند. هر بار که بریج یا بلوت بازی می‌کردیم، و کسی ورقی را بر زمین می‌گذاشت، یک احمق دیگر می‌پرید وسط تا تقاضایی را مطرح کند... دیشب تصمیمم را به شهبانو هم اطلاع دادم. اصلاً خوشش نیامد."... به او تبریک گفتم، و تذکر دادم که در دهسال گذشته دائماً از او تقاضای چنین کاری را کرده‌بودم.

شنبه، ۲۱ خرداد

امروز صبح ضیافتی در باغ کاخ نیاوران، با حضور ۵۰۰ تن از اعضای گروه اندیشمندان و روشنفکران برگزار شد. در اصل قرار است مشکلات سیاسی را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گیریهایشان را به دولت ارائه دهند... گروه در زمانی تأسیس شد که شاه خواهان ایجاد نوعی تعادل، به غیر از حزب مردم، در مقابل قدرت حزب ایران نوین بود. ظاهراً اعضای آن متوجه نیستند که با ایجاد سیستم تک حزبی علت وجودی خود را از دست داده‌اند...

شرفیابی... در اشاره به ضیافت امروز صبح شاه گفت، "باید کاری کنم که به تریج قبایشان برنخورد. نه این که از زحماتشان قدردانی نمی‌کنم ولی سازمانشان فقط باید تا آخر امسال به کار ادامه دهد." گفتم که من هیچ اعتراضی ندارم، با این که آن بدبختهای فلکزده به وضوح در نمی‌یابند که وجودشان چقدر زائد شده‌است. شاه به تندی گفت، "منظورتان چیست؟" دلایلم را توضیح دادم. خیلی ناراحت شد که فهمید من از همان اول انگیزهٔ او را حدس زده‌بودم...

یکشنبه، ۲۲ خرداد

شرفیابی... نیروی هوائی شاهنشاهی و ایران‌ایر بر سر این که مسؤولیت سرویس کردن جت خصوصی شاه باکدامیک است، به جان یکدیگر افتاده‌اند. موضوع را بررسی کرده‌ام، و نیروی هوائی گزارشی در توجیه ادعایش ارائه داده‌است. شاه گفت، "بدین ترتیب شاید به صلاح است که آنها مسؤول باشند. کمیته‌ای تشکیل دهید و موضوع را حل کنید. شاید هواپیما باید در مسؤولیت مشترک آنها باشد."

دوشنبه، ۲۳ خرداد

شرفیابی... ملاقات دیروز را با سفیر سومالی گـزارش دادم. روابـط کشورش با اتیوپی و روسها رو به وخامت گذاشته، و مشتاق است تا حّد ممکن از شاه امتیاز بگیرد؛ اسلحه، پول، نفت. شاه با لبخندی گفت، "مطمئن هستید چیز دیگری نمی‌خواهد؟ چراکاسه گدایی را به سمت سعودی‌ها دراز نمی‌کند یا همان پادوهای واشـینگتن؟" پـاسخ دادم کـه مـن هـم هـمین پیشنهـاد را کرده‌بودم، اما سفیر گفته‌بود که او به وعده‌های برادران عربش اعتمادی ندارد شاه گفت، "خیلی مضحک است، خود ما هم که مشغول رساندن نفت به سوریه هستیم، با این که یک لوله نفت عراق درست از وسط کشورشان می‌گذرد. ما همیشه سر قول خود ایستاده‌ایم. به سفیر بگـوئید مـمکن است مـا بـتوانـیم تقاضایش را در مورد اسلحه سبک برآورده سازیم. لیستی که برای اسـلحه ارائه داده را در اختیار دارم."

سپس ملاقاتم را با سفیر شیلی تعریف کردم. او پیشنهاد کرد که شاید شاه مایل باشد به عنوان بخشی از سفر قریب‌الوقوعش به آمریکا از شیلی هم بازدید کند. بنا به ادعای او سبب تقویت روحیهٔ دولت شیلی خواهدشد. شاه با خنده گفت، "خوب دست آویزی به دست کاریکاتوریستها می‌دهد. می توانند تصویر مرا در حال دست دادن با پینوشه رئیس جمهور شیلی بکشند، که هر دوی ما لباس قصابها را به تن داریم و حقوق بشر را زیر پا لگدمال می‌کنیم." ...

سه‌شنبه، ۲۴ خرداد

...نخست‌وزیر ناهار مهمان من بود... ادعا می‌کند که شاه کمیسیون شاهنشاهی را به خاطر آرام کردن افکار بین‌المللی تشکیل داده که نشان دهد ما به رغم

فقدان سیستم چند حزبی هنوز اجازهٔ ابراز عقیده را می‌دهیم. در نتیجه او به اعضای کابینه‌اش گفته که وحشت نکنند. در ادامه به شکایت از دوستان شهبانو پرداخت و این که همیشه سعی دارند نظریاتشان را به او بقبولانند. دلیل اصلی‌اش برای صرف ناهار با من این بود که شاه را غرق در ستایش کند... فکر می‌کنم که در مورد آینده‌اش احساس ناامنی می‌کند...

چهارشنبه، ۲۵ خرداد

شرفیابی... برنامهٔ کاری شاه را تا آخر تابستان تقدیم کردم... و گفتم که ترتیبی داده‌ام معاینهٔ پزشکی‌اش در ماه نوامبر در پاریس انجام شود. گفت، "هیچ ضرورتی ندارد. من کوچکترین ناراحتی ندارم." عرض کردم خودشان دستور داده بودند که ترتیب معاینه را بدهم. به تندی گفت، "حالا هم می‌گویم که دیگر ضرورتی ندارد."

مقاله‌ای را در روزنامهٔ تایمز لندن، تحت عنوان "در جستجوی دموکراسی" تقدیم کردم. شاه پرسید، "چرا" در جستجو"؟ ما که به مردم اجازه داده‌ایم در کلیهٔ سطوح تولید نقش داشته‌باشند. ما که در مسیر ایجاد دموکراسی اقتصادی و در نتیجه دموکراسی واقعی سیاسی هستیم." در پاسخ گفتم ممکن است این درست باشد، اما در نظر غربیها معنای دموکراسی بیش از این حرفهاست. گفت، "آخر مگر دموکراسی برای غربیها چه کرده؟" در پاسخ گفتم، این ربطی به موضوع ندارد. چیزی که مهم است این است که آنها نمی‌توانند با تعریف ما از دموکراسی موافق باشند.

جمعه، ۲۷ خرداد

...آیت‌الله خوانساری تلفن کرد که شکایت کند شهر قم فاقد آب و برق است. با شاه تماس گرفتم که به من گفت به نخست‌وزیر اطلاع دهم که او هم به سهم خود قول داد که کسی را برای تحقیقات بفرستد. گفتم این کافی نیست؛ گرسنگی و تشنگی شوخی بردار نیست، و نمی‌بایست طبق معمول او پشت گوش انداخته شود... کمی از این حرف جا خورد و قول داد اقدام کند.

اوضاع بحرانی است. مجدداً در تهران، حتی در خانهٔ خود من، بی‌برقی است. مجبور شدم یک ژنراتور کوچک بخرم، وگرنه کلیهٔ تلفنهای خانه هم از کار می‌افتاد. چاره‌ای نداشتم، با وجود این از خودم خجالت می‌کشم که خود را از گرفتاریهای هموطنانم کنار بکشم. در این ضمن نخست‌وزیر، یک بار در لباس تیراندازی و بار دیگر، در لباس دهاتیهای یک دهکدهٔ کوهستانی نزدیک تهران که خودش را به سمت شهردار آن منصوب کرده، برای روزنامه‌ها ژست می‌گیرد. همه چیز به نظر مثل صحنه‌ای از یک تئاتر کمدی باورنکردنی می‌آید؛ نخست‌وزیر طوری رفتار می‌کند مثل این که هیچ مشکلی در دنیا ندارد، در مورد این که کمیسیون شاهنشاهی طبل تو خالی است، و هیچ قضاوتی در مورد کسانی که در وظایفشان قصور کرده‌اند انجام نمی‌دهد، خودش را گول می‌زند... وحشت دارم از این که روزی همه چیز پیرامون ما به کلی از هم بپاشد. انشاءالله که آن روز هرگز نخواهد آمد.

سه‌شنبه، ۳۱ خرداد

شرفیابی... از شاه پرسیدم عقیده‌اش دربارهٔ ویلیام سالیوان، سفیر جدید آمریکا چیست. گفت، "ظاهراً که عوام فریب به نظر نمی‌رسد. به نظر

می‌آید که سرش به تنش بیارزد." گزارش دادم که تقاضا کرده به دیدن من بیاید، اما من ملاقات را یک هفته به تأخیر انداخته‌ام تا فکر نکند که خیلی مشتاق دیدارش هستم.

...در خارج گفته شده که ممکن است سناتور مک گاورن در رأس کمیسیون تحقیقات دربارهٔ فعالیتهای ساواک قرارگیرد. شاه گفت که، وقتی سفیر را ملاقات کردم، باید به شوخی به او بگویم که سنای ما هم تصمیم دارد دربارهٔ فعالیتهای سیا در ایران تحقیقاتی بکند... نقد دیلی تلگراف را دربارهٔ آخرین کتاب شاه تقدیم کردم. عرض کردم که به عقیدهٔ من با نظر مساعد نوشته شده‌است. به محض این که آن را خواند، پرخاش کنان گفت، "کجایش مساعد است؟" گفتم یک بار دیگر پاراگراف آخر را بخوانید. گفت، "فکر می‌کنید معنی *megalomania* چیست؟" پاسخ دادم، "بزرگی" فریاد زد، "معنایش بزرگی نیست. جنون خود بزرگ بینی است." خیلی از خودم شرمنده شدم. می‌بایست آن را با دقت بیشتری می‌خواندم، اما دیگر خیلی دیر شده‌بود...

چهارشنبه، اول تیر

شرفیابی... شاه اظهار داشت که دیروز بعدازظهر سفیر انگلیس را به حضور پذیرفته که به او گفته به نظرش نقد دیلی تلگراف مغرضانه بوده است. شاه پرسید، "چرا باید بخواهند چنین مزخرفاتی را چاپ کنند؟"

مقاله‌ای دربارهٔ حزب لیکود اسرائیل راکه در روزنامهٔ جوردن تایمز چاپ شده‌بود ارائه دادم. شاه گفت، "یقین دارم که آمریکاییها آنها را به قدرت رساندند." اشاره کردم که اسرائیل دارای انتخابات آزاد است. در هر صورت، آمریکاییها چرا باید چنین کاری کنند؟...

دیشب بوتو در راه بازگشت از کویت برای شرفیابی در تهران توقف کرد. پرسیدم که آیا بوتو دربارهٔ دخالت آمریکاییها در اوضاع داخلی پاکستان صحبت دیگری کرده بود؟ ظاهراً به شاه گفته‌بود که تعدادی از مقامات سفارت آمریکا باگروههای مخالف او در تماس هستند. خاطرنشان کردم که می‌باید انتظار این را داشت ولی دست‌زدن به چنان حملاتی را بر ضد واشینگتن توجیه نمی‌کند. شاه گفت، "خودش هم پشیمان است. به شدت مایل است از هر راهی که می‌تواند با ایالات متحد آمریکا از در آشتی درآید." دربارهٔ آیندهٔ پاکستان، و بالاتر از همه آیندهٔ بوتو، ابراز نگرانی کردم. حتی اگر در انتخابات آینده پیروز شود، بوی خون به مشام مخالفان رسیده. شاه گفت، "موافقم. ببینید چطور ورزش اصیل اسب دوانی را، به این بهانه که اسلام هر نوع قماری را ممنوع کرده‌است، غیرقانونی اعلام کرده‌اند." گفتم که، در این صورت، به عقیدهٔ من بوتو دستش به هیچ جا بند نیست. شاه گفت، "هنوز هم روی ارتش حساب می‌کند." افسران ارتش پاکستان افرادی روشنفکر هستند. اگر ورق برگردد، ممکن است آنها هنوز هم بتوانند کسانی را که می‌خواهند کشور را به عصر جهالت هزارسال پیش برگردانند، سرکوب کنند. "در پاسخ عرض کردم که حتی اگر ارتش بتواند مخالفان را در هم بکوبد، بخاطر این نیست که عاشق چشم و ابروی بوتو است، بلکه به خاطر این است که به جای او حکومت نظامی روی کار بیاورد. شاه اظهار نظری نکرد."...

یکشنبه، ۵ تیر

شرفیابی... در مورد گزارش صلیب سرخ بین‌المللی سؤال کردم؛ رئیس آن دیروز به حضور شاه شرفیاب شد. شاه گفت، "هنوز هم محرمانه و فقط

برای ملاحظهٔ خود ماست. اما با وجود این ادعا می‌کند که از ۳۰۰۰ زندانی سیاسی، ۹۰۰ نفرشان دارای علائم شکنجه هستند. این درست همان رقمی است که توسط کمیسیون انتصابی خود من هم داده شده‌بود. در ادامهٔ گزارش آمده است که در چند ماه گذشته علائم شکنجه به کلّی ناپدید شده‌است."...
گفتم که به نظر من این خبر واقعاً بدی است، و فقط نشان می‌دهد که ناراضیان دلایل واقعی برای اعتراض دارند. ما فقط باید امیدوار باشیم که خبرش درز نکند. شاه تکرار کرد، "فقط برای ملاحظهٔ ماست. هیچکس نمی‌تواند آن را افشا کند، مگر خود ما." اشاره کردم که این روزها، نمی‌شود هیچ چیز را سِری پنداشت، و جای تأسف است که ما سعی نکردیم وضع زندانهایمان را به ابتکار خودمان بهتر کنیم. سعی نکرد پاسخی بدهد...

دوشنبه، ٦ تیر

شرفیابی... گفتگوی دیروزم را با سفیر چین کمونیست گزارش دادم... او از شاه دعوت کرده از چین بازدید کند، اما من گفتم که ما ترجیح می‌دهیم رئیس جمهور چین به اینجا بیاید ـ که نخستین سفرش به خارج می‌شود... کوبا به جامعهٔ بین‌المللی هشدار داده‌است که به نمایندگان صلیب سرخ یا عفو بین‌المللی اجازهٔ ورود به کشور را نخواهدداد. شاه گفت، "این خبر را به سفارتخانه‌های خودمان بدهید. دفعهٔ بعد که عفو بین‌الملل یا هر کسی دیگری موس موس کنان آن طرفها پیدایشان شد، می‌توانند به آنها بگویند که گورشان را گم کنند و مدتی هم به کوبا پیله کنند... اَندرو یانگ، سفیر آمریکا در سازمان ملل، آن قدر وقاحت دارد که اعلام کند دخالت نظامی کوبا در آفریقا نتایج مثبتی در حفظ ثبات داشته‌است."...

سه‌شنبه، ۷ تیر

شرفیابی. ملاقات دیروزم را با سفیرامریکا گزارش دادم. به عقیدهٔ او ما باید اصلاحات اخیر در نحوهٔ رفتار با زندانیان سیاسی را به اطلاع مردم آمریکا برسانیم. شاه پرسید، "چرا خودشان این کار را نمی‌کنند. رسانه‌های گروهی آنها باید خبر اقدامات ما را بدهند." در پاسخ عرض کردم، آنها دلیلی برای کمک به ما ندارند. در واقع، رسانه‌های گروهی‌شان ادعا می‌کنند که اصلاحات فقط به خاطر فشار از جانب کارتر است.

بعد موضوع صحبت به یانکلوویچ و "برنامه اطلاعاتی" که شاه با آن مخالفت کرد کشانده شد... شاه گفت، "م.گ. در آرزوی نقش سفیر نیمه وقت در واشینگتن و وزیر خارجه نیمه وقت در تهران بود. می‌خواست که ما یانکلوویچ را نمایندهٔ سیاسی مخفی خود در آمریکا بنمائیم." مدتها بود که می‌دانستم این فکر به سر شاه افتاده‌است، از همین رو چند ماه پیش در پاریس تصمیم گرفتم به کلّی از این موضوع صرف نظر کنم. کسی چه می‌داند، ممکن بود حتی مورد سوءظن او قرارگیرم...

همین طور که صحبت می‌کردیم خبر سوءقصدی به جان صدام حسین از عراق رسید. ظاهراً او فقط جراحت مختصری در ناحیهٔ چشم برداشته است. اظهار داشتم که مرگ او برای ما خیلی تأسف‌آور می‌بود. شاه در پاسخ گفت، "کاملاً درست است. اگر به خاطر او نبود، هیچگونه سازشی در مورد شط العرب صورت نمی‌گرفت."...

چهارشنبه، ۸ تیر

...شهبانو را به فرودگاه همراهی کردم، علت ظاهری سفرش شرکت در سمینار

تابستانی آسپن، کلرادو است، ولی علت واقعی آن ایجاد روابط دوستانه شخصی با روزالین کارتر همسر رئیس جمهور آمریکا است...

پنجشنبه، ۹ تیر

...شاه فرمانی صادر کرده، که حاکی از این است که هر خانه یا آپارتمانی که بدون دلیل موجه بیش از سه ماه خالی نگه داشته‌شود، توسط شهرداریهای محل از جانب مالک اجاره داده خواهدشد. در عین حال به دولت دستور داده شده که فهرستی از کلیهٔ ساختمانهای نیمه تمام شهری تهیه شود، تا جدول زمان‌بندی جهت تکمیل آنها تدوین شود. می‌ترسم که تنها اثر آن این باشد که از هر نوع کارهای ساختمانی که می‌توانست در آینده انجام شود ممانعت به عمل آورد... لازمهٔ رشد اقتصادی این است که به حقوق کلیهٔ سطوح اجتماعی احترام گذاشته شود، مستأجر و مالک... قطع برق ادامه دارد.

شنبه، ۱۱ تیر

از شاه در مراجعت از یک سفر دو روزه به غرب ایران استقبال کردم... هنگامی که هنوز در فرودگاه بودیم به من گفت که با سفیر آمریکا تماس بگیرم به او اطمینان بدهم که پاکستان هیچ خصومتی باکشور او ندارد، اما چون موقعیت داخلی بوتو هنوز متزلزل است، نمی‌تواند از تعهد خود به تحقیقات هسته‌ای صرفنظر کند. چنین کاری او را در نظر عموم بی‌اعتبار می‌سازد. شاه در ادامه گفت، "وضعیت او با ما خیلی فرق دارد. ما مشکل واقعی در حل اختلافمان بر سر بحرین نداشتیم و رسیدن به توافق بر سر رودخانهٔ هیرمند با افغانستان هم به همان سهولت انجام شد. کسی نبود که پشت

سر ما بایستد و از هر قدممان انتقاد کند." در بازگشت به سعدآباد با هلی‌کوپتر غرق در افکارم شدم، و به درگاه ایزد متعال دعا کردم که حافظ این شاه بی‌همتای من باشد، و او را از خودپسندی مصون دارد. فاجعه‌آمیز خواهدبود اگر چنین رهبر بزرگی قربانی غرور خود شود...

هنگام ورود به کاخ، شاه پرسید نظرم دربارهٔ فرمانش دربارهٔ خانه‌های خالی چه بود. عرض کردم که فقط می‌تواند روی ساختمانسازی آینده اثر منفی بگذارد... در این ضمن شهرداریهای محلی برای مالکین مزاحمت فراهم خواهندکرد. در پاسخ گفت، "اینها را می‌دانم. اما دنیا به شواهدی نیاز دارد که نشان دهد انقلاب ما ادامه دارد. ما باید خودمان در خانه‌سازی سرمایه گذاری کنیم، بخصوص برای طبقات کم درآمد."...

سناتور یوجین مک‌کارتی همراه با سفیر آمریکا و تعدادی دیگر ناهار میهمان من بودند. به سفیر گفتم که شاه دربارهٔ پاکستان چه گفته‌بود... مک کارتی از اسرائیل به این جا آمده، و مایل بود در این باره گفتگو کند... دربارهٔ والتر ماندیل و کارتر - که می‌گفت فاقد هرگونه حس شوخ طبعی است - چندین لطیفه تعریف کرد. ضمناً از اوضاع داخلی آمریکا و میزان اشاعهٔ فساد انتقاد کرد. حدود ساعت چهارونیم، بعداز این که مقدار زیادی شراب نوشیده‌بود، به رفتن رضایت داد.

بعد از آن نماینده اسرائیل را پذیرفتم. وزیر خارجه‌اش، موشه دایان، مایل است به حضور شاه شرفیاب شود تا قبل از این که نخست‌وزیرشان بگین عازم آمریکا شود از نظریات اعلیحضرت دربارهٔ خاورمیانه آگاه شود... رویهمرفته روز بسیار خسته کننده‌ای بود. امروز صبح شاه را آگاه ساختم که حالم اصلاً خوب نیست. دوران نقاهتم دارد زیادی طول می‌کشد...

دوشنبه، ۱۳ تیر

شرفیابی... پرسیدم که آیا لازم است موشه‌دایان با وزیر خارجه‌مان هم ملاقات کند. شاه گفت، "البته که نه." اظهار داشتم که ضمناً ابراز تمایل کرده که به دیدار من هم بیاید، ما تقریباً دوستان بیست ساله هستیم. با وجود این پیشنهاد کردم که بهتر است به نمایندهٔ اسرائیل گفته‌شود که اگر قرار است این مسافرت مخفی نگه داشته‌شود بهتراست از چنین ملاقاتی پرهیز شود. شاه از این فکر با اشتیاق زیاد استقبال کرد. من همیشه حد خود را دانسته‌ام...

سه‌شنبه، ۱۴ تیر

امروز صبح زود خبر کودتای نظامی در پاکستان به ما رسید. بوتو دستگیر شده‌است، همینطور تعدادی از رهبران مخالف... متعاقباً سفیر آمریکا تلفن کرد و فهرست دستگیر شدگان را اطلاع داد... ضمن صحبت اظهار داشت که به نظر می‌رسد حکومت نظامیان نتیجهٔ احتمالی بن‌بست سیاسی فعلی در ترکیه هم باشد.

شرفیابی. شاه گفت، "باید به سفیر می‌گفتید که این جریان نشان می‌دهد دموکراسی چقدر برای بعضی از کشورها نامناسب است. شنیده‌ام که حتی ترکها هم به نظام حکومتی ما در ایران غبطه می‌خورند."... در ادامه گفت، "چه گونه امیدوارند کشوری را با پراکنده ساختن سیاست آن به اردوهای مخالف آباد سازند. هر چه توسط یک گروه ساخته شود، گروه دیگر قطعاً کمر به نابودی آن می‌بندد." ظاهراً سرحالی او ناشی از اخبار واصله از پاکستان و ترکیه است...

پادشاه اسپانیا نامه‌ای به شاه نوشته و تقاضای ۱۰ میلیون دلار برای

کمک به حزبی کرده که رهبری آن را نخست‌وزیرش بر عهده دارد.

[نامهٔ اعلیحضرت خوان کارلوس به فرانسه است. عنوان و احترامات پایانی آن دست‌نویس است. از زارزوئلا، به تاریخ ۲۲ ژوئن، ۱۹۷۷، ارسال شده‌است:]

برادر عزیزم:

در ابتدا، مایلم بگویم چقدر از شما بخاطر فرستادن خواهرزادهٔ خود، والاگهر شهرام، برای ملاقات با من ممنونم، که سبب شد پاسخ سریعی به تقاضای من در لحظه‌ای دشوار برای کشورم، داده شود.

بعد مایلم شرحی از اوضاع سیاسی اسپانیا، و گسترش مبارزات احزاب سیاسی را در طول انتخابات پارلمانی و قبل و بعد از آن به عرض شما برسانم.

چهل سال حکومت رژیمی کاملاً فردی اثرات مثبتی برای اسپانیا داشته‌است، لیکن در عین حال اسپانیا را در وضعیت تأسف بار فقدان ساختارهای سیاسی باقی گذاشته که خطر عظیمی را متوجه ثبات سلطنت می‌سازد. پس از شش‌ماه زمامداری آریاس، که من آن را هم به همین نحو به ارث برده‌بودم، در ژوئیه ۱۹۷۶ مرد جوانتر و سازش ناپذیرتری را به نخست‌وزیری منصوب کردم که او را بخوبی می‌شناختم و از اعتماد کامل من برخوردار بود: آدولفوسوارز.

از آن لحظه به بعد سوگند یاد کرده‌ام که در مسیر دموکراسی گام نهم، و سعی کنم که همیشه یک قدم جلوتر از

وقایع باشم تا بتوانم از وضعی شبیه آنچه در پرتغال رویداده و می‌تواند عواقب خطرناکتری برای کشور من در برداشته‌باشد، پیشگیری کنم.

قانونی کردن احزاب سیاسی مختلف به آنها اجازه شرکت آزادانه در مبارزات انتخاباتی را داد، تا خط مشی خود را تشریح کرده و از کلیهٔ وسایل ارتباطات جمعی برای تبلیغات و ارائهٔ تصویر رهبرانشان استفاده کنند، در عین حال که برای خودپشتیبانی محکم مالی تأمین کردند؛ راستگرایان توسط سیستم بانکی اسپانیا، سوسیالیستها توسط ویلی برانت و ونزوئلا و سایر سوسیالیستهای اروپایی، وکمونیستها از طرق معمولی حمایت می‌شدند. در این ضمن، نخست‌وزیر سوارز، که من مسؤولیت دولت را یکسره بر عهدهٔ او گذاشته بودم، توانست فقط در هشت روز آخر مبارزات انتخاباتی شرکت کند، و ضمناً فاقد امتیازات و امکاناتی بود که در بالا تشریح کرده‌ام، و سایر احزاب سیاسی توانستند از آنها متنفع شوند.

به رغم همهٔ اینها، او به تنهایی و با تشکیلاتی که هنوز درست سازمان نیافته بود، و با کمک وامهای کوتاه مدت از جانب بعضی افراد خصوصی، توانست پیروزی یکپارچه و قطعی کسب کند.

در عین حال، حزب سوسیالیست هم توانست درصد بالاتر از انتظاری از آراء را به دست آورد، درصدی که خطر جدی را متوجه امنیت کشور و ثبات سلطنت می‌کند، زیرا که من

اطلاع موثق دارم که حزبشان مارکسیست است. بخش زیادی از رأی دهندگان از این موضوع آگاهی ندارند، و با این باور به آنها رأی داده‌اند که اسپانیا، از طریق سوسیالیسم، بتواند از کشورهای مهم اروپایی چون آلمان، یا به طرق دیگر از کشورهایی چون ونزوئلا، جهت احیای اقتصاد اسپانیا کمک دریافت کند.

به همین دلیل ضرورت حیاتی دارد که آدولفوسوارز بتواند "ائتلاف سیاسی میانه" را تجدید سازمان داده و موقعیت آن را تحکیم بخشد، تا بتواند برای خود یک حزب سیاسی تشکیل دهد که به عنوان تکیه گاه اصلی سلطنت و ثبات اسپانیا عمل کند.

نخست‌وزیر سوارز برای دستیابی به چنین هدفی بیش از هر وقت به هر نوع کمک ممکن، چه از هموطنانش و چه از کشورهای خارجی دوست که خواهان حفظ تمدن غربی و رژیمهای سلطنتی قدیمی می‌باشند، نیاز دارد.

برادر عزیز، به همین جهت است که من به خود این اجازه را می‌دهم، که در موقعیتی چنین خطیر، از طرف حزب سیاسی نخست‌وزیر سوارز، خواهان حمایت شما بشوم؛ قرار است انتخابات شهرداری‌ها ظرف شش‌ماه برگزار شود، و آنجاست که بیش از هر جای دیگر ما می‌باید آیندهٔ خود را در محک آزمایش بگذاریم.

بنابراین، در کمال احترام، به خود اجازه می‌دهم، از شما

بخواهم امکان اعطای مبلغ ۱۰ میلیون دلار را به عنوان کمک شخصی خود در جهت تحکیم سلطنت اسپانیا مورد ملاحظه قرار دهید.

چنانچه تقاضای من مورد موافقت شما قرار گیرد، اجازه می‌خواهم دیداری را توسط دوست شخصی‌ام، آلکس ماردا، به تهران پیشنهاد کنم که دستورات شما را به مورد اجرا خواهد گذاشت.

با عرض احترام ارادت

برادر شما

خوان کارلوس

[پاسخ شاه به این نامه به تاریخ ۴ ژوئیهٔ ۱۹۷۷ می‌باشد. بالحن گرمی نوشته شده لیکن احتیاط بیشتری را از جانب شاه در مقایسه با پادشاه اسپانیا نشان می‌دهد: "...و اما در مورد سؤالی که اعلیحضرت در نامهٔ خود مرقوم داشتید، نظرات شخصی‌ام را به طور شفاهی به اطلاع شما خواهم رساند..."]

پنجشنبه، ۱۶ تیر

شرفیابی... شاه گفت، "به نخست‌وزیر بگوئید باید مستمری معتنابهی به روحانیون کُرد اختصاص دهد. آنها ثابت کرده‌اند که میهن‌پرست واقعی هستند." ...

با پزشکان آلمانی و آمریکایی که برای معاینهٔ ملکهٔ مادر احضار شده‌اند ملاقات کردم. آنها عقیده دارند که ایشان با داشتن هشتاد و شش سال

سن، در وضع جسمانی خوبی به سر می‌برند، و رژیم دارویی برایشان تجویز کرده‌اند...

جمعه، ۱۷ تیر

در منزل استراحت کردم. وضعیت فعلی‌ام راه دیگری برایم باقی نمی‌گذارد. خوشحالم که از ملاقات بادایان معذور شدم. نیرویی که برای این کار صرف می‌شد مرا دچار تب می‌کرد.

موشه‌دایان امروز از یازده صبح تا یک بعدازظهر به حضور شاه شرفیاب بود. شاه از این که اجازه داده‌بود ملاقات این قدر طول بکشد بدون این که او را به ناهار دعوت کند ناراحت بود، اما من او را مجاب ساختم که میهمان ما دلیلی برای گله کردن ندارد.

شهبانو در نیویورک در تدارک ایراد یک سخنرانی است. هزار نفر بر ضد او دست به تظاهرات زدند.

شنبه، ۱۸ تیر

شرفیابی. به شاه گفتم که پروفسور ژان برنار و ژرژ فلاندرن فردا صبح برای معاینهٔ او می‌آیند. ژان برنار از این که می‌بینند حال او این قدر خوب است *و ناراحتی طحالش هم کاملاً مداوا شده، خیلی خوشحال است. شاه پرسید،* "اما از ابتدا مشکل از کجا بود؟" پاسخ دادم ناشی از نوعی بیماری خونی است. او در ادامه گفت، "شاید مالاریای مزمن باشد." عرض کردم، "خیر، اعلیحضرت. قرصهای شما عمداً در شیشه‌ای گذاشته می‌شد که علامت قرص ضد مالاریا داشت تا کسی از ناراحتی شما سر در نیاورد."

دربارهٔ ملکهٔ مادر صحبت کردیم. شاه گفت، "خیلی به خواهرم شمس وابسته است. هربار که شمس به مسافرت می‌رود، مادرم مریض می‌شود." والاحضرت شمس در حال حاضر در ایالات متحد آمریکا به سر می‌برد. پیشنهاد کردم که شاید بهتر باشد که کمتر به سفر برود، بخصوص چون همیشه شکایت می‌کند که چقدر از این مسافرتها منزجر است. شاه در پاسخ گفت، "متأسفانه باید بگویم که این را هم باید حمل بر خودپسندی احمقانهٔ او کرد، که با همراهانش ده سگ و دو برابر همین تعداد گربه این طرف و آن طرف آمریکا جولان می‌دهد."

دوشنبه، ۲۰ تیر

شرفیابی... اجازه خواستم به منظور استراحت عازم اروپا شوم. شاه مثل همیشه لطف داشت، و جویای احوالم شد.

چهارشنبه، ۱۲ مرداد

اینک چندین هفته است که در فرانسه هستم. امروز بعدازظهر بدون اجازه غیبت کردم تا سری به دوستم که خانم زیبایی است، بزنم حافظ چه خوب می‌گوید:

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی

مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهدشد

وقتی به خانه بازگشتم به من گفته‌شد که شاه چندین بار سعی کرده‌بود با من تماس بگیرد. تعجب کردم چون به نظر نمی‌رسد موضوع مهمی برای گفتگو داشته‌باشیم... خیلی سعی کردم به او در تهران تلفن کنم، اما کلیهٔ خطوط اشغال بود.

پنجشنبه، ۱۳ مرداد

شاه تلفن کرد، گفت که می‌خواست شخصاً از من بخواهد که استعفا دهم. توجه او به وضعم مرا عمیقاً تحت‌تأثیر قرار داد... استعفانامهٔ رسمی را همراه با نامه‌ای که از او به خاطر مراحم و الطافش نسبت به خودم سپاسگزاری می‌کردم فرستادم. *چندین بار اشاره کرده‌بودم که باید اجازه دهد باز نشسته شوم*، اما همیشه موفق شده‌بود موضوع را عوض کند. امروز تلفنی به طور خصوصی به من گفت که قصد دارد تغییرات عمده‌ای در دولت بدهد.

شنبه، ۱۵ مرداد

جمشید آموزگار به مقام نخست‌وزیری منصوب شده‌است. هویدا بجای من وزیر دربار شده... این هم یکی از آن معماهایی است که فقط برای شاه و خود هویدا روشن است.

همان طور که به شاه نوشته‌ام، به محض بازگشت به وطن به بیرجند خواهم رفت. همانجا هم می‌مانم، مگر این که حالم وخیم‌تر شود:

حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم
که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم
سربه آزادگی از خلق بر آرم چون سرو
گر دهد دست که دامن زجهان در چینم
جز صراحی و کتابم نبود یارو ندیم
تا حریفان دغا را به جهان کم بینم

در دو ماه گذشته از موضع خود دربارهٔ بهای نفت عقب نشینی کرده‌ایم. ما تسلیم سعودیها شده‌ایم، که در واقع به معنای این است که تسلیم کارتر شده‌ایم. قرار است بهای نفت تا پایان سال آینده ثابت باقی بماند...

این خاطرات باید پایان پذیرد. حالا که از ملاقاتهایم با شاه محروم شده‌ام دیگری چیزی برای نوشتن باقی نمی‌ماند...

کاپ دانتیب، ۱۸ شهریور

قصد داشتم که دیگر ننویسم اما تعدادی بریده‌های روزنامه دربارهٔ استعفایم وجود دارد که مایلم آنها را اینجا نگه دارم... فقط برای سابقه. فایدهٔ دیگری ندارند. خیلی ضعیف شده‌ام، و دیگر اشتیاقی هم برای بازگشت به زندگی رسمی ندارم.

مردم از انتصاب هویدا استقبال نکردند. این یک نقش حیاتی است که به او داده شده... اما گفته می‌شود که شاه انتخاب بدی کرده‌است. اگر دولت هویدا گناه هرج و مرج فعلی را به گردن دارد، چرا باید به او ارتقاء مقام داده‌شود؟

امیدها و یأس‌های خود من در جای دیگری است. افتخار می‌کنم که سی و هفت سال تمام به شاه خدمت کرده‌ام. هرگز حتی یک بار هم غیر از واقعیات چیزی بر زبان نیاورده‌ام و آگاهانه او را گمراه نکرده‌ام. این اواخر خود را ناگزیر می‌دیدم که با صراحت بیشتری حرف بزنم، اما این کار مرا ناراحت می‌کرد. این امر ممکن است اشتیاق مرا نسبت به رسیدگی به مسائل معمولی از بین ببرد اما نه وفاداری‌ام را نسبت به شاهنشاه بزرگ و محبوبم. حتی حالا هم در کمال اشتیاق زندگی‌ام را فدای او خواهم کرد:

ما قصّهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

امیر اسدالله علم، خادم وفادارشاه، سرانجام در ۲۶ فروردین ۱۳۵۷ در اثر سرطان خون درگذشت. درست نه ماه بعد از این حادثه، ارباب او نیز پس از بیست سال دیکتاتوری توأم با بی‌قانونی و ظلم و فساد ـ به اعتراف خودش در نطق ۱۴ آبان ۱۳۵۷ ـ در برابر امواج توفندهٔ انقلاب ملّت از ایران گریخت و پس از هجده ماه دربه دری و تحمل انواع خفت و خواریها در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در آخرین تبعیدگاهش قاهره، جان داد.